

امام رضا سلام الله و صلواته علیه:

ان بسم الله الرحمن الرحیم اقرب الی اسم الله الاعظم من سواد العین الی بیاضها

بسم الله الرحمن الرحیم، به اسم اعظم خداوند
نزدیک‌تر از سیاهی چشم به سفیدی‌اش است.

عیون اخبار الرضا ج۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، جلد هفتم (جلسات شصت و یکم تا هفتادم) گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیۀالله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی ۸۳ جلسه و ۸ مجلد، از تاریخ ۶۶/۱۲/۱۵ الی ۶۷/۱۲/۳ به بحث‌هایی مقدماتی پیرامون ***الگو*** پرداخته است.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی

بسمه تعالی

فهرست جلسه ٦١ الگو

١ــ مراتب کیف تعلق در اخلاق ص ١

ــ تعلقهای ملزمه (حلال یا واجب)

ــ تعلقهای غیر ملزمه (مستحب و مکروه)

ــ امور مباح

٢ــ مراتب کیف تعلق در مراتب دیگری نیز ضرب می شود ص ٢

ــ ظاهر عمل الهی است (صبر فی طاعه الله)

ــ باطن عمل الهی است (تسلیما لامر الله)

ــ حالت رضوان (حل رغبت خودش در رغبت خدا) (رضی الله عنهم ورضوا عنه)

٣ــ بحثی پیرامون معانی و مراتب صبر و تسلیم و رضا ص ٣

٤ــ بحثی پیرامون آیه " لا اکراه فی الدین " و رابطه آن با اختیار ولزوم برنامه ریزی ص ٤و٥و٦و٧و٨

٥ــ بحثی پیرامون مراتب یقین و توکل و رابطه آن با صبر و تسلیم و رضا ص ١٠و١١

٦ــ ضرورت بررسی مراتب اخلاق رذیله جهت جلوگیری از آن در برنامه ریزی ص ١٢و١٣و١٤

٧ــ اخلاق حسنه سیئه روی یک محورند با این تفاوت که اخلاق حسنه درجه بالا و اخلاق سیئه در درجات سافل قرار دارند ص ١٦

٨ــ احتمالات مختلفی پیرامون درجه بندی اخلاقیات ص ١٥و١٦و١٧

ــ توحید و کفر و مراتب آنها

ـ کف و نفاق و ایمان

ـ نور و ظلمت و مراتب آن

۹ـ ضرورت دستیابی به سیر رشد اخلاقیات در برنامه ریزی ص ۱۹

۱۰ـ اخلاق باید از بعد نسبت تاثیری تقسیم گردد ص ۲۲

۱۱ـ بحثی پیرامون نیاز به تعریف اولیه در تقسیم بندی اوصاف اخلاقی ص ۲۲

۱۲ـ احتمالاتی پیرامون نسبت تاثیر ص ۲۷

۱۴ـ ضرورت داشتن حد برای تعریف ص ۲۸

بسمه تعالی

فهرست جلسه ۶۲

چگونگی تقسیم اخلاق

ـ احتمال اول : تقسیم جوهره ای که هر ذی اختیار آن جوهره را دارا باشد ص ۱

" سه رتبه نسبت تاثیری با تعلق ، تحرک و تقرب "

ـ تفاوت تقسیم در زمان و تقسیم در جهت ص ۳ـ۲

عبور از مراحل زمان و ابقاء در جهت

عبور از مراحل زمان و اصلاح جهت

ضرورت مفاهیم و عناوین کلی برای دسته بندی اوصاف اخلاقی ص ۳

ـ یا کافی بودن شدت و ضعف برای تبیین جهت در هر حال ص ۷ـ۳

ـ مبنای تحلیل اخلاق در روانشناسی شرقی ، غربی و اسلامی چیست ؟

"آیا رفتار تجلی های یك جوهره اخلاقی در روابط مختلف است " ص ۹ـ۸

ـ رابطه تقسیمات زمانی و مکانی با تقسیمات اخلاق ص ۱۱ـ۹

ـ رشد اخلاق

آیا کثرت دلیل بر شدت پرستش است ؟

انسجام کثرت های در دستگاه الهی نشانه صحت

نتیجه کثرت در دستگاه مادی اضطراب می باشد ص ۱۲

تغییرات طلب موضوع بحث اخلاق ص ۱۳

ـ کثرت محصولات و شدت و ضعف آثار آنها در پرستش ص ۱۳ـ۱۲

ـ کثرت روابط شدت را نتیجه می دهد ص ۱۵ـ۱۴

ـ معیار صحت اخلاق ، هماهنگی در روابط بیشتر ص ۱۸ـ۱۶

ـ مفهوم وحدت و کثرت در زمان و منطق صوری

ـ آیا برای رسیدن به کثرات مطلوب از کثرات موجود دوره انتقال لازم است ص ۲۰ـ۱۹

ـ معیار رشد اخلاق کثرت همراه با وحدت ص ۲۳ـ۲۱

ـ محور و شاخصه رساندن کثرت به وحدت ص ۲۴ـ۲۳

ـ تجلی موحد بودن در رفتار مختلف انسان ص ۲۶ـ۲۵

سِر در جهت چگونه است ص ۲۷

ـ تغییر کمی یا کیفی یا تغییر در ذات جهت

ـ شمولیت ذات جهت بر جنبه های مختلف (بعنوان اثر ثابت) ص ۳۰ـ۲۷

ـ رشد کمی معصومین در جهت و عدم رشد کیفی ص ۳۲ـ۳۱

ـ معیار رشد هماهنگی بیشتر ص ۳۳

رابطه اوصاف اخلاقی با عالم و تمدن مادی ص ۳۴

کیفیت تصرف در عینیت برای تغییر در جهت ص ۳۵

مراتب کیفی اوصاف جهتی و رابطه آن با کمیات ص ۳۷ـ۳۶

بسمه تعالی

فهرست جلسه ۶۳ الگو

۱ــ ملاحظه آثار اخلاقی در احکام و تکنولوژی و مراتب دیگر جدول ص ۱

۲ــ اخلاق گسترش تصرف بالا ختیار است ص ۲و۴و۵و۶

ــ جهت منشاء استقامت زمان و زمان منشاء استقامت مکان است ص ۲

ــ شدت به کثرت توضیح داده می شود ص ۲و۳و۵و۶

ــ در برنامه ریزی اخلاق دارای بالا ترین منزلت است ص ۳و۴

ــ آیا روح وحدت وکثرت دارد یا نه ؟ ص ۶

۳ــ در اخلاق دو جهت کلی قابل ملاحظه است " ماده پرستی ص

خدا پرستی " ص ۶

ــ اخلاق الهی یعنی تنظیم تغییر و تغایر ها بر اساس

خدا پرستی ص ۷

۴ــ معانی مختلفی از طبقه بندی اخلاق ص ۸

ــ آیا زمان و مکان برای اخلاق قابل ملاحظه است ص ۹و۱۰

ــ تغییر و ترتیب و جهت در اخلاق ص ۱۰

ــ ضرورت دستیابی به جدول اخلاقی ص ۱۱

ــ ملاك تشخیص حالات روحی ص ۱۴

ــ آیا تعیین اولویتها در اوصاف اخلاق باید در روان شناسی

بررسی شود ص ۱۶و۱۷

۵ــ جدول تعادل معیاری برای تشخیص مراتب اوصاف روحی ص ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱

ــ آیا جامعه هم دارای اوصاف اخلاقی است یا موضوع انسان است؟ ص ۲۴

ــ جامعه وحدت ترکیبی انسان و امکان ص ۲۴

ــ آیا می شود صفت اخلاقی را به ابزار نیز منسوب کرد یا اینکه ابزار به معنای زمینه و بسترند؟ ص ۲۵

۶ــ استفاده از تقسیمات قانون شدت تاثیر ــ ساختار تاثیر ــ گستره تاثیر در بدست آوردن شدت تاثیر اخلاقی ص ۲۷

ــ آیا برای شدت تاثیر می توان جداگانه چارتی را رسم نمود؟ ص ۲۸

ــ آیا امر ثابت نسبتی به اطلاق دارد یا خود مطلق است؟ ص ۲۸

بسمه تعالی

فهرست جلسه ٦٤ الگو

۱ــ بحث پیرامون جایگاه جهت در برنامه ریزی • ص ۱

ــ چیستی جهت

ــ تقسیمات جهت

ــ فرمول جهت

۲ــ فرق جهت یا امر ثابت با هدف یا غایت • ص ۱و۲

۳ــ بحث پیرامون اختلاف جهت ها • ص ۲و ص ۹و۱۰

ــ جهت پرستش دنیا •

ــ جهت پرستش خداوند •

٤ــ محاسبه شدت وضعف حرکت در جهت بوسیله کلی کردن آن ص ۳

٥ــ سئوالی پیرامون رابطه جهت و روانشناسی و نسبت تاثیر آن • ص ٤

٦ــ سئوال تبیینی در مورد اینکه آیا امر ثابت همان جهت است ؟ ص ٥و٦

۷ــ آیا رشد در جهت رشد کمی است یا کیفی ؟ ص ۱۰و۱۲و۱٥

۸ــ آیا جهت یك امر عینی است یا امرانتزاعی ؟ ص ۱۳

۹ــ بحث پیرامون رابطه طیت و جبر با انحلال در جهت ص ۱٥

۱۰ــ تضاد بین قبول طیت و اختیار در دستگاه منطق صوری ص ۱٦

۱۱ــ حل تضاد بین طیت و اختیار از دیدگاه اصالت تعلق ص ۱٦

۱۲ــ بحث پیرامون ۳ وصف جهتی در مکان یا جهت ساز ص ۱۷

ــ توضیح فرمول شدت و ساختار و گستره ص ۱۸و۱۹ و ۲۰

ــ معرفی اخلاق به عنوان شدت , احکام به عنوان ساختار و تکنولوژی

به عنوان گستره ص ۲۰

ـ معنای حب و شدت و ولایت ص ۲۱

ـ تناظر فرمول زمان یا مکان (تغییر و تغییر تغییر و تغییر تغییر تغییر) و(ترکیب و ترکیب ترکیب و ترکیب ترکیب ترکیب ترکیب) در جهت به عنوان (تاثیر، تاثیر تاثیر و تاثیر تاثیر تاثیر) ص ۲۲

ـ رابطه فرمول کلی شدت ـ ساختار ـ گستره با تاثیر و تاثیر تاثیر و تاثیر تاثیرتاثیر ص ۲۲

ـ آیا جهت ـ زمان ـ مکان مخصوص انسان است یا همه اشیاء ص ۲۴

ـ در تغییر اضافه شدن افاضه لازم است ص ۲۴

ـ عالم اعطاء خداوند به نبی اکرم (ص) است ص ۲۵

ـ هماهنگی اخلاق ـ احکام ـ تکنولوژی بمنزله هماهنگی اوصاف جهتی ص ۲۸و۲۹

ـ بحثی پیرامون مفهوم امر ثابت و جهت ص ۲۹و۳۰

ـ تعدد و تغییر دو امر ثابت

ـ امکان تغییر کمی در امر ثابت یا جهت ص ۳۳و ۳۴، ۴۱و۴۲

ـ رابطه بین کثرت ووحدت ص ۳۵

ـ تفاوت تکنولوژی با اقتصاد ص ۳۸

ـ آیا اختلاف شان در جهت بمعنای اختلاف کمی یا کیفی است ؟ ص ۳۹

ـ اختلاف بین امر ثابت در برنامه، امر ثابت دو مشیت ص ۴۱و۴۲

بسمه تعالی

فهرست جلسه ٦٥ الگو

— بررسی ومعرفی اوصاف جهت ساز ، زمان ساز و مکان ساز درچارت وضعیت جامعه

— چگونه میتوان یك وضعیت تعادل رابه وضعیت دیگری ازتعادل تبدیل کرد ؟

— بررسی ونقد حرکت وضعیت تعادل (٢١٦) بدون کنترل مداوم

— بررسی ونقد عدم رسیدن به وضعیت تعادل ٢١٦ ولوازم آن

— عدم ضرورت تغییرکمی درتبدیل یك وضعیت تعادل به وضعیت تعادلی دیگر

— ضرورت تغییرکیفی درتبدیل یك وضعیت تعادل به وضعیت تعادلی دیگر

— بررسی تغییرتکنولوژی وضرورت توجه به معرضهای آن درتغییر

— ضرورت تغییراوصاف زمان ساز برای تصحیح زمانی جدول

— ضرورت تغییراوصاف زمان ساز برای تغییراوصاف جهتی واوصاف مکانی جدول وضعیت

— رابطه تغییراوصاف جدول وضعیت نسبت بهمدیگرچگونه است ؟

— همعرضی وهماهنگی تغییراوصاف جهت ساز

— تعاقب تغییراوصاف زمان ساز و تفاوت آن باکیفیت تغییراوصاف جهتی

— همعرضی وهماهنگی اوصاف مکانی

— بررسی کیفیت ارتباط اوصاف زمانی نسبت بهم درچارت مراحل

— چگونه میتوان تغییراوصاف زمانی (درچارت مراحل) راتحقق بخشید ؟

— بررسی ارتباط رده سرعت (اقتصاد) درچارت مراحل بااوصاف جهتی درچارت وضعیت

(اخلاق ، احکام ، تکنولوژی)

— بررسی کیفیت تغییراوصاف سرعتی درچارت مراحل براساس اولویت بندی اوصاف جهتی

ـ بررسی تفاوت رابطه تقدم وتاخری اوصاف جهتی دربرنامه ریزی وعمل

ـ بررسی رابطه تابع ومتبوعی اوصاف زمانی درچارت مراحل

ـ بررسی ارتباط اوصاف مکانی چارت وضعیت بااوصاف سرعتی چارت مراحل

ـ بررسی کیفیت تغییراوصاف سرعتی درچارت مراحل (اقتصاد) براساس اولویت بندی اوصاف مکانی درچارت وضعیت (خانواد , دولت , جمع)

ـ ملاحظه تقسیم بندی خاصی از اخلاق درچارت وضعیت

ـ طرح موضع اصلی بحث : ضرورت دستیابی به موضوعات مطروحه درتقسیمات رده سوم اخلاق (خانه های ۹ تایی)

ـ عدم ضرورت جایگزینی اخلاق بجای کیفیت کلی بعنوان دستیابی به تقسیم بندی لازم دراخلاق چارت وضعیت

ـ بررسی کیفیت ارتباط تقسیم بندی اخلاق درچارت وضعیت باروانشناسی وجامعه شناسی

ـ تبیین موضع اصلی بحث : کیفیت دستیابی به تقسیمات خانه های ۹ گانه اخلاق درچارت وضعیت

ـ ضرورت دستیابی به اوصاف اخلاقی مربوط به هریك از خانه های ۹ گانه اخلاق درچارت وضعیت

ـ ضرورت دستیابی به مراحل ونحوه ارتباط هریك از اوصاف متعلق به خانه های ۹گانه اخلاق

ـ طرح تقسیمات اخلاقی بعنوان مکمل چارت وضعیت وبه همعرض باآن

ـ ضرورت بررسی فرمول کلی حاکم برجهت

ـ ضرورت ارتباط جهت (بعنوان امر ثابت حاکم بربرنامه ریزی) باامرثابت حاکم برجهان

ـ بررسی مفهوم تغییرجهت دربرنامه ریزی

ـ بررسی مفهوم ثبوت جهت در برنامه ریزی

ـ وجود دو جهت کلی در جهان

ـ بررسی جهت بعنوان امر ثابت یا وجه اشتراک حاکم بربرنامه ریزی وتفسیروجود اختلاف ورشد براساس کمیتی از آن

ـ طرح " شدت جهت " بعنوان یکی از اوصاف جهت ساز

ـ ضرورت عدم تخطی از فرمول کلی حاکم برچارت در مراحل مختلف تکمیل آن

ـ بررسی تفاوت اوصاف زمانی در چارت وضعیت با همین اوصاف در چارت مراحل ورابطه آنها

ـ ضرورت توجه به ماهیت مکان، زمان وجهت در پیدا نمودن اوصاف مکان ساز، زمان ساز و جهت ساز در چارت وضعیت

ـ طرح سه خصلت جهت ساز چارت وضعیت جامعه

ـ مفهوم جهت در برنامه انسان وجهان وتفاوت آندو

ـ بررسی ترکیب وتغییرجهت واوصاف جهت در چارت وضعیت

ـ طرح " تعبد " بعنوان جهت کلی پرستش وارائه اوصاف جهت سازمتناسب باآن درجامعه

ـ طرح ماهیت واقعی جهت وارائه سه خصلت جهت ساز متناسب باتقسیم بندی زمان ومکان در چارت وضعیت

ـ ضرورت تبلور احکام واخلاق الهی دربرنامه ریزی

ـ بررسی ونقد " میل وگریز واختیار" و یا " میل وگریز وتمیز " بعنوان اوصاف مولد جهت

ـ بررسی ویژگیهای خانه های ۹ گانه اخلاق بعنوان موضع اصلی بحث

ـ طرح عناوین یاتقسیمات کلی اخلاق در چارت وضعیت

ـ بررسی مفهوم حب وسیاست وارتباط آندو

ـ تبیین مفهوم سه خصلت جهت ساز وکیفیت ارتباط آنهاباهم

ـ ضرورت عدم موضوعیت خصلت چهارم جهت سازا ("برای" بتوان ٤) وتبیین این عدم ضرورت

ـ بررسی وضرورت تبعیت روانشناسی وسایرعلوم ازچارتی که مورد بحث است

ـ طرح کوتاهترین راه جهت دستیابی به اوصاف اخلاقی خانه های ۹ گانه

ـ بررسی رابطه اختیار وجریان آن درچارت وضعیت

ـ ارائه " میل وگریز" ، " تمیز وعقل " و " اراده " بعنوان جوهره اخلاق

ـ ضرورت تعیین شدت وضعف درابعاد مختلف اخلاق

ـ ضرورت تعیین ارتباط بین اوصاف رذیله وحمیده وسنجش آنها نسبت بهم

بسمه تعالی

جلسه ۶۱ ـ الگو

حجت الاسلام حسینی : اگر بگوئیم در اخلاق سه رتبه توصیف از حرکت داریم وکیف تعلق سه نحوه است یکی تعلقهائی که ملزمه است واین کیف تعلقهای ملزمه یعنی حرکتهائی که لازم است آنجوری واقع شود حلال واجب در این بخش قرارمی‌گیرد ، الزامی است ، دیگری حرکت یا کیف تعلقی که در نزد شارع غیرملزمه ای است که بازطلب روی آن آمده است ، حالا یا طلب از درك وباطلب از فعل است ولکن حرکتهائی است که روی آن شارع اعلام کرده حالا یاروی کیف از آن ترغیب کرده یاروی نفس فعل ، مثلاً حرکتهای مورد رغبت شارع که توصیف به رغبت شده اند یا روی فعل یاروی کف که البته گاهی می‌گوئیم کف قصد نمیخواهد چون آقایان می‌گویند امور عدمی نمی‌تواند موضع برای قصد قرارگیرد ، کف در اینجا کاری نیست که بخواهد انجام دهد ولی بنظر ما اینجور نیست بلکه بنظرما نهی هم روی تصمیم برترك می‌آید مثل روزه ، روزه بعنوان فعل ایجابی خوانده میشود هرچند ماهیت آن نفی‌ای است کف نفس است ازیك کارهائی که پیش می‌آید ، پیشگیری ازیك کارهائی است ولی این پیشگیری رابه لسان اینکه مابرشما نوشتیم یعنی فعل عدمی نیست نمی‌توان گفت این عدم است وعدم هم چیزی نیست وموضوع هم نمی‌تواند قرارگیرد ، کف خودش یك تصمیم است ، درمکروهات کف ازآنها مرغوب است ، پیشگیری ازآنها وتصمیم برعدم فعل آن مرغوب است ، نفس آن تصمیم وجودی است ویك دسته ازاموری که خداوند به آنها طاعت شود در آن میزانی که اختیار به وجه مطلق به بشر داده شده است ، خلاصه مطلب اینکه یاازنظرتشریع اختیار به بشر داده نشده بلکه ازنظر تکوین به بشر اختیار داده شده است ، اختیارد رفعل واجب وترك حرام از نظر شرع بیان نشده که اگر خواستی انجام بده واگرنخواستی ترك کن بلکه اختیارشماراد رطاعت خداوند درکیفیاتی که الزام آور است نپذیرفته اند ، معنای الزام هم این

استکه امور ملزمه اعم ازفعل یاترك اموری هستندکه هرچند اختیار تکویناً داده شده ولی تشریعاً اختیار را نداده اند ، در امور مورد رغبت اختیار داده اند نه اینکه اختیارندادهاند ولی ترغیب کرده اند به ترك اختیاردرطاعت پروردگار وامور مباح رامطلقاً اختیار داده اند یعنی بنده اگر درامور مباح خداوند راطاعت کردکانه درامری اطاعت کرده که هم تکویناً به اواختیارداده شده وهم تشریعاً اختیار داده اند حالا اگر کیفیت تعلق انسان به خداوند متعال درهمان مرتبه ای هم که اختیار داده اند باقی ماند این یك رشد خیلی بالائی است ، یعنی این سه رتبه دارد ، رتبه اول اینکه درمقام عمل عدم اختیاری راکه شارع درحرام یاواجب تشریعاً لازم کرده برسمیت بشناسد ، رتبه دوم اینکه علاوه بر برسمیت شناختن ، صرف اینکه شارع رغبت دارد خودش رابدون اختیار میداند ورتبه سوم اینکه درهیچ امری نیست مگراینکه شارع رادرنظر دارد وخودش راا صلاً نمی پرستد ، در رتبه اول طغیان نمی کند زیراد رانجام حرام یاترك واجب طغیان برمولا ست ، در رتبه ثانی علاوه برا ینکه طغیان نمی کند به رغبت شارع تسلیم است یعنی میل او تابع میل شـــارع است ودر رتبه سوم که رتبه امور مباح است اصولاً چیزی رافی جنب شارع نمی بیند ودرحال رضوا ن است " لا یشاء الا مایشاء الله " ازخودش میلی ندارد وپرستش اوبه جائی بند نیست آنجائی هم که آزاد آزاد است بطرف مولا باز می گردد .

حالا همه این سه رتبه ای که بیان شد میتواند درمراتب دیگری ضرب شود وبگوئیم گاهی ظاهر عمل است ، ظاهر عمل انسان به نحوی است که طغیان نمی کند ، درآن مرتبه اعلی بگوئیم ایـــن مسئله پرستش نکردن غیرخداوند دروجودش به نحو حقیقت درآمده است ودر مرتبه ربط بین اینها دوهم بگوئیم که باطن فعلش هم الهی است ، البته به اینکه هیچ چیزی جز خدا نمی بیند بلکـــه رغبت خدا را برورغبت خودش ترجیح میدهد ودرمرتبه سوم رغبتی برای خودش باقی نمی ماند ، بـــه عبارتی رتبه سوم رتبه رضوان است حالت راضی بودن غیرازحالت صابر بودن است وحالت تسلیـــم

بود ن ، غیراز حالت صابربود ن است ، اولی صبرفی طاعت الـ ۰۰ ، دومی تسلیم لا مرالـ ۰۰ وسومی قرارگرفتن درحالت رضوان الهی است "رضی الـ ۰۰ عنهم ورضوا عنه " معنای صابربود ن این است که یك فشاری بر او وارد میشود یعنی نفس هست ، التفات به نفس هم هست ، میل هم شدید است وایشان جلواین میل راد رواجبات یا محرمات می‌گیرد ، درحالت دوم تسلیم است وآن شدت میل وجود ندارد ودرآن چیزی که خودش دوست می‌دارد تسلیم میشود نسبت به آنچه خدا اقرار داده است ، سومی هم حالت رضوان است ۰ اینهارااگربخواهیم ازاوصاف نفس بدانیم صبر یك رتبه است ، سلامت وتسلیم قلب یك رتبه ورضوان یك رتبه اعظم است ۰ دررضوان میل درمباحات هرگز بطرف میل خود انسان برنمی‌گردد چون او راضی به رضای خدا است رضایت نفس درغیررضای خدا حاصل نمیشود پس به مباح هم نظر اباحه وآزادی نمی‌کند چون رضایتی ندارد جزاینکه رضای خدا راد رآن ببیند طلباً لمرضات الـ ۰۰ حرکت می‌کند ۰

پس اگربگوئیم صبر، تسلیم ورضا د رحقیقت رضا عالی ترین رتبه وصبرنازل ترین رتبه است که آبوقت بازخود این سه صفت رامیتوانید مراتبی بدانید برای سه مرتبه ای که قبلاً ذکرشد یعنی امور الزامی ، امور مورد رغبت وامور مورد اختیار که معنای صبروتسلیم ورضا د رهرسه ضرب میشود یعنی انسان می‌تواند درمباحات خدا راا طاعت کند ولی صابراً یعنی به خودش فشاربیاورد ، هم چنین میتواند خدا راا طاعت کند تسلیماً ومیتواند راضیاً طاعت کند ، البته وقتی میگوئیم اکراه نیست یعنی اکراه تکوینی نیست حالا واقعاً کسانی که بخواهند یك نظام دیگری رابین مسلمین اقامه کنند مثلاً بظام کفر را ، آیا شارع می‌پذیرد ؟

برادرپرور : کسی که میخواهد حلال وحرام انجام ندهد واسلام راقبول نکند می‌پذیرد ، البته این حرام وواجب ها حد وحدودی دارد ۰

حجت الاسلام حسینی : سئوال من همین است که آیا ماورای آن حد اکراه فی الدین است یا

خیر واین لا اکراه فی الدین مطلق است یا خیر؟ این لا برای نفی جنس است اگرجنس اکراه در دین نیست پس این جنگها برای چیست ؟ اگر حد نداشته باشد اکراه نباشد آن کسی هم که مخل است یك فعلی را انجام می دهد یعنی آن آزادی که داده میشود و بصورت لا اکراه واکراه نیست تا چه حد است وچرا مثلاً قید می زنید که اگر مخل باشد پذیرفته نیست ، چرا این قید را می زنید ، آخرت جوابش را بدهید چرا در دنیا جلویش را می گیرید ، اگر راه خدا را سد می کند اکراهی که نیست شما چکاره کاره اید وقتی اوسد کرد صواب کارخود تان را می برید .

برادر پرور : کسی که فعل حرام یا حلال را انجام می دهد تشریعاً اختیار دارد ومی فرماید لا اکراه فی الدین ، اگربخواهد مانع بقیه احکام ومصداق صد عن سبیل الله شود باید با او جنگ کرد .

حجت الاسلام حسینی : حالا اصلاً اعلام سد کند دین که در برابر او اکراهی ندارد نگفته اند لا اکراه فی الدین در غیر صد عن سبیل الله است ، اگرهم جای دیگر از صد عن سبیل الله یاد می کند باید همه این حرفها را جمع کرد ...

برادر پرور : اگر این کار را بکنیم آنوقت نمیتوان گفت شرعاً روی حلال وحرام اختیار نفی شده است .

حجت الاسلام حسینی : حالا اگر همه آیات باید لحاظ شود با همین آیه نمیتوان کار را تمام کرد .

برادر پرور : همین یك آیه می رساند که شرعاً حلال وحرام اختیاری است .

حجت الاسلام حسینی : سئوال این است که وقتی میگوئید لا اکراه چرا دیگر او را عذاب کنند ، چرا اگر توبه کند بخشیده میشود اینکه الزامی نبود واینجور که شما می فرمائید لا اکراه یعنی لا الزام اگر الزامی نیست وکسی نسبت به خودش در خانه اش خلافی کرده است چرا در آخرت عذاب میشود

اگرمیتوانند اورا ببخشند واین یاداش قهری است وقابلیت غفران ندارد اگرچنین است باید عذاب شود ولی اگرراهی است وتصوره ای دارد برای همه باشد وبگویند همه وقت مردن بخشید ه میشوند چرا دیگر بعذاب می‌کنند ۰

برادر پرور : دردنیا اختیار داده اند ولی شما می‌فرمائید شرعاً نفی اختیار است ۰

حجت الاسلام حسینی : ما معنای لزوم ووجوب راد ین می‌دانیم که حق ترک وجود ندارد یعنی درا ینجا اختیار توحق نیست هرچند تکویناً اختیار دارید ، اگرکسی بگوید باید انجام دهید این باید معنای الزامی وتکلیفی هست یا خیرمی‌گوئید من دوست ندارم میگوید میخواهی دوست داشته باشی یانداشته باشی ۰

برادر پرور : این برای آنهاست که پذیرفته اند ولی آنهاکه نپذیرفته اند چه واجبی است نماز چگونه واجب میشود ، کسی که خدا راقبول ندارد نماز راچگونه قبول می‌کند ۰

حجت الاسلام حسینی : بسیارخوب میگوئید اینهاکه پذیرفته اند خداودین هست اینها اختیار ندارند وبرای آنها اکراه است ۰

برادر پرور : وقتی شمایک چیزهائی راپذیرفتید باید لوازمش راهم بپذیرید ۰

حجت الاسلام حسینی : چرامن میخواهم نصف آنرا بپذیرم، اصلاً کسی میخواهد که محرمات راانجام بدهد واجبات راترک کند وثمرات خیرهم داشته باشد اراده کرده که ازآزادی‌اش دردنیا وآخرت خیربدست آورد ، اکراهی هم نیست خوب حالا دستگاه خلقت هم خیر به او بدهد شما چرامیگوئید دین ممکن نیست ۰

برادر پرور : ازاینطرف شما می‌فرمائید تکویناً اختیار هست وتشریعاً درحلال و حرام اختیار نیست واز آنطرف قرآن می‌فرماید لا اکراه فی‌الدین ، کسی که دین رانپذیرفت نمیتوان اورامجبور کرد ۰

حجت الاسلام حسینی : حالا واقعاً آیا هیچ کس عبادت صبراً انجام نمی‌دهد و همه عبادتها راضیاً هست صحبت این است که آن الزامی را چکار می‌کنید .

برادر پرور : کسانی که ایمان نیاورده اند این مطالب را هم نمی‌پذیرند .

حجت الاسلام حسینی : خوب در دین اکراهی نیست ولی اگر شما به این وجه مطلق نگاه کنید دین " افمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً لا یستون " درست است ، درحالی که من آزاد هستم ومساوی است که مؤمن یا فاسق باشم حتی حق ترغیب هم نیست درحقیقت معنای اکراه را به شکل دیگری ظهور می‌دهید .

برادر پرور : فمن شاء فلیؤمن فمن شاء فلیکفر هرکسی خواست ایمان بیاورد وهرکس خواست ایمان نیاورد .

حجت الاسلام حسینی : چرا شما سراغ آن آیاتی نمی‌آئید که " لکم دینکم ولی دین "

برادر پرور : شما هم نمیتوانید مطلق کنید که درحلال وحرام اختیار تشریعاً به بندگان داده نشده است .

حجت الاسلام حسینی : مابنظرمان میرسد درنفس ایمان اختیار داده نشده است درواجب وحرام اختیار داده نشده ، اول کار پیامبر" ص " فرمودند " لکم دینکم ولی دین " بعدها هم گفتند ماه حرام که تمام شد " فاقتلوا لمشرکین کافه " این کافه همه مشرکین را شامل میشود چه نقض عهد کرده باشند یا نکرده باشند یعنی این کافه استثناء بردار نیست ونمیتوان کافرانی را پیدا کرد که درحال جنگ با اسلام نباشند .

برادر پرور : بهرحال اگر بفرمائید درحلال وحرام تشریعاً اختیار داده نشده حداقل یک آیه " لا اکراه فی الدین " این را نفی میکند .

حجت الاسلام حسینی : تا چگونه ادراک کنیم اگر با منطق صوری ملاحظه کنیم درست است .

برادر معلمی : از مفهوم اصلی بحث کمی دور شدیم، ما در اینجا نمیخواهیم کسی را ملزم کنیم مگر در اموری که بروز اجتماعی داشته باشد مثلاً یک واجبی مثل نماز خواندن باشد آنوقت یک نفر هست که طوری رفتار می‌کند که معلوم نمیشود ایشان نماز میخواند یا خیر یک حرامی هم هست مثل اینکه فرموده اند مشروب نخورید آنگاه یک نفر مشروب می‌خورد ودر خیابان می‌گردد خوب حکم این فرق می‌کند ولی آنجاکه کسی را الزام نکرده اند ما هم نمیخواهیم کسی را الزام کنیم، این مطلبی را هم که می‌فرمائید الزام است یا نیست چون یک بحث اخلاقی است برای خود فرد است و برای اجتماع است بنابراین در این بحث ما نگاه حالات اخلاقی خودمان می‌کنیم یا نگاه حالات اخلاقی اجتماع می‌کنیم پس آنجاکه می‌فرمائید در واجب وحرام اختیار نیست بدین معنا نیست که انسان قدرت ترک واجب را ندارد بلکه تکویناً اختیار هست بعد هم ما در قانون گذاری خودمان مجبوریم آن قانون گذاری را تبعیت کنیم .

حجت الاسلام حسینی : شما در قانون گذاری زمینه واجبات ومحرمات را یکسان فراهم می‌کنید چون اکراهی در دین نیست یعنی طوری برنامه ریزی کنیم که مردم هم بتوانند درخانه هایشان زنا کنند، مشروب بخورند وهم بتوانند نماز شب بخوانند یعنی سعه که میخواهیم بدهیم هردو را با هم سعه بدهیم مثلاً بگوئیم یک ظرفهائی که منفعت مشترک داشته باشد وبتوان در آن هم سرکه انداخت وهم شراب درست کرد وظرفی که فقط مخصوص سرکه باشد درمتن نکنید تکنیک شما وپهلو باشد وبتوان با یک تغییرجزئی هردو کار را انجام داد بعد در راهنمای آن هم بنویسید با این طرز کار میتوان سرکه درست کرد ودر اینصورت میتوان شراب درست کرد بعد زیر آن هم بنویسید حکم شراب حرمت است وسرکه هم حلال ودارای برکت است " فمن شاء فلیؤمن فمن شاء فلیکفر" یعنی در تعریف تکنولوژی اسلامی بگوئیم از اول تا آخر سعی دارد منافع مشترک داشته باشد مثل خود انسان که هم برای هوی است وهم برای تقوی، اگر میخواهید محصول بسازید مثل این ماکتی که خدا

ساخته دوپهلو باشد یا اینکه میگوئید خیر باید یك کاری کنیم که مردم بطرف خدا بروند ولایت بطرف رشد باشد .

برادر معلمی : ما فرض می‌کنیم یك نفر برخودش لازم می‌داند که واجبات را انجام داده ومحرمات را ترك کند یعنی درمورد فعل خودش می‌گوید هرچه خدا اجازه نفرموده من هم به خودم اجازه نمیدهم یعنی یك انسان مسلمانی میخواهد برنامه ریزی کند خوب این انسان که نمیتواند زمینه برای فعل حرام باز کند .

برادر پرور : من عرض می‌کنم خود دین می‌فرماید " لا اکراه فی الدین " ودرحلال وحرام اختیار داده است .

حجت الاسلام حسینی : این اختیاروآزادی به چه معناست یعنی انسان هرکاری خواست بکند آزاد است ؟

برادر پرور : اصل ایمان آوردن به خدای متعال اکراه واجبار نیست کسی که خواست ایمان بیاورد یاکافر شود باید اختیاری باشد .

حجت الاسلام حسینی : اصلا امر درنفس ذاتش یك نحوه الزام ونفی اختیار درآن هست یا خیر، دستور وفرمان باآزادی یکی است ، فرمان دادن یافرمان ندادن یکی است ؟فرق بین مباح باواجب وحرام چیست ، درمباح شماچه چیزی رادرك می‌کنید که درحرام وواجب نیست ؟

برادر معلمی : ما هم نمیگوئیم که باید مردم رامجبورکرد که مؤمن باشند .

حجت الاسلام حسینی : اتفاقاً ما میخواهیم درولایت همین کار رابکنیم، میخواهیم کاری‌کنیم که جامعه اختیار کند وزمینه برای ایمان فراهم باشد وبرای فسق ضیق باشد چگونه اگر الان یك مؤمنی به آمریکابرود درخیابان چشمش به زن بی حجاب می‌افتد گوشش موسیقی رامی‌شنود ، هر شیئی‌ای بخرد درحقیقت ربا رانقویت کرده است یعنی درآمریکااختیار سلب شده است و نمیتوان

چیزی خرید و ربا تقویت بشود ما هم میخواهیم انشاءالله جوری نظام رابسازیم که هرخریدی بیع را تقویت و ربا راتضعیف کند ، یعنی زمینه سازی کنیم وزمینه بعضی چیز ها راضیق کنیم .

حالا من یك سئوال می‌کنم که آیا درخود این لا اکراه اذن تصرف هست یا خیر؟ یعنی اگر مثلاً یك نفر را اجبارکنند که حتماً نماز شب بخواند شما میگوئید چرا اینها را مجبورمی‌کنید میگوید چون آزاد هستم شما میگوئید برای آزادی شما یك حدی است شما حق تجسس نداری ، اومیگوید " لا اکراه فی‌الدین " من آزاد هستم . من در دین خودم چه روشی باد یگران داشته باشم آزاد هستم، این لا اکراه درجمیع مراتب است یا دربعضی ازمراتب یعنی یك معنای مطلق میتوان برای لا اکراه فی‌الدین ذکرکرد که حتی خودش راهم بگیرد .

برادرمعلمی : اگریك کسی تحت حکومت اسلامی قرارگرفت باید قوانین آنرا بپذیرد واگرنپذیرفت بازداشت میشود یعنی مثلاً اگرکسی درخیابان بی‌حجاب باشد بازداشت میشود این اکراه نیست ایمان اجباری نیست ولی قوانین اجباری است وقتی حکومت دست مسلمانان است .

حجت الاسلام حسینی : حالا یك معنای دیگرهم از لا اکراه بنظرمیرسد که اکراه تکوینی در دین نیست این احتمال وجود دارد چون اکراههای خارجی راکه شما می‌بینید ، یك وقت میگوئید الزام درونی وباطنی می‌کنید در اینجا کأنّه میگوید جبری در امر دین نیست بعد ازآن هم می‌فرماید " قد تبین الرشد من الغی " ما راه صحیح وباطل راگذاشتیم یکوقت میگوئید طینت یك عده ای را طوری خلق کرده اند که اینها ملزم هستند یکی ازاین دو راه رااانتخاب کنند بصورت اضطراراً ونه اختیاراً اما اینجا میگوید نه چنین نیست حالا معنای دقیق این هم بنظر ما تفسیربك ابزار خاصی لازم دارد واینجا مابحث معقول می‌کنیم بحث منقول آن باید سرجایش انجام شود .

برادرمعلمی : چیزی که برای ماکافی است همان استکه روی آن وحدت نظر داریم وآن همین استکه دربرنامه ریزی درحکومت اسلامی باید به مسائل حلال وحرام توجه شود ومکروهات ومستحبات

را نیز در نظر بگیرد ومباحات را هم آزاد بگذارد .

حجت الاسلام حسینی : میتوان اضافه کرد که مثلاً اسلام برای مسیحی یا یهودی‌های تحت ذمه حکم دارد وحق ندارد ناقوس کلیسایش را بلند کند وبیرون کلیسا تظاهر نکند "وهم صاغرین" یعنی ذلیل باشند ودر برنامه ریزی باید کاری برای سرپرستی کرد یعنی نمیتوان گفت یك فرد چه نماز بخواند وچه نماز نخواند برای من فرقی نمی‌کند واهمیت کار من در این است که روزی ۵۰ عدد میکروفون بسازند واگر از ۵۰ تا کمتر شد طبق قانون کار او را مواخذه می‌کنم ولی اگر نماز نخواند آن به من مربوط نیست ، این کار راکه ما نمی‌کنیم ماکه حتماً قصد ساختن میکروفون را ندارم بلکه میخواهیم نماز را برپا کرده و میکروفون در درجه بعد است .

برادر معلمی : حالا در این تقسیم بندی که فرمودید تقسیم بندی اخلاق واحکام، میتوان صبر وتسلیم ورضا را در اخلاق گذاشت ، حالا آیا از صفتهای اخلاقی فقط همین سه خصلت را داریم ؟

حجت الاسلام حسینی : براساس این تقسیم بندی میتوان به همه آنها نظر کرد یعنی صبر فی طاعته یا ترك معصیته در تمام مراتب ، تسلیم فی طاعت الله یا تسلیم در ترك معاصی در همه مراتب ورضوان نیز همینطور .

برادر معلمی : یقین ، توکل و ... چطور

حجت الاسلام حسینی : یقین وقتی مراتبش ملاحظه شد در رتبه علمی یا عینی یا حق یقین یا حقیقت حق یقین است این تقسیماتی که درباره یقین بیان شده است ، آیا از آثار یقین است که در بعضی از مراتب علمی انسان حالت صبر دارد ودر بعضی از مراتب حقیقت حق یقین است و نتیجه اش رضوان است یا اینکه حالت رضوان یا یقین عینیت حقیقیه دارد ونمیتوان وصف دیگری برای یقین یا رضوان ذکر کرد بگوئیم اگر یقین جزم وشدت باشد ، شدت موصوف به این سه وصف

میشود که عبارت ازصبر وتسلیم ورضامی باشد یعنی سه رتبه ازشدت داریم که اگربخواهیم ازوجه تغایربه آن سه رتبه نظر کنیم تقسیمات به عین ، حقیقت وحق حقیقت درست نیست واگرهم درست باشد چیزی رانشان نمی دهد که مابتوانیم براساس آن مابه الاختلاف تقسیم بندی کنیم ولکن ممکن است یك چنین چیزی گفته شود چون اگرصرف یقین رامابه الاشتراك این سه مرتبه بدانیم اگر مابه الاختلاف را بصورت موصوف نیاوریم نمیتوان دسته بندی کرد .

برادرامیری : آیا نمیتوان دربحث اخلاق براساس نفس اماره ، لوامه ومطمئنه تقسیم بندی کرد ؟

حجت الاسلام حسینی : نفس اماره رابه سوء تعبیرمی کنند .

برادرمعلمی : حالت یقین که خودش یك حالت اخلاقی است بنظرمیرسد شامل برصبروتسلیم ورضاست .

حجت الاسلام حسینی : یك نفر رادرنظربگیرید که یك روز درحالت صبرویك روز درحالت تسلیم ویك روزدرحالت رضاست ، دردوئیت وربط بین آن درحرکت زمانی ، حالا مابه الاشتراك اینها یقین است یامابه الاختلاف آنها یقین است ؟

برادرمعلمی : مابه الاشتراك ومابه الاختلاف اینها هردویقین است ، درهمه اینها یقین هست ولی دریکی شدت بیشتر ودریکی شدت کمی دارد .

حجت الاسلام حسینی : مابه الاختلاف این یقین ها چیست یعنی کمترین آنرا چگونه وصف کنیم ؟

برادرمعلمی : معلول آن این است که یکی صابرود یگری راضی است ، آنوقت اینها همه جزء مسائل اخلاقی خوب است درحالی که دربرنامه ریزی باید ازاخلاق سوء هم تفسیرداشته باشیم وبتوانیم بگوئیم این اخلاق نباید درجامعه باشد .

حجت الاسلام حسینی : مابه الاشتراك ومابه الاختلاف رذیله وحمیده راپیدا کنید وبگوئید یك فرد همیشه هم در رذائل است وهم درمحامد ، ازحداقل محامد بصورت مطلق جدا نیست مگر ارکان ظلمت ویك انسان از حداقل نور یا ظلمت هیچگاه خالی نیست ودرآخرکارهم یك مرتبه از ظلمت حتماً دارد .

برادرمعلمی : دراینصورت هرکس درهرمرحله ای یك اخلاقی دارد که ممکن است این اخلاق برای یك شخص دیگرپسندیده باشد ولی برای این انسان بااین وضع وحال خوب نیست وشاید رذیله باشد چون این شخصی که شرائط وامکانات برایش فراهم بوده باید یك اخلاق دیگری داشته باشد .

حجت الاسلام حسینی : یاچون دراین رتبه از الطاف الهی هست باید یك اخلاق خاص دیگری داشته باشد اما نور و ظلمت که درتکنولوژی نیست چون آنجا صحبت از نور فیزیکی میکنند یا از خورشید صحبت میکنند ، در بحث احکام هم که نمیتوان نور وظلمت ذکر کرد ، پس دراخلاق باید ازآن بحث کرد .

برادرحاجرمی : اگرقید های این صفت های صبرورتسلیم ورضارابرداریم وآنهارادرهرد و قسمت اخلاق پسندیده واخلاق رذیله ذکرکنیم وصرفاً صبره معنای یك شدتی می باشد که دریك مرحله اختیارانسان رابیان میکند یعنی هم عرض هراختیارد یگری که بخواهد طرح شود خود اختیار فرد مطرح میشود ، همینجورتسلیم که یك مرتبه ای است که رغبت انسان رابیان میکند حالا ممکن است این رغبت جهت خدائی داشته باشد یاجهت دنیائی داشته باشد .

حجت الاسلام حسینی : درتعریف میتوان تصرف کرد ولکن معنای عرفی صبر، تسلیم ورضا این نیست .

برادرمعلمی : اتفاقاً معنای عرفی آن هم همین است یعنی یك کسی که درکشورخارج

زندگی میکند در مورد روابطی که آنجا هست صبر می‌کند یعنی یک فشارهائی به او وارد میشود ولی تحمل میکند بعضی هم به این روابط حاکم بر آنجا راضی هستند و بعضی ها هم اصلاً در آن روابط حل شده اند .

حجت الاسلام حسینی : آنوقت می‌آیند درون ایران و از آن روابط فاسد تعریف میکنند ، یکی از آنها آمده بود با یک لحن خاصی که راجع به بهشت که خداوند وعده فرموده هیچ وقت چنین لحنی بکار نمی‌برد می‌گفت آنجا بهشت است بهشت است در حالی که در مورد خود بهشت اینجوری کلمه را بیان نمی‌کند .

برادر رجائی : بهرحال میتوان اینها را بعنوان سه نحوه شدت که جهت آنها مشخص شده طرح شود یعنی شدت تاثیر اخلاق را داریم ملاحظه می‌کنیم .

حجت الاسلام حسینی : حالا آیا ما باید سه چیز عام را معرفی کنیم که در الگو بتوان هم دستگاه کفر و هم دستگاه ایمان را شناخت یعنی سه وصف عام منطقی را باید ملاحظه کرد یا باید سه چیز را معین کرد که رتبه اول آن بد باشد هرچند بد نسبی باشد و رتبه آخرش نسبت به اولی خوب باشد یا باید سه چیز را معین کرد که هرسه خوب باشد یا باید دو تا سه تائی معرفی کرد که یکی از آنها خوب و یکی بد باشد و یا سه تا متوسط را هم وسط آنها ذکر کرد ، اگر در اوصافی که اینجا میگوئیم فقط روش مدل سازی باشد که برمبنای اسلام است یعنی بدلیل آن منطق و فلسفه ای که دارید روش مدل سازی شما و عینک شما این است با این روش می‌روید وقتی که میخواهید خود مدل را بسازید ، میتوانید زندگی کفار را نیز نگاه کنید .

برادر رجائی : اگر اینطور باشد آسیب شناسی نمی‌توانیم بکنیم یعنی اگر صرفاً اخلاق حمیده را تقسیم بندی کنیم خوب در خود ما هم نقائصی هست ، اگر بخواهیم وضعیت خودمان را بشناسیم باید بفهمیم در کجا ما دارای ضعف هستیم و الان در چه رتبه ای از یک جریان هستیم که این جریان

نسبت به رتبه بالا تر میتوان آنرا صفت رذیله یاحمیده نامید یعنی باید یك چیز عام ابتدا بیان کنیم سه نحو شدت بیان کنیم .

حجت الاسلام حسینی : همیشه نباید بصورت عام بیان کنیم یعنی دوئیت وربطش رامیتوان همیشه درعالم کفروایمان وربط آنهاآورد که مثلاً شك بین کفروایمان است .

برادر پیروزمند : اگر بصورت نور وظلمت تصور کنیم در بالا ترین بخش ظلمت پائین ترین بخش نور هم است وتداخل دارند ودربیشترین مرحله نور کمترین مرحله ظلمت هم هست همین مفهوم دربحث یقین واینها هم میآید یعنی وقتی پائین ترین مرحله نور که بالا ترین مرحله ظلمت هست را بیان میکنیم این یك وصف عام نیست برای مثال اگر بخواهیم یك مساحت راتوصیف کنیم سه وصفی که این مساحت راتوصیف میکند سه وصف عام نیست که بتوان گفت هم مال کفر است وهم مال ایمان است .

حجت الاسلام حسینی : شما میگوئید کفارهم من النور الی الظلمات از نور بسوی ظلمت حرکت میکنند مومنین هم از ظلمات بسوی نور میروند .

برادر پیروزمند : یعنی هرحرکتی که از نوربه ظلمت یابرعکس است دراین محاسبه میشود ولی آن وصفی که برای نورگفته شده مخصوص نور است ونمیتوان گفت اینها عام است وهم برای مراتب ظلمت وهم برای مراتب نور بکارمیرود ، اگرتصور ما این شد این سه وصفی که میگوئیم ازمجموع نورتا ظلمت یاکفر تاایمان یا کفر تاتوحید راتوصیف میکند این اوصاف وصف این مسیراست ولی سه وصفی که اینرا توصیف میکند سه وصفی نیست که هم نور راتوصیف کند وهم ظلمت را ، یکی از آنها دربور ویکی درظلمت و یکی ربط بین آنهاراتوصیف میکند پس از اینکه هرکدام رابیشترخواستیم تبیین کنیم آنهایك انحصار بیشتری بهمان بخش پیدا میکنند یعنی اگرخواستیم ظلمت رابیشترتبیین کنیم آنهاوصف رذیله است .

برادرمعلمی : در اینجا نباید اخلاق را با یک چیز های دیگر اشتباه کنیم، یعنی اگر اخلاق یک حالت نفسانی درون انسان است شدت آن میتواند جهات مختلفی داشته باشد یکوقت میتوان یک محور در نظر گرفت وگفت نسبت به این محور فلانی ضعیف است وفلانی قوی است ولی یک وقت بصورت مطلق میخواهی بگوئی این اخلاق اخلاق ضعیف یا قوی است جهت تربیت نفس آن قوی است یعنی نگاه میکند می‌بیند در محورهای کفر و ایمان یک عده ای هستند در ایمان خیلی شدید هستند و یک عده ای در کفر خیلی شدید هستند از لحاظ اخلاقی که اینها شدت دارند با هم مساوی هستند در حالی که اگر می‌خواستیم اینها را روی یک محور قرار دهیم یکی از اینها خیلی جلو می‌رفت و یکی خیلی عقب می‌افتد .

حجت الاسلام حسینی : یعنی شما می‌فرمائید اعلی علیین با اسفل السافلین از نظر شدت یکی هستند .

برادر معلمی : البته این انتزاعی نیست یعنی اگر بحث شدت وضعف اخلاق است این بدرد می‌خورد یک نفر در ایمان خیلی شدید است و یک نفر در کفر خیلی شدید است ، ما باید یک نحوی تقسیم بندی کنیم که اینها در تا معنا داشته باشد و روی یک محور بیایند و هم اینکه نگاه کنیم آن کسی که در یک اخلاق شدید است وضعش چگونه است .

برادر پیروزمند : ما تا نفهمیم روی چه چیزی شدت دارد که نمی‌فهمیم چکارش کنیم .

حجت الاسلام حسینی : می‌گویند شدت الف و ب را که می‌نویسی باید الف و ب را توضیح دهید آقای معلمی می‌فرمایند آن چیزی را که میگوئید شامل بر الف و ب باشد و فقط معنای شدت وضعف را نشان دهد .

برادر معلمی : من حتماً هم اصرار ندارم اینطور باشد ولی میگویم یک وقت اینطوری است که ما میگوئیم حالت اخلاق را میخواهیم بررسی کنیم میگوئیم خوب یک عده ای در همان جهت خود شان

خود شان شدید هستند و در همان جهتی که انتخاب کرده اند شدت دارند نفسشان را بند آورده اند همان کفار بعضی جاها ریاضت های خاصی می‌کشند اصلاً اکثریت آنها اینجوری هستند .

حجت الاسلام حسینی : خود همین نظم خاصی که در راه پن وجود دارد وقتی گرمیشود روی ثانیه حرکت میکنند این قطعاً یك حالت روحی است و بدن را بارآورده است , همین بندبازها و امثالهم هم نفس خود شان را بار آورده اند و این فقط کار جسم تنها نیست یعنی نفس مضطرب نسبت به خود نفس آن فعل , یکوقت میگوئید این شدت بازهم در کنه اش اضطراب است بله حتماً همینطور است وشکی نیست که حالت اضطراب را از کفار نمیتوان سلب کرد ولی نسبت به نفس این فعل حالت اضطراب ندارد , حالا یك مؤمن خوب که در حالت آرامش است ولی درجات ایمانش صد در صد نیست و در بعضی از جهات در چارقوه و همیه و اضطراب میشود اگر این را بالای بند بیاورند و بگویند از روی این رد شو اضطراب ظهور میکند وزمین می‌افتد , حالا خود همین اضطراب و ایمان را میتوان آورد بحث کرد .

برادر معلمی : اگر ما تقسیم کنیم به اسلام , الحاد و التقاط آنوقت آن شدتی که میگوئیم در دستگاه ما جای دارد مثلاً میگوئیم آن شدتی که در الحاد پیدا میشود در دستگاه ما هست ولی چون ما محور را از اینطرف گرفته ایم آن کسی که در الحاد خیلی شدید است رفته آن پائین قرار گرفته است یعنی آن کسی که در مورد الحاد صبر می‌کند , آنکه تسلیم الحاد است و آنکه نسبت به الحاد راضی است در التقاط هم همینطور بعد به ایمان که میرسد آن حالت رضا مرحله آخر است در حالی که در الحاد حالت رضا مرحله اول بود یعنی از اینجا شروع و به آنجا ختم میشود ولی آن مسئله شدت اخلاقی که هست در چارت ما نشان داده شده است یعنی میتوان جای یك نفر را که در کفر خیلی شدید است مشخص کرد .

برادر امیری : یعنی سه مرتبه ایمان , کفر و التقاط را بگذاریم بعد زیر مجموعه هرکدام صبر ,

رضا وتسلیم باشد .

حجت الاسلام حسینی : حالا این مسئله ای که یقین رابه اسم اضطراب بنامیم یعنی مثلاً اضطراب واطمینان وربط بین این دو .

برادرمعلمی : از اضطراب پائین تربك چیزی است که همان اطمینان باطل است .

حجت الاسلام حسینی : هیچ چیز غیرازایمان ، آرامش واطمینان نمی‌آورد یقین باطل آرامش آور نیست یعنی اگر اطمینان راآرامش واضطراب راناآرامی بدانیم وهمچنین تلون که گاهی آرامش وگاهی اضطراب است .

برادر پیروزمند : میتوان گفت ریشه هرزیله ای کفراست وغایت هرحسنه ای توحید است .

حجت الاسلام حسینی : این رابه لسان وصف خلق معنامیکنید یعنی اگربخواهیم حالت روحی را ذکرکنیم ونفس حال راذکر کنیم وبعد خود این حال به بخشهائی تقسیم شود در دستگاه ایمان یادر دستگاه کفر، اگر کیفیت روح راتوجه کنیم به اینکه این کیفیت درچه راهی است .

برادر پیروز مند : این توجه به کفروایمان به ماکمك میکند که مراتب اخلاق راتقسیم بندی کنیم وملاحظه کنیم چه اخلاقی درایجاد کفر شدیدتراست وچه اخلاقی درایجاد توحید شدیدتر است یعنی در طبقه بندی جایگاه اخلاق محور رامشخص میکند به نسبت تاثیری که برکفروایمان دارد . هر اخلاقی که زمینه رابیشتربطرف کفرفراهم کند بیشتررزیله است وهراخلاقی زمینه رابیشتر بطرف ایمان بیاورد بیشتر حسنه است حالا هرکدام ازاین یقین ، توکل ، رضاو . . به نسبتی که تاثیرد ارند اصلی وفرعی میشوند .

برادرحسینیان : کفر ونفاق وایمان که نفاق بدتراز کفر است .

برادرمعلمی : اگرتقسیم بندی خود اخلاق رامیخواهیم اخلاق رذیله وحمیده راوصف کنیم ولی اگرتقسیم بندی چیز دیگری است مثلاً تقسیم بندی اخلاق از لحاظ حالتش است . .

حجت الاسلام حسینی : تقسیم بندی از لحاظ حقیقتش است که حقیقت رذیله وحقیقت حمیده چیست ، حمیده ورذیله هرکدام وصفی ازیك حقیقت است که اگر آن حقیقت رابیان کنیم آنوقت باید هم محامد وهم رذائل درآن جاری شود .

برادر معلمی : پس الهی ، التقاطی والحادی وصف اخلاق نیست ، البته ایجاد تمایل وصفهای اخلاق ساز هم نیستیم ، بلکه دنبال یك تقسیماتی هستیم که بتوانیم بگوئیم حالت بهتر هرحالت اخلاقی چیست .

حجت الاسلام حسینی : منظور شدیدتراست چون نمیتوان گفت کفربهترولی میتوان گفت کفر شدیدتر .

برادر معلمی : آنوقت باداشتن این تقسیم بندی میتوان گفت هرگاه یك فرد یاجامعه دراین حالت باشد بعد باید به این حالت برسد ، ممکن است البته حالت بعدی چندان هم مطلوب نباشد ولی چون نقطه شروع آن این بوده است فعلاً مطلوب است .

برادر حسینیان : آیاایجاد تمایل اخلاقی هستیم که آرامش بخش باشد .

حجت الاسلام حسینی : مولد اخلاق خوب غیراز اخلاق خوب است ، نسبت تاثیر اگربحسب نفس خود شیئی باشد .

برادر معلمی : مولد به بحث مکان باز میگردد که دراین مکان این مولد ها هستند ، حالا درست است که درنسبت تاثیر ، چارت مکانی هم داشتیم ولی به اینکه دربحث چارت نسبت تاثیر که می آئیم مولد درآنجاباشد ، مولد درجهت نیست بلکه درمکان است ، درمکان جهت است .

برادر پرور : اگرصبروتوکل واخلاص بگوئیم چطور است ، مثلاً کسی که به تکنولوژی توکل میکند کفراست .

حجت الاسلام حسینی : اگردرمعنای توکل تصرف کنید وبگوئید توکل برد نیاکرده ماهم در

اخلاص تصرف کرده می‌گوئیم اخلاص برای دنیا دارد .

برادر معلمی : ازیک بعد هم الان خیلی مهم نیست که اسم اینها چه باشد .

حجت الاسلام حسینی : محتوی اینها برای ما مهم است شما تعریف از محتوی بدهید اسم آن مهم نیست حالا چه اسم اینها را اخلاقیات آمده باشد یا چه نیامده باشد ، منطق صوری بپذیرد یا نپذیرد .

برادر معلمی : بنابر بحثهای روز گذشته اینجا چیزی که میخواهیم این است که هر موضوعی که در جامعه تحقق پیدا کرده باید سیر رشد آنرا پیدا کنیم ، حالا اسم آن خیلی مهم نیست ولی آنجا که عدم رشد است رذیله می نامیم وآنجاکه مقداری رشد دارد حمیده می نامیم، یا اینکه این ضعف ایمان دارد واین شدت دارد ولی آن چیزی که برای ما مهم است این که در موضوعات مختلف شدت وضعف اخلاق را ذکر کنیم وبعد هرجا هستیم بتوانیم حالت بعدی نسبت به رشد را مشخص کنیم آن تقسیم بندی مهم است والا بصورت کلی میتوان گفت اخلاق بد ، اخلاق خوب وضعیف ، پس اول باید در تک تک موضوعات بتوانیم اینها را در مراتب وحالات مختلف مشخص کنیم دوم اینکه در مراتب مختلف که از لحاظ اخلاقی مراحل وارد بتوانیم شدت وضعف را نسبت به آن دو هم بسنجیم مثلاً یکی از اخلاقیات انسان شجاع بودن است که از یک بعد ترسو بودن تا شجاع بودن یک وصف اخلاقی است ویک وصف اخلاقی دیگر تکبر داشتن وخضوع داشتن است اینها دو موضوع مختلف است که انسان از دو بعد بررسی میشود یعنی میتوان گفت او شجاع است یا ترسو ویا این که تکبر دارد یا خضوع دارد ، البته ممکن است یک آدم شجاعی تکبر داشته باشد یا این که خضوع داشته باشد حالا اگر گفتیم در این تقسیم بندی اخلاق بد این است که ترسو باشد واخلاق خوب این است که شجاع باشد ومابین اینها هم این مراحل است ، همچنین تکبر از اخلاق بد وخضوع از اخلاق خوب است ، وقتی اینها با هم تزاحم پیدا میکنند ویا اینکه فردی هر دو حالت را دارد اول باید کدام یک را

عوض کنیم وکدام ارجحیت دارد ، شجاعت ارزشمند تر است یاخضوع ، این بیشتر مبتلابه برنامه ریزی است نه اینکه اسم آن چه باشد . اگرهم تقسیم بندی کردیم وصبروتسلیم ورضابدست آمد باید این مراتب رادرهرکدام ازاین اخلاقهابیاوریم ، بعد باید بگوئیم کسی که تکبر دارد میزان صبرش چقدر است یامیزان رضایش چقدر است آنوقت بگوئیم اینهارابا هم که بسنجند چگونه میشود . اولویت آنها نسبت بهم چگونه است یااینکه از لحاظ اخلاقی بصورت نسبت تاثیری این چیز ها را معین میکنیم ومیگوئیم شجاعت یامراتبی از شجاعت چه اثری دررشد اخلاق دارد ومراتب خضوع چه نسبت تاثیری دررشد دارد تابعد بتوانیم درموضع تزاحم اینهابگوئیم اول خضوع این فرد را زیاد کنید وبعد شجاعت اورایا اینکه اول شجاعت او را زیاد کنید بعد خضوع او را ، ممکن است بعضی از آنها هم عرض باشند ولی مافقط از یکی از آنها میتوانیم آغاز کنیم ، حالا باید دید کدام ارزشمند تر است یااینکه کدام یك تدریجی تراست ممکن است آن ارزشمند ترتحولی تر باشد .

حجت الاسلام حسینی : آیامایك تعاریف اولیه ای لازم داریم که حقیقت مطلب رانشان دهد ؟

برادرمعلمی : این حقیقتی که دنبال آن هستیم که الان روشن است بنظرمن میرسد در تقسیم بندی اخلاق چون اینجابحث نسبت تاثیر است ومیتوان اخلاق راازیك بعد دیگر تقسیم بندی کرد ، ولی چون ما اخلاق راجزء تقسیمات نسبت تاثیرآوردیم باید اخلاق راازحیث نسبت تاثیر بسنجیم آنگاه باید وقتی نگاه می کنیم از اخلاقی که ضعیف ترین نسبت تاثیر را دارد تااخلاقی که قوی ترین نسبت تاثیر را دارد روشن باشد بعد میگوئیم یك وصفی که درمورد انسان هست میزان ترس وشجاعت اوست این یك وصف اخلاقی است یاخضوع وتکبر یااوصاف دیگرمانند حرص ، طمع ، توکل ، یقین صبر وبقیه که همه درهمین تقسیم بندی هستند ، صبرهم مراتب دارد بقیه هم مراتب دارند ، این تقسیم بندی ما هم نسبت تاثیر است یعنی میزانی که از لحاظ اخلاقی این وصفی راکه معرفی می کنیم دراین موضوع خاص پیدا شد ، یعنی میزان شجاعت یامیزان

ترس ، میزان غرور یا تکبر ، میزان صبرومیزان یقین یا اضطراب ۰

حجت الاسلام حسینی : همین یقین واضطراب چطوراست ، یعنی چه چیزی است که همه اینهارا بپوشاند ۰

برادرمعلمی : اگربخواهیم نسبت تاثیری ملاحظه کنیم میگوئیم اخلاق بد ، اخلاق خوب و اخلاق متوسط بعد بین اینها مراتب می‌گذاریم ۰

حجت الاسلام حسینی : یعنی برای نفس خوبی شما چیزی را پایه قرار نمی‌دهید ۰

برادرمعلمی : از اسلام میگوئیم یعنی هرچه اسلام معرفی کرده جزء اخلاق خوب است ۰ آنوقت دراین مراتب مختلف به جای خوب وبد بگوئیم رذیله وحمیده یا هروصف دیگری بگذاریم مثلاً صبر ، تسلیم ورضا ۰

حجت الاسلام حسینی : حالا آیا میتوان چنین گفت که مثلاً خوب وبد یا حمیده ورذیله ، حالا یا میخواهید بگوئید این خوب وبدی بی‌جهت است یا میگوئید خوبی فقط دریک دستگاه معناداد

برادرمعلمی : از بعد دستگاه الهی که تقسیم بندی می‌کنیم ممکن است دریک دستگاهی شجاعت بد باشد ، ممکن است دریک دستگاهی غرور وتکبر خوب باشد ، دریک دستگاه ممکن است توکل به خدا بد باشد واتکاء به نفس خوب باشد ، درحالیکه ما توکل راخوب می‌دانیم اینها ابعاد اخلاقی مختلفی است که یک انسان میتواند داشته باشد واینهارا همراه با هم دارد ، آنوقت در اینجاچون بحث از نسبت تاثیر است میزان شدت وضعف آنرا باید بتوانیم تعیین کنیم وپس از اینهم بتوانیم شدت وضعف دوبعد رادرارتباط باهم تعیین کنیم ، مثلاً یک انسان ترسوی خاضع بهتر است یا یک انسان شجاع متکبر ۰

حجت الاسلام حسینی : دریک رابطه این بهتراست ودریک رابطه دیگرآن ، ولی فعلاً ما به این کاردارم واین برای کاربرد عملی هست اول باید کاربرد وصفی ذات آنرا پیدا کنیم ۰

برادر رمضانی : مگر ما دنبال چیزی غیر از این هستیم که از بعد نسبت تاثیری ابعاد مختلف اخلاق انسان را تقسیم بندی کنیم ۰

حجت الاسلام حسینی : اول باید تعریف نسبت تاثیر را در اخلاق معین بکنیم بعد بگوئیم این نسبت تاثیر یک وضعیت مرکب دارد و اوصاف با یکدیگر ترکیب میشوند و این نسبت تاثیر را میدهد بعد هم باید دید که جایگاه ترس ، تکبر ، شجاعت و ۰۰۰ نسبت بهم چگونه است این هنوز در وصف اولیه این مطلب برای من روشن نشده که از حضورتان سئوال می‌کنم ، یعنی هویت حقیقی اخلاق در مرتبه نسبت تاثیر ، شدت تعلق را یقین بگوئیم و ضعف تعلق را هم اضطراب بگوئیم ۰

برادر رمضانی : ما در اینجا به اثر اخلاق کار نداریم بلکه اخلاق را از حیث نسبت تاثیری تقسیم می‌کنیم و میگوئیم اخلاق خوب ، بد و متوسط ، آنجائی که اینها را بهم ربط می‌دهیم با آنجاکه اینها را بصورت مجرد در اول کارنگاه می‌کنیم فرق میکند ، ۰

حجت الاسلام حسینی : منابع را میخواهید دسته بندی کنید یا نه ، دسته بندی منابع به تعاریف برمی‌گردد ، مثلاً یک نظر این است که تعاریف را از شرع بگیرید در حالی که این ممکن نیست ۰

برادر رمضانی : حالا ما میگوئیم اخلاق ضعیف ، متوسط و قوی ، شما هرچیزی میخواهید بگوئید باید همین را رعایت کنید ، بعد میرسید اخلاق ضعیف ، متوسط و قوی چیست ، ما هم میگوئیم بعد که شما تقسیم به صبر ، تسلیم و رضا کردید اخلاق صابرانه تسلیم شده و رضایت مند کدام است ۰

حجت الاسلام حسینی : اصلاً چرا صبر اول باشد بلکه جزع را اول می‌گذاریم بعد صبر و بعد رضا ۰

برادر رمضانی : عین همان سئوالی که در مقابل ضعیف ، متوسط و قوی هست در مقابل اینها نیز هست که مثلاً اخلاق صابرانه کدام است وغیره ۰ ملتش هم این است که اخلاق ضعیف و قوی

راما نمیخواهیم تعریف کنیم .

حجت الاسلام حسینی : شما میخواهید تعاریفی بدهید وموضوعاتی را معین کنید که اخلاق نسبت به آنها احکام طلبی است ، یعنی احکام یك تعریفی میدهد که این تعریف روی یك موضوعی پیاده میشود ، موضوع شما چیست ، مثلاً میگوئید نفس باید دارای این صفت باشد ، خوب خود نفس چیست ، شما باید یك جوهره ای بیان کنید .

برادر معلمی : حالت نفسانی انسان رااخلاق میگوئیم ، این نور وظلمت که قبلاً بیان شد خیلی کلی است وحالت نفسانی نیست .

حجت الاسلام حسینی : شما به یك نفوسی میگوئید اینها نورانی است ویك نفوسی رامیگوئید خود نور است .

برادر معلمی : بسیارخوب میتوان گفت اخلاق نورانی ، اخلاق ظلمانی وربط بین آنها .

حجت الاسلام حسینی : کلمه بهجت اگر غایت باشد یعنی اگر غایت اعطاء باشد که درکمال سجود وکمال انقطاع هم کمال ابتهاج باشد ، ابتهاج باید یك حالت نفسانی باشد وباید در شدیدترین مرتبه اش قابل لحاظ باشد ، آنوقت دوری از خدا هم که مرتبه شدت الیم بودن عذاب است باید ملاحظه شود حالا آیا میتوان ابتهاج رادرتقسیمات گذاشت .

برادر معلمی : اول باید دید چکارمی کنیم مااخلاق راازحیث نسبت تاثیر تقسیم بندی میکنیم یعنی از لحاظ شدت وضعف آن جهتی که مامعرفی کرده ایم اگر جهت جهت ایمان است میگوئیم اخلاق نسبت به ایمان واسلام مراتبش اینگونه است ، یعنی شدت وضعف خود اینهاکه میگوئیم این اخلاقش ضعیف است وآن یکی قوی است نه اینکه درچیز دیگر اثر دارد که آن حرکت و مکان است که نسبت تاثیرش رامحاسبه می کنیم ، اینجابحث خود نسبت تاثیر است .

حجت الاسلام حسینی : ازفرمایش دوستان چنین برمی آید که هنوز وصفی درباره نفس نسبت

تاثیر درست بیان نشده ، آنوقت شما می‌فرمودید خود همین نسبت تاثیر است نسبت اثریه چه چیزی منظور است ؟

برادر رهنمائی : درمورد نسبت تاثیر چند چیز بیان شده است همانطورکه درمورد زمان ومکان هم چند چیز بیان شده ، درمورد مکان یکبار ترکیب ویکبار ترتیب ویکبارهم مکان عنوان شده است وما این سه تا را یک چیز گرفتیم درحالیکه ازیک بعد هائی مختلف هستند ، درمورد زمان هم مطالبی مانند توالی ، جریان وتغییربیان شده که اینها هم مختلف هستند ولی دراینجابه یک معنابکارگرفته شده اند ، درمورد نسبت تاثیر هم عمده تر از همه بحث جهت است زمان ، مکان و جهت ، حالا اگر جهت وجه اشتراک زمان ومکان شد نسبت به آن وجه اشتراکی که می‌سنجیم و همه کارها برای او بود زمان ومکانهائی که می‌سنجیم هرکدام یک اثری درآن دارند که میتوانیم بگوئیم نسبت تاثیر یعنی چیزی که اثر این کیفیت ها نسبت به آن ملاحظه میشود یا بگوئیم ارزش یعنی نسبت تاثیر، جهت ، ارزش ومنزلت که همه اینها یک چیزی است که کیفیت ها به آن مشخص میشود ، بعد درتقسیم بندی گفته ایم این اخلاق است وهمه اینها برای اخلاق است یعنی اقتصاد ، فرهنگ وسیاست وبقیه تقسیم بندیها برای اخلاق است وآن چیزی که برای ما مهمتر است وبرای رسیدن به آن ما این تغییرات را می‌دهیم همان اخلاق ، احکام وتکنولوژی خاص است بعد میگوئیم وقتی اینها جهت شدند خود شان مراتب دارند یعنی جهت ، شدت وضعف دارند ودیگر آنجا باید جهت را ازلحاظ شدت وضعف تقسیم بندی کنیم یعنی ما همیشه درحال یک اخلاق ، یک احکام ویک تکنولوژی هستیم البته ما درهیچکدام ازاین عبارات قرب بعد ، رذیله وحمیده وامثالهم حساسیتی نداریم فقط چیزی که هست باید درهربعدی از اخلاق اینرا تعیین کنیم .

برادر پیروزمند : یعنی صحبت شما میزان تاثیر اخلاقهای مختلف درجهت است واگرجهت هم قرب باشد آنوقت مراتب تاثیر اخلاق زاد رقرب دنبال میکنید وشدت وضعف اخلاق زاد رایجاد

قرب وبعد ملاحظه می‌کنید .

برادرمعلمی : یااخلاقی که از روی آن میتوان قرب راتشخیص داد یعنی اخلاقی که میزان قرب رامعین میکند ، پس ما در اینجا ازحیث شدت وضعف آن تقسیم بندی می‌کنیم واز نسبت تاثیری ازجهت که در این وجود دارد حالا هراسمی برای آن بگذاریم ولی ابتدا از لحاظ مفهومی روشن شده باشد .

برادرجاجرمی : بنظرمن این معنون هاراکه دنبالش هستیم واینها هم جدای از عنوان است مثلا قرب وبعد و ربطش یا نور و ظلمت وبهجت واضطراب وربطش باشد وتقسیم بندیهای زیر آن باز براساس همان نسبت تاثیر وشدت وضعف اگر از لحاظ محتوا برای هرکدامش صبر و تسلیم ورضا قائل شویم .

برادرمعلمی : صبروتسلیم ورضا خودش یك چیزی است که این درموردش صادق است ویکی از حالتهای اخلاقی است به اینکه حاکم براخلاق است .

برادرجاجرمی : صبروتسلیم و رضا یك جریان شدت روحی رانشان می‌دهدکه یك جا اختیار خود انسان درمقابل یك اختیار دیگرمطرح است ، یکجا رغبت است ویکجا هیچ چیزنیست حالا اگر بتوان خود اینهارانقسیم کرد ویك جریان دیگر در داخل آنهادرست کنیم وبعد در درون این ۹ تایك جریان ۲۷ تائی درست کنیم این ۲۷ تایك جریان رانشان میدهدکه اگر ازنازلترین مرحله اضطراب به بالا ترین مرحله بهجت بخواهیم حرکت کنیم مثل حرکت جدول زمان که نشان می‌داد چگونه سرعت درمکانهای متوالی اضافه میشود ، بعد شتاب عوض میشد وبعد نوع شتاب عوض میشد ما اگربتوانیم این شدت روحی رایك چنین وصفی کنیم این ۲۷ خانه باید ۲۷ معنون باشد یعنی محتوا باشد برای اسامی که بعدا انتخاب میشود واین ۲۷ تایك جریان ازنازل ترین مرحله روحی تابالا ترین مرحله ای که میتوان برای اخلاق توصیف کرد .

برادر رمعلمی : حالا آیابرای هربعد اخلاقی باید این ۲۷ تارا انتخاب کرد یعنی الان چند صفت اخلاقی بیان کردیم که یك تفاوتهائی با هم دارند و نمیتوانیم یکی رادریکی دیگر حل کنیم مثلاً سخاوت وبخل در ترس وشجاعت حل نمیشود آن یك وصف اخلاقی واین یك وصف اخلاقی دیگر است ، خود ترس وجزع هم در شجاعت حل نمیشود که مثلاً بگوئیم یك انسان شجاع خیلی صبوراست یا یك انسان ترسو خیلی صبور است ، اینهابهم ربط ندارد واین یکی درآن حل نمیشود البته اگر مبنای اینهارا پیدا کنیم میتوانیم این تقسیم بندی که ۲۷ بعد میشود حالا آیابرای هر بعد بایستی ۲۷ تقسیم بندی پیدا کنیم ۰

حجت الاسلام حسینی : حالا صحبت این است که اگرماجوهره آنرا پیدا کنیم بعد میتوانیم ۲۷ قسمت کنیم ۰

برادر رامین : مبنای تبدیل اخلاق بهم مثلاً رابطه شجاعت رابا حرص وطمع ۰

حجت الاسلام حسینی : حالا اگر بنا شد مبنارا پیدا کنیم مثل اصل تبدیل انرژی نیست که در فیزیك پیدا میکنند ، باید اصل تبدیل اخلاق راهم پیدا کرد ، اگراصل تبدیل اخلاق را پیدا کنیم وبگوئیم اینرا رهاکنید بعد درجعل یك صفت باصفت دیگرد چارمشکل میشوید ۰

برادر رمعلمی : ماد نبال این نیستیم که چطوریك اخلاق رامیتوان به اخلاق دیگرتبدیل کرد واین مطلب قبلاً بحث شد که در بحث تخییرومکان اینهاروشن شد ۰

حجت الاسلام حسینی : ماکنترل باید بکنیم ، یکوقت شما میگوئید تصرف ازاقتصاد آغاز میشود یکوقت میگوئید تصرف از مکان آغاز میشود ، قبلاً مکانیزم تخییریك اخلاق به اخلاق دیگربیان شده ولی حالا ما اینهارا بیان نمیکنیم ، برای اینکه بعد آن مکانیزم راکنترل کنید که آیا درست کارکرده یا نه ۰

برادر رمعلمی : دستگاه کنترل کننده مافقط باید خوب وبد را نشان دهد به اینکه تبدیل را

نشان دهند ، بگوید اگر اینجابود خوب است واگر اینجابود بد استد ه اینکه چگونه باید ازاین بد بسوی آن خوب رفت که این قبلاً توضیح داده شده است پس د نبال مبدل اخلاق نیستیم، د نبال آثاراخلاق هم نمی‌گردیم .

برادرپیروزمند : تبدیلات اخلاق رامیخواهیم ولی مکانیزم تبدیل اخلاق رانمیخواهیم .

برادرمعلمی : ماتدریج اخلاق رامیخواهیم ، نه تبدیل وآثارآنرا ، سئوال میکنید چرا میگویم بوسیله این تدریج میخواهم بگویم از اینجابه آنجارفتن خوب است و بعد همین رادربحث سیاست و فرهنگ واقتصاد بیاورم .

برادرجاجرمی : آن ۲۷ تاتدریج اخلاق رانشان میدهد یعنی اینهایك معنون است که باید برایشان اسم گذاشت ، دراضطراب میتوان یك چیزهائی مانند بخل ، حسد رامشخص کرد در ربط هم یك سری چیزهای دیگرود ربهجت هم یك سری دیگر رامشخص نمود

حجت الاسلام حسینی : حالا اگر عقل وجهل بگذاریم که در روایات هم جنود هرکدام مشخص شده است .

برادرمعلمی : من به این دلیل گفتم از این بحث بگذریم که شما هرچیزد یگری هم پیدا کنید ازاین مفهومی که الان بیان شده بیرون نیست که ما اخلاق راازحیث نسبت تاثیری تقسیم بندی می‌کنیم ، درشدت وضعف اخلاقی ، نه اینکه اثر اخلاق درایمان و تعبد الی الله بلکه براساس ایمان وتعبد اخلاق راتقسیم بندی می‌کنیم واخلاق خوب ، بد ومتوسط رامشخص می‌کنیم ابعاد مختلف اخلاقی یعنی صفات گوناگونی که نفس میتواند پیدا کند باید دراین تقسیم بندی آورد و ربط آنهارا هم تمام کرد .

حجت الاسلام حسینی : قبلاً مایك جدولی درروان شناسی درست کرده بودیم شاید یك توصیف هاومتوانهائی باشد که بدرد بخورد ، آنوقت دراینجاباید یك جوهره ای مشخص شود که

نفس جان را بیفت تعلق را معین کند تا ما بگوئیم جریان وتغییرات شتاب این ونسبت تاثیرش در ترتیب وبعد دارای چنین مراتب عالی ودانی هست آنوقت براساس آن تعریف بیائیم برای کل مفاهیم اخلاقی تعریف بدهیم یعنی تعاریف اخلاقی را براساس آن حد اولیه ای که برای اخلاق معین می‌کنیم استوار کنیم ومضمون هائی را مشخص کنیم والا باید مضمون ها را به درک عرفی سپرد یعنی آن مضامین و رذائل اخلاقی که از آیات و روایات می‌فهمید عناوین آنها را چکار می‌کنید مثلاً روایت می‌فرماید " الصبر من الایمان کالرأس من الجسد " یا آیه می‌فرماید " تواصو با الحق و تواصوا الصبر " یعنی دستوراتی درباره صبر داده اند توضیحاتی هم پیرامون آن داده اند مثلا گفته اند صبر استقامت در برابر ناملایمات است بهرحال در تعریف کردن هم باید تعریف به تعریف کنید چون این استقامت در برابر ناملایمات خودش دارای کلماتی مثل استقامت وناملایمات است خلاصه اگر هیچ حدی برای تعاریف نداشته باشیم چکار کنیم حالا اگر حدی برای تعاریف داشته باشیم این با آن تعاریف رسیده از شرع چگونه میشود حالا اگر بخواهیم خود این حد را از شرع بگیریم چگونه میتوانیم بهرحال اگر حدی بیان نشود وکلیه تعاریف بوسیله آن حد تبیین نشود چگونه میتوان احکام اخلاق را پیدا کنیم . میخواهم بگویم فهمیدن مطلوبیت ها نسبت به حالات منوط براین است که یک نحو ادراکی از نفس حال باشد ، حالا همین را اگر بخواهیم از شارع بگیریم باید رمز و نشانه هائی که در اختیار داریم چگونه بگیریم ، نور وظلمت باشد که با بسیاری از آیات و روایات می‌سازد " الله ولی الذین آمنو یخرجهم من الظلمات الی النور " معنای سرپرستی و ولایت که موضوع کار برنامه ریزی است در آنجا هم در سطح بالا تر آمده مثل این که خداوند روش ولایت را بیان فرموده است ولی باید بتواند از ظلمت به نور خارج کند معنایش این است که تقسیم بندی مراحل روحی باید به نور وظلمت باشد ، اگر نباشد اینجا حد باشد اگر یک چیزی از مراتب مادون را که آن حد و یک قیود دیگری است بالا آوردیم معنایش این است که اوصاف را به قید آن وصف خاص

مقید می‌کنیم یعنی یک چیز شامل رابالا نیاورده ایم بلکه یک چیز مقیدی بالا آورده ایم یعنی اگر به جای شیی مایک فلز گذاشتیم که فلز شیی دارای قید است وقتی که به پلاستیک رسیدیم فلز برآن صادق نیست ومشکل پیش می‌آید ظاهر مطلب این استکه اینجا نور وظلمت بعنوان مراحل عالی سرپرستی آمده است ، طاغوت از نور بسوی ظلمت می‌برد یعنی کسانی که تحت ولایت طاغوت هستند یک درجه از نور را دارند هرچندکم باشد وازاین نور بسوی ظلمت بیشترخارج میشوند .

برادرجاجرمی : این نوروظلمت یاحمیده ورذیله یاخوب وبد اینقدرکلی است که همه چیز رامی‌پوشاند

حجت الاسلام حسینی : باید عام ترین یعنی مجمل ترین آنهاراگذاشت وبعد باقید های مختلف آنرا تبیین کرد یعنی اگر بین نور و ظلمت عام تر است یابهجت واضطراب اگر نور و ظلمت اعم است باید این راگذاشت .

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

بسمه تعالی

جلسه ۶۲ ـ الگو

حجت الاسلام حسینی : یکی از احتمالاتی که درباره تقسیم اخلاق می‌آید اینستکه ما اول یک جوهره ای راتقسیم کنیم که برهمه اشیاء صادق باشد بعد قید خاص به آن بخورد ، مثلا اگرگفتیم که اشیاء سه مرتبه دارند در رتبه نسبت تاثیر یکی تعلق است ویکی تحرک ویکی تقرب ، البته شیی نباید گفت وباید موجود مختار گفت حالا اعم از ملک جن یاانسان باشد که آنوقت شدت تعلق در مرتبه شدت تقرب وحدت دارد ودرآنجا هست وبگوئیم که این سیرهم از مرحله تعلق به شدت تعلق وازمرحله تقرب به شدت تقرب حرکت نمیشود وبگوئیم نفس نسبت تاثیر درحرکت هم همانجور که نسبت تاثیر درمکان میگوئیم نسبت تاثیر درزمان هم مفروض است پس نهایت به دلیل آین توالی که ذکرشد درخود زمان قابل ذکر نیست مفهوماً باید درنسبت تاثیر خود نفس نسبت تاثیر منتقل شود یعنی نسبت تاثیرجامع زمان ومکان وجهت هست نه اینکه نسبت تاثیر فقط جهت تنهاست . چنین چیزی رامیشود احتمالاً بیان کرد تابببینیم درباب سایراحتمالات چه جوری است که اگر واقعاً سه وصف عامل نداشته باشیم که بتوانیم اخلاق رابه آن توصیف کنیم آیامیشود وارد دسته بندیها شد ؟ وآیامیشود تعاریف رابدون دردست داشتن چنین چیزی دسته بندی کرد ؟این برای من روشن نشد امروز استفاده کنیم که اگر واقعاً بشود یک جوری بدون داشتن سه وصف خاص دسته بندی کرد خیلی خوب است آنوقت اگر درانسان شدت تعلق وشدت تقرب وشدت تحرک گفتیم آیا میشود گفت که یک طرفش اطمینان یایقین است ویک طرفش اضطراب است ؟ وضعیت روانی را همیشه بگوئیم که یک مرتبه ای از اضطراب نسبی (تاثیرد راضطراب نسبی ، تاثیرد رتغییرنسبی) ـ جداشدنی از انسان نیست وانسان هیچوقت مطمئن مطلق نیست . اگر انسان اززمانی که دارد به زمان دیگری او را ببرند مضطرب است . یعنی ازآن امتحانی که درآن حداست به فوق

طاقتش ببرند بلافاصله می شکند اینکه آن حالت اطمینانی که به حسب وضع خودش دارد در یک وضع خاصی است که این اطمینان را دارد والا اگر در یک جای دیگری اورا ببرند این اطمینان را ندارد.

برادر معلمی : این تقسیم بندی که درمورد اخلاق هست ممکن است اگرما تصورات مختلفی از ترکیب زمان ومکان وجهت داشته باشیم به اخلاق واحکام وتکنولوژی که میرسیم تقسیم بندیهای مختلفی رالازم داشته باشیم نحوه خاصی که آنهارا ترکیب میکنیم اینجا هم ترکیب خاصی لازم شود بنظرمیرسد باآن توضیحاتی که قبلاً خدمتتان عرض کردیم درمورد نحوه ترکیبی که درمورد مکان و زمان یعنی مراحل مکانی است وبا نسبت تاثیر یک چارتی که درآن جهت هست رابعنوان حاکم بر مراحل حرکت به حساب آوردیم در اینجا به آن صورت تقسیم بندی که میخواهیم مثلاً بگوئیم شدت تعلق شدت تقرب , شدت تحرک یک چنین تقسیم بندی مورد استفاده پیدا نمی کند بلکه همانجور که دیروز و پریروز هم عرض کردم ما درآنجا یک چیزی میخواهیم که به اصطلاح کیفیات اخلاقی یا موضوعات اخلاقی براساس آن تقسیم بندی شده باشد حالا اینکه میگوئیم براساسش یعنی شدت وضعف آن رامشخص می کند چون دراین نسبت تاثیرکه می آئیم دراین جهت که می آئیم یک تفاوتی مابین جریان وجهت است وآن اینستکه یک وقت ما درجریان هستیم یک وقت نیستیم یعنی از این جریان رد شده ایم ووارد جریان دیگری شده ایم یا یک وقت هست که برای ما دریک مرحله ای مراحل زمانی هدف است یعنی هنوز به آن نرسیده ایم یک وقت هم هست که درآن مرحله هست یک وقت هم ازآن مرحله گذشته ایم وبرای ما هدف نیست بلکه جزء گذشته ها هست ولی مسأله درمورد جهت اینجوری نیست . ما همیشه داخل جهت هستیم هیچ وقت هم ازجهت عبورنمی کنیم ازجهت عبورکرده به معنای تغییرایدئولوژی است مثلاً بگوئیم جهتی که گرفته ایم جهت تعبد یا اسلام بود اگرکسی ازآن بیرون آمد یعنی بطرف کفر والحاد رفته است .

حجت الاسلام حسینی : اصلاح جهت اجتماع که می کنیم جهت راازیک سطح یا زاویه بالاتر

می‌آوریم ۰

برادرمعلمی : اگراین معناباشد یعنی بگوئیم ما همیشه درجهت هستیم ولی تفاوتش تا هدف این باشد بعد سئوال می‌کنیم که اینکه درهدف هستیم آیا ازلحاظ جهتی وضعیت گذشته وامروز و بعد تفاوتی دارد یانه ؟ یا همه من حیث جهت مساوی هستند ؟ ماتنها چیزی که میتوانیم بگوئیم اینستکه تفاوتش از لحاظ شدت جهت است ولی وقتی یك چیزی راوجه مشترك گرفتیم وگفتیم این درمراحل مختلف یاجاهای مختلف ثابت است بعد تفاوتش روی تفاوت کمی می‌آید یعنی مابایـــد بگوئیم اینجابه این نسبت یابه این مقدارتوی این جهت بودیم حالا درهمان جهت شدیدتـــر هستیم یامرحله بالاتری ازآن جهت رابدست آورده ایم دیگرتغییربه معنای تغییرآن چیزی کـه

حجت الاسلام حسینی : اگرمایك زاویه ۹۰ درجه بکشیم بعد یك ٤٥ درجه رسم کنیـم و بگوئیم این جهتی است که تعادل کامل درآن ملاحظه میشود این رامیتوانیم همیشه کمی بدانیم یعنی بگوئیم ازقسمت اول به قسمت دومش کمی است ولی یك زاویه ای داریم که ده درجه ای است یا ٥ درجه یا ۲۰ درجه همینجور٥ درجه ٥ درجه تا ٤٥ درجه ۰

برادرمعلمی : اگرماجهت برنامه امان درست بود یعنی همین چیزهائی که الان دربرنامـه هست میگوئیم اخلاق ، احکام ، اخلاق الهی ، احکام الهی یك وقتی که اخلاق الهی واحکام الهی رابصورت مجرد درنظرمی‌گیریم همانجورکه فرمودید احکام تحقیقی درنظرمی‌گیریم یااخـــلاق مجرد درنظرمی‌گیریم بعد یك وصفهائی درمورد آن پیدامیشود که این تجریدی است آدم میگویـــد اگریك کسی اینجوری باشد خیلی خوبا است اگر این احکام پیاده شود خیلی خوب است بعـــد یك خیلی خوب تجریدی ، انتزاعی بصورت مجرد که درعینیت نیست درعینیت درکناراین اقتصاد و فرهنگ وسیاستی است داخل مملکت وخارج مملکت است مایك کارخاص باید انجام دهیم از آن بعدی که ماآن کار خاص راانجام میدهیم ازحیث جهت که نگاه کنیم یعنی وظیفه ای غیرازایـــن

ند اریم حتی اگرمابخواهیم د راین شرایطی که هستیم آن اخلاقی راکه اخلاق خیلی خیلی عالـــی
است نسبت به این پیاد ه کنیم خلاف وظیفه است همانجورکه اگربخواهیم الا ن که وضعیت با نکها
اینجوری است بگوئیم ماا ز فردا صبح میخواهیم بهم بز نیم وبگوئیم ربا نیست د رحالیکه خود ربـــا
یچز بد ی است ولی گفتن اینکه فردا صبح باید ربا ازبین برود این خلاف وظیفه است یعنی یـك
چیز مهمتری راخراب میکندکه نمی ارزد چنین کاری رابکنیم بنابراین د رست است که ماد رقدم او ل
حکم ربا راباتصحیحاتی اجرامی کنیم ولی وظیفه مان هست • ازحیث انجام وظیفه وتقرب الهـــی
همین است که اینکار راانجام د هیم • پس اینهاازحیث جهت ، باید جهت این رابگیریم اگربخواهیم
جهت این رانگیریم هیچ فرقی ند ارد بین اینکه ماد راین شرایط که برماواجب ولا زم شد ه ربـا
اجراکنیم ربا را اجرامی کنیم فردا شرایط راعوض می کنیم وغیر ربا رااجرامی کنیم همه • اینهاد رآ ن
جهت است • فقط چیزی که هست ماشد ت وضعف آن مطلب رادرست می کنیم یعنی براساس همان
د ستورات می گوئیم اگر جامعه بخواهد د رسطح بالائی از تقرب الهی باشد این احکام واخـلا ق
رابا ید جوری برنامه ریزی کندکه بتواند انجام بگیرد • بنابراین اگراین حرفهاد رست باشد هـر
چندکه برای اخلاق یك تقسیم بند یهایی می کنیم حالا همان تقسیم بند ی سه تایی که د یروزگفتـه
شد یاتقسیم بند ی ٥ تائی است • د رمورد اخلاق هم همین کار راانجام می د هیم • د راین جهت
د رشرایط خاص می آئیم ومیگوئیم د راین وضع خاصی که قرار د اریم الا ن چه موضوعاتی موجود است
بعد بر آن موضوعات چه احکامی جاری میشود وبرآن موضوعات نفسانی که د رمورد انسان یاجامعـه
هست چه اخلاقی اجرامیشود بعد مرتبه بالا ترآن اخلاق رااز حیث آن جهتی که ماجهت میدا نیم
یعنی اگرجهت جهت ماد ی بود حتماً یك چیز د یگری میشد ، چون جهت الهی است میگوئیـــم
این اخلاق ، اخلاق بد ی است مرحله بالا ترش اینست بعد متناسب با اینکه میخواهیم آن اخلا ق
رایك پله بالا ببریم میگوئیم حکم هم باید یك پله بالا بیاید تکنولوژی هم باید یك پله تغییرکند این

راهم اول در اقتصاد بکارگرفته میشود بعد در فرهنگ و بعد در سیاست ، بنابراین این تقسیمبندی که بگوئیم شدت تعلق و تقرب وتحرك ، باآن چیزهایی که دیروز میگفتیم چنین چیزی لزومی ندارد فقط آن چیزی که هست ما باید موضوعاتی راکه میشود گفت اینها موضوعات اخلاقی هستند اینهارا ازحیث اینکه نسبت به جهت تعبد شدت وضعفشان چه جوری هست این را باید تقسیم بندی کنیم .

حجت الاسلام حسینی : یعنی آیا ما عناوین واوصاف عامی اول لازم نداریم که بعد بوسیله آن عناوین بیائیم اوصافا خلاقی رادسته بندی کنیم ؛ یعنی ما چه جوری انتخاب کنیم و بگوئیم این صفت بهتر از آن صفت است یا این صفت مرتبه شدت بهتری است ؟ اولش یك عنوان را لازم نداریم که آن عنوانها را یك عنوانهای منطقی یك عنوانهای مفهومی یك عنوانهای نداری باشد که آن عنوانها برای مایك تغایر و یك وجه اشتراکی رادرتاثیر تحویل بدهد ، آن رابالای صفحه بنویسیم بعد بگوئیم خوب صفت صبر بااین اوصافی که درباره اش گفته شده است زیر این بخش قرارمیگیرد . صفت حمیده زیر این بخش قرارمیگیرد صفت رذیله زیر این بخش قرارمیگیرد صفت جزء این بخش قرارمیگیرد یعنی آیا ما عنوانهای منطقی ومفاهیمی رالازم نداریم که اول اینکار را بکنیم ؟ یعنی وقتی که ما انتخاب میکنیم حتماً یك خصوصیتی درذ همان آمده من حیث لا یشعر به یك دلیلی هست که یك وصف راجلو میاندازیم گاهی به آن التفات نداریم گاهی سعی میکنیم مشخص شود مبین شود وآن رابنویسیم حتی آن موقعی که ازکتاب وسنت ووحی هم میگیریم محتایش اینستکه بهرحال یك مفاهیمی مشخص میشود .

برادرمعلمی : دریك موضوع یك وقتی هست که میخواهیم دو وصف اخلاقی رابهم بسنجیم یا اصلاً میخواهیم شدت وضعف یك وصف اخلاقی رابسنجیم .

حجت الاسلام حسینی : برای شدت وضعف یك وصف اخلاقی هم که بیائیم باید

برادرمعلمی : اگرمایك جهتی رادرنظرداشته باشیم نیازی به تقسیم بندی نیست یعنی ما بگوئیم دریك وصف اخلاقی درمورد انسان ترس وشجاعت یعنی یك چیزی رابد بدانیم وبه آن ترس بگوئیم ویك چیز راخوب بدانیم وبه آن شجاعت بگوئیم بین آن هم مراحلی هست یك وقت هست که میخواهیم شجاعت رابا صبرمقایسه کنیم .

حجت الاسلام حسینی : اشجع الناس من غلب هوی درتعریف شجاعت یك وقت هست که غلبه برنفس است یك وقت هست که غلبه برغیراست بهرحال مراتب مختلفی برای شجاعت میتوانید ذکرکنید که آیااین عناوین خاصی لازم دارد یانه ؟ یعنی گفتن شدت وضعف ونسبت بین شدت و ضعف کافی است ؟

برادرامیری : اگرماجامع راپیدانکنیم باید به تعدادا خلاقی که داریم همینطوری بنویسیم یا همان مطلبی راکه مامیگوئیم درمورد آن رعایت کنیم .

حجت الاسلام حسینی : بنابراین اوصاف و تعدد اوصاف مسا له مهمی است که آیا همه اوصاف رابگوئیم خوب است مثلاً بگوئیم صبر خوب است تسلیم هم خوب است رضا هم خوب است یا نسبتی هم بین آنهاباید باشد .

برادرمعلمی : نسبتی باید باشد ولی یك وقت هست که در یك وصف اخلاقی که می‌آئیم ما باید شدت وضعف معرفی کنیم یعنی بگوئیم این ضعیف ترازآن است یابد تراست یابهتر است . در دو وصف اخلاقی هم که میخواهیم نسبت بهم بسنجیم باز باید همینکار را انجام دهیم نه اینکه یك تقسیم بندی هم عرض رابکنیم یعنی ماالان بگوئیم شدت تعلق ، تحرك ، تقرب منظورا ینستکه ما هرچه درا ینجاتقسیم بندی می‌کنیم باید تقسیم بندی شدت وضعف باشد که به مانشان دهدکه این بهتر ازآن است مابایددنبال چنین چیزی بگردیم که اگراین روشن شود بقیه کارهادرآن چارت زمان ومکان انجام شده است مافقط اینجاازحیث خوبی وبدی ضعف وشدت دربحث نسبت

تاثیری هم چنین تقسیمی راد اریم . گفتیم که اگریک وقت چنین تقسیم بندی د رچارت ۲۷ تائی یا ۴۰ تائی بیاید خیلی خوب است ولی اینجوری باید بیاید نه اینکه د وباره بخواهیم زمان ومکان راد رنسبت تاثیر حل کنیم ومطلب راتکرار کنیم .

برادر پیروزمند : بنظرمی آید تایک حدی صحبت شمابا صحبت حاج آقا مشترک است که می‌فرمائید برای هروصفی باید شدت وضعف نسبت به تقرب د رنظر بگیریم یعنی یک وصف یا صفت شدت وضعفی که د رقرب ایجاد میکند خیلی هایش مشخص است حالا ما ازکجابفهمیم که فلان صفت شدتش د راقرب بیشتراست یایک وصف د یگر؟ برای اینکه این رابفهمیم شاید لازم شود ببینند رکه مطلوبمان این باشد که میخواهیم شدت وضعف اوصافی که د رایجاد قرب نقش د ارد رامشخص کنیم همینقد رکافی است یاباید یکی یکی نگاه کنیم وبگوئیم اینقد راثر د ارد وآن راطبقه بندی کنیم ؟ یا اینکه نه برای اینکه همین مسائله رابفهمیم یعنی تااینجا صحبت شما د رست است شمابا ید شدت و ضعف هرصفت د رقرب راپید اکنید ولی برهمینکار این سه وصف یااوصافی نیاز د ارد که مابتوانیم آنها را شاخص قرار د هیم واز روی آنهابفهمیم که چقد رشدت ایجاد میشود وآن یکی چقد رشد ت ایجاد میکند ؟

برادرجاجرمی : شاید ازروی همان جد ولی که د رجامعه د اشتیم ، اگر تکنولوژی اقتصادی خانواده ضعیف ترین چیزی بود که ما د رجد ول د اشتیم نسبت تاثیر آن مثلاً یک بود اخلاق سیاست د ولت قوی ترین چیزی بود که د رجامعه میتوانستیم پید اکنیم (ازنظر نسبت تاثیر) یعنی ۲۷ خانه که د رمکان پید امی‌کرد یم ازیک شروع میشد تا ۲۷ مد ارج مختلف مثلاً خانواده ، جمع ، د ولت که این سه عنصرمکانی مابود ند د رمکان میتوانستیم ببینیم چنین چیزی راشما مراد ارید که د رخود چارت اخلاق بتوانیم پید اکنیم ؟

حجت الاسلام حسینی : اگریک میناویک وصف جوهره ای که مبد ل اوصاف به هم باشد پید ا

نکنیم چه جوری قوه تحلیل داریم ؟ در اینجا ما میخواهیم اخلاق را تحلیل کنیم تا نتوانیم تحلیل کنیم هم نمیتوانیم بگوئیم این اخلاق برای این مرحله است واین اخلاق برای مرحله دیگر است . برای این تحلیل باید یك چیزی را تحویل دهیم یك معیاری را تحویل دهیم یك جوهره ای را تحویل دهیم که اگر این معیار تغییرات را براساس مبنا بسازیم دیگر میشود اندازه گیری کرد . اگر آنرا نداشته باشیم چه جوری میشود حرکت کرد .

برادر رجاجرمی : این همان کاری است که در جامعه کردیم ؟ یعنی در جامعه ما اوصاف جهت وزمان ومکان داشتیم بعد می‌آمدیم اوصاف زمان را اوصافی می‌گرفتیم که میشود اخلاق ، احکام تکنولوژی وخانواده وجمع دولت را براساس اوصاف زمان تغییرد هیم یعنی می‌گفتیم سه بار که اقتصاد تغییر کند یکبار فرهنگ تغییرمی‌کند سه بار که فرهنگ تغییر کرد یك بار سیاست تغییرمی‌کند به این وسیله ما تحرك جامعه را ببینیم که چه جوری از یك مرتبه اخلاق ، احکام ، تکنولوژی میتواند به یك مرتبه دیگر برود . همین کار را ما باید بتوانیم در موضع اخلاق بکنیم که اگر صفت بخل را میخواهیم تغییرد هیم شاید بگوئیم سه بار صفت بخل تغییرکند آنوقت میتوانیم صفت حسد را تغییر دهیم سه بار که صفت حسد تغییرکند ربا تغییرمی‌کند .

حجت الاسلام حسینی : به عبارت دیگر در روانشناسی روز خلق را بریك مبنا تحلیل میکنند مثلاً روانشناسی شرقی خلق را برروی اقتصاد می‌برد ومیگوید اخلاق مال طبقات مختلف اجتماع است گرایش طبقاتی است بعد هروصفی راکه بخواهیم معالجه کنیم ریشه اش را برای اساس تغییر می‌دهد در روانشناسی غربی مثلاً فروید اصل را به غریزه جنسی برمی‌گرداند وهرچه هست میخواهد از آن طریق معالجه کند مثلاً ایمان والحاد را در روانشناسی اسلامی اصل قرارمی‌دهید یا تعبد و بندگی را اصل قرارمی‌دهید ؟ چه چیزی را اصل قرارمی‌دهید ؟ چه چیزی است که وقتی تغییر کند جلوه اش به جهت روابط مختلف کیفیتهای مختلف میشود ومیخواهید بگوئید از قدم اول که به قدم

دوم آن رابردیم دیگر تجلیات اول نیست و تجلیات دوم است در تجلیات دوم مثلاً روابط دومی مطرح میشود که عوض حسادت در امور مالی میشد حسادت در امور جنسی دیگران حسادت رها میشود یا حسادت در امور جنسی رها میشود وحسادت در امور ریاست میشود یا میگوئید بخل در این مرتبه رها میشود وتبدیل به بخل فلان قسمت میشود که اسمش دیگر این است وبخل نیست واسمش چیز دیگری است یا فلان صفت تبدیل به فلان صفت میشود که دیگر به آن ریا گفته میشود وبه آن چیز دیگری گفته نمیشود کا نه یك جوهره رااگر پیدا نکنیم واخلاق را نتوانیم لا اقل شما بسیار بسیار کلی بدهیم وقواند تحلیل وارکان تحلیل رادراینجا بریك مبنا مشخص نکنیم ولو با لمره الان به جزئیات آن نپردازیم یك سنگی گذاشته باشیم که معلوم باشد جاده رفتن وبررسی کردن در روانشناسی اینست چه جوری میتوانیم بگوئیم جامعه راجوری جلومی بریم که اخلاق مردم خوب شود ؟

برادر امیری : منظور اینستکه در اصالت رابطه وقتی میخواهیم اخلاق را تفسیر کنیم باید توجه به جایگاه اخلاق داشته باشیم بعد ازآن تحلیل یا تفسیر کنیم ؟ یعنی فرض میکنیم اگر ترس ، بستگی به اینکه ترس در چه موضعی باشد فرق میکند • یا فرض کنید بین ترس وشجاعت ، شجاعت راآدم همه جا میتواند ستایش کند •

حجت الاسلام حسینی : ابداً شجاعت در عصیان حتماً بد است • درآنجا اسمش طغیان است

برادر امیری : پس خوبی وبدی که بین ترس وشجاعت میخواهیم تفسیر کنیم باید یك جایگاهی داشته باشد که بتوان براساس شرایط خاصی که هست تحلیل کنیم نه بصورت مجرد • شرایطش در جدولی که ما هستیم قطعاً باید در رابطه با سیاست واقتصاد وفرهنگ قرار گیرد ، یعنی با توجه به این می بینیم که اخلاقی که هست در چه صورتی می توانند خوب باشند ودر چه صورتی میتوانند بد باشند آن هم نه بصورت مطلق به صورت نسبی یعنی یك حد خاصی برای آن ظیف پیدا میکنیم •

برادر حسینیان : یعنی معیاری میخواهیم که شدت وضعف اخلاق راپیدا کنیم اخلاق یا

تعلقی که شدید میشود چگونه پیدا میشود ؟ چه میشود که تعلق شدید میشود ؟ فرضاً میگویند فلانی اطمینانش بیشتر میشود این آثار روانی را بیشتر دارد پس باید بالاتر بیاید ۰ تفسیری که آقای معلمی می‌کنند صحیح است منتهی در یک مرتبه بالاتری ، وقتی بخواهیم پائین تر بیائیم باید یک معیار دیگری داشته باشیم که بتوانیم آن را تبدیل کنیم وخرد ترکنیم ۰ مثلاً میگویند اخلاقش ضعیف تر شده است اخلاق رذیله چه خصوصیتی است که وقتی میگوئیم اخلاق رذیله آن را مشخص می‌کند ظاهراً باید ابتدا این معلوم شود مکان و زمان هم ظاهراً همینطور بود وقتی میگوئیم مکان یک مصداقی معرفی کرده ایم مثلاً تعریف روی شیی آورده ایم وگفته ایم آنچه که توصیف از شیی بدهیم خاصیت اولیه زمان است وقتی که آثار رابخواهیم توصیف کنیم خاصیت دومی مکان است وسومی هم

برادر امیری : شما تاثیر اقتصاد سیاست فرهنگ را چگونه می‌گیرید که بصورت مجرد در بیاید ؟ یعنی اگربخواهیم بین یک وصف خاص از اخلاق خوبی وبدی آنرا نسبت بزد یکیش را به آن جهتی که داریم مشخص کنیم تاثیر این را در اقتصاد سیاست فرهنگ چگونه مشخص میکنید ؟ یعنی به چه واسطه است که میتوانیم بگوئیم این تاثیری راکه ما داریم ومیخواهیم نسبت به مرحله بعدی تحلیل کنیم واین اخلاق ، آن رابصورت مطلق نمی‌گیریم بلکه در این چارت خاص عنوان می‌کنیم رابطه این را چگونه مشخص می‌کنید ؟

برادر معلمی : اگرمابخواهیم بدانیم اخلاق چه جوری تغییرمی‌کند تغییراخلاق در بخش قبل توضیح داده شده است یعنی ماگفته ایم اگربخواهید اخلاق جامعه راعوض کنید اول باید سراغ اخلاق اقتصادی آن بروید یعنی اگرکسی گفت من این اخلاق سیاسی رامشخص کرده ام ومیخواهم اخلاق راعوض کنم ماباید بگوئیم نمیتوانی اخلاق سیاسی راعوض کنی مگراینکه قبلاً چند بار اخلاق فرهنگی راعوض کرده باشی وچند بار اخلاق اقتصادی راعوض کرده باشید وبعد گفته ایم این یک تقسیم است ماقبلاً یک مقدار از تقسیم بندیهای اخلاق راداشته ایم یعنی اخلاق راگفته ایم(۱)

از حیث اخلاق سیاسی اقتصادی فرهنگی تقسیم بندی می‌کنیم(۲) ازحیث اینکه ازد راقتصاد هم که بیائیم این اخلاق اقتصادی مربوط به دولت است یا مربوط به جمع است یا مربوط به خانواده است وفرهنگی سیاسی آن هم همینطور است واین تقسیم بندیها را هم انجام می‌دهیم بعد همعوض این را هم باید مشخص کرد یعنی اگر یکی گفت من میخواهم اخلاق اقتصادی عوض شود باید چکار کنم ؟ می‌پرسیم اخلاق اقتصادی مربوط به جمع است یا دولت یا خانواده ؟ درمورد ی که گفته ایم که آن دو تا هم، هم عوض آن است یعنی شما نمیتوانید اخلاق اقتصادی دولت را عوض کنی بدون اینکه اخلاق اقتصادی جمع یا خانواده عوض شده باشد یعنی باید دوتا هم عوض دیگر هم از آنجا بیاوری به‌کار که دوهم عوض دیگر را ازتوی اقتصاد پیدا کرد وآورد باز میگوئیم این را نمی‌توانی عوض کنی مگر اینکه احکام اقتصادی راعوض کنی وتکنولوژی اقتصادی را عوض کنی . باز هم احکام اقتصادی در مورد این سه دسته وتکنولوژی اقتصادی هم درمورد این سه دسته است یعنی معلوم میشود ما نه تا چیز را باید با هم عوض کنیم چیزی که هست ما یکی را بعنوان هدف میگیریم یعنی در برنامه ریزی میگوئیم از اینجا میخواهیم به آنجا برویم ولی مراحلش چیست اینجا را توضیح دادیم وگفتیم اگر بخواهید از اینجا به آنجا بروید باید این کارها را انجام بدهید فقط برنامه ریزی که الان میخواهیم اینستکه از اینجا به آنجا ها را برای ما دسته بندی کند وبگوید این بهتر از این است . فقط دنبال این می‌گردیم .

برادر رامیری : همین بهتر بودن را نمیتوان بصورت مجرد گفت , حتماً باید در رابطه با یک شرایطی بگوئیم چه آثاری را اگر داشته باشیم میتوانیم بگوئیم بهتر است یا بدتر است یعنی برچه مبنائی میتوانیم بگوئیم این وصف اخلاقی اگر از این مرحله به آن مرحله رفت بهتر یا خوبتر است ؟ این همان مبنائی است که حاج آقا می‌فرمایند اگر هم نداشته باشیم میتوانیم این را بگوئیم .

حجت الاسلام حسینی : اگر علت حرکت در انسان را دقت کنیم وبگوئیم بهرحال ظاهراً موتور

حرکت طلب است وصحت طلب هم طلب نسبت به خدای متعال است واصلاح طلب به طلب خدای متعال است . بحث فعلاً در تزکیه است نهایت طلب مجرد مطلق ندارید طلب متناسب با مراحل رشد دارید یا مراحل سیر در جهت اولا ً طلب یك امری است که هم مؤمن را می‌گیرد وهم کافر را می‌گیرد لذا اوصاف عام است پرستش آن هم ، هم مؤمن رامی‌گیرد هم کافر رامی‌گیرد یعنی مؤمن خدارامی‌پرستد وکافرهم دنیا رامی‌پرستد . باطلب هم همراه است یعنی اینجوری نیست که دو مرتبه باشد دو وصف ازیك موضوع است یا دو تبیین ازیك موضوع است حتی دو وصف هم نیست . آنوقت ما اینجوری قائل باشیم که بگوئیم تغییرات طلب یاتغییرات پرستش موضوع بحث اخلاق است آنوقت شدت تش راکه شدت پرستش یاطلب باشد وصفش رابه نفس هماهنگی بکنید ، بگوئیم هماهنگ تر شدن فی نفسها ، واین رابه کثرت و وحدت معنایش کنیم وبگوئیم هرچه متکثرتر باشد شدیدتر است مثلاً طلب وجود مبارك نبی اکرم (ص) باید کثرتش رابه اندازه تمام اول تاآخر تاریخ حرکت عالم من البدوء الی الختم یعنی بکم بد ۱۰۰۰ وبکم یختم طبیعتاً رابطه واثر وجودی ایشان را هم درعالم اینجوری وصف می‌کنیم هیچ برهه ای وهیچ مرتبه ای از مراتب عالم هستی نیست الا اینکه حضرت باآن یك نحوه رابطه ای دارند یا رابطه مقابله دارند (باعالم ظلمت چون خود ایشان کلمه نور هستند ونور کلمه ظلمت رابرطرف میکند) یا رابطه شدت بخشیدن دارند که گرچه هرنوری هرجاپیدا شود درهرقلبی ودرهرزمانی مال ایشان است وازجهت دیگرهم علاوه بر اینکه مال ایشان است به ارتباط مجدد ایشان است . هم پرتوی ازایشان است وهم شدتش هم براساس رابطه است . حالا میشود یك چنین چیزی گفت که وحدت وکثرت طلب یعنی طلب تکثر پیدا کند درپایه ، وحدتش وتلون طلب که ریشه اضطراب است ومال عالم ظلمت بوده است بگوئیم اواله متفرقون خیر او اله واحد قهار اله متفرق اضطراب می‌آورد وکافر هم اضطرابش مال همین است که این هماهنگی راد روحدت وکثرت ندارد مرتباً دنبال این وآن می‌دود ، علتش هم اینستکه

خودش راد رپرستش اصل قرار داده است با خودش که خصومتی نمی‌تواند داشته باشد آیا میشود چنین چیزی راگفت که هرچه متکثرتر بشود کثرت ظاهری برمبنای واحد پرستش علامت شدت است؟ شدت در وجود شدت در ارتباط برمبنای پرستش خدای متعال است (کثرت ارتباطات در وحدت تنها) میشود چنین گفت ؟ یا بگوئیم بشر یك وقتی که رابطه اش با عالم ماده تاریط است بالاختیار خودش مثلا گندم می‌کارد ومیوه جمع می‌کند ، که اینها یعنی فقط جمع کردن میوه وخوردن مثل دسته‌ای از حیوانات زندگی کردن است . میکروفون وضبط صوت و هواپیما درست میکند ارتباطش با این عالم کثرتی پیدا کرده است یعنی الان مصرف بشرغربی در امر باطلش که نگاه کنید می‌گویند ۲۵۰ نوع پنیر در یك فروشگاهش هست پنیر باطعم موز، بارگیل والی آخر ما خودمان حسابش را که بکنیم ۲۰ سال پیش آبمیوه فروشی رسم نبود بهرحال یك چیز های ساده‌ای برای بچه ها بود در یك سینی هائی آرد می‌ریختند ویك آب نباتهای آبی درست می‌کردند شکل قیچی و کلید و غیره . بچه ها از آنها میل می‌کردند حالا آبمیوه های مختلف هست شکلاتهای مختلف هست و ادراکات خاصی از مزه های خاصی دارند که بزرگها آنوقتها چنین ادراکاتی را از این مزه ها نداشتند مثلا ادراك از کاکائو اینطرف عالم مطرح نبود موز مطرح نبود . ادراك از مزه های مختلف ارتباطهای جدید به این عالم ماده است حالا این ارتباطهای جدید کثرت که پیدا کند چسبیدن به عالم هم شدت پیدا میکند نهایت ممکن است برای انسان اضطراب بیاورد حالا ما وارد نیستیم که چه نحوه محصولاتی در دستگاه اسلام واقع میشود که آدم شدتهای الهی زیاد میشود ولی کثرت را می‌فهمیم کثرت ارتباط با شدت سازگار است . کثرت اگر بریك پایه‌ای توانست وحدت پیدا کند مال کفار رامیگوئیم نمیتواند وحدت پیدا کند میگوئیم ولو مظاهر مختلف دنیا هست ولی مظاهری هستند که هرکدام دیگری را نفی میکنند با هم یکی نیستند . کثرت و وحدت پیدا انسجام بیشتر یا شدت بیشتر است . در اسلام هم باید کثرت باشد وکثرت هم مرتباً زیاد شود . ما

الان درمقابل خیلی از چیزها میرسیم که نمی‌دانیم موضع نفی بگیریم یا موضع ایجاب حالا الحمدالله ازوقتی که بحثهای جهت دار بودن علوم مطرح شده آدم اجمالاً می‌گوید همه اینهائی که مال تمدن غرب است باطل است ولی اینکه دقیقاً کدامش را (به چیزهای مختلفی که درعینیت میرسیم) بگوئیم اینها همه باطل است ولی به کدامش باید غلیظ تر باشیم وکدام ضعیف تر برخورد کنیم ، این را نمی‌دانیم . نمی‌دانیم به این عینک که میرسیم بیشتر باید بدمان بیاید یا به میکروفون که میرسیم ؟ هردو هم محصول صنعت غرب است .

برادر حسینیان : هرکدام جدیدتر باشد .

حجت الاسلام حسینی : هردوهم جدیدی دارد میکروفون جدید دارد عینک جدید هم دارد آدم هم نمی‌داند چه کند قدیم درچشم سورمه می‌کردند یاد عاهائی برای چشم قوی شدن می‌خواندند حالا چیزی که اصلاً به خاطرما نمی‌آید اینستکه دعابخوانیم تاقدرت چشم زیاد شود .

برادر رجاجرمی : هرکدام که گرانتر باشد .

حجت الاسلام حسینی : بله ممکن است این معنا به ذهن برسد .

برادر پیروزمند : صحبت شما رابطه اش با اخلاق چه شد ؟ (ج : کثرت ووحدت) طبقه بندی اخلاق را چگونه حل میکند ؟

حجت الاسلام حسینی : میخواهیم بگوئیم بیائید تعداد رابطه رابشمارید بگوئید تعداد رابطه ای که قبلاً داشتیم صد هزارتابود وقتی این تعداد رابطه ۱۵۰ هزار تا شد شدت پیدا کرده نهایت اگر مبدائش هم به وحدت برگشت شدت الهی پیدا کرده است اگربه وحدت برنگشت و اضطراب آور شد این پرستش مادی است و ۱۵۰ که شده اضطراب بیشترشده واعصابش هم بیشتر خرد شده وبهرحال مادی است .

برادر پیروزمند : شاید صحبت باشد که برای کل دستگاه یعنی برای قدرت عملکرد عینی وقتی

میخواهیم تست کنیم که درجهت سالم بوده یا نه این صحبت موثر باشد ولی وقتی میخواستیم ...

حجت الاسلام حسینی : میخواهیم بگوئیم علامت نسبت تاثیر در زمان و مکان را اگر بخواهیم پیدا کنیم کثرات بیشتر میشود .

برادر پیروزمند : الان که موضع صحبت بود میخواستیم بدانیم خود اسلام دارای چه بعدی میشود ؟ بعد متناسب با این میتوانیم کثرات را تنظیم و هماهنگ کنیم .

حجت الاسلام حسینی : گفتیم نفس هماهنگی و هماهنگ ترشدن علامت شدیدترشدن است . یک طلبی داشته باشیم که در نفس این طلب هماهنگی را ملاحظه کنیم و بعد بگوئیم طلب هماهنگ ترشد یعنی شدیدترشد .

برادر پیروزمند : صحبتی که آقای معلمی داشتند میگویند ما جهت کثرتهای بیشتر را که ایجاد می‌کنیم افزایش ارتباطات حاصل میشود ووقتی میخواهیم جهتی را که افزایش کثرات دارد سالم کنیم بیائیم این را از ابتدائی ترین مرحله حرکت جامعه چک کنیم و ببینیم چه اخلاقی را تحویل می‌دهد کثرت بیشتر موجب تخییر چه مرحله اخلاقی است ؟ بعد برای اینکه آخر کار بتوانیم هماهنگی در کثرتها را انجام دهیم میگویند در رأس کار آنچه که مهمتر بوده در ایجاد این کثرتها این بوده که اخلاق ورشد وکمال واقع شود . آنوقت میگوئیم برای اینکه بفهمیم کثرتها هماهنگ واقع شده یا نه باید بفهمیم تا چه اندازه در ایجاد کمالات فاضله کمک کرده است بعد برای اینکه بتوانیم چنین قدرتی پیدا کنیم باید بفهمیم طبقه بندی کمالات کدام است وبعد بفهمیم این کثرتها چه کمالاتی را ایجاد کرده وبفهمیم چقدر رشد ایجاد کرده است .

حجت الاسلام حسینی : صحبت ما اینستکه طلب است که مرتباً شدید میشود حالا با پرستش دنیا یا پرستش آخرت شدت طلب است جوهره اخلاق را طلب بگیرید ومراحلش هم شدت وضعف طلب است . نحوه معین کردن آنرا هم میتوانیم روی معیار صحت وهماهنگی بیاوریم آنوقت بگویند

هماهنگی که اول هم هست آخرهم هست میگوئیم نه هماهنگی یك امری نیست که مطلق باشد هماهنگ وهماهنگ تر داریم آنوقت بگوئیم هماهنگ تر آن است که اجزاء به انحلال بیشتری در نفس هماهنگی منحل شده باشند به عنوان مثال یك وقتی شما میگوئید یك جزء ازمرکب بنابراین ادعا باید اینجوری باشد که اگرترکیب ما از ۲۰ شیی توانست بدست آید باید این مرکب ما قدرتش و شدتش، قدرت تاثیرش بیشتراز وقتی باشد که از ده تا چیز بدست می‌آید زیرا مفروض باید این جوری باشد که جزء در وحدت ترکیبی ارتباطی که به سایراجزاء دارد اگرارتباطش به ۲۰ شیی شد (در درون خودش) این متاثر از ۲۰ تا هم میشود. تاثر از ۲۰ باید بیشترهویت جزئیتی راتحت تاثیر قرار دهد تاوقتی که متاثر از ۵ تا چیز میشود، مثلاً ممکن است وقتی یك شیی متاثراز ۱۰۰ تا شد دیگرازآن شیی ثیت اولیه چیزی نمی‌ماند. دیگرکلاً تغییرمی‌کند. حالا اگرچنین چیزی گفته شود من باب مثل یك وقتی هست که من دعای کمیل میخوانم یادعای زیارت جامعه من وقتی طوطی وار میخوانم گیج هم هستم خوابم هم می‌آید بازحمت همراه کسی میخوانم وخودم را ببیدارنگه می‌دارم کلمات را می‌گویم کاری هم به معانی آن ندارم یك وقت هست که کسی بیشتر ازمن دقتمی‌کند وسعی می‌کند کلمات رابدون‌گیجی بخواند وکاری به معناونحوه های آن ندارد یك وقت یك آدم بالاتر میخواند سعی می‌کند معناها راببیند یك وقت یك کسی میخواند که در عین حال اینکه تمایز معانی رانسبت به سایرمعانی می‌فهمد ربطش رابه سایرمعانی حین گفتن وصف می‌فهمد کانه شما یك عمارتی رافرض بفرمائید که اطرافاین یك درمیان شیشه های سفید و رنگی است. برابرهرکدام ازاین‌شیشه های رنگی که قرارمی‌گیرد هم شیشه سفید مقابلش هست هم آن رنگ رامی‌بیند هم درعین حال از زاویه آن رنگ نظربه رنگهای دیگری که وجود دارد می‌اندازد ورابطه اش رابارنگهای دیگرمی‌بیند وقتی میگوید یامن هو فی عهد وفی ای کسی که درعهدت با وفا هستی همه ضعفهای خودش رادروفامی‌بیند. می‌بیند که درهیچ چیز اهل وفا به خداوند

ومعصومین نبوده وهمه وفاهای خداوند رادرهمه بخشها می‌بیند . گفته که ازمن بخواهید من به شما عطا می‌کنم وفای به این قولش را می‌بیند وفای در اعطاء خدا را می‌بیند یا من هوفی وفائه قوی قوت خدای متعال راکه میگوید هم وفایش را می‌بیند هم قوتش را می‌بیند یا من هو فی قوته غنی برتری اورا هم درقوتش ودرهمه امورمی‌بیند یا من هو علوه قریب درعین حال بالائی به ناچیزی که از او رو برگردانده ودور هست بار این اسم است یا من هوفی اوج لایق درعین حال [illegible] بودن، نزدیك بودن اهل توبیخ یا اهل بخل نیست بالطف واحسان است یا من هو فی لطافه شریف یا من هو فی شرفه عزیز یا من هو فی عزه مجید یك وقت هست که اوصاف همین قسمت عزیز یا من هوفی عزه مجید یك وقت هست که اوصاف همین قسمت از دعا را که نگاه می‌کند تك تك این وصفها را نگاه می‌کند یك وقت هست که هروصف راباکلیه اوصافی که دراین بند ودراین قسمت هست می‌بیند وقتی وجود مبارك حضرت مولی یاصحابه می‌خوانند طبیعی است این یك کلمه راکه می‌گویند همه اوصافی راکه از اول دعای جوشن تاآخرش هست همه باهم درنزد شان حاضر است درست است که این کلمات رایعنی هزاراسم رابیان می‌فرمایند ولی انگار که هزار بار من خوانده ایم هزار بار مابازهم به اندازه یك بارخواندن آنها نیست . یعنی هریك ازاین وصفهائی راکه می‌گویند به کل اوصاف ربط دارد وهمه اینها درنزد شان حاضراست ما درنزد ما حاضر نیست به بچه ای که تازه عدد شماری رایادگرفته باشد میگوئید ۱ ، ۲ ، ۳ ، ٤ ، ٥ این بچه ٦ مرتبه میگوید ۱ ، ٤ ، ۳ ، ٥ ، تا آخر کار بتواند تا ٥ رایاد بگیرد ولی یك وقتی است که یك بچه ای است که کلاس ۱۲ است از دور اشاره می‌کنی ومی‌گوئی ٥ نفر هستند اصلاً یك لحظه هم نمی‌شمارد همه اش درنزدش حضور دارد حالا اگرماگفتیم که باز معنای هرکدام ازاینها مراتبی دارد که درهرمرتبه ای درباره خود شان قابل ضرب است این کثرت پیدا میشود والتفات به آن ازحوصله ما خارج میشود . توجه به آن هم درمعنای لفظ نمیتوانیم بکنیم درمعنای قلب که دیگرکاری به آن نداریم . درانتقال تصور

بالا شاره هم نمی‌توانیم بکنیم • تصوری راکه من الان عرض‌کردم درمورد توجه ازیک معنابه معانی دیگر این توجه بالا شاره بود نه توجه بالصراحه من که نمیتوانم نسبت یك وصف رابه اوصاف دیگرملاحظه کنم ورابطه اشان راملاحظه کنم ، کثرت پیدا کند یك معنائی که لفظ به عدد تمام اوصاف متکثر شود وصف هم نمیتوانم بکنیم حالا دیگرنتیجه ای که نسبت به هرکدام می‌دهد که باید درکل ضرب شود مرتباً یك کثرت عظیمی راپیدا می‌کند که مرتب درخودش ضرب میشود وبالا میرود پیدا است که کثرت درعالم معنویات هم هست همانطورکه کثرت درعالم مادیات است کثرت اگر برمبنای یك پرستش باشد نه چند پرستش حتماً علامت شدت وهماهنگ ترشدن است اگر اینجور باشد که معیار صحت هماهنگی است هماهنگ ترشدن هم ممکن نیست الا به واسطه نسبتی که بین‌وحدت وکثرت است کثرت بیشتروحدت شدیدتر هماهنگ ترشدن بیشترآیا میشود چنین چیزی راگفت یا نه ؟ البته یادمان نرود که باید دوباورقی درایجا اضافه کرد :

یکی درباره کثرت و وحدت بگوئیم این کثرت و وحدتی که ما میگوئیم درمخلوقات است درباب نفس‌وجود نیست کسی این راکثرتی که درعرفان می‌گویند اشتباه نگیرد کثرت ووحدتی که درعرفان میگویند مال مطلق صوری است • این کثرت ووحدتی که ما میگوئیم مال عالم مخلوقات است •

دوم اینکه اصلاً کمالی هم که لازم است ، ازاول کارنمیشود یك دفعه دنیاراخلق کنند و زنگ بزنند بگویند تمام شد این سیری راکه میخواهد برای ترکیب شدن بیشتروکثرت بیشتر است برای اینستکه درآخرالزمان کثرات خیلی بیشتراست تااول زمان • ولذا ابتلاء خیلی مشکل تراست فعلاً میشود ماحرفش رابزنیم وبگوئیم طلب بیشتری داشته باشیم والا اینکه ماکولر یاتلفن یاضبط صوت بخواهیم واین برای ماحالت قلبی شود که نسبت به همه اینها نفرت داشته باشیم بحدش یك دفعه میرسیم ومیگوئیم اصلاً بمیریم راحت شویم • اولین تصرفاتی که می‌کنیم اینستکه میخواهیم نحوه استفاده ازآن راعوض‌کنیم باز توی همین هم خیلی می‌لنگیم اگربخواهیم تصرفاتش راعوض

کنیم شروع می‌کنیم به اینکه کولر را خاموش کنیم یا روی آن کار کنیم بعد میگوئیم اگر بتوانیم چیزی را خاموش کنیم اینستکه اول ضبط صوت را خاموش می‌کنیم و با قلم و کاغذ می‌نویسیم چون این کمی سخت تر است تا بگوئیم کولر نباشد .

در ذهن خود من یا امثال من هست که آیا واقعاً ماشین سوار نشویم و پیاده برویم روزی چهار تا که پیاده رفتیم میگوئیم کاش یک الاغی می‌آوردند سوار شویم ، بعد میگوئیم واقعاً این مردمان مردم را به الاغ سواری می‌برد یا نه ؟ یعنی مردم بروند آنجوری شوند ؟ میگوئیم نه آقا آنها در مراتب انتقال باشد فعلاً خوب است اینها باید عملاً الگوی مصرف غرب در همه ابعاد زندگی وارد شده و ما به کثرات مبتلا هستیم و بهرحال امتحان هم سخت است اگر بخواهیم همه کثرات را رها کنیم و نفی همه اینها بکنیم آدم نمی‌داند چه جوری است پناه به خدا می‌بریم از اینکه انبیاء در زمان بت پرستها بودیم و ارتکازات جامعه نمی‌پذیرفت که انسان به بت پرستها بد بگوید و آداب آنها را ترک کند ولی که ما اینجا نشسته ایم میگوئیم بت چوبی هم چیزی است که آدم [illegible] یک واحد هست که یک جائی هستیم که اگر همه آداب و ادب آن جامعه را ، یک گوشه اینها را یاد کنیم آدم را نمی‌خرند ، ما در عالم مشغول فروش خود هستیم اینجوری نیست که تصور کنیم جامعه ها خود شان را می‌فروشند ، ما هر مقداری که همراه با کفر راه میرویم خود مان را می‌فروشیم و با دین نیز هم می‌فروشیم فروش که تنها فروش تمتع جنسی که نیست بد تر از آن نفس پرستش است در آن جامعه هم در مرتبه نازله اش در پرستش هست که خود را می‌فروشد . در نفس پرستش بهرحال ما هم همان را عمل می‌کنیم که خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شود اینکه ببینیم تا چه اندازه با [illegible] خدا و رسول خدا هست سعی می‌کنیم که بگوئیم خدا هم نمیخواهد مؤمن آبرو [illegible] یکی از نکاتی که بسیار مبتلا به سختی هست اینستکه انسان در نزد یکان خود نمی‌خواهد اشتباه کند یک وقت هست که یک عده ای دور و برا نسان هستند آنجا وقتی میخواهد انتحار کند [illegible] همانند

که او را بخرند یك وقتی هست که میخواهی بگوئی ان الـ۰۰ بشتری مؤمنین میگوئی من به هیچکس راضی نیستیم معامله کنم تجارت فقط با خدا بعد می‌بینی اگر آنجوری سلوك کنی میگویند دیوانه است وقتی جواب همه را سربالا بدهد رفتارش غیرمنطقی میشود میگویند دیوانه است ۰

کسانی که قرآن قرائت میکنند می‌دانند که به انبیاء می‌گفتند شما را از جامعه بیرون می‌کنیم ۰ حالا واقعاً اگر ما جدی به مردم بگوئیم دست از الگوی مصرف بردارید اگر خیلی جدی بگوئیم و مرتب تق بزنیم اول با ما دعوا میکنند که به توچه ؟ چرا فضولی میکنی ؟ و میگوئی ضبط صوت و آینه و شمعدان نخر یا ساعت نخر، چون در هر مغازه ای که میروی باید بگوئی نخر، کم کم یکی دو روز اول میگویند دیوانه است و مزاحمت می‌کند ۰ او را بیرون کنید لذا میگوئیم قاعده برخورد در وضع انتقال اینجوری نیست ۰ این اثری نمی‌گذارد که روی مطلب محکم بایستیم شروع می‌کنیم برای آن برنامه ریزی انتقالی درست می‌کنیم و در برنامه انتقال هم رنگ آنها میشویم ۰ استغفرالله ۰۰۰ اگر زمان بت پرستها هم بودیم می‌گفتیم فعلاً به مصلحت نیست و باید برویم به بتها سجده کنیم و عبادتش هم بکنیم بعد ملایم ملایم یك تغییرات جزئی بدهیم بطوریکه صدمه ای نخوریم، میگوئیم جامعه پذیرش ندارد و برای انتقالش برنامه ریزی می‌کنیم ۰

برادر سلیمی : بتها هم مراتبی دارند یا نه ؟

حجت الاسلام حسینی : به حسب این کثرت و وحدت که اگر برهان کثرت و وحدت درست باشد باید بتهای الان خیلی شدیدتر و خطرناك تر از آنوقت باشند ۰ بتهای الان مثل اینستکه بگوئیم برای روشن شدن اطاق کلید نزنید یا کولر روشن نکنید یا تلمبه یا یخچال را نپذیرید ۰

برادر سلیمی : در یك مرتبه ای این بتها محکم تر هستند ۰

حجت الاسلام حسینی : یعنی میگوئید دیگر دل آدم برایش نمی‌رود ؟ مثلاً ما هیچگونه تعلق باطنی نسبت به اینها نداریم ؟ اگر ما ۸ـ۹ نفر توی کوه بودیم طرف کوه خضر بود یم آفتاب میخورد و

گرمان میشد نمی‌گفتیم انصافاً جای کولر خالی چه چیز خوبی است یا اگر کولر دوساعت خراب شود توی ناراحتی نمی‌افتیم وآن را نعمت خدا می‌دانیم ومیگوئیم خدا بدرحال چنین دوست داشته ما هم دوست می‌داریم .

برادر رجاجرمی : بحث وحدت وکثرت چه کمکی به ملاحظه نسبت بین اخلاقهای مختلف میکند ؟

حجت الاسلام حسینی : هماهنگ وهماهنگ ترشدن ، درمعنی هماهنگ تر شدن گفتیم . بگوئیم هماهنگ بعد بگوئیم هماهنگ ترشدن علامت شدت است بعد بگوئیم طلب هماهنگ ترنمیشود الا به کثرت ووحدت بیشتر .

برادر رامیری : باچه معیاری میتوانیم کثرت ووحدت بیشتر راملاحظه کنیم ؟ از کجا بفهمیم که کثرت ووحدت این مرحله بیشتر از آن یکی است ؟

حجت الاسلام حسینی : عرض کردم درخانه های پائین که بیاورید بگوئیم ۱۰۰ هزار رابطه بود ۱۵۰ هزار رابطه شد ولی درخانه پائین .

برادر رحسینیان : آیا مشخصه پایه وحدتش ، هماهنگ ترشدن ، مشخص نمی‌کند که چیست ثابت بوده وکثرت پیدا کرده ؟ هماهنگ تر شدن یعنی اخلاق حسنه بیشترشده یا ایمان بیشترشده .

حجت الاسلام حسینی : درباب اخلاق عرض کردیم که ازیک صفت بشود همه اوصاف رادید یعنی صفت ریا یابخل که می‌گوئیم بشود همه اوصاف دیگررا ملاحظه کرد ، یعنی کثرت ارتباط اینها رابا هم ببینیم ، ریا راجد ابخل راجد ابینیم .

برادر رحسینیان : همه اینها یک قسمت شامل دارد که اول باید آن رابیداکنیم .

حجت الاسلام حسینی : میگوئیم پرستش شدیدتر میشود میگویند چگونه میگوئیم هماهنگ ترمیشود

برادر رحسینیان : هماهنگ هم که میگوئید نمودش درنفس چیست ؟

حجت الاسلام حسینی : حرکت شدت تعلق است .

برادر حسینیان : هماهنگ شامل برکارهای عینی ونفسی واخلاقی است .

حجت الاسلام حسینی : یعنی پرستش جوهره ای است که درهماهنگی وجود دارد .

برادر حسینیان : پرستش کفرهم که هست .

حجت الاسلام حسینی : ولی آنها هماهنگ نمیشود .

برادر حسینیان : مشخصه هماهنگی چیست ؟میگوئیم اطمینان برایش حاصل شد پس هماهنگ تر شد .

حجت الاسلام حسینی : اول خود هماهنگی رابه رسمیت بشناسید تابعد به بقیه قسمتها برسیم

برادر حسینیان : هماهنگ که بعنوان معیارصحت شامل است امابرای اینجاما یك مشخصه خاصی میخواهیم که مبین باشد . فرضاً درورزن میگوئید هماهنگی کیلوست یادرپارچه متراست آنجا هم هماهنگی معیار صحت است ولی مصداق پیدا می‌کند درنفس هم باید مصداق پیدا کند .

حجت الاسلام حسینی : پس قبول کردید که آن مبنا پرستش است پرستش هم مرتبه شدت ، هماهنگ تر شدن است حالا میخواهید یك معیارداشته باشید که ببینید هماهنگ ترشد یا نه ؟

برادر حسینیان : ظاهراً همین رامیخواهیم .

برادر پیروزمند : مراتب پرستش چگونه است ؟ یعنی چه اخلاقی منتسب به چه مرحله ای ازپرستش است ؟ مجموعه اخلاقیات وترکیب چه اخلاقی است ؟

حجت الاسلام حسینی : دو تلقی میشود ازصحبتهاکرد یکی اینکه ما هماهنگی راقبول داریم معیار شدت آن را هم قبول داریم ضعف هماهنگی راقبول داریم که ضعف ایمان است عدم هماهنگی را هم قبول داریم که علامت نظام کفر است معیار برای هماهنگی وعدم هماهنگی وشدت وضعف آن چیست (ج : اخلاق) ظاهراً اخلاق امری است که همه حرکات مبرزش هست یعنی اخلاق یك

پایه ای است که شما نمیتوانید هیچ امری ازفرهنگ سیاست اقتصاد زمان مکان رابیدا کنید که مبرز اخلاق نباشد ۰

برادرحسینیان : بعضی بالواسطه است بعضی بی‌واسطه ۰

حجت الاسلام حسینی : یعنی گاهی هست که شیی راموضوع برای اخلاق نمی‌بینند مثل این میکروفون گاهی موضوع می‌گیرند مثل صفت شجاعت ولی حقیقت اینستکه جلوه همان شجاعت درایـن میکروفون آمده یاجلوه ترس توی این میکروفون آمده است ۰

برادرجاجرمی : اینکه صرف کثرت دلیل شدت بیشتراست ۰

حجت الاسلام حسینی : اگراین تمام شود خودش یك پله ای است یعنی طلب اصل باشد کثرت دلیل برشدت باشد بعد برحول یك محور رابطه بین کثرت ووحدت راباید تمام کنیم ولی آیا مقدمات تمام است یانه ؟ درخود مقدماتش اشکال است ۰

برادرامیری : خود کثرت هم ابهام ندارد ؟

حجت الاسلام حسینی : کثرت بیشترمعنایش کثرت ارتباط بیشتراست ۰

برادرپیروزمند : درمورد اخلاق هم کثرت دروقوع اخلاق است ۰

حجت الاسلام حسینی : کثرت درارتباط است دررابطه است کثرت رابطه بالاختیار است ۰ یعنی طلب هم معنی اختیار دارد کثرت رابطه بالاختیاربیشتراست ۰

برادرحسینیان : چه رابطه مکانی چه زمانی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی

حجت الاسلام حسینی : جوهره همه اش اخلاق است یعنی همین اخلاق رابعداً می‌گوئیـد دراحکام ، تکنولوژی ، سیاست وفرهنگ واقتصاد ودولت می‌آید یعنی اخلاق راروی چارچوب درکـل می‌بینید ، اگر روح جاری درکل آن است آیامیتوانیم بگوئیم که کثرت و وحدت دلیل برشدت است ولی کثرت بدون وحدت دلیل بربطلانش است که مثلاً طلب هست کثرت هست قدرتیه وحـدت

رساندنش نیست . متوجه است یعنی خود شیی رابه وحدت می زند . موحد داریم وکسی که خود را به وحدت می زند همه اینها الا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم است اگر توجه به خدای متعال باشد میتواند موحد شود ما همین الان که اینجا نشسته ایم اگر اتفاقاً یك عقربی از اینجا سرد رآورد ماوظیفه شرعی داریم که یك چیز برداریم روی از بزنیم وبکشیم ولکن وظیفه شرعی ما این نیست که برایمان ترس پیدا شود حالا اگر عقرب تیز و تندی درحرکت باشد ، یك عقربهائی هستند که آرام حرکت میکنند وانسان میرسد یك دمپایی بردارد روی آن بزند وبکشد ولی عقربی هست که تند حرکت میکند وازاینطرف به آنطرف می پرد اگرچنین عقربی بیاید در دل هیچ حرکتی پیدا نمیشود مثل اینستکه یك موشی حرکت کند چون ما در موش انتظار گزیدن نداریم سرعت هم دارد وبیشتر از عقرب هم سرعت دارد ولی ترس نمی آید ولی اگر عقرب هم که بیاید هیچ ترسی نیست یعنی موثر درهستی خداوند متعال رامی بینیم؟

بعد که میخواهیم باآن مقابله کنیم بلافاصله توجه به اسماء الله واسماء معصومین درقلبمان جاری میشود ومیگوئیم بسم الله واعوذ بالله یا اینکه اول کار توجه به دمپائی پیدا میشود بعد که دمپائی رابرداشتیم یك یاالله هم میگوئیم توجه به اسباب درقلب رسوخ پیدا کرده وحالت نفس شده یا اینکه نه ؟

برادر سلیمی : به این دلیل است که میگوئی دیگر لازم نیست یك چیزبرمی داری واورامی کشی

حجت الاسلام حسینی : بله اگرتوجه به قدرت خود است وابزارش که دمپائی است چنین است

برادر رجاچرمی : منظورشما ازکثرت تعدد بیشتر است ؟

حجت الاسلام حسینی : یکی از دوستان می گفت سرقبر آقای تبریزی درصحن قم رسیدیم قدیم صحن مثل بعضی از صحنها قبرستان بود وپست وبلندی داشت وکنارقبرها هم یك منفذ و سوراخهائی هست می گفت یك عقرب سیاه باسرعت آمد آن آدم اخلاقی گفت به حق این صاحب

تر خشك بشود بلافاصله عقرب مثل چوب خشك شد بعد با تعجب اینطرف وآنطرفش زد بپرسید واقعاً خشك شده یا نه ؟ دیدبله . ظاهراً درمورد خود آقا جواد آقا هم هست که رضاخان در قضیه مسجد گوهرشاد ایشان را تبعید کرد در راه که می‌آمدند وقت اذان ظهر شد به راننده گفت اذان می‌گویند برای نماز بایست راننده توجه نمی‌کند ایشان دوباره گفته بود اذان می‌گویند نگه دار ما پیاده می‌شویم ونماز می‌خوانیم سوار می‌شویم . برای بار سوم گفتند همینکه راننده برای بار سوم اینجوری جواب داده بود ایشان به ماشین گفته بود بایست ماشین ایستاد وایشان نمازخواند بود راننده هم خودش راکشته بود تا ماشین را درست کند بعد شر ایشان سوار میشود وراننده را صدا می‌کند ومی‌گوید سوار شو، ماشین حرکت می‌کند دوباره راننده یك حرف بیجا می‌زند می‌گوید اینکه نماز خواندن من نیست کار خودت هست بیا ماشین روشن میشود همینکه بالا می‌آید ماشین روشن میشود بعدش تا زمانی که ایشان رابه محبس رسانده بود برای نماز می‌ایستاده است حالا غرض اینستکه این حالتی که بالمره هیچ تلون وتغییری پیدا نشود علامت کفر تلون و تغییر و اضطراب باشد ایمان هم این حالت آرامش را تا نهایتا یستکه این حالت آرامش یا اضطراب شدتش به کثرت و وحدت باشد ، این هم یك فرضی است .

برادر حسینیان : کثرت معنای تلون نیست ؟

حجت الاسلام حسینی : نه ، ماشاءالله .. ماشاءالله .. ازوجود مبارك علی بن ابیطالب (ع) ایشان درمیدان جنگ چه نحوه بروزی داشتند درمیدان مبارزه چه نحوه بروزی داشتند ؟ در میدان سخاوت چه نحوه بروزی داشتند درمیدان تحمل وصبرچه بروزی داشتند ؟

برادر جاجرمی : صرف کثرت منظورتان تعدد بیشتر است .

حجت الاسلام حسینی : بله یعنی تغایرهای بیشتر .

برادر جاجرمی : این بدون ملاحظه کیفش که نقطه اثرهایش نمیتواند یکسان باشد .

حجت الاسلام حسینی : اگرتمایز در افعال وگفتار آثارش خیلی زیاد شده گاهی یك قول هست ولکن این یك قول جوری هست که هزاران هزار ربط رامی‌پوشاند .

براد رجاجرمی : پس صرف کثرت نمیشود گفت که موجب رشد است .

حجت الاسلام حسینی : کثرت , وحدت .ه کثرت آثار, کثرت ارتباط یعنی یك کلمه که می‌گویند اثرآن راملاحظه می‌کند ماوقتی یك کلمه میگوئیم اگرخیلی هنرداشته باشیم آن کلمه راد رآن جمله ای که میگوئیم معناداشته باشد . اگرهم معناداشته باشد که کارسخت میشود اولش که میگوئیم از وسطش چیزی یادمان نیست وسطش آخرش یادمان میرود کسی هم که گوش میدهد چیزی به دستش نمی‌آید بهترا ینستکه د رمقالی که انسان صحبت میکند همه اش باهم ربط داشته باشد . لوازمش راد رمجموعه سخنانش ببیند حالا از آن بالا ترا ینستکه یك کلمه گفته بیشترازیك مقاله هم نگفته یك کلمه ویك جمله است ولی آثار این راد رکلیه ارتکازات می‌بیند گاهی هست که د رکلیه تاریخ می‌بیند که قول ائمه حتماً اینجوری است قول علماء محال است بیشترازاد راکات زمان خود شان باشد . یعنی خیلی حرف مربوط بزنند د رحد زمان خود شان میگویند این هم نمیشود که هیچ طرف حرفها باهم هیچگونه نقضی نکند . د ریك نسل نمیشود اختلاف میشود کمتر باشد نارسائی کمتر باشد یاکمتر ظهور داشته باشد زمان ظهورش خیلی کم باشد .

براد رجاجرمی : د راین مفهوم بحث وحدت وکثرت رامیتوانیم متنازل کنیم ؟ یعنی د ربحث اخلاق بگوئیم یك نفر ده تاوصف ناپسند دارد امایك نفر دیگریك وصف ناپسند دارد ولی آن یك وصف ناپسند نسبت تاثیرش به اینکه ...

حجت الاسلام حسینی : این عالم هستی بشود صورت فعلیه پیداکند صورت کتبیه آنجاست صورت فعلیه , بالاختیار هم د راینجاست .

براد رحسینیان : تاثیرجهت د رزمان ومکان پس مشخص کننده جهت است ؟ یعنی بگوئیم

کثرات تغییرشان خیلی بیشتراز تغییرجهت است .

حجت الاسلام حسینی : درجهت بنابه حرف آقای معلمی اصلاً تغییرنباید بگوئیم .

برادرحسینیان : تغییربه رشد رابگوئیم .

حجت الاسلام حسینی : هنوز برای من درست حل نشده ولی تسلیماً آن راحل کردیم مثلاً یك جهت ۴۵ درجه رابگوئیم انتزاعی نیست وفرد کاملش رسول الله است که زمان ایشان برابر بارشد هست وهیچ نقصی درآن نیست حالا اگرماسیرمی‌کردیم ودراین سیربود یك درست هست که جهت به معنای طرف بااین یکی است ولی به اینجاکه رسیدیم خدایك تفضلی کرد وبالاتر آمدیم درعین حالیکه این هم جهت با قبل هست ولی درهرسالی که می‌گذرد خیلی وضع این‌فرق دارد یعنی فاصله اش باقبل بیشترهست .

برادرامیری : از ۴۵ درجه که بالاتر نمیرود .

حجت الاسلام حسینی : هیچوقت به ۴۵ درجه نمی‌رسیم آن راخاطرجمع باشید .

برادرامیری : یعنی بهرحال ازراه خارج نمیشود ازراه الهی خارج نمیشود .

حجت الاسلام حسینی : هیچوقت به اینجا نمیرسیم شدت وضعف از اینطرفی راکمی میگوئید یاازآن طرف یك طرفش بایدکم باشد یك طرفش کیف باشد یعنی ده سال یا ۲۰ سال که اینجا بیائیم هرچقدر که دلت بخواهد اینجاجلو بیاییم الی نهایه این مرتبه اش بامرتبه این فرق دارد .

برادرامیری : شکلش ممکن است فرق کند ولی مفهوماً انسان می‌داند ...

حجت الاسلام حسینی : ماميخواهیم بگوئیم مفهوم قدرت التفات به انواع مختلف تغییرپیدا کند ایستکه که دریك جهت خاصی هم فقط تغییرات کمی تنها مطرح نیست تغییرات کیفی هم‌هست

برادرامیری : اطلاق تغییرجهت رامیشود نسبت به آن مطلب داد ؟

حجت الاسلام حسینی : نه ، تغییردرذات جهت نمیشود تغییردرکیف جهت میشود که این

با تغییر در کم جهت فرق دارد همه صحبت اینستکه یك تغییری در ذات جهت گیری است یك تغییری در کم جهت گیری است .

برادر امیری : کم وکیف که جدا از هم نیستند وقتی کم تغییرکرد کیف هم به نحوه ای تغییرمیکند

حجت الاسلام حسینی : بحث نوخ شتاب است . یك وقت هست که میگوئید تغییرات آهن یك وقت میگوئید آهن بود نش تغییرکرد چرا میگوئی تغییرات آهن .

برادر امیری : بهرحال با تغییرکیف از جهت بودن خارج نمیشود .

حجت الاسلام حسینی : آهن هم، هم جهت است چوب وآلومینیوم والماس هم ، هم جهت هستند اینها راکه نمیتوانید بگوئید هم جهت نیستند ولی ذات جهت باکیف جهت فرق دارد .

برادر رجاجرمی : همه حرف اینستکه جهت رابسیط بگیریم یامرکب ؟ اگر بسیط باشد که درآن رتبه اول
هم درنسبت تا سیرسه رتبه میشود مشخص کرد وگفت جهت جهت رتبه دوم ورتبه سوم ، یعنی همه تقسیماتی که در یك شیی مرکب می دیدیم خود جهت اگرمرکب باشد میشود یك اختلاف پتانسیل و ربط درآن دید .

حجت الاسلام حسینی : برای جهت هم یك مرتبه وحدت است که خود همان جهت ۳۶۰ درجه میشود یك مرتبه کثرت باید درکیف آن همراه باشد پابه ثبوتش به آن وحدت برمی گردد درآن تغییر نیست ولی درکیفش که درمرتبه نازله هست ماعقل وادراکمان عوض میشود حتماً این چیزهائی راکه میگوئیم عوض میشود اینجوری نیستکه مابگوئیم ادراکمان مطلق شده .

برادر امیری : اینجاکه عوض میشود جهت کلی که عوض نمیشود .

حجت الاسلام حسینی : جهت قرب که عوض نمیشود برای اینستکه نحوه قرب کیفیتش خیلی فرق پیدا میکند .

برادر امیری : اشکالی ایجاد نمی کند .

حجت الاسلام حسینی : نه شما الان میگوئید برمنطق (۲) تعاریف غلط است یك نفرهم بعد می‌آید ومیگوید برمنطق (۳) غلط است . اگر از سابقین باشند اشکال ندارد ولی اگر از لاحقین باشد اشکال دارد .

برادرجاجرمی : پس اگرشما یك وصف رابالا بگذاربد وتقسیم کنید میخواهید بگوئید کثرت و وحدت ۲۷ تا ...

حجت الاسلام حسینی : آنجائی که به ثبات محض برمی‌گردد که درجهت میخواهید بگوئید ، شماجهت رابرای پایگاه ثبات میخواهید اورا میگوئید همه کثرات با همه فروهش تحت پرتو او هست ، یعنی اگر میگوئید این خط ، خط جهت درمرحله اتم است میگوئید هیچ موجود ممکنی ازاول تا آخر درهیچ زمانی از پرتو این خارج نیست .

برادرجاجرمی : کمکی که این بحث به جدول اخلاق ما میکند اینستکه مابرای یك اخلاق نهایتاً ۲۷ وصف پیدا کنیم که مراتب مختلف شدت تاثیررا درهمان وصف به ما نشان میدهد ؟ یعنی میتوانیم بخل رابالا بگذاریم وتقسیمی که از وحدت وکثرت می‌کنیم ۲۷ تاکثرت درخود وصف بخل ببینیم . چه کمکی درآن منظور ما می‌کند .

حجت الاسلام حسینی : چرا ۲۷ می‌گیرید بگوئید بخل راول تقسیم به سه می‌کنیم بعد تقسیم به ۲۷ بعد درخود ش ۲۷ بار ضرب شود چون کثرت مرتب باید اضافه شود آنوقت بگوئید بخل در علم یعنی چه ؟ بخل درطاعت ، بخل نسبت به نفس یعنی چه ؟ یکی ازآقایان می‌گفت که جناب یوسف که می‌گفت رب سجن حق علیه مما یدعونی الیه می‌گفت ایشان بخل کردند گفتیم یعنی چه ؟ ابتدائاً بنظرمی‌آید که بخل این باشد که پس حضرت با زنان تماس داشته باشد تا ازنعمتی که از وجاهت خدا به او عطا کرده بخیل نباشد وآنها متمتع شوند گفت نه بخل به نفس کرده . رحمت خدا اوسع ازاین بود که بگوید زندان میخواهم باید بگوید خدایا به دست تو سپردم هرچه

تو بخواهی همان را می‌خواهم ظاهراً ایشان می‌گفت در روایت هست که اگر می‌گفت خدایا هرچه تو بخواهی همان را می‌خواهم خدا برایش زندان قرار نمی‌داد وعزتی هم که بعد از زندان داشت به او میرسید • حالا بخل به نفس در این مرتبه لطیفش ماکجا به ذهنمان می‌آید ؟ ما از معنی بخل اینجوری به ذهنمان می‌آید که آدم یك چیزی داشته باشد وبه کسی ندهد نه اینکه نسبت به نفس خودش در رابطه با رحمت خدا بخیل باشد پس بخل را میشود در روابط مختلف برد ومعانی مختلف از آن ملاحظه کرد •

برادر پیروزمند : چه جوری به نفس خود بخل ورزید ؟

حجت الاسلام حسینی : در رابطه با رحمت خدا •

برادر سلیمی : زندان را خواستن بخل است •

حجت الاسلام حسینی : بله چرا چیزهای بد برای خودت بخواهی اختیار دست خدا است و آن چیزی را که برایت بخواهد او نسبت به نفس تو خیر است انسان نمی‌گوید که من رنج وسختی را می‌خواهم • یك وقت هست که انسان میگوید خدایا آنچه را که تو راضی هستی می‌خواهم، هب لی ایماناً تباشر به قلبی ویقینی سالماً حتی اعلم ان نصیبی الا ماکتبتی ورضنی به ماقسمتی •

برادر حسینیان : همه معصومین وپیامبر اکرم (ص) را که در آن محور قرار می‌دهید ...

حجت الاسلام حسینی : باید همه کثرات را بپوشاند یك کثرت نباید باشد چرا ؟ چون اگر همه کثرات تحت یك پوشش نیایند ثبات وکثرتشان توجیه نمیشود یعنی امر ثابتی را که در جاهای دیگر می‌گفتیم تغییر تغایر به او بند است در عالم کون وهستی ووجود اینست •

برادر حسینیان : خود شان که قطعاً رشد دارند ؟ در رشد هم باید جهت عوض شود چون ما هم در مرحله رشد خودمان جهت مان عوض میشود •

حجت الاسلام حسینی : نه اگر گفتید ایشان مرتبه اشان به شفاعت رحمت الهی است که ملحق

میشوند دیگرمرتبه ای بین ایشان ومرتبه شفاعت خدا نیست دیگر درباره خود ایشان نمیتوانید این حرف رابزنید یعنی ایشان راکه نمیشود درمرتبه ...

برادرحسینیان : یعنی خود شان درشفاعت خود شان اجازه می دهند .

حجت الاسلام حسینی : نه خدای متعال اجازه می دهد .

برادرحسینیان : پس مایك رشدی قائل هستیم .

حجت الاسلام حسینی : رشد قائل هستیم ولی رشد کمی دیگررشد کیفی معنا ندارد رشد کیفی معنایش اینستکه از پیغمبر هم کسی بالاتر فرض شود .

برادرحسینیان : نسبت به صفات حضرت حق فرض نمیشود ؟

حجت الاسلام حسینی : صفات حضرت حق بین خالق ومخلوق نمیتوانید نسبتی برقرارکنید که بگوئید از مرتبه مخلوقی بالاتر میرود درمرتبه اتم مخلوق هم فقط رشد کمی میشود .

برادرحسینیان : رشد کیفی نیست ؟

حجت الاسلام حسینی : این از جهت کمال آنهاست که رشد کیفی برایشان ممکن نیست .

برادرحسینیان : کمیت که رشد می کند کیفیت گسترده تر میشود یعنی انکسار بیشترمیشود .

حجت الاسلام حسینی : حالا یك مقدار از صحبت راشاید مابتوانیم درباره ایشان ادراك کنیم مثلا آینکه حضرت می فرمایند که چشم ماحتی ابصار ناحجب النور و تصل الی المعدن العظمه ماچه می دانیم معدن عظمه چگونه است ؟ و تسیرارواحنا معلله باذن قدسك ماچه می دانیم چیست ؟ یك مرتبه ای است که درادراك ما نمیشود توصیف کرد . گرچه مادرتوصیف ادراك مرحله خودمان هم مانده ایم .

برادرحسینیان : ما نسبت به ادراکات خودمان درمراتب خودمان یك مراتب تحت شمولی هم داریم یعنی اگرانسان را اشرف مخلوقات بگیریم .

حجت الاسلام حسینی : یعنی به عبارت دیگر ه فقط خدای متعال را نمیتوانید وصف کنیم وعاجز از معرفتا وهستیم حتماً ازمعرفت ائمه هم عاجز هستیم مایك مرتبه ای را ازفهم می‌فهمیم از توجه کردن والا رتبه ای که جناب جبرئیل میگوید اگر نزد یکتر بیایم میسوزم حق مطلب اینستکه معرفت جبرئیل خیلی بیشتراز من وشماست حضرت دریکی از خطبه های نهج البلاغه یکساعت طاوس راوصف میکنند وبعد میگویند خسته شدم ولی نتوانستم توصیف کنم بعد می‌گویند توکه می‌گوئی خدا راوصف کن تو اول جبرائیل راوصف کن نمیخواهد سراغ خدا بروی . وحتماً رتبه معصومین بالاتر از جبرئیل (ع) است آنوقت ماد روصف عالم ملکوت قطعاً عاجزیم . درعالم خودمان هم با اوصافی که دارد همانجوری میشود که هست .

برادرحسینیان : یعنی نسبت به این زاویه ٤٥ درجه که می‌فرمائید عین رشد است رشد ما نسبت به این کمی میشود .

حجت الاسلام حسینی : مامیتوانیم خیلی ازمراتب خودمان رابالا ببریم ولی درباره ایشان دیگرنمیتوانیم نظر دهیم .

برادرحسینیان : نظرنمی‌دهیم ولی نسبت مابه ایشان رشد کمی است رشد کیفی نیست .

حجت الاسلام حسینی : ماانشاءالله تعالی ازیك رتبه به شفاعت اینهامیرسیم شمامارا از هلکات نجات دادید , مارااز دره هاودرکات نجات دادید ماازاین رتبه چرا بالاتر نرویم ؟ باشفاعت وهدایت آنهابالاتر میرویم آنهاخودشان شفیعشان رحمت الله است برای ماقابل ادراك نیست .

برادرحسینیان : بگوئیم ماجهت راانتخاب کرده ایم مثل شیعه بودن ولی درشیعه بودن از لحاظ کمیت ...

حجت الاسلام حسینی : مثل بچه های کودن که به ماتقلب رسانده باشند یك قدم جلو

رفته ایم اینجا البته تقلب نیست تفضل است .

برادر رجاجرمی : ماکاری که برای جدول می‌خواستیم این بود که بیائیم . . .

حجت الاسلام حسینی : ما در اینجا نفس هماهنگی را معرفی کردیم همان چیزی که در جای دیگر معیار صحت میگوئیم همان را برای رابرای اخلاق صفت معرفی کردیم علامت هماهنگ تر شدن را کثرت و وحدت گرفتیم نفس هماهنگی برابر با نفس ایمان شد برای با نفس طلب شد آنوقت علامت هماهنگی کثرت و وحدت است .

برادر رجاجرمی : علامت شدت در هماهنگی شدت در کثرتها شد .

برادر رحسینیان : ما هماهنگی را هم نفهمیدیم .

حجت الاسلام حسینی : کثرات شما معیار میخواهید که همه اینها برحول آن محوریه هم بخوانند

برادر رحسینیان : یعنی آن پشت او بیاید و کثرات مشاهده شود .

حجت الاسلام حسینی : این جدولتان که هماهنگی را نشان میدهد باید این برای هماهنگ تر شدن کثرات معیار باشد ، اگر قائل باشید که این جدول در همان مبناهست اگر کثرت بیشتر باشد و این جدول هم با آن بخواند معنایش اینستکه درست است و شدیدتر شده اگر کثرت بیشتر باشد و این جدول با آن بخواند معنایش اینستکه باطل است .

برادر رسلیمی : در بعضی جاها ممکن است کثرت زوائد باشد .

حجت الاسلام حسینی : معنای این ، آن است که جدول راکه می‌آورید نمیخواند پس جدول شما معیار شد .

برادر رحسینیان : ۳ ، ۲ ، ۱ مبین کیفیت هم هست مبین کمیت تنها نیست .

حجت الاسلام حسینی : قاعدتاً اگر ربط به تبیین کیفیت نداشته باشد که نمیشود یعنی فلسفه ای که علت سه شده است گفتید که فلسفه تان علت سه شده است .

برادر حسینیان : اگرکمیتها تعادل پیدا کند کاری به تعویض کیفیت نداریم که چه اخلاقی به چه مرتبه اخلاقی برود ، مثلاً ٣ رابه سیاست ٢ رابه فرهنگ و ١ رابه اقتصاد بدهیم .

حجت الاسلام حسینی : اینها دیگربعد بحث میشود .

برادر رجاجرمی : آن چیزی که ما می‌خواستیم این بود که در اخلاق اقتصادی ببینیم از چه رتبه ای در چه رتبه ای برویم شدت بیشتری پیدا کرده ایم یعنی می‌خواستیم یك جدولی پیدا کنیم که شدت وضعف را در مسائل اقتصادی روشن کند ...

حجت الاسلام حسینی :اگرتعادلش را این جدول داستید باید این جدول درخودش ضرب شود یعنی یك بارجدول ضرب شد یادوباریعنی تعداد خانه هائی که پیدا می‌کند مرتباً درخودش ضرب شود ، اولش اقلامی که داریم اگر ٧٠٠ هزارتا شد (الان درنظرمن نیست که اگر ٢٧ را در ٢٧ ضرب کنیم چند تا میشود) حاصلضربش آمد یك بار درخودش ضرب شده برای مرحله شدیدترش باید دوبار درخودش ضرب شود (س : دراخلاق ؟) همه اینها ... صور اخلاق شد همه کمیات وکیفیات وغیره صور اخلاق شد . اگر گفتیم آنچه درتمدن روز است عکس روح بشراست که درعالم ماده افتاده است عکس طلب بشراست که درعالم ماده است . طلب همه بشر راروی هم که بکنیم یك عکسی دارد این عکس همان تمدن موجود است طلب فعالیت می‌آورد طلب منعکس می‌کند خواست خودش راجاری می‌کند کل تمدهولا ونمدهولا در رابطه ها ، یعنی تکنولوژی روز عکسی است از شدتی که بشر درشکل مادی دارد .

برادر رجاجرمی : کیف اخلاق راچگونه شدیدکنیم ؟

حجت الاسلام حسینی : مامیخواهیم بگوئیم کیف که ازکیف تکنولوژی جدا نیست کثرتی که پیدا می‌کند یعنی چه ؟ یعنی اوصاف کفارالان ، بخلشان درریاست طلبی درحسادت وغیره ضرب شده تااین سایه راپیدا کرده است .

برادرجاجرمی : ماوضعیت موجود راملاحظه می‌کنیم میگوئیم این اوصاف بخل و ربا ومنفعت طلبی در وضعیت موجود باتمدن فعلی ماسازگار است یعنی میگوئیم مابرای اینکه یك مرتبه آن را جلو ببریم این جدول چه کمکی به ما می‌کند که مرحله بعد ازاین به سمت صحت که برود ، اخلاق را چگونه تغییرد هیم ؟ مرتبه بعدی چیست که از روی آن جدول پیدا کنیم وبگوئیم آن تکنولوژی با آن اخلاق که مطلوب ماست نمی‌سازد باید آن راکنار بگذاریم .

حجت الاسلام حسینی : این معنائی راکه آقای معلمی فرمودند ما تصرف درکمیات عینی خارجی بکنیم این تصرف ، تصرف در اقتصاد وسیاست وفرهنگ رادرپس می‌آورد وآن هم تصرف در نسبت تاثیر را درپی می‌آورد .

برادرجاجرمی : این بحث یك جوهره دارد که خلاف این مطلبی است که شما می‌فرمائید و آن مطلب هم اینستکه قرارشد طرح کمیات به تبع طرح روابط کیفی باشد یعنی آن مطلبی که آقای معلمی طرح فرمودند این بود که اخلاق اقتصادی احکام اقتصادی وتکنولوژی اقتصادی راعوض کنیم .

حجت الاسلام حسینی : برای عوض‌کردنش مجبور هستید درتصرف از کمیات آغاز کنید در تصرف که نمیتوانید از کمیات آغاز نکنید دربرنامه ریزی است که از کیفیات شروع می‌کنید .

برادرجاجرمی : ربط آن کیفیات را با این تصرفی که درکمیات می‌کنیم چگونه پیدا کنیم ؟ چگونه بفهمیم که این اخلاقی که درمرتبه بعد است نتیجه می‌دهد که درکمیات این تصرفات رابکنیم ؟

حجت الاسلام حسینی : اگرما اخلاقهائی راکه الان می‌شناسیم روی یك لیست بنویسیم مثل کالاهائی که می‌شناسیم بعد دست روی حرف " ر" بگذاریم " ربا " و بگوئیم رابطه ربا با این ۱۰۰ صفت دیگر چیست ؟ اگرآدم بخواهد رباتاً چنین وچنان کند در تمام اوصافی که به اینها نگاه می‌کنید حتماً یك چیز جدیدی راپیدا می‌کنید اینطور نیست ؟ یعنی یك اوصاف جدیدی را از

ریا پیدا می‌کند که قبلاً در اختیارش نبود مثلاً یک آدم اخلاقی که حساسیتش بالا رفته ضریب دقتش بالا رفته میتواند عکس ریا را در اعمال مختلفش ببیند ، یا عکس بخل را یعنی میتواند بگوید در این بحثی که من کردم چقدرش را میتوانیم ملاحظه کنیم که در آن ریا هم بوده است ، ریا را در همه امور میتوانید ببینید همانجور که بخل و همه اوصاف از این قبیل را میتوانید ببینید .

برادر جاجرمی : در تصرف درست است که از کمیات شروع می‌کنیم ولی در بحث وقتی صحبت می‌کنیم که روابط کیفی معین میکند که چه نحوه تصرفاتی را در کمیات داشته باشیم در طی شناخت آن روابط آمدیم وگفتیم در برد از جهت که اخلاق واحکام وتکنولوژی است روابط کیفی اخلاق احکام تکنولوژی را برای هرکدام یک جدول داشته باشیم که آن جداول بتواند برای ما مشخص کند که بعد از هرمرحله تغییرکیفی سراغ چه رتبه دیگری برویم تا بعد برای ما مشخص شود که در آن تصرفات چه کمیاتی را میتوانیم دست کاری کنیم ابتدا قبل از اینکه به کمیات برسیم در خود آن جداول باید یک خاصیتی باشد که مراتب ضعف وشدت خودش را معین کند .

حجت الاسلام حسینی : باید خودش را که در خودش ضرب می‌کنیم مثلاً اوصاف را در خود شان ضرب کنیم یک رتبه شود ویک کثرت جدید پیدا شود دوبارکه ضرب کنیم باید یک کثرت جدید خیلی بیشتری رابدهد ، اگر ۱۰۰ تا صفت داریم همه را زیرهم می‌نویسیم یکبار ۱۰۰ را در ۱۰۰ ضرب می‌کنیم ۱۰۰۰۰ میشود اگر ۱۰۰۰۰ را در ۱۰۰۰۰ ضرب کنیم خیلی میشود ، هربارکه ضرب می‌کنیم اوصاف جدیدی را می‌دهد اگرحمیده باشد مطلوب میشود واگر رذیله باشد مطرود میشود ظاهراً این هست که در اخلاق کفار هم میتوان این را مشاهده کرد .

برادر جاجرمی : نسبت اینها را چگونه در جامعه ملاحظه کنیم ؟ مثلاً در جامعه موجود ممکن است این ۱۰۰ اخلاق وجود داشته باشد چگونه رتبه بعدش را بگوئیم ؟ ماکه نمیتوانیم این ۱۰۰ تا را با هم عوض کنیم . مثل آنجاکه می‌گفتیم فرهنگ رانگه می‌داریم سه بار اقتصاد را عوض میکنیم

یا سیاست رانگه می‌داریم سه بار فرهنگ راعوض می‌کنیم ۰

حجت الا سلام حسینی : پرستش نفس وپرستش غیر را باید تقسیم کنیم که بگوئیم ابتهاج به نفس کی هست ؟ ابتهاج به فعل کی هست ؟ ابتهاج به غیرکی هست ؟ مثلاً بگوئیم مرتبه ضعیفش ابتهاج به غیر است مرتبه قوی ترش ابتهاج به فعل است مرحله قوی ترش ابتهاج به نفس ودر باطن است ۰ درطرف خداشناسی هم بگوئیم ابتدائش اینستکه خدا رابوسیله اشیاءعالم بشناسیم دومش اینستکه چنین نباشد ودرمرتبه سوم اشیاء عالم راباید به خدا شناخت ۰

والسلام علیکم ورحمه الله ۰۰ وبرکاته

بسمه تعالی

جلسه ۶۳ ــ الگو

حجت الاسلام حسینی : وحدت وکثرت با این صحبت که مرکب سه وصف دارد فرق دارد این متناسب با زیاد تر شدن اوصاف است و در اینجا باید همه کل را یك واحد فرض کنیم ، کل عالم را هم اگر یك واحد فرض کنیم در یك مقطع مکانی وقتی رشد زمانی اش را می خواهید بیان کنید می خواهید نسبت به یك جهت خاص کثرت زمان دو بیشتر از کثرت زمان یك است نسبه فقط دوئیت هست و ربط آن یعنی در حقیقت معنای کمال را در اینجا دارید ذکر می کنید ولذا بذهن می رسد سازگار با امر شدت است ، حرکت در جهت خاص بصورتی که کمال داشته باشد وحدت وکثرت دارد • حالا اگر احتمال دیگری در کنار این احتمال بنظر برسد در خدمتتان هستیم •

برادر معلمی : اگر ما یك جهت و مبنای اخلاق داشته باشیم بهر میزان که بتوانیم آنرا بیشتر وارد زندگی کنیم و آنرا متعین تر کنیم بیشتر رشد کرده ایم این مطلب در بخشهای قبل تمام شد • وقتی که ما اخلاق را بعنوان نسبت تاثیر جهت قرار دادیم و بعد ما بین آن سه امری که بعنوان نسبت تاثیر است یعنی اخلاق ، احکام و تکنولوژی باز هم اخلاق را در منزلت بالا تری دانسته و برای برنامه ریزی در اولویت قرار دادیم و احکام و تکنولوژی را تبع این قرار دادیم هر چند که هر سه همراه هم هستند ولی آندو را باید به تبع این درست کنیم ، بعد هم گفتیم اقتصاد و فرهنگ و سیاست در مقابل دولت ،جمع و خانواده همگی به تبع این واقع می شوند ، بنابراین اگر بخواهیم یك امر اخلاقی را تغییر داده یا این که آنرا اصل قرار دهیم اثر آن باید در کلیه این مراتب ظاهر بشود یعنی هم در احکام و تکنولوژی و هم در فرهنگ ، سیاست و اقتصاد و خانواده ، جمع و دولت و به میزانی که ما بتوانیم این

تقسیم بندی را ریز بکنیم (اصلا مطلب باید تا آنجا که ممکن است ریز بشود) اثر آن در کلیه آنها ملاحظه شود یك مطلب دیگر این که در مورد خود تغییر اخلاق یعنی اگر یك اوصاف اخلاقی الان در جامعه هست ما می خواهیم این اوصاف را تغییر دهیم و به اوصاف بهتری تبدیل کنیم ممکن است الان بگوئیم یك حرص خاصی که مربوط به ربا هست در جامعه وجود دارد و در همه بخشهای زندگی مردم نفوذ کرده است , حالا ما می خواهیم این اخلاق را به یك اخلاق بهتری تبدیل کنیم که بعد از آن نیز بتوانیم اخلاقهای بالاتری را ایجاد کنیم و این اخلاق را در کلیه شئونات زندگی دخالت بدهیم . یعنی این مطلب قبلا تمام شده که مسائل اخلاقی باید در کلیه ابعاد زندگی موثر باشد ولی این که حالا شدتی که خود اخلاق با تغییر کردن پیدا می کند چگونه باید تقسیم بندی شود این مورد بحث است و اگر ما نتوانیم اخلاق را نفوذ دهیم این ازضعف برنامه ریزی است .

حجت الاسلام حسینی : اخلاق گسترش تصرف بالا ختیار است یا نه , ما که با دنیا ارتباطهای زیادی داریم ولی رابطه ای که با اختیار تصرف کنیم چطور است , تصرفات ما هر چه بالا ختیار گسترش یابد در زمان و مکان و صفش هست یا در اخلاق , بعبارت دیگر زمانی که می گوئیم ضریب حساسیت یك عارف بالا می رود نسبت اوصاف نفس بهمدیگر را می بیند و می تواند ریا عجب وکبر را ملاحظه کرده و ارتباط آنها با هم را ببیند , ربط ترکیبات اینها را هم می تواند ببیند بالا رفتن ضریب حساسیت به چه حساب می شود ؟ بعبارت دیگر این سیر در جهت را که می فرمائید یك شکل آن مکان و یك شکل آن زمان است ولی خود جهت که می گوئید منشاء استقامت آن زمان است وزمان هم منشاء استقامت مکان است , خود این جهت که برایش شدت و ضعف قائل می شوید نفس شدت آنرا به چه چیزی توصیف می کنید ؟ شدت اگر به کثرت توضیح داده نشود به چه چیزی توضیح داده می شود .

بر ادر معلمی , : جایگاه شدت وکثرت در برنامه ریزی ما باز است و اگر ما نتوانیم آن اخلاق را در اقتصاد ویا جامعه و فرد بکشانیم بدلیل ضعف برنامه ریزی ما بوده است .

حجت الاسلام حسینی : ضعف از برنامه ریزی است یا از تصرف در خارج , یکوقت می گوئید تصرف در خارج ضعیف است و نمی تواند این را در خارج منعکس کرده یا به این درجه از انعکاس برساند یعنی می خواهم عرض کنم تصرف در خارج نیست که در اینجا ضعیف می شود ؟ کثرت و وحدت وقتی زیاد می شود قدرت اختیار من آیا داخل در وجود من است و هنوزبه قلب و ذهن نرسیده , گاهی می آید از قلب , ذهن و حس می گذرد وبه خارج هم می رسد , خارج هم گاهی در خانواده است وگاهی در جمع یا دولت است از همه اینها هم که بگذرد گاهی یك گستره محدود دارد فرض کنید صد قانون در عالم پیدا کرده و بوسیله این صد قانون تغییر می دهد گاهی هزار تا وگاهی صد هزار تا گاهی و همین جور روبه رشد است همه اینها بر می گردد به همان قدرت تصرف , حالا قدرت تصرف بیشتر لازم دارد یا شدت در آنها مساوی است ؟

البته فرمایش حضرتعالی را می پذیرم که شدت ممکن است عین خود کثرت نباشد بلکه شدت را بتوان از طریق آن شناخت و علامتش باشد یعنی هماهنگ تر شدن بوسیله کثرت و وحدت شناخته می شود .

برادر معلمی : اگر ما در برنامه ریزی اخلاق را در نسبت تاثیر قرار دادیم ودرنسبت تاثیر هم منزلت آنرا بالاتر دانستیم وگفتیم همه چیز به تبع آن درست می شود این حرف فقط در مورد اخلاق اسلامی نیست بلکه می گوئیم در مورد انسان اینجوری است و اگر کفار هم برنامه ریزی می کنند و اسم آنرا اصالت اقتصاد گذاشته اند آنها هم اول یك اخلاق خاصی را پسندیده اند و جوری تنظیم کرده اند که حاصل آن چنین شده که کیفیات عینی فایده

طلبها و خواسته های انسانهاست • اگر اینجور باشد یعنی این کیفیاتی که اینجا هستند با آن میزان قابلیت تصرفی که برای اختیار در آنها هست عکس از اخلاق انسان در آنها هست یعنی همیشه اخلاق به همه جاهائی که باید کشیده شود کشیده می شود و نمیتوان گفت باید اخلاق را به آن جاها کشانید و فقط می توان گفت ما اخلاقی که داشته ایم اخلاق هماهنگ و متناسبی نبوده است ، مثلا در رد و مورد اخلاق الهی را رعایت کرده اموالی در سه مورد اخلاق مادی داشته ایم بنابراین این جلوه ای که حالا از مناسبات اجتماعی و کیفیات مادی پیدا شده فقط $\frac{2}{5}$ آنها الهی و $\frac{3}{5}$ آنها مادی است • در نتیجه با این تعبیر نمی توان گفت شدت اخلاق به این است که کثرت بیشتری پیدا کند بلکه شدت اخلاق به این است که ما تنظیمات اخلاقی خودمان را و همان جهتی را که جهت اخلاقی صحیح می دانیم در همان جهت رشد کنیم ، یعنی آنرا که می خواهیم درست کنیم اینها را بهم می زنیم مثلا نگاه می کنیم ببینیم در اخلاق جامعه و فرد چه چیزهائی هست که با جهت صحیح یعنی تعبد الی الله هماهنگ نیست آن اخلاق را عوض می کنیم •

حجت الاسلام حسینی : این در تبدیل شدن اخلاق بد به اخلاق خوب درست است وقتی اخلاق خوب می خواهد رشد کند ضریب حساسیت را بالا می برید یا خیر ؟وآیا معنای خوب و خوبتر این نیست که ضریب حساسیت بالاتر و عینک ما دقیق تر بشود تا این که آن چیزهائی را که قبلا نمی دید اکنون ببیند و بحساب آورد •

برادر معلمی : این در بحث اخلاق است نه در بحث کیفیات عینی ، البته بحث اخلاق به کیفیات عینی کشیده می شود و این که از اخلاق به کیفیات عینی کشیده شود کار همان نمودار ماست که قبلا انجام شده است • ما فعلا دنبال این هستیم که بگوئیم از این اخلاق به کدام اخلاق می خواهیم برویم •

حجت الاسلام حسینی : پس در امر روحی قبول دارید که کثرت و وحدت موجب شدت اخلاق است .

برادر معلمی : کثرتهای اخلاقی انسان باید بر یك اساس یعنی تعبد الی الله باشد و هر چه که هماهنگی حالات روحی با تعبد الی الله بیشتر باشد این اخلاق صحیح تراست ولی این چگونه به احکام و تکنولوژی و سیاست وفرهنگ و اقتصاد کشید . می شود این را باید نمودار جواب بدهد .

حجت الاسلام حسینی : سئوال من اینجاست که آیا کثرت و وحدت را در خود امور روحی قبول دارید یا خیر ؟ یعنی اختلافش در خود روح بیشتر می شود بر پایه یك مبنای واحد .

برادر معلمی : بله , هماهنگ تر می شود یعنی ابعاد مختلفی را بر اساس یك مبنا تنظیم می کند . اگر یك انسانی خودش را رها کرد . ونمی داند این موضوعاتی که در نفس خودش است اکثراً با تعبد الی الله سازگار نیست .

حجت الاسلام حسینی : یك انسان مومن ساده لوح را در نظر بگیرید که بعضی از معانی را درك نمی کند , نمی دانم شما با چنین افرادی برخورد داشته اید یا نه , از ریاست درك ضعیفی دارد و مهم این است که برایش هیچگونه ابتهاج شدیدی ندارد , اگر صحبت از یك طعام لذیذی برای یك شبان بشود به اصطلاح خیلی چشمش برق می زند و اگر در یك سفره ای خوراکهای خیلی متنوعی باشد می بینید این فرد یك خورد . انضباط خودش را هم از دست می دهد و اشتهایش کاملا باز می شود ولی همین آدم را می برید در یك جمعیت بزرگ ولی اصلا هوس سخنرانی نمی کند , هوس مدیریت آنجا را ندارد , ریا را اگر بخواهید بزور به او بفهمانید می گوئید خودنمائی است , این خودنمائی را در شکل بسیار نازلش را می فهمد و از آن لذت هم می برد ولی این که ریا محرك افعالش بشود و او را در رتبه ای

بیاورد که بخواهد برای آن کشته بشود ، ندارد • بعد سراغ یك سیاستمدار در رتبه‌عالی می آئیم ، می بینید این حاضر است توجه به غذا های رنگارنگی که برایش حاضر کرده اند را اصلا کنار بگذارد و همه حواسش به این است که چطور می تواند نفوس را متوجه خودش کند خلاصه اینکه یك اموری برای آن انسان مخلص که ساده است قابل التفات نیست و اگر هم قابل التفات باشد محرك اصلی او نیست به این علت است که ایشان کثرت و وحدت بالا اختیارش کم است محدوده و گستره آن ولو در امور روحی تنها کم است ، شدت روحی او کم است ولی شدت که زیاد می شود همراه با زیاد شدن شدت ارتباط نسبتها بین اوصاف نفس شدید می شود ، این ارتباط یك وقتی به انعکاس در هم نمی رساند و یك وقت هم به انعکاس در هم می رساند و پیدایش اوصاف و ابعاد جدید را می دهد ، فعلیت یافتن اموری که جز با حساسیت قابلیت فعلیت یافتن را ندارند چگونه در عالم محسوسات می فرمائید که اگر ما ابزار نداشته باشیم استفاده از موج رادیو تا تصویر ممکن نیست ، این ابزار است که این بخش عالم را که وجود دارد در اختیار ما قرار می دهد ، حالا می خواهیم بگوئیم اگر ابتعاد نفس نسبت بهم رابطه داشته باشند التفات به آن و جریان قدرت تصرف در حالات امور آن موقعی ممکن است که بلوغ و شدت لازم باشد و این شدت هم باید جلو برود ، بنظر می رسد " فالهمها فجورها و تقویها " هم در باب فجور این حساسیت بالا می رود و هم در باب تقوی

اصل صحبت ما در این است که روح وحدت و کثرت دارد یا خیر و این مرتبا افزایش پیدا می کند و شدیدتر شدن به معنای هماهنگ تر شدن است و هماهنگ تر شدن یعنی انعکاس بیشتر یافتن و تکثر بیشتر داشتن آیا " این که موضوع کثرت اینجا از بحث خارج است •

برادر معلمی : بنظر می رسد در بعد اخلاق ما می توانیم دو جهت در نظر بگیریم که این دو جهت همان ماده پرستی و خدا پرستی است ، بعد بگوئیم آن اخلاقی کامل تر است

که بتواند کلیه حالاتی که برایش پیش می‌آید ، همه تغییر و تغایر هایش را بر این اساس و بر این جهت تنظیم کند ، کلیه حالاتی را که در مورد نفس هست اگر کسی بتواند براساس تعبد الی ا ل۰۰ تنظیم کند در حقیقت دارای اخلاق الهی است و در این جهت اخلاق رشد یافته ای هست و در ماده پرستی اگر توانست همه حالاتش را بر این اساس تنظیم کند ۰

حجت الاسلام حسینی : حالا همه حالاتش را تنظیم کرده ولی حالاتش بسیار بسیط و ساده هستند ۰

برادر معلمی : خوب رشد می کند ، در حالات اخلاقی شما می گوئید این حالت بهتر از آن حالت است حالت دوم که پیدا شود یك رشدی حاصل شده است ۰

حجت الاسلام حسینی : حالا این ضریب حساسیت بالا رفتن غیر از اصل هماهنگ کردن است ۰

برادر معلمی : ما یکوقت تصور می کنیم حالات اخلاقی اصلا وجود ندارد نه این که بگوئیم وجود دارد ولی این شخص متوجه آن نیست یعنی به این که فلان بعد از اخلاقش با ماده پرستی یا خدا پرستی هماهنگ است یا نه توجه ندارد یا بگوئیم اصلا همچنین حالتی وجود ندارد که ایشان بخواهد توجه کند ، یکوقت می گوئید این حالت هست ولی ضعیف تراست مثلا اگر در یك سخنرانی ۲۰۰ نفری نمی خواهد شرکت کند و در آنجا دارای ریاست طلبی نیست ولی در محل خود شان یا در خانه خودش این حالت وجود دارد ، پس این می شود تکبر که در همان محدوده خاص خودش در این شخص هست چه این شخص بداند و چه نداند ۰

حجت الاسلام حسینی : حالا اگر این شخص خودش را اصلاح کند و در حد همان محل و خانه خودش ولی اصلا ادراکی که این شخص در خانه خودش پیدا می کند قابل قیاس با

ادراکی که رئیس جمهور آمریکا در سخنرانیهای تلویزیونی دارد ، نیست ، این ادراک نداشتن را چه می گوئید ؟

برادر معلمی : این شدت و ضعف یک بعد اخلاقی است .

حجت الاسلام حسینی : یک طبقه بندی اخلاق داریم که شما می گوئید کدام خلق بهتر از کدام خلق است ، این را چند جور می‌توان معنا کرد یکوقت غرض شما این است که بگوئید اخلاق رذیله را در کنار اخلاق حمیده گذاشته و می گوئیم اخلاق حمیده بهتر از اخلاق رذیله است . یکوقت است دو تا اخلاق حسنه را کنار هم می گذاریم مثل صبر و رضا ، یکوقت اصلا بحث درباره این است که شدت روحی چیست تا ما در برنامه ریزی بخواهیم آن شدت را حاصل کنیم . اصلا این شدت و ضعف که می گوئیم در عین حالیکه معنای جهتی دارد و معنای زمان و مکانش را هم در باب امور مادی ملاحظه کرده ایم خودش را هم بعنوان یک شیء متغیر می توانیم نگاه کنیم و بگوئیم چون متغیر است مرکب از ابعاد گوناگون است بعد هم بگوئیم پیاده کردن خود جدول در نفس اخلاق مکان و زمان و جهت برایش قائل شویم یعنی همانطور که می گفتیم از موضع مکان به نسبت تاثیر نگاه کنیم حالا برعکس از موضع نسبت تاثیر ، زمان و مکان در نسبت تاثیر را ملاحظه کنیم . یعنی آیا صحیح است که همه آن چار را بیاوریم در اوصاف خلق و از موضع اشیاء و مکان نریم متناظر آن هم مثلا اگر در آنجا دولت بوده در اینجا بگوئیم قوه عاقله است یا هوی است یا قوه اختیار است خلاصه یک حاکم معرفی کنیم البته الان در بیان معرفی نیستیم ، آنجا یک جمعیت داشتیم اینجا هم یک جمعیت از ابعاد مختلف برایش درست کنیم ، در مقابل خانواده هم یک چیزی پیدا کنیم که مولد اوصاف باشد . فرض کنید می گوئیم در برخورد هوی و تقوی تولد حساسیت جدید رخ می‌دهد ، در ترکیب میل و گریز یک چیز جدیدی پیدا می شود آیا همچنین چیزی می توانیم

بگوئیم ؟

برادر پیروزمند : اینکه تصور ما از زمان و مکان همان تصور خاصی باشد که قبلا در ذهن بود به یك معنا درست است که بگوئیم زمان و مکان برای اخلاق درست کنیم و به یك معنا درست نیست ، به یك معنا آن مکانی که برای اخلاق تصور می کنیم وقتی در عینیت می خواهیم مکان‌را دنبال کنیم همان اوصاف اخلاقی می شود که در ساختار مکان قبلا می گفتیم یعنی در عینیت اخلاق یك مکان جدای از مکان عینیت ندارد .

حجت الاسلام حسینی : اگر بگوئیم سایه اخلاق در چند رتبه می افتد . فرض‌کنید اگر عکسی می گیرند یك جا روی ذره بین اول می افتد و در آخر روی فیلم می افتد ، حالااولین عکس‌در عالم روحی و خلق روحی می افتد بعد از آن در ابزار روح که بدن و ذهن و اعصاب است ظاهر می شود ، بنابراین قول شاید بتوان گفت حساسیت رفتار یك دانشمند یا یك سیاستمدار یك ثروتمند را که در فرهنگ و سیاست و اقتصاد نگاه کنیم این حساسیت را در آن فرد ساده روستائی نمی بینید ، درباره سیاستمدارها که حتما هست گاهی با یك‌نحوه عوض‌کردن تغییر خیلی کار می کنند ، الان وجود مبارك امام خمینی در ترکیبهائی‌که ایجاد کرده متناسب با ادراك عموم ایجاد هیجانهای شدید کرده و یك تلاطمی درست کرده و در عین ساده بودن فرمایشاتشان نحوه بیان صحبتها باعث انقلاب شده است حالا ممکن است کسی که ادراك ایشان از جامعه را نداشت اگر خودش‌را با نارنجك هم منفجر می کرد باز هم چنین هیجانی در مردم ایجاد نمی شد ، یکوقت هم می بینید او خودش‌را با نارنجك منفجر هم می کند ولی مردم می گویند این دیوانه بود چرا این کار را کرد ؟ خوب ظاهر مطلب این است که امام خودش را در یك چنین صدمه ظاهری نیانداخته ولی مطلب را پیش‌برده است . من می خواهم عرض‌کنم آیا می پذیریم ترکیباتی که در کلیه رفتار خارجی و در اشیاء و

اعیان هست در خود عالم روح یك جائی از اینها وجود دارد و در عالم روح هم حساسیت مرتب بالا می رود و شدت بیشتر می شود . حالا در همانجا ما می توانیم مکان مکانی برای نسبت تاثیر ذکر کنیم یا نه ؟ علاوه براین نیازی هست که درست کنیم یا این که بطور تسلسل یعنی بیان نشده و دوباره جهتی که برای آن ذکر می شود عین همین داستان در آنجا تکرار می شود یا اینکه آنجا اگر معین کنیم دیگر کافی است ، شدت روحی اگر نباشد در خود عالم روح ، زمان و مکان متناسبی داشته باشد دیگر ما را مستغنی می کند ، یعنی همین فرمایش آقای محلاتی که می گویند اینجور که بشود شدت پیدا می شود این درست است اگر در عالم نفس و روح باشد نه این که در عالم عین و خارج باشد و بهر حال اگر چنین کاری نکنیم و جریان ترتیبی و تبدیلی را در اوصاف نفسانی پیدا نکنیم صحیح است که بگوئیم تاثیر این صفت بر اوصاف دیگر بیشتر یا کمتر است یا صحیح نیست و آیا از زاویه توصیف ترتیبی و تبدیلی ابعاد روح نیست که ما می توانیم عناوین کلی را بدست آورد . و بگوئیم این عناوین ترتیبی و این عناوین تبدیلی و بعد بگوئیم موصوف به این عنوان ترتیبی حتما در بعد رذیله تکبر و در بعد حمیده شجاعت است یعنی نسبت اوصاف بهم بدون در دست داشتن جدول ترتیب و تبدیل ممکن است .

برادر حسینیان : این جدول در روح که می آید موضوعش عوض نمی شود .

حجت الاسلام حسینی : یعنی آنجا هم بدلیل وجود تغییر باید ترتیب و جهت داشته باشد و آنجا در عوض سازمان ، ولایت می خواهید و باید ولی داشته باشید از جمع هم کثرت را می خواهید و از خانواده هم مولد می خواهید باید ولی ، کثرت و مولد را در آنجا پیدا کنید ، ولی در آنجا شاید بتوان گفت که اختیار است ، کثرت را همان اوصاف متحد و مولد هم در گیری هوی و تقوی بدانید .

برادر جاجرمی : علت این که مجبور شدم جدول اخلاقی درست کنیم این بود که خواستیم از طریق اوصاف زمانی تغییر جامعه را ببینیم بعد گفتیم یکی از اوصاف زمانی اقتصاد است که جای سرعت می نشیند و می توان سه بار سرعت یعنی اقتصاد را عوض کرد تا یکبار نرخ شتاب یعنی فرهنگ عوض شود و سه بار هم فرهنگ را عوض کنیم تا یکبار سیاست عوض شود ، گفتیم اینگونه می توان تغییرات جامعه را ملاحظه کرد بعد برای تغییر اقتصاد هم گفتیم چون سه بعد شیی با هم تغییر می کند یعنی زمان که تغییر کند حتما جهت و مکان هم بهمان نسبت تغییر می‌کنند ، بنابراین وقتی اقتصاد را در اوصاف زمانی تغییر می دهیم در حقیقت داریم اخلاق ، احکام و تکنولوژی را یکبار در یک سطح برای خانواده ، جمع و دولت جلو می بریم • حالا اگر این مطلب درست باشد که نحوه نسبت اوصاف بهمدیگر را از طریق جدول بتوانیم معین کنیم همین کار را اگر بخواهیم در اخلاق بکنیم دوباره دچار همان تسلسل می شویم که ما را به جدول اخلاق کشاند یا مجبور می شویم بسراغ یک جدول دیگری برویم یعنی مثلا اگر سه حکم جهتی را آن با لا بگذاریم مانند بهجت و اضطراب و ربط بین آن و پائین تر سه وصف زمانی مانند تسلیم و رضا و صبر بگذاریم و بگوئیم یکی از اینها سرعت است یکی دیگر شتاب و سومی نرخ شتاب است •

حجت الاسلام حسینی : نباید خود اوصاف را بگوئیم باید عناوینی بگوئیم که اوصاف متعدد تحت آن باشد حالا البته آن معنای صبر و رضا در کفار هم هست و آنها هم صابر و راضی هستند •

برادر جاجرمی : البته این اختلاف پتانسیل را در روح می رساند یعنی صبر و تسلیم و رضا در آنجائی که انسان خودش را در رضای خدا حل می بیند در خودش هیچ رغبتی نیست

حجت الاسلام حسینی : یعنی شما در مقابل فناء فی الله می توانید فناء فی الدنیا

بگذارید حالا این فناء فی الدنیا مال سردمداران کفراست یا مال آنهاست که در سوئیس یا سوئد می گویند برای دنیا خودکشی می کنند اینها کدامش مرتبه فناء است ؟

برادر جاجرمی : قطعا کسی نمی تواند از حالت صبر نگذشته به رغبت برسد یا به تسلیم برسد و بدون گذشتن از تسلیم به حل شدن نخواهد رسید یعنی این مثل همان فرهنگ ، سیاست و اقتصاد که می گفتیم شتاب و نرخ شتاب یک چنین مفهومی بذهن متبادر می شود اما نهایتا ما می خواستیم در آنجا مثلا در اقتصاد سه وصف جهتی را بیاوریم در مکان همراه با اقتصاد تغییر بدهیم اینجا اگر بخواهیم یک چنین کاری بکنیم مثل این استکه جهت را که همان بهجت یا سه وصف است این سه وصف راد و باره بیائیم متناظرش کنیم ــ برای صبر که حالا مثلا از طریق صبر می خواهیم رغبت ایجاد کنیم و از طریق رغبت ، رضا بوجود آوریم این جا می بینیم دوباره باید مراحل بهجت واضطراب را دید .

حجت الاسلام حسینی : حالا اگر بخواهیم اوصاف و مراحل را ببینیم جز بوسیله جدول ترتیب و تبدیل می توانیم ؟

برادر جاجرمی : بنظر می رسد چون قانون تغییر ما همین جدول است ما هر کار دیگری که بخواهیم بکنیم نسبتهای بین اوصاف را در طریقهای دیگر باید تخمینی ملاحظه کنیم .

حجت الاسلام حسینی : بجز اخذ عناوین کلی متناظر به جدول تقسیمات آیا می توان گفت این صفت مقدم بر آن صفت است یا اینکه باید اول در خود اخلاق جدول عناوین کلی درست کنیم برای اوصاف اخلاقی ذکر شده اول یک جدولی درست کنیم که عناوینش شامل باشد و همه اوصاف را بتواند بپوشاند حتی رذیله و حسنه را هم بپوشاند بعد قیدــــد خصوصیت حسنه و رذیله را جدا جدا بزنیم و بنویسیم یعنی در حقیقت چند تا چارت تعادل درست کنیم یکی عمومی وکلی و یک چارت برای اخلاق حسنه با عناوین کلی و یک چـــارت

عناوین کلی برای اخلاق رذیله که در آن یک خصوصیتی باشد و یک چارت عناوین کلی انتقال که بعد از آن دو بدست می آید ، آنوقت می‌آئیم و می گوئیم حالا اوصاف نفس را در اینها ببینید و معین کنید هر کدام مال چه مرتبه ای است کدامها زمانی و کدامها مکانی هستند و کدام جهت را تعیین می کند بعبارت دیگر وجود شدت و ضعف اگر تغییر را نشان می دهد باید برای تغییر در خود آن موضوعی که ضعف و شدت دارد چارت درست کنید یعنی ترکیب است و باید ترکیب را هم در جدول تعادل ببرید ، آنوقت تعادل در جهت باطل مبنایش کفر و الحاد و تعادل در جهت حق هم مبنایش اسلام است ، مخلوط اینند و هم باید برای — انتقال باشد •

برادر پیروزمند : یعنی در اینصورت اوصاف جهتی در چارت مکان در موا حل تغییر همه اوصاف جهتی در همه اوصاف جهتی در ساختار مکانی را ذکر می کند •

برادر معلمی : این مطلب آقای جاجرمی را با یک عبارت دیگر هم می توان بیان کرد ما یک چارتی کشیدیم و موضوعات را در این چارت به یک نحو خاص با یکدیگر ربط دادیم الان در مورد اخلاق ، در حقیقت یک معنای خاص از اخلاق در نظر ماست ، یکوقت ممکن است یک نفر بگوید اخلاق موضوع علم روان شناسی است و ما می خواهیم در روان شناسی ملاحظه کنیم که تغییرات و ترکیبات و جهت چیست ، ما می گوئیم یک چارت کلی داریم که در این چارت کلی باید ابتدا وضعیت مکانی را درست کنید ، در وضعیت مکانی یک نسبت تاثیر و یک مکان داریم ، در همان نسبت تاثیر هم یک بخش شدت است ، یک بخش ساختار است و یک بخش هم گستره است ، در حرکت هم یک خانه بحث شتاب و نرخ و شتاب و در مکان هم بهمین ترتیب ، بعد می گوئیم حالا سراغ چارت مراحل بروید حالا پس از این تغییرات مراحل باید سراغ چارت نسبت تاثیر بروید • مثل این که ما همه چیز را از موضوع علم روان شناسی

می شناسیم ، خوب اگر ما قبلا توانسته باشیم موضوعات را یك دسته بندی خاصی بکنیم که اخلاق در آن یك جای خاص داشته ولی اگر اخلاق را بعنوان موضوع قرار دهیم آن موضوعات دیگری که ما در چارت اولی بعنوان اخلاق قرار دادیم در تقسیم بندی دوم باید مشاهده شوند یعنی فرض کنید ما گفتیم اخلاق ، احکام و تکنولوژی ، سیاست ، فرهنگ و اقتصاد ، خانواده ، جمع و دولت بعد یك نفر اخلاق را بالا گذاشته است خوب حالا نمی شود گفت چون اخلاق را بالا گذاشته احکام و تکنولوژی یا سیاست و فرهنگ و اقتصاد یا خانواده ، جمع و دولت منتفی است چون می خواهد اخلاق را نگاه کند ، بلکه همین موضوعات به یك ترتیب دیگر در اخلاق آورده می شود که متناسب با آن بعد است ، یکی بزرگتر می شود یکی کوچکتر می شود ، جای این چیزها عوض میشی شود ، چون موضوعش عوض می شود .

حجت الاسلام حسینی : وقتی موضوعش را عوض می کنید دوباره هم در بخشهای آخر آن می نویسید خانواده ، جمع و دولت یا خیر ؟

برادر معلمی : ممکن است بنویسیم ، آن موضوعات را یك نحو دیگری داریم دسته بندی می کنیم مثلا می خواهیم ببینیم یك نفر اخلاق خوبی دارد یا نه ، باید ببینیم به چه چیزهایی علاقه مند است یا اگر بعضی چیزها در اختیار او گذاشتیم چگونه تنظیم می کند اینها اخلاق او را مشخص می کند . شاید الان هم در روان شناسی همین کار را می کنند یك شکلهای عجیب و غریبی نشان شخص می دهند و می گویند در این شکلها چه می بینید ، هرکسی در جواب چیزی می گوید آنوقت با توجه به چیزی که این شخص در این شکل و از میان این خطها در هم بر هم دیده می فهمند این شخص به چه چیزهائی تعلق دارد ، از چه چیزهائی می ترسد و چه چیزهائی را دوست می دارد آنوقت می فهمند که حال روحی این شخص چگونه است . حالا ما ممکن است این تقسیمات خانواده ، جمع و دولت را بهم بزنیم ولی

همین چیزها ست • اگر این حرف درست باشد یعنی تقسیم بندی اخلاقی که الان ما داریم پیدا می کنیم این اشتباه است یعنی آمدیم چارت را در خودش تکرار کرده ایم و در اخلاق یک چیزهائی می گوئیم که قبلا گفته شده و وحدت موضوع از بین می رود • ولی باید توجه داشت که ما باید هم در تک تک موضوعات اخلاقی رشد را ببینیم ، مثلا می گوئیم بین ترس و شجاعت چه مراحلی هست این فقط بعنوان یک وصف اخلاقی یا مثلا بین ایثار و طمع چه مراحلی است ، پس یکی این ربط ها ست که باید روشن شود و دیگر اینکه کدام یک از این وصفها نسبت به وصف دیگر اهمیت بیشتری دارد ، اینها را اگر پیدا نکنیم تدابیرات ممکن نیست ولی بدنبال پیدا کردن اینها اگر رفتیم در تغییر و تغایرش و همان موضوعات دوباره تکرار شد مثلا اگر بخواهیم یک چارت برای وسائل این اتاق بکشیم بگوئیم یک پارچ و یک قوری است ، پارچ سمت چپ قوری است بعد بگوئیم قوری سمت راست پارچ است یعنی از قوری اطلاع جدید نداده ایم یعنی همان اطلاعات را با یک بیان دیگر ذکر کرده ایم ولی چیز جدیدی بیان نشده • مگر این که در این موضوع از یک حیث دیگر مطلب را بیان کنیم که بعد از جمع بندی با قبلی مطلب جدیدی درست شود • یک مسئله دیگر اینکه خود آن موضوعات نسبت به محوری که محور رشد است یعنی جهت ثابت اخلاقی ماست تقدم و تاخرش چگونه است این را هم حتما باید پیدا کنیم •

حجت الاسلام حسینی : حالا اگر ما بگوئیم موضوع را در نهایت در جدول نسبت تاثیر بر چیزی که اصل می دانیم مثلا اگر در جامعه ، انسان شناسی را اصل می دانیم باید حتما یکبار موضوع را ببریم و از جامعه به انسان عوض کنیم تا بتوان بعد توضیح دهیم و این مطلب باز مانی که فرهنگ یا سیاست یا دولت را موضوع تقسیم بندی می گذاریم فرق می کند ، چون ما در جامعه فرهنگ یا دولت را اصل ندانستیم اینها از اوصاف جامعه است ولی گفته ایم که

در جامعه انسان اصل است بر خلاف کسانی که گفته اند در جامعه تکنولوژی اصل است.
آنوقت در بررسی آن موضوع باید یکبار بیائیم در روان شناسی اینکار را بکنیم تا بعد بتوانیم بصورت کلی و اجمالی آن اوصاف را که طبقه بندی کرده ایم بیاوریم و بگوئیم اخلاق جامعه عوض شده است یا نه. هر چند در احکام جهت و احکام نسبت تاثیر ما کاری به خود آن موضوع روان شناسی نداریم که کاملا حل شود زیرا آن بحثی است که روان شناسی مبتلا به آن است ولی طبقه بندی موضوعاتی که تحت آن جهت است مبتلا به ماست یعنی فرق بین کار ما و کار روان شناسی این است که او باید برود و احکام جهت و نسبت تاثیر را در روان شناسی معین کند و ما از همان طبقه بندی موضوعات زمانی و مکانی استفاده می کنیم برای تغییر حالات جامعه و کاری به جهت نداشته باشیم و کاری به اینکه علت تغییرات جهت چیست و ما علت شدت در امر روحی در آن کاری که روان شناس باید انجام دهد به آن کاری نداشته باشیم ولی در اینکه طبقه بندی اوصاف را می خواهیم از روان شناسی بگیریم و مثلا الان که می خواهیم بدانیم اوصاف چه نسبتهائی بهم دارند و کدام بر کدام مقدم است، حالا تا ما یك جد ولی در طبقه بندی نداشته باشیم چکار کنیم، یعنی می خواهیم بگویم آنچه که اینجا در مکان و محصولاتش گفته می شد ما از محصولاتش روان شناسی و از تعاریفی که در محصولاتش هست باید استفاده کنیم ولو موتور حرکتی آنرا اینجا کاری نداشته باشیم یعنی برای مثال اگر عالم خارج را پوسته تعلقات انسان می دانیم و جوهره آن را اخلاق. می دانیم برای خود اخلاق هم یك مراتبی قائل می شدیم که پوسته اش که متصل به ما هست آنرا باید توجه کنیم هر چند به جوهره اش کاری نداریم ممکن است بگوئیم جوهره آن افاضه حضرت حق جلت عظمته است، حالت عجز از ناحیه بنده و افاضه از حضرت حق است. ولی به اینکه طبقه بندی اوصاف چیست کار داریم یعنی طی فرض اینکه بگوئیم چون اخلاق موضوع بحث ما

نیست ما کاری به اخلاق نداریم آنوقت مهم ترین سئوال این استکه اگر کار به اخلاق ندارید پس به این نباید کار داشته باشید که چه وصفهائی بر چه وصفهائی مقدم است زیرا گفتن اینکه چه وصفهائی مقدم است از موضوعاتی استکه باید در روان شناسی بررسی شود .

برادر جاجرمی : آیا می توان گفت اصلا مشخص کردن جهت اخلاق ، در حالی که خود اخلاق هم جهت جامعه است ، یعنی جهت جهت همان بحثی است که ما اصلا قدرت ادراك آنرا نداریم یعنی ظرف وجودی خود ماست ؟

حجت الاسلام حسینی : ولی نسبت به برنامه ریزی باید ادراك از آن داشته باشیم چون می خواهید بگوئید من خودم را نمی شناسم ولی افرادی که تحت سرپرستی من هستند را می شناسم ومی خواهیم از این رتبه آنها را به این رتبه بیاوریم ، یعنی شما می خواهید بگوئید یك اخلاق رذیله ای در جامعه است و شما هم در رتبه بالاتری قرار دارید لذا می خواهید برنامه ریزی کنید و ضمن سرپرستی وولایت آنها را به رتبه بالاتری بیاورید ، برنامه ریزی بهر حال برای تغییر وولایت است ، شما نمی توانید بگوئید من خودم چگونه هستم ولی باید بگوئید کسی که تحت سرپرستی شماست چگونه است ، نسخه برای خودتان نمی پیچید ولی برای بیمارتان که باید بپیچید .

برادر جاجرمی : اینکه می فرمائید به جهت کاری نداشته باشیم و در زمان و مکان بیائید می خواهم عرض کنم اصلا خود جهت اخلاق را شاید ما از طریق اوصاف زمانی و مکانی اش می فهمیم ، حتی اگر رتبه بالاتر باشیم و بخواهیم رتبه پائین تر را ملاحظه کنیم .

حجت الاسلام حسینی : حد اقل کامل کردن جدول را باید به روان شناسی بسپاریم و آن برای کسی باشد که موضوع کارش روان شناسی باشد ، ولی از محصولات کار روان شناسی در طبقه بندی موضوعات که مربوط به قسمت نازل جدول روان شناسی هم هست ، یعنی

کیفیات متعددی را شما بتوانید بنویسید مانند کیفیت خانواده ، جمع و دولت ، فرهنگ ، سیاست و اقتصاد ، یک چنین کیفیاتی را لازم داریم که داشته باشیم یا می شود بدون اینها اخلاق را دسته بندی کرد ؟

برادر جاجرمی : ما همان جدول جامعه که می گفتیم خانواده ، جمع و دولت اگر یک رتبه این را بالا ببریم و اینجا بگوئیم سه وصف زمانی اخلاق را باید یک رتبه بالا ببریم .

حجت الاسلام حسینی : اگر عناوین اینجوری را نداشته باشیم بعد می توانیم بگوئیم — حالا این وصف اخلاقی با سائر وصفهای اخلاقی دیگر چه نسبتی دارد ، لا اقل باید یک تشابهی با عناوین دیگر پیدا کند .

برادر جاجرمی : مثلا سه رتبه مکانی اخلاق را بگوئیم از حالت صبر اگر بخواهد به رضا برسد بعد در هرکدام از این مراحل هم این فرمول را در آن بکار بگیریم و سه تا سه تا پائین بیائیم ؟ غرض شما این است که دیگر کاری به جهت نداشته باشیم و فقط در خود مکان یک اختلاف پتانسیل و ربط را ملاحظه کنیم ؟

حجت الاسلام حسینی : یعنی ببینید ما الان در اینجا دنبال چی هستیم مگر یک چیزی نمی خواهید که بوسیله آن اوصاف روحی را بتوان نسبت بهم و مراتب آنرا تمیز داد این جز جدول تعادل چیست ؟ اگر یک چیزی غیر از جدول تعادل باشد بعد چگونه آنرا با جدول تعادل هماهنگ می کنید ؟ یعنی اگر آمدیم همینجوری شیر و خط کردیم و گفتیم این وصف را اینجا می گذاریم خوب این اگر هماهنگ با جدول تعادل نبود که مشکل است ، اگر خواستیم یک کمی دقت کنیم و گفتیم ما پنج تا عنوان درست می کنیم ، بعد ممکن است بگویند چرا پنج تا عنوان و چرا دو تا نباشد ؟

برادر جاجرمی : حالا اگر جدول تعادل را تام و تمام نتوانیم پیدا کنیم این مقصود

بدست نمی آید .

حجت الاسلام حسینی : اگر بپذیریم اجمال در اطلاع همیشه وجود دارد ، نه ایست گاهی است که شما اجمال رااز موضوع جامعه به روان شناسی منتقل می کنید و از موضوع روان شناسی هم به یك جای دیگر می فرستید تا پله دهم آنجا می گوئید این اجمال است یك تبیین هائی بدست شما آمده که با آن بتوانید کار کنید . گاهی می گوئید بدلیل آن ـ اجمال این مطلب هم روشن نیست و این مطلب هم معلوم نیست تا آنجا که می گوئید هیچ چیزی بلد نیستیم و برنامه ای نمی توانیم درست کنیم ، اما همین که رشد اجمالی جهت جامعه را در روان شناسی گذاشتید ، دیگر محصولات روان شناسی تبیین جهت جامعه است و برای کارهای جامعه کافی است فرض کنید در انسان شناسی هم به جهت می رسیم و یك موضوعی را هم آخر کار پیدا می کنیم که اسم آن طم یا اختیار است ، بعد اینرا می بریم در یك پله دیگر و دوباره روان شناسی را هم درست می کنیم . این تعدد موضوعات به جائی می رسدکه دیگر اطلاعات شما به جائی نمی رسد که آنجا کار کنید می گوئید در این موضوع خاص برای ما اجمال است ، بر عکس آنهم می توانید بگوئید چون این موضوع اجمال دارد پس روان شناسی هم اجمال دارد و چون روان شناسی اجمال دارد پس جامعه شناسی و ـ برنامه ریزی هم اجمال دارد و نمی توان کار کرد ، یعنی بقدر متیقن اطلاع کار کردن ممکن نیست .

جدول تعادل را هم شما نگاه می کنید و می گوئید مثلا در قدرت دولت ما ولایت می خواهیم ، ولایت مال اختیار است ، با اجمال حرکت کردن باید بگوئیم نمی دانیم ولی متناظر آن حرکت کردن این است که بگوئیم می دانیم ، دانستیم موضع دولت موضع ولایت و موضع جمع موضع کثرتی است که ترکیبات دارد و موضع خانواده موضع مولد است بعد می گوئیم

روی این سه وصف ، سه وصف را ارائه دهید بعد تقدم و تاخرش را روشن کنید و این عناوین بدست آمده را زیر آن بنویسید ، اگر اینکار را نکنیم چگونه طبقه بندی کنیم یعنی اینکه می گوئید باید توسط یك وسیله و یك معیاری اوصاف روحی را شناخت وضعف را به شدت تبدیل کرد ، این جز خود جدول تعادل چه چیزی ممکن است باشد ؟

برادر جاجرمی : یعنی چون جدول تعادل ما شدت و ضعف نسبت تاثیر را در حرکت ملاحظه می‌کند ؟

حجت الاسلام حسینی : خیر بلکه چون جدول شما جدولی است که تغییر را در هستی ملاحظه می کند ، چون تغییر را نگاه می کند باید تغییر روحی را هم ببیند ، آنوقت چون تغییر روحی معنای شدت و ضعفی برای جامعه دارد می توانیم برای ملاحظه شدت و ضعف جامعه مسائل روحی را ارائه دهیم .

برادر حسینیان : این سه تا را که تقسیم کردید به اختیار ، کثرت اختیار و مولد کثرتکه در مکان است بعد متناسب فرهنگ ، سیاست و اقتصاد در اخلاق چه چیزی هست متناظر سیاست که باز ولایت است و ولایت هم به اختیار بر می گردد .

حجت الاسلام حسینی : بعد باید صحبت کنیم که مثلا قوه عاقله می شود یا اینکه قوه سنجش می شود که ولایت ابزارش در آن شکل باشد ، اصل مطلب تمام شود که باید در جدول تعادل بیاوریم یا لازم نیست .

برادر حسینیان : اجمال قضیه یعنی همان جهت جهت که دوستان اشاره کردند این باید در طبقه بندی اوصاف اخلاقی رعایت شود یا آنهم متناظر همین مطلب است که یك چیزی می خواهیم که مولد باشد و یك چیزی باید کثرتها را مشخص کند و یك چیزی هم باید جهت جهت باشد که همان اختیار است .

حجت الاسلام حسینی : اگر بنا شد جدول تعادل در روان شناسی پیاده شود لازم باشد که حتما سراغ روان شناسی رفت تا بتوان جامعه را معرفی کرد می توان یك چنین کاری کرد . حالا دوستان روی این دقت دارند بعد اینکه چه چیزهای متناسب با چه چیزهائی است قدم بعدی است ، پس ببینیم آیا ممکن است بدون پیاده کردن این جدول در روان شناسی ما بتوانیم رشد جامعه را بیان کنیم یا ممکن است احتمال ضد آنرا بیان کنیم و بگوئیم اصلا روان شناسی در موضع فرد است و این تقسیم بندیها به جامعه ربطی ندارد ، اخلاق جامعه با اخلاق فرد دوتا ست ، موضوع اخلاق در جامعه موضوعا غیر از موضوعاتی است که درباره فرد گفته می شود حالا می شود گفت هویت آن فرق دارد اگر این حرف را بزنیم باید ملتزم به چند چیز بشویم ، باید در باب احکام هم بگوئیم فرق دارد یعنی بگوئیم احکام حکومتی ، احکام حکومتی احکامی است که منسوب به جمع و ولایت جمع است و با احکام فردی فرق می کند . یا اصلا بالقوه بگوئیم آن اخلاق و احکام و تکنولوژی را که ما در اینجا می گوئیم هویتا چون زیاد متبادر بذهن می شود اخلاق و احکام و تکنولوژی انسانی ، این ضعف کار است ، آیا چنین احتمالی می توان بدهیم یعنی بگوئیم احکام جامعه قواعد جاری بر جریان رشد جامعه است و مستقل از احکام حکومتی و ولایت است ، احکام حکومتی در بحث فرهنگ ، سیاست و اقتصاد صادر می شود ولکن جامعه با قوانینی که دارد متحول می شود البته بعنوان یکی از طرفین قضیه از تصمیم گیریهای ولی تاثیر می پذیرد ، مثلا اگر جامعه را به وحدت ترکیبی آثار انسان با آثار امکان توصیف کردیم و بگوئیم اثر فعل انسانی ومستقل از خود انسان یك حرکتی دارد یعنی همانطورکه زیاد وکم کردن نرخ پول یك اثری در قدرت خرید دارد در ابتدائی امر برای شناساندن و معرفی کردن اینکه رابطه در بین آثار اعمال با هم هست این مرتبه نازله اش است که بگوئیم انسان اینرا تغییر می دهد روی اختیار او

اثر می گذارد ، مرتبه عالی ترش این است که بگوئیم مجموعه اختیاراتی که بین افراد با هم و ولی و همه اینها هست روی هم چه اثری بر جهان می گذارد و جهان چه اثری بر انسان می گذارد ، یك وحدت ترکیبی در اینجا داریم که نقش واسطه و ربط بین انسان و جهان را بازی می کند و آن ربط را جامعه می گوئیم ، آن وحدت ترکیبی و آن چیز بزرگ که بین انسان و امکانات است به آن چتر ، جامعه می گوئیم ، یك قدرت است و تغییرات دارد ، آنوقت خلق و اخلاق در اینجا به چه معناست • مثلا احکام بگوئیم روابط است ، روابط این رابطه ساختار این روابط بگوئیم این احکامش است ، خلق آیا پتانسیل خاصی است که پشت سر این است و آن پتانسیل یك شدت جریانی را بوجود می آورد که موضوعاً در اینجا اخلاق ، احکام و تکنولوژی از موضوعی که قبلا صحبت می کردیم خارج است و تعریف متناسب با جامعه پیدا می کند ، تعریف قبلی متناسب با انسان بود نه متناسب با وحدت ترکیبی •

برادر حسینیان : ظاهرا ما دنبال اوصاف جامعه بودیم ، هم اوصاف مکانی و هم اوصاف زمانی ، حالا اخلاق را هم باید در جهت جامعه ملاحظه کنیم •

حجت الاسلام حسینی : حالا اگر جواب این اشکال را کسی بدهد و بگوید این اشکال وارد است ولی ما دنبال برنامه ریزی و ولایت بودیم نه دنبال تحلیل رفتار جامعه در تاریخ •

برادر حسینیان : کاری به تاریخ نداریم می خواهیم اوصاف جامعه را بشناسیم تا آنرا تغییر دهیم •

حجت الاسلام حسینی : سهم خودتان در جامعه را می خواهید بشناسید یا اینکه خود جامعه را می خواهید بشناسید ؟ اگر جامعه یك چیزی بود بنام وحد ترکیبی انسان و امکان سهم خودتان در تاثیرش را می خواهید بشناسید یا خودش را ؟

برادر حسینیان : سهم ما در تاثیر همان ارزش و جایگاه ماست ، ربطی به جامعه و تغییرات جامعه ندارد .

حجت الاسلام حسینی : یعنی جامعه بصورت مطلق جدای از مانیست و ما در سهم خودمان می خواهیم برنامه ریزی کنیم ، سهم خودمان را خواستیم .

برادر حسینیان ، سهم خودمان را می خواهیم برای جامعه برنامه ریزی کنیم سهم خودمان صرف برنامه ریزی است ولی برای چی ، یکوقت برای فرد و جامعه برنامه ریزی می کنیم ، یکوقت برای خود جامعه .

حجت الاسلام‌حسینی : یکوقت هم برای سهم خودمان در جامعه‌برنامه ریزی می کنیم ، اگر گفتید سه تا اثر با هم ترکیب می شود ، سهم ما یکی از آن اثر هاست ، حالا کدامش است ؟

برادر حسینیان : سهم ما در جامعه آن اثری است که ما می توانیم در جامعه بگذاریم .

حجت الاسلام‌حسینی : سهم اختیار عمومی یعنی سهم انسان در جامعه ، البته باید توجه داشت که این تعریف خیلی تاثیر دارد ، یکوقت شما می خواهید چقدر قند بکارید یکوقت می خواهید کارخانه قند درست کنید یکوقت می خواهید قند های درست شده را برای شربت در بازار بفروشید . اولی باید زمین را شخم کرد ، دومی باید سنگها را در کوره آب کرد و سومی باید قند ها را در آب حل کرد ، حالا موضوع کار کدام است ؟

برادر امیری : زمانی که اخلاق را بعنوان یك وصف اجتماعی نگاه می کنید ...

حجت الاسلام‌حسینی : اخلاق یعنی چه ؟ یعنی شما برای جامعه بما انه جامعه هم کبر ریا و امثالهم قائل هستید یعنی یك پیغمبر هم سراغ دارید که غیر از خطاب یا ایها

الناس گفته باشد یا ایها الجامعه •

برادر امیری : وقتی افراد در جمع کنار یکدیگر هستند ، حسد در جمع غیر از حسدی است که برای فرد تعریف می شود یعنی آثار فردی آن یکی است یا دوتاست و دو تا تعریف هم دارد ؟

حجت الاسلام حسینی : معنای اجتماعی اش یعنی چه ؟ یعنی چیزی که مستقل از همه انسانها باشد یا سهم انسانها یا سهمی ازانسانها نسبت بهم یا سهمی از انسانها نسبت به جهان ؟

برادر امیری : بستگی به این دارد که ما کیفیت ترکیب انسانها را از زاویه عقائد روحی چگونه تفسیر کنیم وقتی می گوئیم جمع هویت دارد در اخلاق هم همان هویت حاکم است •

برادر حسینیان : یعنی مکان و زمان و جهت چه چیزی را می گفتیم مکان ، زمان و جهت انسانها را می گفتیم ؟ یا اینکه اوصاف جامعه را بررسی می کردیم •

برادر جاجرمی : اگر آن وحدت ترکیبی که قائل می شویم یک نظامی داشته باشد که آن نظام به اختیار ولی سپرده شده و ما هم در واقع داریم برای جامعه از موضع ولایت برنامه ریزی می کنیم ، اگر جامعه بخواهد بسوی رشد سرپرستی شود نظام مطلوبیتهای آن وحدت ترکیبی که برجامعه حاکم است چه مسیری باید داشته باشد واین همان بحث جامعه است و جامعه وحدت ترکیبی انسان و امکان است و این یک ولی می خواهد و یک اختیاری باید متکفل آن باشد •

حجت الاسلام حسینی : حالا آثار انسان و امکان که مستقل است یا خود انسان و امکان

برادر جاجرمی : آثار آنها وحدت ترکیبی پیدا می کند •

حجت الاسلام حسینی : آثار آنها همان آثار مادی منظور است یا این که آثار روحی

را هم می فرمائید ؟ آثار روحی را هم شما با ماده خارجی مرکب می دانید ؟

برادر حسینیان : بله اینها آئینه اخلاق است .

حجت الاسلام حسینی : یعنی طلب تا مرحله روابط آمده است . خوب اگر اینجوری باشد که وحدت ترکیبی می شود آنوقت صحیح است که انسان به یك امکان مانند تلفن بگوید بخیل است یا اینکه شجاع است، مثلا تلفنی که خوب شما را نگیرد بخیل است .

برادر حسینیان : اثر بخل در آن است .

برادر جاجرمی : بعضی از ابزارها حرص را زیاد می کند .

حجت الاسلام حسینی : اینها بستر گسترش و زمینه توسعه هستند یا آن صفت خلق را به خود ابزار منسوب می کنید ، حالا البته اگر ارزش را بکشانید و اثرش را در شیی ببینید آیا بعنوان زمینه تلقی می شود یا بعنوان عکس آن صفت است یا خود آن صفت است ؟ اگر خود آن صفت باشد باید خود اختیار هم در اشیاء باشد ، اگر عکس آن باشد معنایش این است که مختار من آنجا حضور دارد نه اینکه خود اختیار هم باشد یعنی تکلیف را دیگر روی تلفن نمی آورید .

برادر جاجرمی : هماهنگی آن با غایت اینجوری است ، حالا ممکن است این تغییر کیفیت را اختیار بوجود آورده ولی نسبت به جهت می گوئیم جای خاصی دارد .

حجت الاسلام حسینی ، جای خاص بعنوان زمینه و بعنوان عکس آن ، تصویری از آن مطلب می شود اما آیا خود آن مطلب هم می شود یعنی صحیح است به تلفن بگویند چرا نماز نخواندی ؟

برادر جاجرمی : ولی صحیح است بگوئیم این متناسب با کفر است ، و این شیی حسن را می پوشاند .

حجت الاسلام‌حسینی : یعنی این شیی بالاختیار حق را می پوشاند یا اینکه بعنوان یك مانع ساخته شده توسط انسان حق را می پوشاند .

برادر حسینیان : در جامعه نمی توانید بگوئید آثار انسان هم اختیار دارد ، پس آثار اختیار است که تبدیل به این شیی شده .

حجت الاسلام‌حسینی : بنا به فرمایش آقای جاجرمی این مطلب اثبات نمی شود .

برادر جاجرمی : من بنظرم می رسد ارزش باید کشیده شود تا به اشیاء برسد و بعد بگوئیم این خوباست و این بد است .

حجت الاسلام‌حسینی : اختیار را هم می توانید تا اینجا بکشانید ؟

برادر جاجرمی : بحث موضع تحقق است و هر چیزی در عالم یك جائی دارد ، می توان تحقق اینرا مشخص کرد ولی اینکه اختیارا تحقق پیدا کرده یا جهتاً این موضع بحث ما نیست بحث سر این است که این اثری که در خارج پیدا شده می توان آنرا حرص خواند .

حجت الاسلام حسینی : بله اگر بخواهید اختیار را مطرح کنید می توان این حرف را زد و گفت این عکس حرص است .

برادر امیری : این تناسب با حرص دارد نه اینکه خود حرص است .

حجت الاسلام‌حسینی : تناسب که می فرمائید یعنی بستری است که گسترش حرص را نتیجه می دهد تکلیف هم دیگر روی شیی نمی آید .

برادر امیری ، با خود حرص خیلی فرق می کند .

برادر معلمی : اگر بتوانیم برای جلسه آینده کلی تر بحث کنیم که جواب آن قابل تعمیم باشد بهتر است به اینصورت که بحث ما بحث یك فرمول کلی است و بحث جهت و نسبت تاثیر خودش سه قسمت می شود و بعد اینرا بعنوان یك مصداق در بحث جامعه می گوئیم

اخلاق ، احکام و تکنولوژی ولی بصورت کلی تر یك وصف دیگری گفته بودیم یعنی شدت تاثیر جریان تاثیر و ساختار تاثیر ، می توان یك مقداری در مورد همین تقسیم بندی و ربطش با هم بحث کرد و گفت اگر بخواهیم این قانون کلی را پیاده کنیم و مثلا باید شدت تاثیر را برای جریان تاثیر و ساختار تاثیر و زیر مجموعه هایش اصل گرفت تقسیمات خود شدت تاثیر چیست ؟ هر فرمولی آنجا بدست آمد بیاوریم در جامعه بگوئیم چون شدت تاثیر اخلاق است پس تقسیم بندی آن نیز چنین است تا این که ربط این بحث با بحثهای قبل روشن شود • اگر در اینجا گفتیم مثلا شدت تاثیر را اول کار باید برای جزئی ترین واحد پیدا کرد ، بعد می گوئیم در جامعه چون جزئی ترین واحد خانواده است اول باید اخلاق خانواده و تقسیمات آنرا پیدا کرد ، اگر چیز دیگری باشد معلوم می شود که اول باید اخلاق فردی یا اخلاق جمعی را پیدا کنیم • این سئوالات نشان دهنده این است که کلی مطلب تمام نشده •

حجت الاسلام حسینی : دو مطلب هم امروز روشن شد اول اینکه یك جدول تعادلی برای اخلاق می خواهیم دوم اینکه این اخلاق تا حالا معلوم نبود که اخلاق فرد است یا اخلاق خانواده یا اخلاق دولت است اصلا اخلاق به معنای خلق جامعه است ، چیست ؟

برادر معلمی : بحث اخلاق که مشخص بود در مورد اخلاق خانواده ، جمع و دولت بود چون در تقسیم بندی اینها ذکر شد •

حجت الاسلام حسینی : اخلاق هر کدام از اینها تکی بود که سه تا خلق معرفی کنیم یا یك خلق جامع •

برادر معلمی : یك خلق و یك اخلاق جامع معرفی می کردیم که از یك بعد دیگر اخلاق سیاسی فرهنگی و اقتصادی بدهد برای خانواده ، مجمع دولت ولی حالا بهتر این است که عوض بحث مصداقی بصورت کلی بحث کنیم مثلا شدت تاثیر و تقسیم بندیهای اخلاق را می شود

برایش چارت کشید یا خیر • اول روی همین فکر کنیم که آیا خود این تقسیم بندی شدت تاثیر و گستره تاثیر درست است یا نه بعد بگوئیم حالا اگر کسی خو است برنامه ریزی کند شدت تاثیر را چگونه تعیین می کنند چون تعیین بقیه منوط به تعیین این است بعد برگردیم در جامعه بگوئیم این اخلاق است •

اگر اینها روشن شود و ربطش بهمدیگر نیز روشن شود ، می توانیم شدت تاثیر بالا تری را پیدا کنیم ، این شدت تاثیر بالا تر چگونه تعیین می شود بعد از این می توانیم بگوئیم اخلاق بهتر و بالا تر اینگونه تعیین می شود •

برادر پرور : جهت هم خودش تغییر می کند ؟

حجت الاسلام حسینی : در همین بحث باید روشن شود که امر ثابتی را که لازم داریم حافظ همه چیز باشد با رشد ادراکی که ما داریم حتما ثباتهای ما به یك نحوه مطلق نیست هر چند نسبتی به اطلاق دارد نسبتی به اطلاق داشتن غیر از مطلق بودن نفس خود آن است این باید بحث شود یکجوری شود که زود تر مطلب روشن شود اگر از خدا بخواهیم این مطالب برای ما مبهم است و اگر آنها یکذره عنایت کنند همه اش روشن می شود •

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

بسمه تعالی

جلسه ٦٤ ـ الگو

برادر معلمی : بنظر ما رسید بحث جهت را چند قسمت کنیم ، اول اینکه خود جهت چیست ، بعد این تقسیم بندی سه تائی در مورد جهت چیست وبعد در مورد این مطلب که بعنوان شدت جهت یا شدت اثر در سه ضرب میشود چگونه است . در قسمت اول بنظر میرسد در بحث زمان ومکان غیر از اینند و یك مسئله دیگری به اسم امر ثابت هم مطرح شد وگفتیم زمان ومکان با هم همراه هستند وجایگاه شیی را امر ثابت مشخص میکند بعبارتی زمان ومکان تابع امر ثابت میشود ، اینجا هم حداقل در مورد جهت میتوانیم بگوئیم امر ثابت برنامه ریزی ما است ، اگر این برنامه ریزی ما یك برنامه ریزی الهی است ویك هماهنگی با نظام هستی دارد یك هماهنگی هم با آن امر ثابت که براساس آن جهان خلق شده در اینها هست ولی اگر جائی هم باشد که جهت هماهنگی نداشته باشد مثل برنامه ریزی در نظامهای مادی ، میتوان گفت جهت امر ثابتی است که در برنامه ریزی وجود دارد مثلا اگر پرستش ماده را بعنوان امر ثابت آنها فرض کنیم این امر ثابت در همه زندگی آنها وجود دارد وحرکتها وترکیبها منوط به آن است واگر امر ثابت برنامه ریزی ما تحبد الی الـ٠٠ یا تقرب الی الـ٠٠ باشد آن هم باز یك امری است که در همه حرکتها وترکیبهای ما باید وجود داشته باشد ، در نتیجه از بعد فلسفی میتوان گفت جهت همان امر ثابت است .

اما باید توجه داشت که امر ثابت یا جهت با هدف وبا حرکت تفاوت دارد ، هدف را چه قابل دسترس بدانیم یا اینکه هدف را غایت نهائی بگیریم که غیر قابل دسترس باشد ، به آن نزدیك میشویم ولی هیچوقت به آن نمی‌رسیم هدف و غایت تصوراً مرحله ای از حرکت هستند بالاخره یا به آن می‌رسند یا هرگز نمی‌رسند ولی جهت یك امری است که نمیتوان آنرا یك مرحله از حرکت دانست که مثلا از آن عبور کنیم یا به آن نزدیك شویم بلکه ما همیشه داخل جهت هستیم یعنی اگر مثلا

د ربرنامه ریزی مادی جهت را پرستش ماد ه ود ربرنامه ریزی الهی جهت را قرب الهی بد انیم هر فعل وهرنحوه ترکیبی خود ش یك جلوه ای ار آن جهت است ویك بعد ی ارآن جهت را همـــراه خود ش د ارد وهرحرکتی یك نحوه تعبد الهی یا پرستش مادی است واین با هد ف فرق میکند کـــه به سمت آن حرکت می‌کنیم ولی هیچگاه به آن نمیرسیم ومرتب به آن نزد یك میشویم بنابراین جهت باغایت , هد ف وحرکت این تفاوت عمد ه راد ارد .

مطلب بعد این استکه اگرماجهت راد رهمه مراحل ترکیب وتغییرمی‌آوریم آیاد رترکیب هـــا و تغییرهای مختلف از بعد جهت هم اختلافی هست یا اینکه چون این یك امرمشترك د رتغییـــر و تغایرهاست د یگرد رمورد ش اختلافی نیست . اول بنظررسید وقتی ما حرکت می‌کنیم از بعد جهت میتوان گفت که ما شد ت د رجهت پید ا می‌کنیم چونکه آن یك امرمشترك د رحرکت است وقتی ما یـــك حرکتی انجام مید هیم از بعد آن جهت شد ید ترمیشویم مثلاً د ردستگاه مادی هرحرکتی واقـــع شود پرستش مادی نسبت به قبل شد ید ترمیشود , د ردستگاه الهی نیز هرحرکت وهرترکیبی کـــه واقع شود , پرستش خد اوند متعال د رآن شد ید ترظهور میکند ود رهمین جا آن بحث مطرح شد که آیا تفاوت جهت راد ریك برنامه بصورت کمیت شد ت وضعف می‌آوریم یا تغییرجهت هم د راینجا معنا د ارد ومایك جهتی رامثلاً ٤٥ د رجه رامی‌گیریم ومیگوئیم این جهت مطلوب است وما همراه با زیا د شد ن شد ت به این جهت نزد یك میشویم یا اینکه به فقط شد ت وضعف تغییرمی‌کند , د راین باره باید گفت د رجهان د وجهت کلی بیشتروجود ند ارد که یا پرستش خد اوند است یا پرستش د نیاست , به این معنا تغییرجهت همین استکه کسی ازپرستش د نیابه پرستش خد ارو آورد یا اینکه از پرستش خد ا دست کشید ه ود نیارابپرستد , د ربرنامه ریزی وقتی یکی ازاینهاراا صل گرفته باشد میتوانـــد برنامه خود ش رابرآن اساس تنظیم کند وهمه راحول این محور تنظیم کند واگرهم یك وقتـــی د ر برنامه ریزی تغییرجهتی هم پید ا میشود به برای این استکه قبلاً یك جهت د یگرد اشته و الان

تغییرجهت میدهد بلکه بدین معناست که یک جهتی را ازاول در نظر داشته وآن مثلاً پرستش خدا بوده ، بعد درسیرحرکت به این نتیجه میرسد که آن حرکتی که قبلاً انجام داده درحقیقت خروج از جهت بوده است وپرستش الهی دراین عمل ودراین برنامه ریزی انجام نشده ، پس این تصحیح جهت به معنای عوض کردن جهت نیست بلکه خروج از جهت رابه جهت باز می گرداند . بهرحال ازاین بعد به نظرمیرسد دربرنامه ریزی یک جهت بیشتر نیست اگرکه انسان ملزم به جهت باشد وآن جهت همان پرستش خدا یا پرستش ماده است ولی از بُعد عملی میتوان گفت چون اطلاعات بشرکامل نیست وعلمش علم مطلق نیست همیشه درخود برنامه ریزی ودرعمل براساس برنامه ریزی دچارپاره اجمالهائی هست که این اجمالها سبب میشود مسیری راکه طی می کند یا مسیری راکه فکرمیکند اگرطی کند همان تقرب الی الله است این مسیرکامل نیست وازمدتی متوجه میشود چیزی که انجام شده آن مطلب مورد نظرش نیست ویک مقداری آنرا تصحیح میکند واگر در حال رشد باشد خودش را نزدیک میکند به اینکه حرکتها وترکیبهایش درآن جهتی باشد که بعنوان محور درنظر گرفته است . درنتیجه ازاین دید میتوان گفت تصحیح جهت وجود دارد و به آن جهتی که اول کار تعیین کردیم نزدیک میشود و اگرباآن دید اول باشد تصحیح جهت وجود ندارد وبهرحال ازآن دوجهت کلی که وجود دارد یکی رابعنوان اصل گرفته وبرنامه اش رابر آن اساس تنظیم می کند که ظاهراً تفاوتی که درکارما موءثر باشد بین این دودیدگاه نیست ودرهرصورت ما دریک جهت پیش میرویم ، حالا چه جهت رابعنوان یک خط بگیریم وچه بعنوان یک طیف که آن تغییر محورها هم درآن وجود داشته باشد وما هرچه درهرحرکتی یا هرترکیبی جلو رویم باید نسبت به وضعیت قبل شدت بیشتری پیدا کنیم وبرای شدت یافتن باید این بحث جهت را کمی کنیم وکم سابق وکم موجود رابا هم بسنجیم یاآثارش را کمی کنیم وبسنجیم تاروشن شود که آیا شدیدتر شده ایم یااینکه ضعف داشته ایم و شدت ما کمتر شده است .

برادر حجت الاسلام حسینی : بنابراین اصلاح جهت جامعه ممکن است واین به معنای این نیست که جامعه کافر باشند تاما تغییربدهیم اما اینکه بتوانیم تغییردر جهت رابعنوان توسعه نسبت به آینده پیش بینی کنیم یا خیر، یا اینکه میتوان آخر خط را نشان داد وگفت مرزش تا آنجا هست یا نه البته خود ماکه تحت این جهت هستیم .

برادر معلمی : ما باید براساس جدول خودمان بتوانیم آثار هرجهتی راکه انتخاب می‌کنیم پیش‌بینی کنیم واثرش را در قسمتهای دیگرمثلاً شدت وجریان وگستره مشخص کرده وبگوئیم اگر این شدت را میخواهید جریان وگستره اش وآثارش در قسمتهای حرکتی چگونه هست ودراین مکانها به چه صورت جلوه میکند واگرتقسیم بندی شدت را هم بتوانیم فرمولی کنیم باید باز بتوانیم بگوئیم بعد از این مرحله ازشدت چی هست واگر نتوانیم شدت رافرمولی کنیم این حرف درست میشود که ما همیشه دریک حالتی هستیم که حالت بعدی آن برای ما غیرقابل محاسبه است ولی اگر فرمول داشته باشد میتوان گفت ما هنوز به آن وضعیت نرسیده ایم ولی میدانیم بعد ازاین حالتها حالتهای دیگری وجود دارند ومحاسبه اش هم اینجوری است درست مثل وضعیت کیفیات عینی که الان دریک وضعیت تکنولوژی وتولیدات خاص نیستیم ولی اگر فرمول باشد میتوان محاسبه کرد که بعد ازچنین وضعیتی این وضعیت پیش می‌آید هرچند که الان درآن وضعیت نیستیم وآن امکانات وتکنولوژی وتولیدات راالآن نداریم ولی از روی فرمول میتوان اینها را محاسبه کرد .

حجت الاسلام حسینی : هرگاه نتوانیم تغییردر جهت را ملاحظه کنیم آن اشکالی که اگرشما بخواهید روان شناسی رااصل قرار دهید ودرجواب جهت ونسبت تاثیر مطلبی ندارید آنگاه به جهت ونسبت تاثیر روان شناسی که میرسید چکارمی‌کنید ؟ عرض می‌کنیم صحیح است که درباره جهت مادون روان شناسی نظر دهید ولی به روان شناسی که رسیدید تحت پوشش آن است وما نمیتوانیم برتغییرخودمان حاکم باشیم ، برتغییر غیرخودمان میتوانیم مشرف شویم ولی برتغییر

خود مان نمی‌توانیم مشرف شویم ، این مسئله مثل مسئله شناخت شناسی است که هرچیز را مادر باره شناخت مطرح کنیم بالا جمال مورد قبول است ره بالتبیین زیرا خود این مطلب تحت چیز شناخت است ونمیتواند حاکم برآن باشد .

برادر پرور: ابتدا باید مفهوم فلسفی این مطلب روشن شود اینکه بگوئیم امر ثابت همان جهت است چیزی راحل نمی‌کند چون خود امر ثابت قبلاً تبیین نشد .

حجت الاسلام حسینی : بحث فلسفی اش همان چیزی است که موجب قوام تغییروتغایراست یعنی اگر تغییر راعام کنید به اندازه ایکه در هیچ منزلتی امرثابت فرض نشود ، تغییرممتنع میشود .

برادر پرور: مایه قوام تغییر وتغایر همان چیزی است که مایه هستی اشیاء درحال تغییر است واین یك بحث انتزاعی است .

حجت الاسلام حسینی : شما نمیتوانید چنین اشکالی به ماکنید چون بنابه منطق صوری انتزاع خوب است .

برادر پرور: یعنی مفهوم جهت خود یك مفهوم انتزاعی است که ازتوالی دومرحله حرکت بدست می‌آید ویك چیز عینی نیست که ما دست روی آن بگذاریم وبگوئیم این مصداق جهت است ، همان اشکالاتی که به منطق صوری وارد می‌کردیم اینجابه خود مان وارد است .

حجت الاسلام حسینی : شمابرای چه نمازمیخوانید ، برای خدا ، این برای خدا جهت است

برادرپرور: آیااین برای خدا یك چیزی است که قابل تقسیم است وتغییرد ارد ودرعینیت قابل محاسبه است ؟

حجت الاسلام حسینی : شماتزکیه نمی‌کنید که نماز رابرای خدا بهترخوانید واخلاص بیشتری داشته باشید .

برادر پرور: پس شما انتزاع راقبول دارید واگریك امری معرفی شد قائل هستید که آن منکیف

به کیف است و تغییرکرده وقابل تقسیم بندی است .

برادر پرور : انتزاع درعالم خیال ممکن نیست بلکه درهرمرحله ای که باشد یک پایه ش در عینیت ویک پایش درذهن است ، جهت هم یک چنین مفهومی است وهمینکه می‌فرمائید برای خدا همین یک انتزاع است .

حجت الاسلام حسینی : پس خدای انتزاعی رامی‌پرستیم ، عمل شماکه درعینیت انجام می‌گیرد وهدف هم که حقیقت عالم ازآن سرچشمه گرفته پس کجای این انتزاعی است .

برادر پرور : درمنطق صوری چه چیزی انتزاعی است مگردرخارج چیزی به اسم جهت نداریم ؟

حجت الاسلام حسینی : جهت رامگرهمه نمی‌گویند برای خدا کارمی‌کنیم .

برادر پرور : مابایدبتوانیم مفاهیم انتزاعی راازعینیت جداکنیم ، این مفهوم جهت فرقی با مفهوم آب ندارد .

حجت الاسلام حسینی : انتزاع درمنطق صوری مرکب بااموراست ومنطق صوری هم بدلیل ترکیبش باسایرامور وجهی ازحقیقت رادارد ولو حالا منطق نیست .

برادر پرور : ماحرکت رانبین می‌کردیم ومی‌گفتیم دوئیت وربط ، درجهت هم معمولا مبدا و مقصدی رادرنظر می‌گیرید ویک مفهوم بین آنهاانتزاع می‌کنید ومیگوئید جهت اینطرف است .

حجت الاسلام حسینی : انتزاع مثل امری ازاموراین عالم نیست ، دروغ رادرنظرگیرید وجود دروغ که دروغ نیست ، انتزاع خودش که دیگر دروغ نیست ونمیتوان بعنوان یک واقعیت آنرا انکار کرد .

برادرمعلمی : این بحث اینجاجایش نیست وباید درهمان بحث امرثابت تمام میشد .

برادر پرور : این امر ثابت که حاکم برهمه جهان است وتغییرنمی‌کند یک جبرمطلقی رابرهمه چیز وانسانها حاکم می‌کند که مثلا من هرلحظه باید چه بگویم و چکار کنم .

حجت الاسلام حسینی : شما میفرمائید امر ثابت جبر را حاکم میکند درحالیکه عینیت بعنوان جوهره منطق صوری جبرید تری را ثابت میکند ، خداوند درقرآن جهت را مشخص کرده ومی‌فرماید : " الی الـ۰۰ المصیر"

برادر پرور : این مفهوم جهت یك جهت انتزاعی است ، اگراین جهت همان امر ثابت است که تغییر می‌کند وبه سه تا تقسیم میشود ، تفاوت امر ثابت با اشیاء درحال حرکت چیست ، چرا چیزهای دیگر را غیرثابت می‌دانیم ، هرچیزی راکه بعنوان جهت بگیرید نمیتوان گفت مرکب است وتغییرنمی‌کند بعد بگوئید تغییرمی‌کند واین نسبت بین وحدت وکثرت هم که می‌فرمائید ثابت است درحقیقت یك چیز استولی ما دوتا انتزاع ازآن می‌کنیم ، ازجهتی میگوئیم وحدت دارد و از جهتی می‌گوئیم کثرت دارد وآن درحقیقت یك چیز است وتکثرش درذهن ماست ، درعینیت یك کل داریم که ازیك جهت وحدت دارد وازیك جهت کثرت دارد وهمین جاست که ریشه انتزاع پیدا میشود ، خلاصه ترکیب این جهت ثابت باآن مرکب چگونه است ؟

برادرمعلمی : درقسمت اول که جهت امر ثابت است یا حداقل امر ثابت برنامه ریزی ما هست حالا یکوقت این چیزی که مابعنوان امر ثابت برای برنامه ریزی گرفته ایم باآن امر ثابت حاکم بر کل جهان نسبت دارد یکوقت ممکن است اصلاً نسبتی هم نداشته باشد دراین برنامه ریزی تفاوتی که بین برنامه ها نسبت به جهت پیدا میشود تفاوت ازحیث شدت وضعف مقداری جهت است ، اگر دراین مطلب بحثی نیست تابحث راادامه دهیم ۰

برادرحسینیان : اینکه میفرمائید امرثابت مساوی باجهت است قبلاً روشن شد که امرثابت حاکم برکل تعین هاست ، هم تعین کفروباطل وهم تعین حق رامی‌پوشاند ، امااینجامی‌فرمائید دوجهت است یکی برای کفرویکی برای اسلام ، درنتیجه باید دوتا امرثابت داشت که یکی تعین های کفرویکی تعین های حق رامعین کند ۰

برادر معلمی : جهت در برنامه ریزی بعنوان امر ثابت برنامه ریزی ماست ، آنوقت اگرکسی براساس ماده پرستی برنامه ریزی میکند امرثابت برنامه او (نه امر ثابت حاکم برجهان) هرنحوه تغییری راکه طرح میکند یا هرنحوه ترکیبی راکه ایجاد میکند یك جلوه ای ازآن است مثلاً اگر بپرسند چرا اینهارا اینگونه ترکیب می‌کنی می‌گوید برای اینکه یك لذت بیشتری بدست می‌آید اگر از تغییرهم سئوال کنند که چرا اینهارا اینجورتغییرمید هی باید آنرابه لذت مادی برگرداند ، حالا یك نفر الهی که برنامه ریزی می‌کند باید همینطورباشد مثلا اگر بپرسند چرا اینجور ترکیب می‌کنی بگوید چون دراین ترکیب پرستش خدا ای متعال بهترانجام میشود واگر یك تغییری راایجاد می‌کند واز او درمورد این تغییرسئوال کنند باید بگوید این نحوه از تغییرمتناسب با تعبد است اگراین چنین باشد آن فرد همه مسائل رابه یك امر یعنی لذت مادی برمی‌گرداند وآن یکی همه چیز رابه بندگی خدا بازگشت میدهد مگراینکه یك جاهائی اشتباهاً ازجهت خارج شده باشند و یك انسان مادی خدا پرستی کرده باشد ویك انسان الهی ماده پرستی کرده باشد واین خروج ازجهت است حالا آن کسی که برنامه ریزی میکند حتی آن شخص مادی تصورمی‌کند که آن امر ثابت حاکم برکل جهان یك نسبتی بااین دارد ، ما میگوئیم چون جهان خالق دارد وما مخلوق اوهستیم پس جهت برنامه ریزی باید پرستش خدا وتعبد باشد ، آنها می‌گویند چون دنیا ازلی وابدی بوده وجز کسب لذت هدف دیگری وجود ندارد واین همان امر ثابت مورد نظرآنهاست ، درنتیجه میگویند باید ماده راپرستش کرد ، پس هرکسی تصورمیکند جهتی که درنظرگرفته همان امر ثابت است ولی درحقیقت آن یکی بیشتر نیست ، مابه ادلای خودمان میگوئیم این یك تناسبی باآن دارد واو نیز می‌گوید این یك تناسبی باآن دارد ودرحقیقت هم آن امرثابت یکی بیشتر نیست .

برادر حسینیان : شما می‌فرمائید جهت یك چیز عینی است وانتزاعی نیست لذا جدای از تغییرات عینی نباید ملاحظه شود ، تغییرات عینی هم مختلف است ونمیتوان برای همه تغییرات

د وجهت را قائل شد یکی جهت حق ویکی جهت کفر چون آن جهت کفر راکه می فرمائید اگرعجین با خود عینیت باشد یعنی اینکه کفر مطلق راطی می کند چراکه ماآن جهت هائی راکه مشخص می کنیم مطلق است ومیگوئیم اسلام ، اسلام همان جهت ٤٥ درجه ای است که بیان شد اما در عینیت چون تغییرها مختلف است وجهتها هم با این تغییرات عجین است لذا باید جهت ها هم فرق کند وجهتهای مختلفی درعینیت داریم منتهی اینهارابسوی یك جهت واحدی می کشیم که استدلالاً تمام شده است .

براد رمعلمی : یعنی اگرکسی درعمل چهارجاخدا پرستی کرده ود وجا هم ماده پرستی کرده ...

براد رحسینیان : این بصورت مطلق نیست ومیشود آنراماده پرستی درجه دونامید اگرصد درجه داشته باشد .

براد رمعلمی : هرچورکه حساب کنید مثلاً دوجاخدا پرستی بوده وچهارجاماده پرستی

براد رحسینیان : همین ترکیب که صورت می گیرد جهتش با مطلق کردن فرق نمی کند ؟

براد رمعلمی : برنامه ریزی باید یك چیزی به اسم جهت داشته باشد واین جهت همان امر ثابت برنامه ریزی است ، اگر توانستید این مطلب راپیداکنید همه تغییرها وهمه ترکیبهای برنامه شما باید به آن برگردد حالا ممکن است یك نفر دربرنامه ریزی ازجهتی که در نظرگرفته خروج کند یك نفرهم ممکن است از خود برنامه ریزی خروج کند ویك نفر دیگرممکن است جهتی راکه انتخاب کرده است باطل باشد ویك نفر دیگرممکن است جهت درنظر نگرفته وهمینطورافعالی را انجام میدهد واینها محال نیست .

براد رحسینیان : صحبت این استکه برنامه ریزی ما مطلق نیست لذا باید با عینیت هماهنگ باشد ودرعینیتهم تغایرتغییرهاست وتغییرها مختلف هستند وهرتغییری یك جهت دارد ، بعد در یك چارت می گوئید این جهتهاباید یك تناسبی با هم داشته باشند .

برادر معلمی : اگرما تغییراتی را تنظیم کردیم وبرنامه ریزی ما درست باشد باید هرنحوه ترکیب وتغییری راکه درست می‌کنیم براساس آن جهت باشد وبتوانیم جواب دهیم یك وقت می‌گوئیم دریك جامعه ای جهت رادرنظر نمی‌گیرند وهرکس برای خودش یك کاری میکند .

برادر حسینیان : میخواهم بگویم این رایك چارت کلی حاکم برتاریخ میدانید ، یعنی این برنامه ریزی مایك وقت شامل برروند میشود یکوقت است می‌گوئید برای امسال میخواهیم برنامه ریزی کنیم جهت هم مشخص است ، جهت امر ثابت است برای امسال امابرای سال دیگرامرثابت فرق میکند ، دیگرنمیتوانید بگوئید یك امر ثابت است میتوانید چارت هارا نسبت بهم بسنجید و مشخص کنید جهت ها درچه نسبتی رشد کرده ، چه تغییراتی داشته وچه میزان رشد کرده است نه اینکه یك جهت ثابت برای همه آنهاست قدراجمال آنها مشترك است وباجهت حاکم رابطه دارد اما اینطور نیست که آن جهت حاکم جهت چارت فعلی ما باشد بلکه جهتی است که شامل برتاریخ حرکت ماست ، پس یکوقت جهت رابرای یکسال مشخص می‌کنید خوب این باید ثابت باشد یعنی این برای یکسال باید ثابت باشد یعنی جهت رشد میکند برای سالهای دیگر، البته رشد کیفی می‌کند نه رشد کمی یعنی کیفیت فعل ما عوض میشود .

برادر معلمی : قرارشد کیفیت فعل به جهت برگردد یعنی الان چه نماز بخواند چه بحث کند همه باید برای خدا باشد یعنی این میشود جهت کلی که شما همیشه درجهت هستید ، ممکن است بگوئید یك جابرنامه ریزی می‌کنند وازجهت بیرون آمدند . مثلاً فعل پیامبراکرم (ص) که کاملاً برای خدا بوده وشدت بیشتری داشته ودراین جهت که برای خدا باشد شدیدتربوده است اما ما که انجام میدهیم یك ضعف هائی دارد وبرای خدا بودن درآن ضعیف تر است .

حجت الاسلام حسینی : ایشان میگویند ادراك ما ازخدا با ادراك نبی اکرم (ص) فرق میکند .

برادر حسینیان : نه اینکه ضعیف تراست یعنی یك زمانی منطق صوری می‌گفتی خدا یك است

و د و نیست وبراساس منطق صوری خدارا می‌پرستید ه اند بعد براساس یك ادراك دیگرپرستش می‌کرد ه اند ، آن خدا د رلفظ مشترك است ولی یك خدای دیگراست ود رمفهوم ظاهراً فرق میکند ، این یك مرحله بالا تری است که د ربرنامه ریزی فعلی ما نمی‌آید ، شما جهت را مشخص می‌کنید ومثلاً میگوئید سی تا جهت برای برنامه سی ساله داریم د راین سی تا جهت یك اشتراك داریم اینها نسبت به آن جریان هستند نسبت به تحت شمول خود شان جهت هستند .

برادرمعلمی : ما همان چیزی راکه نهائی تر است تغییرنمی‌کند وفقط شدت وضعف پیدا می‌کند جهت می نامیم هرچیزی که ماد ون آن باشد جریان است .

برادرحسینیان : بنظرمیرسد جهت راانتزاع می‌کنید یعنی مراتب جهت است تا میرسید به آن جهت شامل ترین که خود حضرت حق باشد ، اوراهم میتوانیم پیدا کنیم ولی نه اینکه کوچکترین افعال راهم به او بسنجیم .

برادرمعلمی : اگر او رامیتوانیم پیدا کنیم همان امر ثابت برنامه ریزی ما میشود اگرهم نمیتوانیم پیدا کنیم معلوم میشود آن چیزی که امر ثابت برنامه ماست قابل بدست آمدن وفهمیدن نیست ، فرق هم نمی‌کند چیزی که کلی است وقتی خواست جزئیات رامشخص کند ممکن است اشتباه نیز پیش آید ولی رفع اشتباه باعوض کردن جهت فرق می‌کند ، یك وقت یك کاری انجام میدهی ومیگوئی نمی‌دانم اینکار برای خدا هست یا نه ، یکوقت می‌گوئید ازاول نمی‌دانم این کار برای خدا هست یا نه ونمی‌دانیم ماد ه پرستی جهت استیاخداپرستی ، یکوقت می‌گوئید از اول خداپرستی جهت بود ه ولی نمی‌دانم این کاربرای خدا هست یا نه .

برادرحسینیان : این برای خدامراتب دارد والا برای خدا انتزاعی میشود .

برادرمعلمی : تغییرکیفیت تحت امر ثابت است نه اینکه خود امرثابت عوض میشود .

برادرحسینیان : این تحت یك امر ثابت شامل تری عوض میشود .

برادر معلمی : خوب آن امر ثابت است هرچه بالا برود آخر یک جا ثابت می‌ماند یا خیر، هرجا ثابت بماند همان جهت است .

برادر حسینیان : خوب آن جهت عالم است جهت برنامه ریزی ما که نیست .

برادر معلمی : پس برای برنامه ریزی نمیتوان امر ثابت گرفت ؟

برادر حسینیان : امر ثابت برنامه ریزی می‌گیریم، نه امر ثابت عالم که آن برای کل تاریخ است

حجت الاسلام حسینی : آقای معلمی می‌گویند هماهنگ با امر ثابت کل باشد .

برادر حسینیان : این هماهنگی در هرمرتبه ای فرق می‌کند یعنی جهت آن فرق می‌کند نسبت شدت وضعف دارد .

حجت الاسلام حسینی : ایشان تغییرکیفی وکمی راقبول دارد در مقدمه صحبت فرمودند چه جهت یک طیف باشد و بردارهای مختلفی در این طیف هست که از این تغییرکرده به آن میرود .

برادر حسینیان : در هربرنامه ریزی یک فضای خاصی است .

حجت الاسلام حسینی : اینکه هریک از این بردارها خودش یک فضائی دارد سرجای خودش درست است یعنی یک منتجه دارد . ومجموع این منتجه ها به یک فضای بزرگی تبدیل شده و حالا یک بردار از این یا یک فضا از این فضا حاکم بربرنامه ریزی ما میشود .

برادر حسینیان : یک فضا از آن فضای شامل بعنوان جهت برنامه ریزی ما خواهد بود ولی جهت این فضا با آن فضای شامل فرق میکند یعنی نسبت این به آن فضای شامل خودش تغییرمی‌کند .

برادر پرور : این جهت یک امر عینی است ، مصداق هم دارد ، اگراین یک امرعینی است باید برای همه روشن باشد مثلا این صحبت کردن من یک جهت دارد که اگر عینی باشد باید برای همه روشن باشد ولی اگرهرکسی یک چیزی درباره آن گفت معلوم میشود یک چیز انتزاعی است ، اگرجهت عینی باشد باید همه یک چیز بگویند ، اگرکسی که اینطرف ایستاده بگوید این سمت راست

من حرکت می‌کند وکسی که آنطرف ایستاده بگوید این سمت چپ من حرکت می‌کند ، معلوم میشود این یك امر انتزاعی است والا یك امرعینی که دوبرداشت ممکن نیست .

برادرمعلمی : اگراینجور باشد پس هیچ چیز عینی در دنیا نداریم چون همه چیزهای عینی را هرکس یك جورمی‌بیند مثلاً شما میگوئید این کتاب سمت چپ من است ولی آقای انارکی می‌گوید این سمت راست من است پس این کتاب انتزاعی است چون شما دوبرداشت از آن داشته‌اید .

برادر پرور : سمت آن انتزاعی است نه خود آن .

حجت الاسلام حسینی : شما تفاوت انتزاعی وغیرانتزاعی رامیخواهید به یك امر مشترك برگردانید یا به یك چیز مختلف ، انتزاعی و عینی باید متفاوت باشند ولی فرق اینها بین من وشما باید مشترك باشد یا مختلف باشد ؟ اگرمشترك شد چکارمی‌کنیم ؟

برادر پرور : باید مشترك باشد واگرمشترك نشد به تفاهم نمیرسیم والا خود آن چیز سرجای خودش هست .

حجت الاسلام حسینی : اگرمشترك نشد اصل اشکال شما زیرسئوال میرود .

برادرپرور : خیلی ازچیزها هست که به تفاهم درباره آن نمیرسیم واصل آن هم زیرسئوال نمیرود

حجت الاسلام حسینی : نه ، اصل تقسیم جنابعالی زیرسئوال میرود .

برادر پرور : شما به انتزاعی وعینی قائل نیستید ؟

حجت الاسلام حسینی : به آن مفهومی که درذهن شماست نه قائل نیستیم ، شما فرض اختلاف درباره تعریف ماوتعریف خودتان می‌کنید یا نه ، ما میگوئیم انتزاع یك هویت عینی است که با سایر هویت ها فرق دارد ولکن فرقش از قبیل فرق قند ، آب ، چای واینهاست ، یعنی تفاوتشان مثل تفاوت اینهاست .

برادر پرور : پس شما تقسیم به عین وذهن نباید بکنید چون مگرخیال هم مثل آب کم وکیف دارد ؟

حجت الاسلام حسینی : بله نمیشود کم وکیف نداشته باشد .

برادر پرور : پس " خیالی " درد نیاوجود ندارد وتقسیم به خیال وذهن وعین غلط است .

حجت الاسلام حسینی : بااین تفاوتی که شماقائل میشوید درست است ولی ماتفاوتی قائل نمیشویم ومیگوئیم ازهرکدام اینهایک کاری برمی‌آید ، ازخیال یک کاری می‌آید ، از برهان یک کاری می‌آید ازتلفن یک کاری می‌آید وهرکدام راد رجای خود باید بکارگرفت .

برادر پیروزمند : دربحث قبل گفته شود ازیک طرف میگوئیم جهت امرثابت برنامه ماست و از یک طرف دیگرمی‌گوئیم اصلاح جهت می‌کنیم .

حجت الاسلام حسینی : نسبت به مادون ، فرقش هم این است که جهت هرچیزی راماباید تاروان شناسی بیاوریم دروان شناسی دیگربالاترنمیتوانیم برویم .

برادر پیروزمند : پس‌برای رد شدن این مسئله که از یکطرف گفتیم ثبات دارد وازیکطرف گفتیم تغییرمی‌کند ، وجهت نیز یک امر مرکب باشد که درآن اختلاف پتانسیل راه دارد وجودات مختلف منتهی دردرون خود جهت یک جوهره ثابت که مثلاً بگوئیم جهت اشیاء رابه بعد وقرب آنهاازخدای متعال می‌شناسیم بگوئیم یک جوهره ثابت ومحکمی درجهت هست که همه جهات را بهم‌متصل میکند .

حجت الاسلام حسینی : به بعد وقرب ازخدای متعال یابعد وقرب به جهت مشیت ، جهت رابهم نشان میدهد یعنی هماهنگ باشد باجهت الهی وهماهنگ تر بشود والی آخر .

برادر پیروزمند : یعنی مایک جوهره جاری درجمیع مراتب مشیت می‌بینیم که ازآن بعد رتبه جهت که نگاه می‌کنیم که جاری درجمیع مراتب جهت هست ودیگراختلاف جهتی نمی‌بینیم یعنی اختلاف کیفیتی بین این مراتب نمی‌بینیم بلکه ازآن بعد که نگاه کنیم جمیع مراتب جهت یک اختلاف کمی پیدا می‌کنند واختلاف آنها اختلاف درشدت خواهد بود .

حجت الاسلام حسینی : اختلاف درشاءن میشود که این اختلاف شاءن همان اختلاف شدت است از جهت مشیتکه نگاه کنند یعنی از موضع منتجه نگاه می‌کنند . برای خود جهت ها یک مجموعه ای درست کرد ند ود رمنتجه هم حل هستند ود رآنجا هم فعالیت منسوب به خود خدای متعال است ولو هزار تاموجود مختار قرار د هید ولی وجود وعدم واقوام وقیومیت این موجود های مختاریه اوست . بنابراین درآن سطح که نگاه کنید همه منحل هستند , " لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم" حالا مشیت خدا اینجور قرارگرفته که شما مختارباشید درداخل اینکه بیائید اجازه یک تخییراتی به شماداده شده است .

برادر پیروزمند : پس ازآن بعدکه همه جهات منحل هستند وصف جهتی مامعین میشود که یک وصف جهتی مامعرف هویتی است که ازآن جهت همه جهات منحل هستند , پس باید وصف جهتی ماآن قدرت راداشته باشد که ما همه وصف جهت هارا باکمیتی ازآن بیان کنیم . این شاید همان شدت تاثیر راروشن میکند که شاید آن بتواند این کار را بکند یعنی تاثیرسه دراوصاف جهتی مابتواند بیانگراین باشد که مابتوانیم اختلاف مراتب درجهت یااختلاف شاءن هارامنحل در آن کرده وبا کمیتی ازآن بیان کنیم وازاین بعد اختلاف آنهااختلاف درکم یااختلاف درشدت خواهد بود به این ترتیب به یکی از اوصاف جهتی نزدیک شده ایم ود وتاوصف دیگرمیخواهیم که این مراتب انحلال جهتی رااگرهمه درآن منحل شده اند درمرتبه سوم باید دومرتبه هم قبل ازآن ذکرکنیم .

حجت الاسلام حسینی: حالا من درپاورقی یک اشاره کوتاهی به این مسئله منحل شدن در جهت می‌کنم که آیاجبرمی‌آورد یاخیر, رابطه جهت مشیت باجهت عباد . اگرد رابنجاعلیت رابه معنای مطلق ذکرکنیم یامجرد از خصوصیت حتماً جبر می‌آورد وبنظرمیرسد بحث جبرعلی هم بدون جواب مانده بلکه جناب آقا مرتضی وقتی باکمال دقت خواسته اند جواب بدهند ازراه وجود یک شاهد عینی که امکان صرف راما می‌یابیم ومی‌بینیم که قدرت تصمیم گیری داریم وارد شده اند والا با

برهان مسئله راحل نکرده اند بعبارت منطقی این جدلی الطرفین شد اگربا برهان می‌آمدیم صحبت ایشان نقض میشد واگرباوجدان می‌آمدیم برهان نقض میشد حلی راکه مابرای این مطلب بنظرمان رسید این استکه علیت مطلق نیست وعلیت به معنای هماهنگی است ، خود معنای علیت یعنی جریان هماهنگ وجریان هماهنگ این استکه علیت متناسب باخصوصیت کیفیت درهمان جا ظهورش با همان خصوصیت است وله بصورت مجرد ، یعنی علیت درباره موجود مختار عملش عمل بالاختیاراست ، یعنی اگر گفتید وجود اختیار دراین دستگاه لازم است آنوقت علیت باید حکم به پیدایش این کند ووجود این اختیارد راینجا مناقض بااختیاره تبارك وتعالی نیست چون دررتبه قبل اینجورفرض کردیم که علیت مجرد نیست وعلیت به معنای جریان یك امرهماهنگ است جریان هستی هماهنگ درمورد انسان این است که انسان مثل درخت نباشد ، مثل سنگ نباشد بلکه باحفظ خصوصیتش باشد خصوصیت انسان این استکه قابلیت تکلیف وانکاء داشته باشد قابلیت بهجت داشته باشد وخلاصه خصوصیاتی برای انسان قائل هستید که برای سنگ قائل نیستید می‌گوئید این میتواند ابتهاج پیدا کند انکاء الیه پیدا کند ، اشراف پیدا کند ، نحوه اتصال او به خدای متعال هم اتصال ذاتی نیست ، اتصالش اتصال علی وانکائی است آنوقت اتصال انکائی متناسب با منزلت خودش اینگونه است که این بالاختیار عمل کند ، حالا اگر گفتیم بالاختیار عمل کند طبیعتاً درد ستگاهی که مطلق نگاه کنند وخصوصیت شخصی راحذف کنند مناقض است ولی در دستگاهی که خصوصیت شخصی رالازم بدانند این باسایرچیزها هماهنگ است ، حالا اینرا پاورقی تمام شد وعرض می‌کنیم هماهنگ بودن معنایش این استکه جهت این جهت بالاختیارباشد و سنگ جهتش جهت بالاضطرار باشد واگر گفتید جهت بالاختیار باشد معنایش این استکه بتواند در یك نسبتی حرکت وتغییراتی داشته باشد نه فقط حرکتی راکه سنگ دارد بلکه یك حرکتی ، یابه عبارت دیگر قدرت تصرف یاد قیقتر قدرت طلب داشته باشد ، حالا اینکه طالب ومطلوب وطلب

بصورت مطلق باید ملاحظه شود یا غیرمطلق باید در جای دیگر مورد بررسی قرار گیرد ، بنابرا ین جمع بندی آن بد ینصورت استکه یك مشیت حضرت حق ویك طلب حضرت حق که عین ایجاد واراده وفعل اوست وجود دارد وحاکم برهمه می باشد ولی خود آن مشیت براین قرارگرفته است که اینها هم بتوانند یك جهت هائی داشته باشند وبتوانند این جهت را نزد یك یا دورکنند ، یك طلبهائی داشته باشند ، من اراد السد نیاومن اراد الاخره باشند .

برادر پیروزمند : اگراین وصف جهتی باشد یك ابهامی در آن بنظرمیرسد حالا باید دید راجع به دووصف دیگرجهت چه احتمالی میتوان داد ، اگرگفتیم شدت موضعی باشد که تمام اختلاف مراتب واختلاف شاءن ها که منحل در آن است وباید باکمیتی ازآن بیان شود ببینیم آن دوتای دیگررا میتوان گفت مولد جهت وترکیبات جهت وسومی هم انحلال جهات در همد یگرباشد یا احتمالهای دیگری ذکرشود ، اول بد نبال این بود یم که بفهمیم مفهوم خود جهت چیست که گفتند منظور از جهت همان امر ثابتی است که قبلاً بیان شده است البته امر ثابت در برنامه ریزی غیراز امر ثابت در کل است ، بعد گفتند حالا ببینیم آن سه وصفی که میتواند معرف جهت باشد چیست ؟

برادرمعلمی : بعبارت دیگر باید سه وصف درمورد جهت پیدا کنیم که در چارت مکان جابگیرد یا در چارت وضعیت جابگیرد ، در چارت وضعیت هم می گفتیم سه خصلت جهت ساز، سه خصلت زمان ساز وسه خصلت مکان ساز، حالا باید سه خصلت معرفی کنیم که بوسیله آن سه خصلت بتوان جهت را شناخت یا با تغییرآنها بتوان جهت را تغییرداد .

حجت الاسلام حسینی : بنابراین صحیح اینکه بگوئیم جهت ساز زیراد راصلاح (که شما بعنوان یك ولی برنامه ریزی می کنید تا جهت مولی علیه را تغییرد هید)میتوان جهت سازگفت .

برادرمعلمی : جهت ساز هستند وخلاصه سه خصلت به این برمی گردند ، سه اینکه تقسیمات

جهت باشد یکوقت تصور میشود ما داریم جهت را تقسیم بندی می‌کنیم که اینگونه نیست .

حجت الاسلام حسینی : حالا این خصلتهای قبلی یعنی شدت ، ساختاروگستره ، اگر یک چیز به آن اضافه کرده برای شدت ساختار قائل شوید ، ولی بعد به ساختار که میرسیم جریان ساز بگوئیم ، هرگاه بجای شدت بگوئیم ساختار شدت وبجای ساختارهم بگوئیم جریان ساختار شدت در ساختار روابط یعنی قبلاً می‌گفتیم ساختار مال احکام است حالا بگوئیم آن شدتی که داریم خودش یک ساختار دارد که برای جاری شدنش یک بستر ارتباطی میخواهیم که احکام باشد بعد برای گستره آن هم گستره جریان ساختار ذکرکنید آیا در گستره میشود یا خیر؟ یعنی ما خود شدت را اویسیط فرض نکنیم ، اگرساختار برایش فرض کنیم چه حسنی دارد ، اگرساختارفرض کنیم معنایش این استکه از یک ادراک خاصی که در آن تغییروتغایرنیست به یک ادراکی وارد کرده ایم که در آن تغییروتغایرهست ، ساختارشدت که جریان ساختار شدت مرتبه دوم آن است معنایش این استکه ایمان شدت وضعف دارد وشدت وضعف داشتن به معنای تغییروتغایرداشتن است یعنی اینکه مرکب است طبق این حکم که گفته ایم هرچیز متغیری مرکب است خود ایمان هم باید مرکب باشد وایمان نمیتواند بسیط باشد حالا یک سه وصفی میخواهیم که جهت ساز باشند که شدت ساختار گستره اولین پیشنهاد بود واضافه برآن چنین شد که اولی راجوری بیان نکنید که در آن ساختار نباشد بلکه برای اولی هم ساختارذکرکنید نهایت دومی راجریان آن ساختار در ساختار روابط بگیرید ، بگوئید اول برای ایمان شدتی که وجود دارد خودش یک ساختار ویک مکانیزمی دارد ، یک کیفیتی دارد ومتکیف به یک کیفی است ، بعد بگوئید این کیفیت از ایمان در این قسمت جاری شد حالا معنایش این استکه اخلاقی که میگوئید این وصف واین وصف ده تا وصف برایش ذکرمی‌کنید مثلاً میگوئید در مرتبه الف انسانی استکه دارای توکل است ، بخل ندارد شجاع است یک وصفهائی ذکرمی‌کنید ولی منظورشما مرتبه اتم آن نیست ، یک مراتبی از هرکدام از

این اوصاف نفس با هم ترکیب شده اند و یک شدت ایمانی را تحویل میدهند ، حالا این شخص در هنگام معامله یک انسانی با همه آن ابعاد است که مشغول معامله است لذا حین معامله اگر عصبانی بشود یا اینکه عصبانی نشود کانه کل آن ساختار با هم در معامله اش جاری میشود ، اگر چنین باشد میتوان جای خود انسان ، ایمان را گذاشت و برایش اوصاف متعدد ذکر کرد بعد یک لیوان محکم و نشکن را می‌گذارید و برای آن هم یک اوصافی ذکر می‌کنید حالا این لیوان را آورده اید آن یکی را هم آورده اید از آنها استفاده می‌کنید ، یک بکارگیری این ایمان در روابط اجتماعی و در احکام است و بعد هم میگوئیم یک گستره تاثیر، که برای آن یک معنای جریانی قائل میشویم، حالا اگر خود این را هم مرکب بدانیم و معنای ترکیبی آنرا هم آوردیم و گفتیم اوصافی را که در اخلاق می‌گویند و وقتی خود این اوصاف را در جدول تعادل بگذاریم مراتبی پیدا میکند ، زمان و مکان ، سیر مشخص و رشد پیدا میکند این در هر مرحله ای که قرار بگیرد مثل فرهنگ ، سیاست و اقتصاد یا مثل آنچاکه می‌گفتید طراحی ، آزمایشگاه و تولید و مرتب رشد می‌کرد برای این هم یک رشدی قائل میشویم ولی در هر مرتبه مرکب است ، آنوقت جدول اخلاق دارای تقسیماتی مثل جدول تعادل میشود ، پس اولی ساختار تاثیر دومی جریان ساختار تاثیر و سومی در گستره تاثیر که میزان تاثیرش در جهان خارج را بالا میبرد ، ساختار تاثیر، جریان ساختار تاثیر، جریان ساختار در گستره تاثیر، گاهی در روابط است و گاهی در گستره ، هرگاه در رعیت قرار گرفت در گستره می‌آید و هرگاه در ارتباطات بین انسانها قرار گرفت در روابط می‌آید یعنی ساختار اول ضرب در ساختار دوم میشود هرگاه اولی را خواستیم تقسیم کنیم اولی را بصورت یک ساختار یا یک مجموعه اوصاف می‌بینیم یعنی شدت را یک امر بدون جزء نمی‌دانیم .

برادر پیروزمند : شما اول فرمودید گستره ، ساختار و شدت ، حالا فرمودید گستره که در رتبه اول است برایش ساختار فرض کنید .

حجت الاسلام حسینی : شدت اول بود ، گستره همیشه بعنوان نتیجه مثل اقتصاد واتساع میشود مثلا گستره مقدورات بیشتر میشود ، شدت ، اخلاق است وگفتیم اخلاق در رعایت حدود وسایه آن روی مقدورات مادی می افتد بنابراین یك شدت است واخلاق بالای سرآن نوشته میشود واحکام است که ساختار هم میتوانید بنویسید ، سه گستره یا مقدورات عینی یا نسبت تاثیرعینی خواهد بود ، تکنولوژی هم میتوان گفت که تکنولوژی میزان بسط ید شما در طبیعت است یا بسط ید شما در قدرت مادی ونسبت تاثیرات مادی است ، انشاءالله اگرتکنولوژی اسلامی شما به حدی پیشرفته شد که از اینجا یك دکمه را فشارد هید ودر آنطرف دنیا ریگان مشغول کتك خوردن و چوب خوردن شد این گستره تاثیر شما بالا میرود ، اگر اینجاکه صحبت کنید صحبت شما در تمام عالم پخش شود به همه زبانها ترجمه شود وبه گوش همه برسد خوب تاثیرات مادی در یك سطح وسیعی در اختیار شما قرارگرفته است .

حالا اخلاق را جای سیاست واحکام را جای فرهنگ و گستره را که تکنولوژی بود جای اقتصاد گذاشتیم تناسب اینها هم واضح است که تکنولوژی مثل اقتصاد که یك امر مادی است ، مادی میباشد وگستره تاثیرما را در رابطه بین انسان وامکان بالا میبرد ، مثلا الان اگرخدای ناخواسته اینجور باشد که با قطع شدن ارتباط صنایع ما با شرق وغرب فقط یك صنایع دستی ساده برای ما بماند خوب نسبت تاثیر ما در دنیا خیلی کم خواهد بود ، بعد اگربخواهیم در تاثیرات مادی باکفار مقابله کنیم ، حالا این مقابله را از نوع پول حساب کنید یعنی اگر همه ارزشهای افزوده ای که بوسیله کارخانه وبوسیله تکنولوژی آنها میشود حذف کنیم نفت وسایرمعادنی که بوسیله صنعت آنها استخراج میشود رها کنیم ، بیائیم ببینیم خودمان چه صنعتی داریم حالا اسلامی شدن این را بعد باید صحبت کنیم همان تکنیك عادی وعرفی ایرانی را بکاربرند خوب قدرت ما برابر قدرت خارج خیلی کم میشود حتی از قدرت الان ما هم کمترمیشود . آنوقت میگوئیم گستره تاثیرمادی

وتکنولوژی شما بسیار ضعیف است هرچند در اخلاق قدرت شما خیلی قویتر از شرق وغرب است ، اینهائی که الان در جبهه شهید میشوند از قدرت اخلاق شماست اگر در نظام شما خیلی از مسائل رعایت میشود وهمه خود شان را حلال زاده می‌دانند یعنی انضباط به یک سری از احکام جاری است بد ترین فحش وناسزا به یک نفر این است که او را حرام زاده معرفی کنند پس انضباط ورعایت یک سری از احکام بحمد الله در اینجا هست واین در خارج نیست هرچند گستره تاثیر مادی آنها بالاست ولی این مطلب برای آنها فحش نیست وضع آنها درهم وبرهم است .

حالا معنای حب هم که میگوئیم همین شدت است ولایت هم که میگوئیم همین است واین در یک ساختاری پیدا میشود که انضباطها با این می‌سازد یعنی اگر شما بخواهید به چنین حبی دست پیدا کنید بدون آن احکام ممکن نیست واینها سه وصفی هستند که با هم میسازند آنوقت برای دست یافتن به چنین حکمی بدون حب نمیشود یعنی اگر احکام را ریائی مثل عمره انجام دهید این فائده ندارد ، نماز میخوانند در ظاهر حج میروند طواف میکنند ولکن حب نیست هیچ اثری هم ندارد و رشد نمی‌آورد بلکه خباثت را شدید ترمیکند . بنابراین قسمت اول شدت است که خودش یک ساختار دارد ومجموعه اوصاف است قسمت دوم ساختار دارد ولی ساختار جریان است نه ساختار خود حب وخود حالات روحی ، قسمت سوم تاثیر است . حالا اگر آن دو باشند ولی تاثیر نباشد ولایت به مرحله ظهور نهائی نرسیده وضعف ولایت است وولایت در مرحله اتم آنجاست که تاثیرات کفر را برعالم نپذیرد ومقابله کند اتم در اینجا از نظر کمی است وکیفی در آن مرتبه ای است که نبی اکرم (ص) هستند .

برادر پیروزمند : ما ابتدائاً خیلی کاری به اخلاق واحکام وتکنولوژی نداشته باشیم وفعلاً خود سه وصف نسبت تاثیرزا معین کنیم که هرکدام چه کاره هستند تا بعد ببینیم متناظرش این سه تا قرار می‌گیرند یا خیر . بنظر میرسد یکی از اینها باید وصفی باشد که اختلاف مراتب به او برگردد یعنی

بتوانیم باکمیتی ازآن اختلاف درشئون یااختلاف درمراتب یامراتب مختلف جهت راتحلیل کنیم ، الان روشن نیست .

برادرمعلمی : دراینجا دوتامطلب رابایددرنظربگیریم یکی بایدازمصداق فقط برای تبیین بیشتر بحث کمك بگیریم نه اینکه از روی مصداق ، قانون استخراج کنیم ، بلکه بایدابتداخود قانون آنرا بصورت فلسفی تمام کنیم بعد ببینیم که حالا مصادیقش چی میشود ، برای قانون چند مطلب است یکی اینکه الان بحث مکان است وخود بحث مکان ساختاربودن جزئیش هست دروضعیت موجودش هست و بصورت یك کل درباره وضعیت موجودش صحبت می‌کنیم یکی دیگرا ینکه یك هماهنگی بین ساختار وضعیت موجود که قبلاً طراحی کرده بودیم وگفته بودیم وقتی جهت ، زمان ومکان طرح میشود مراتب هرکدام درخودش هست یعنی اگرگفتند زمان چیست می‌گویند زمان همراه باتغییراست منتهی اول تغییر، دومی تغییرتغییروسومی تغییرتغییرتغییر، اگردرمکان ترکیب گفته شده درد ومی ترکیب ترکیب ودرسومی ترکیب ترکیب ترکیب ، حالا بعدگفته شده برای این دوتادرزمان تغییرمیشود سرعت ، آن یکی شتاب ودیگری نوخ شتاب ، درمکان هم کیفیت واثر و بردار میشود ، حالا درجهت هم باید همین ترتیب باشد یعنی نباید تقسیم بندی رابریك اساس دیگری بکنیم ومثلاً بگوئیم براساس تغایرهاشان تقسیم بندی کنید دوتاتغایرلازم است ویك وجه اشتراك ، درزمان می‌گفتیم آن چیزی که مولد است تغییراست ودرمکان ترکیب ودرجهت هم نسبت تاثیر یاتاثیراست بنابراین دراینجا هم باید بگوئیم تاثیر، تاثیرتاثیر و تاثیرتاثیرتاثیر، آنوقت باید دید این آخری رامیتوان شدت گفت واستدلالش چیست ، نه اینکه الان چون درجهت نگاه می‌کنیم می‌بینیم یکی از چیزهائی که درجهت است شدت است ، بلکه باید بتوان گفت چرا تاثیر تاثیر تاثیر شدت است تا پس ازآن روشن شود چراتاثیرتاثیر جریان است وتاثیرگسترده است ازاین راه باید وارد شد .

حجت الا سلام حسینی : این تا ثیرها راکه می‌گوئید آیا میخوا هید ازگستره آغاز کنید که بگوئید گستره یك تا ثیری درعالم دارد ، چیزهائی راضیق میکند وچیز هایی راسعه میدهد ، این ضیق شد ن یا توسعه داشتن برای پرورش ...

برادرمعلمی : اینجا اصلاً بحث پرورش نیست بحث کلی آن ربطی به انسان وغیرانسان ندارد وخود اثر مورد نظر است ، مثل بحث تغییرکه ابتدا سیاست ، فرهنگ واقتصاد مطرح نمیشد بلکه می‌گفتیم تغییر یعنی هرچه که تغییرمی‌کند .

حجت الا سلام حسینی : این تاثیرتاثیرتاثیر رامیخواهید درمجموعه های غیرانسانی هم بیاورید یادرمجموعه های انسانی می‌آورید .

برادرمعلمی : آنجاکه بحث تغییرومثالهای ماشین وکارگاه مطرح میشد برای این بود که بحث درمورد همه چیز هست .

حجت الا سلام حسینی : درهمین قسمت یك سئوال مهمی مطرح است که دراینجا بحث اختیار پیدا میشود وباجمیع قسمتهای دیگرکه ازلوازم اختیار است فرق میکند ، اگرمیخواهید بگوئید تاثیراختیار، تاثیر تاثیر اختیار وتاثیرتاثیرتاثیراختیار که دراین مرتبه دیگر خود اختیارهم عوض شده ودریك گستره بالاترمی‌آید یعنی بگوئیم اختیار دیگرتوسعه یافت وجهت شاءن آن نزدیك شد وقرب پیدا کرد ، اگر اینجور باشد روی غیرمختار صادق نیست .

برادرمعلمی : عین این اختیارکه درجهت می‌آورید میشد درجریان هم ببرید ودرمورد سیاست فرهنگ واقتصاد هم ازهمین زاویه بحث کنید وبگوئید اصلاً سیاست فرهنگ واقتصاد درمورد انسان است .

حجت الا سلام حسینی : من عرض می‌کنم گاهی خصلت عمل انسان رامی‌گوئید وگاهی خصلت آثار عمل انسان رامی‌گوئید ، آثارعمل لزومی ندارد که اختیار داشته باشد تابع عمل هست ولی

ذاتش مختار نیست .

برادر معلمی : ما باید ابتدا بصورت کلی بحث کنیم وبعد بگوئیم یکی ازچیزهائی که درون جامعه است انسان است وچون انسان دارای اختیار است وآثارش تابع اختیارش است بنابراین اختیار اینجا پیدا میشود بنابراین اول باید بصورت کلی بحث شود .

برادر جاجرمی : اشیاء هم این سعه بعد جهت ، زمان ومکان را دارا هستند یا اینکه این سه بعد فقط برای انسان طرح میشود ؟

حجت الاسلام حسینی : مهم همین استکه آیا اشیاء برای انسان خلق میشوند کلا" عمد هولا" یعنی امدادی که انسان کافریامسلم میشود بعد خاصیت ظهور در اشیاء پیدا میکند یعنی اینکه میگوئیم عالم حادث است وهیچ چیز بدون مشیت خداوند خلق نمیشود ، این دود سیگار که ابتلا" نبود والان پیدا شد خود بخود پیدا نشده بلکه معطی فیض استکه اینرا ایجاد می‌فرماید افاضه اضافه لازم است برای عالم تا اینکه تغییری پیدا شود .

برادر معلمی : مثال سیگار را نزنید یك عطر را مثال بزنید بگوئید این افاضه است .

حجت الاسلام حسینی : برای یك نفر مریض مثل ما این افاضه است ومریض دوا پس در افاضه است کما اینکه برای نفوس ما که غیر از ظاهر ما هست همینطور است یعنی الان ما تاب نداریم یك سبحان الله که نبی اکرم (ص) گفته اند بگوئیم این چنین چیزی ممتنع است حتماً ما نیست میشویم افاضه متناسب با شأن ما را از سبحان الله میدهند ، همان را از الحمدالله بدهند البته همان هم برای ما زیاد است ولی اگر آنرا به رتبه بالاتر بدهند نقص است ، در رتبه نازله ما همان چیزی که عطا میشود افاضه است ، در بحث کلی عذاب هم مستقیم یا غیرمستقیم یك نحوه افاضه است یعنی گاهی برای تادیب است که حتماً افاضه است ، گاهی در مورد یك انسان خیلی فاسد افاضه به غیر است وزمینه رشد غیر خواهد بود ، ممکن نیست که بگوئید خداوند یك کار را از روی —

ظلم انجام میدهد وصحیح نیست بگوئید بدون قیومیت اوچیزی وجود پیدا می‌کند ، چیزی که مستقل در ایجاد وحدوث نیست مبتنی براین مطلب شما نمی‌توانید بگوئید یك مجموعه ای به من بدهید که جزء " کلاً نمد هولاء و هولاء " نباشد البته میتوانید برای مراتبش فرق بگذارید وبگوئید خلقت آسمان و زمین وخورشید وماه به برکت محمد وآل محمد است آنوقت به ماکه میرسید بگوئید ماد رحد پیدا شدن یك میز ویك خودکار امداد میشویم ، درحد همین تکنولوژی ظاهری یا حالات روحی یا ادراکات منزلت افاضه داریم و وقتی منزلت کهکشان وآسمان وزمین برسد بگوئید منزلت اعطاء به نبی اکرم (ص) است که ظاهراً همینطوراست که " هذا عطاءنا فامنن اوامسك وماکان عطاء ربك بمحذوراً " همه اینها عطاء خدا به تو است اگر خواستی منت بگذارو به واگرنخواستی نگهدار ودراین عطا برای تو حذری نیست ، لذا دست ائمه طاهرین بازاست وبه محبان عطامی‌کنند بعنوان اینکه خداوند طاعت آنهاراطاعت خودش قرار داده است .

برادر پیروزمند : ازجهت بعد متکیف است یابعد کیفیاتی است که درتصرف انسان واقع‌شده است ؟

حجت الاسلام حسینی : نسبت به نبی اکرم "ص" هرمتکیفی درآن خط ٤٥ درجه است که همه درآنجا حاضر هستند ولی نسبت به ماد رمحدوده ای که تحت طلب وتحت اختیار وقدرت ما قرارمی‌گیرد به این بیان شیئی‌ای که خارج ازاین باشد که به طفیلی اختیار یعنی به طفیلی عبودیت وبندگی ایجاد بشود نداریم مستقل از عبودیت هیچ چیزی نداریم ، اگرمستقل ازپرستش چیزی نباشد آنوقت نمیتوان چیزی راگفت که اختیار درآن لحاظ نشده باشد میتوانیم بگوئیم اختیار به شکل اجتماعی یعنی اختیار راد خالت بدهید ولی درآن شکل جامعه راحذف کنید خود موضوعتان شدت شائن باشد شدت شائن ساختاری داشته باشد ، ساختار جریان وساختارشدت گستره جریان آن نیز مشخص شود آنوقت اثر اثر شائن خواهد بود اثرمنزلت اختیار است ، درسه رتبه

هم که قراربگیرد باید منزلت اختیار ازیك منزلت قابلیت پیدا کند برای رفتن به منزلت بالا ترالبته در هرمنزلتی هم افاضه اضافی میشود ولکن تغییراصول میشود ، حالا میشود اینرا گفت که اولی مرکب است دومی هم ساختار است ومرکب است وسومی هم گستره است هرچند اولی حتماً ساختار دارد .

برادرامیری : آیا میتوان همان اوصافی راکه درمکان گفتیم درجهت هم بگوئیم یعنی به این صورت که اگرما هروضعیتی رابدون جهت نداریم ، هروضعیتی که دربرنامه ریزی عنوان میشود مرکب است .

حجت الاسلام حسینی : فقط یك فرق باآنجا دارد که دراینجا دیگرشد جهت در اختیار ما نیست تصحیح نسبت به مادون هست ولی خود ماتحت یك امر قرار داریم که نمیتوانیم بگوئیم بالاتر ازآن چیست .

برادرامیری : یعنی اگر دریك قسمت میگفتیم بردار، آن تغایری که بین بردار و کیفیت و حد وسط آنهاکه آثار است اینها هرکدام یك وجهی از ترکیب هستند که خالی ازجهت نیستند ما دریك رتبه جهتی راکه مربوط به بعد خود کیفیت است باید سه وصف شأن راپیدا کنیم حالا اگر بتوانیم تغایری که بین سه وصف مکانی آنجاعنوان میکردیم ملموس باشد چون هرکدام ازآن وصفها خالی ازجهت نیستند ما همیشه درحالت جهت هستیم وازآن خارج میشویم ، تغایری که بین اوصاف مکانی قائل بودیم برای هریك ازآن اوصاف یك جهت خاص قائل شویم جهتی که همسراه خودش باشد یعنی اگرگفتیم کیفیت ، آثار و بردار اینجاسه مرتبه ازجهت متناسب با آن سه وصف عنوان کنیم .

حجت الاسلام حسینی : شأن گستره ، شأن ترکیب وشأن احکام و روابط شأن آثار یا زمان یا ارتباطات ، شأن خود شدت ، شأن جهت یابرداری است .

برادر پیروزمند : آن دوتاوصف دیگرجهت رابرای چه میخواهیم یعنی دریك رتبه میرسد به یك مرتبه ای که دیگرشأن میخواهد عوض شود یعنی افزایش شأن پیدا کند .

حجت الاسلام حسینی : منظورمان ازشأن هم این استکه درمنزلت نسبت به قرب بعد ، منزلت قرب پیدا کند .

برادر پیروزمند : حالا آن دو وصف دیگر باید چکار کنند تابه این برسد ؟

حجت الاسلام حسینی : باید هماهنگ باشند یعنی هم تکنولوژی وقدرت تاثیرشماوهم احکام وهم اخلاق باید هماهنگ باشند . برای مثال یك نفر بیهوش افتاده است این شخص اصلاً مکلف نیست وشأن تکلیف رویش نمی آید ، هرمنزلتی راکه تاحالا کسب کرده همان راعندال . . داراست ، دیگر از الان که بیهوش شده اضافه نمیشود ، حالا یك درجه پائین تر ازبیهوشی است ومیتواند باچشم نماز بخواند ، بالاتر بیائید تاتاثیرات عینی راملاحظه کنید ، در اینجاکسی خیال نکند چون خلافت حضرت امیرالمؤمنین صلوات ال . . علیه راگرفتند وغصب کردند آثارایشان روی دنیاکم بوده است نه ایشان باصبری که فرمودند وتلاشی که کردند فی جنب ال . . گاهی در مظلومیت وگاهی درجهاد تاریخ همه عالم راتغییر دادند یعنی درجهت خدای متعال آوردند وسرپرستی کردند ، پس نمیتوان گفت مؤمن اگر تنها شد نمیتواند کار کند البته اگر مردم خدمت حضرت آمده بودند واختیارات سوء به اختیارات خیر تبدیل شده بود ، همان امری که درهنگام ظهور واقع خواهد شد درآن زمان واقع میشد یعنی ، "یوم تکون الارض کغیرالارض" کل عالم خیلی نورانی ترخواهد شد ولی بشربه خودش ضرر زده وراه خودش راطولانی ترکرده است به حضرت علی که ضرر نزده است خودش راد رخسران وضلالت انداخته است . حالا اگر شماگفتید یك درجه از گستره در اختیار قرار گرفت میگوئیم متناسب با آن گستره احکام واخلاق است ، اگر دراینها عمل کند حتماً افاضه میشود یعنی اگر رشد رابه معنای اینکه طلب انجام بگیرد میخواهید پس باید طلب

درسه وجه باشد هم طلب در اقامه عدل باشد ، هم طلب در کیفیت اقامه عدل باشد هم طلب در مسئله حالات روحی باشد ، البته طلب در اخلاق مقدم است . آنوقت اگر این طلبها باشد متناسب با هرمرتبه اش افاضه میشود وپس از افاضه رشد حاصل میشود ، اما اگرمیگوئید شأن مثل یك چیزی است که میخواهیم درست کنیم ورشد ایمانی پیدا کنیم اینجوری نمیشود یعنی حتماً اعطاء است اگر چه بنظرمیرسد اشیاء هم اعطاء هستند طلب ازشماواعطاء از خداست ولی اکرم اعطا خود اینها هستند" الحمد الله الذی هدینا لهذا وماکنا لنهتدی لولا ان هدینا الله ","الحمد الله الذی اکرمتنابولایتك ".

برادرحسینیان : موضوع تقسیم اختیار استکه درسه مرتبه می باشد .

حجت الاسلام حسینی : حالا سئوال همین جاست که موضوع شأن هست یا اختیار، اگر شأن باشد ربط بین اختیار وغایت ملاحظه شده یعنی جهت غائی درمشیت که میگوئید شأن این پائین تر است یا بالا تر است آنوقت اختیار همان قدرت الطلب باشد درمولد به این معنا که طلب درهریك ازاین سه مرحله آغاز بشود .

برادرجاجرمی : اگربخواهیم یك فرمول کلی ذکرکنیم بنظرمیرسد مفهوم جهت را نمیتوان فقط برای انسان دانست ماجهت ، زمان ومکان رابرهمه اشیاء حاکم میکنیم بنابراین بهتراست همان بحث شأن رامطرح کنیم ، اختیار انسان بعنوان یك بحث که اگربخواستیم مصداقش راپیدا کنیم .

حجت الاسلام حسینی : صحبت این استکه ماشیئی ای نداریم که جدای ازاختیار معنا داشته باشد فقط گاهی به اختیار معصومین است که آسمان وزمین خلق میشودگاهی به اختیار امثال من است که لیوان واستکان واین چیز هاخلق میشود .

برادرجاجرمی : اینهابه طلب یك انسان مختار ایجاد شده ولی بحث ما این نیست بلکه بحث

این استکه براساس مطلق خودمان صحیح استکه سه بعد را در یك شیی ملاحظه کنیم اعم از اینکه جامعه را ملاحظه کنیم یا انسان را ملاحظه کنیم یك تکنولوژی یا یك وسیله نقلیه را ملاحظه کنیم ما میگوئیم این باید یك نسبتی به غایت داشته باشد یك شائی برای این درجهان هست که حالا به کیف پیدا شدن آن کار نداریم پیامبراکرم طلب کرده اند که اینها خلق شده یا یك مؤمنی طلب کرده که این حادث شده به اینها کاری نداریم ما در فرمول شناسائی بصورت عام میگوئیم شیی — جهت ، زمان ومکان دارد ، در وضعی هستیم که نسبت شیی با غایت را ملاحظه می کنیم .

حجت الاسلام حسینی : خوب حالا اگر شائن قرار دادیم آیا مجموعه این سه تا روی هم شان است یا یکی از آنها شائن است ؟

برادر جاجرمی : طبق مطلبی که برادران فرمودند ما جهت را بعنوان یك چیزی که در کل جهان وقتی دقت می کنیم یك کثراتی داریم جریانهای ترتیبی وتبدیلی است یعنی مکان و زمان است وجهت همان چیزی استکه حول آن محور این کثرات به یك وحدتی میرسند یعنی آن سمت و سوئی استکه میتواند این کثرات را به یك وحدتی برساند ، حالا در عالی ترین مرتبه اش همان مفهومی که از تعلق داشتیم یعنی اگر در تبیین مفهوم تعلق بگوئیم همه چیز بسوی اوست به عبارت دیگر یا " غایه آمال العارفین" غایت خود ذات حضرت حق است که مطلق است و کثرات همان مخلوقات هستند ، نسبتی بین این خالق ومخلوق هست که آن نسبت ثابت است حالا چه این را صفت عدل یا صفت فضل بگیریم یا نسبتی بین فضل وعدل یا هر چیز دیگری ، این نسبتی که بین خالق ومخلوق است تخلف ناپذیر است یعنی محال استکه خداوند جهان را خلق آفریده باشد یا چیزی را خلق کرده باشد که متناسب با مشیت وحکمت حضرت حق ومتناسب با آنچه که متناسب با صفت ذات اوست نباشد بنابراین در عالی ترین رتبه که بخواهیم از جهت یا اوثابت یك مفهومی داشته باشیم میتوان گفت همان نسبتی که کثرات با غایت پیدا میکنند وعالی ترین رتبه اش

خود حضرت حق است نهایت اینکه وقتی مراتب برایش ذکرمیشود یکوقت خود پیاکبراکرم (ص) برای ما اسوه است وغایت بقیه مؤمنین میشوند که به آن سمت حرکت میکنند هرچند که به آنجا نمی‌رسند و در یک رتبه ای خود حضرت حق برای پیامبر غایت است وپیامبراکرم به آن سمت میل میکنند اما هیچ موقع مثل ذات اطلاق نمیشوند . بنابراین بنظر میرسد از بالاکه شروع کنیم ازجهت وامر ثابت یا نسبت بین کثرت و وحدت یا غایت وکثرات ومفهوم آنها راوقتی به پائین گسترش میدهیم هر چند امر ثابت حکم برزمانها ومکانها ست اما به این معنا نیست که خودش بساطت مطلق داشته باشد ، یعنی ثبوتش ثبوت مطلق نیست البته ممکن است بگوئیم این بسیط زمانی است یا یک تعبیر دیگری بکنیم آن چیزی که مسلم است مرکب بودن این است وبساطت به این معناکه تعدد در آن راه نداشته باشد نیست درخود ذات مفهوم جهت بحث می‌کنیم بنابراین اگرمرکب است پس یک اختلاف پتانسیلی درذات جهت باید همه جاساری وجاری ببینیم یعنی برای هرشیی‌ای آن چیزی راکه بعنوان جهت معرفی می‌کنیم درجوهره اش باید یک نحوه اختلاف پتانسیل و ربط باشد اما یک چیزی دراین اختلاف پتانسیل وربط وجود دارد که به اصطلاح حافظ شیی است ومیتواند نسبت شیی رابا غایت تمام کند مرتبه ای ازآن اختلاف پتانسیل وربط است که دیگر نمیتوان گفت از آن مرتبه تغییرکیفیت صورت می‌گیرد یعنی ثبات دریک مرتبه ای که درذات خود جهت راه دارد ، دیگرتغییر به معنای توالی دوکیفیت آنجاراه ندارد یعنی اگر بخواهیم امر ثابت رابکشانیم درهمه اشیاء جاری وساری کنیم وبرای خود امر ثابت هم ذات تعدد وترکیب قائل بشویم بنابراین دریک مرتبه ای از جهت باید یک وصفی راارائه دهیم که توالی دوکیفیت درآن وصف راه نداشته باشد ورشد آن بعنوان رشد شدت وضعف آن کیفیت مطرح شود .

حجت الاسلام حسینی : آن مطلبی که می‌فرمائید توالی درآن راه نداشته باشد دیگرشدت وضعف هم راه ندارد ، ممکن است به این مطلب برسیم که یک خصوصیتی درممکنات هست که آن

آن خصوصیت را مابه الاشتراك بگوئیم وآن خصوصیت تغییرنمی‌کند درنفس جهت یك مابه الاشتراکی قائل باشیم که آن تغییرنمی‌کند .

برادرجاجرمی : درنفس مفهوم جهت وحقیقت عینی جهت که هم در اشیاء میتوان دید وهم در جامده ودرجاهای دیگر میتوان دید یعنی باید یك جوهره ای ازآن چیزی که تغییرنمی‌کند در همه چیز ببینیم اما مراتب مختلف برایش قائل شویم ، مراتب مختلف برای آن چیزی که تغییرکیفی برایش قائل میشویم مرتبه کمی اش میشود .

حجت الاسلام حسینی : حالا سئوال همینجاست که آن چیزی که درآن مابه الاشتراك حقیقی جهت است نمیتوانید شدت وضعف هم درآن قائل بشوید یعنی به یکسانی محض میرسید به وحدت محض میرسید یعنی اگر قائل شدید درحقیقت اشیاء چیزی هست که شدت وضعف دارد همینکه گفتید شدت وضعف دارد بلافاصله ترکیب پیدا میکند .

برادرپیروزمند : ماترکیبش راتحلیل کردیم وگفتیم دریك رتبه ازترکیبش دیگرثبات است که اگر آن بخواهد تغییرکند کل عالم بهم میخورد .

حجت الاسلام حسینی : درهمان رتبه ای که میگوئید ثبات است معنای وحدتی میدهد یعنی دیگرد رآنجا نمی‌گوئید حرکت هست ، درآنجا بهرمعنا وبهرخصوصیتی میگوئید این دیگر تغییرنمی‌کند ، نه تغییرکیفی میکند ونه تغییرکمی ، البته دریك خصوصیت نه درهمه خصوصیتها بلکه دریك خصوصیت اصولی همراه تغییرسایرخصوصیتها تغییرنمی‌کند ، البته تغییرکمی هم نمی‌کند زیرااگرمن بپذیرم که تغییرکمی میکند تغییرکمی خصوصیتی که ثابت است ، این متناقض است ، یعنی خصوصیتی که تغییرنمی‌کند ، تغییرکمی میکند ، لااقل بگوئید خصوصیتی که تغییر کیفی نمی‌کند تغییرکمی میکند .

برادرجاجرمی : فرض ما همین است ، اگردرجهت اختلاف پتانسیل وربط قائل شوید باید

در یک رتبه اش یک کیفیتی راد رجهت تشخیص بد هیم که آن دیگر تغییر کیفی نمیکند یعنی تغییر مصداق توالی د وکیفیت متوالی د رآنجاراه ندارد .

حجت الاسلام حسینی : همین که میگوئید تغییر میکند هرچند تغییر کمی , د وکم متوالی د ارید .

براد رجاجرمی : د وکم متوالی با یک کیف مشترک یعنی صحیح استکه بگوئیم اینجا صفت فضل بیشتراست وبهجت بیشتر حاصل شد ه است .

حجت الاسلام حسینی : همینکه اینجاد ربارهٔ یک ذات فرمود ید د وکم متوالی , اگرد وکم متوالی د اشته باشید برای یک ذات وحفظ وحد ت آن ذات هم بشود , د وکم متوالی د ربارهٔ یک ذات نه اینکه چند ذات کنارهم هستند ومثل جمع عد د ی تاحالا چهار تاسیب د اشتیم یکی د یگرکنار آن گذاشتیم وپنج تاشد ه واین سیبها هیچ تغییری نکرد ه چون یک سیب جد اد رکنارآنها قرار گرفته است شما میگوئید د رباب یک ذات کم متوالی اضافه شد خوب اگرد رباب یک ذات هست تغییرکیف هم حاصل شد ه الا اینکه بگوئید یک خصوصیتی وجود د ارد که تغییرکمی هم نمی‌کند یک خصوصیتی وجود د ارد به اسم جهت که د رآن هیچ چیز راه ندارد ووحد ت د ارد .

براد رجاجرمی : جز ذات حضرت حق همین چیز ی وجود ندارد .

حجت الاسلام حسینی : ما فعلاً بحث منطقی می‌کنیم وکاری نداریم که وجود د ارد یاوجود ندارد , اگرگفتیم جهت یعنی بطرف خد ابود ن , ذات این مطلب نمیشود بطرف غیرخد اباشد د ر کل حقیقت حرکت عالم است کفارهم نمی‌توانند خد اراعاجز کنند بلکه د رمحد ود ه قد رت او هستند و حول و قوه ای ند ارند . شمااگرجهت راد راین مطلب حساب کنید که همه چیز د رآن بخش منحل میشوند " کل له قانتون طوعا اوکرهاً " بخواهید یا نخواهید , آنچه د رباره قیامت ومرگ گفته شد ه وآنچه د رباره مسلط بود ن قد رت خد اوند برهمه کائنات گفته شد ه .

براد رجاجرمی : تعلق د اشتن به خد اوند تبارک وتعالی مانع این نیست که ما شد ت وضعف

تعلق را نتوانیم ملاحظه کنیم .

حجت الاسلام حسینی : شما در جهت یك پایه ثابت میخواهید که در آن پایه دیگر نمیتوانید تغییر کمی هم بگذارید بعد از آنجا میخواهد کثرت آغاز بشود ، در این آغاز شدن البته راه ها مختلف است ، حالا آیا در آن چیزی که ثابت است میتوانید تغییر قائل شوید و این تغییر کمی باشد؟

برادر جاجرمی : من از آنطرف میگویم اگر تغییر کمی هم قائل نشویم معنای حرکت رها میشود

حجت الاسلام حسینی : ما هم میگوئیم در نفس ذات او که نمیشود حرکت باشد همینطوری که در خدا نمیتوانید بگوئید حرکت هست ، در نفس جهت که دیگر تغییر نمی تواند پیدا شود بعبارت دیگر نه در علت فاعلی میتواند تغییر باشد نه در علت غائی آنچه که منسوب به اوست که دیگر تغییر در آن واقع نمیشود .

برادر جاجرمی : این افاضه ای که باریتعالی به مخلوقات میکند در جهت آن کیفی که ثابت است کماً افاضه میکند وزیاد میشود .

حجت الاسلام حسینی : خصوصیت مخلوق بودن قابلیت تغییر ندارد ، هرکاری بکنید خصوصیت مخلوق بودن را دارد این از جهت فاعلی است از جهت غائی هم هرکاری بکنید مخلوق بطرف غایتی حرکت میکند که خدای متعال است ، در جمع نهائی در این دو امر هیچ تغییری نیست مخلوق بودن در عالم ثابت است کما اینکه لغو بودن و بطرف غائی بودن هم ثابت است .

برادر جاجرمی : مخلوق بودن یك کیف است میتوانیم بگوئیم یك زمانی پیامبر اکرم (ص) خلق نشده بود بعد این کیف شدت پیدا میکند وافاضه میشود .

حجت الاسلام حسینی : صفت خلق ممکن است نباشد نه اینکه باشد وتغییر بکند ، بودن آن فرق دارد با اینکه موصوف این صفت که مخلوق است باشد ولی مخلوق نباشد .

برادر جاجرمی : اگر اینجور بگوئیم شائیت بیهوده میشود یعنی نمیتوانیم در یك کیف خاص

مراتب مختلف شامیت راملاحظه کنیم .

حجت الاسلام حسینی : شمابعد ازاینکه پایه ثابت ووحدت مشیت راتمام کردید بعد برگردید بگوئید حالا منزلتهائی که درون این است چیست بالا ، پائین ، پست ، تند ، کند این شئون راباآن شامن اعظم بسنجید .

برادرجاجرمی : قرار شد جهت نسبت بین کثرت و وحدت باشد نه خود وحدت بااین تغییر حضرتعالی جهت راعین وحدت می‌دانید میگوئید جائی که امر ثابت مساوی باجهت ووحدت گرفته شده است ، درحالیکه نسبت بین کثرت ووحدت وغایت کثرت است .

حجت الاسلام حسینی : پس درخود جهت باید یک خصلت غائی را ملاحظه کنید که درآن خصلت هیچ تغییری نباشد یعنی یک خصلت ونسبتی رابه امرثابت یابه وحدت یابه وحدت یابه خدای متعال پیداکنید که درآن ذات آن خصلت دیگرتغییرنباشد . حالا آن شدت وضعف دیگرد رآنجا نباید باشد ولی اگرخود این رامرکب می‌دانید یک جهت بطرف کثرت دارد نسبتی است بین وحدت وکثرت ، نسبتی است بین جهت واشیاء میگوئید بین این دومطلب است یعنی خصوصیتی دراین وجود داردکه موصوف میشود به توصیف آن چیزی که صاحب نسبتش است بنام امر ثابت یاجهت یاغایت ثابت که درآن تغییرات کمی نمیتواند لحاظ بشود همانطورکه تغییرات کیفی لحاظ نمیشود ، یک خصوصیتی هم داردکه آنرابه کثرت نسبت میدهد یابه تغییرات و شئونات متعدد نسبت میدهد همانطوری که می‌گفتید هرشیی مابه الاشتراک ومابه الاختلاف دارد جامع بین دوچیز است دراینجا هم میگوئید این مفهومی راکه ماازجهت مورد لحاظ قرارمیدهیم جامع بین دوامر است یک امر آن اصلاً تغییرکمی هم نمی‌کند ثابت محض است یک امر دیگرش حتماً تغییرمی‌کند شامهای مختلف دارد آنوقت مجموعه این دوتا هست که جهت رانشان میدهد شما قبول دارید که جهت بین امرثابت واشیاء بوده است ؟

برادرجاجرمی : نه چون جهت امر ثابت است ، جهت حاکم برجریانهای ترتیب وتبدیل است همانطورکه امر ثابت حاکم برجریانهای ترتیب وتبدیل بود اما امر ثابت نسبتی با غایت دارد

حجت الاسلام حسینی : جهت بطرف یك غایت است دراین هیچ تغییرنمی‌کند حتی تغییر کمی هم نمی‌کند جهت به لحاظ نسبتی که به غایت دارد تغییرکمی هم درآن ممتنع است .

برادرجاجرمی : یك موقع انتزاعی می‌فرمائید همه چیز یك نسبتی باخداوند دارد یك موقع می‌فرمائید این نسبت مرکب ودارای شدت وضعف است ، حقیقت این نسبت این است که شدت و ضعف دارد یعنی همه به یك نسبت با ذات حق تعلق ندارند .

حجت الاسلام حسینی : ازجهت وحدت به درون کثرت آمدید ما عرض می‌کنیم نسبتی به وحدت دارد ونسبتی به کثرت ، آن نسبتی راکه به وحدت دارد باید نسبت ثابت باشد این نسبت ثابت تغییرات کمی هم نباید بکند ، نسبتی که به کثرات وشئون مختلف دارد تغییرمی‌کند وتغایر دارد .

برادرحسینیان : نسبت بین این دو نسبت جهت است .

برادرجاجرمی : ما دربرنامه ریزی یك چیزی لازم داریم که ازآن موضع که نگاه کنیم مثلاً سراغ اخلاق که برویم باید بتوانیم براساس یك کیفیت مشترکی سایرمراتب اخلاق را نسبت به آن چیزی که تعریف می‌کنیم رتبه بندی کنیم وبگوئیم شدت وضعف این جوهره ای که حقیقت جوست است حقیقت نسبت بین خالق ومخلوق است .

حجت الاسلام حسینی : وقتی میگوئید که خدایا مرابه حقیقت معانی حوادث آشناکن ، یك وقت میگوئید خدایا مرا با حوادث آشناکن که معنایش رادردستگاه خلقت تو بفهمم یکوقت میگوئید به حقیقت معانی مرا آشناکن . اینهافرق میکند یعنی یکوقت میگوئید حقیقت جهت چه هست ، حقیقت شخص خود شخص است اضافه که ندارد خود شخص که دیگر بالا وپائین نمیشود که اضافه و کم داشته باشد ، درعین حال روی آن اشکال یك خورده تامل بفرمائید که آیا این رشد کمی که

میگوئید تغایرکمی رامی‌پذیرید تغایرکسی هم نسبت به یك ذات به تغایرکیفی تبدیل میشود یا نه ۰

برادرجاجرمی : اینجا نمی‌خواهیم مثل بحث منطقیون که میخواهند مراتب وجود رابگویند آنجا یك جوهره مشترك بنام وجود می‌گیرند وتفاوتها رابه تفاوت کمی برمی‌گردانند ، بحث کنیم ۰

حجت الاسلام حسینی : اشکال ما برآنها هم این است که آیا این تفاوتها انتزاعی است یعنی همه چیز همه خاصیتی رادارد یا اینکه میگوئید انتزاعی نیست ۰

برادرجاجرمی : ما اینجا برای کثرتها حقیقت قائل میشویم همانجورکه برای جهت که نسبت بین کثرت و وحدت است ۰

حجت الاسلام حسینی : برای نسبت بین وحدت وکثرت حقیقت قائل میشوید برای خود وحدت هم حقیقت قائل میشوید پس باید آن نسبتی راکه بین وحدت وکثرت دارید یك خصلت داشته باشد که آن خصلت آنرا بطرف وحدت نشان بدهد یك خصلت هم داشته باشید که بطرف کثرت ، آن خصلتی که بطرف کثرت است شما تغییرکیفی راهرجورخواستید درآن قرارید هید آن جهت که بطرف وحدت می‌خورد آنراکه نمیتوانید بگوئید درآن تغییرهست ۰

برادرجاجرمی : حالا آن چیزی که ما دربرنامه ریزی لازم داریم آن جهتی استکه بطرف کثرتها میخورد یعنی آن نسبت جهت راباکثرتها داریم ملاحظه می‌کنیم ۰

حجت الاسلام حسینی : عیبی ندارد شما میگوئید دوجهت دارد که یکی از آنها مطلقاً ثابت است ۰

برادرجاجرمی : موضوع بحث ما جهت کثرت است یعنی چیزی که حاکم برزمان ومکان است چیزی که حاکم برزمان ومکان است باید ازیك رتبه ای که نگاه می‌کنیم صرفاً بتواند ازآن زاویه شاخیت همه رابیند ، اگرکیفیتها تغییرکند مثل این استکه واحد اندازه گیری ما تغییرمی‌کند ، واحد اندازه گیری که تغییرکند دیگرنمیتوان گفت مثلاً دوکیلو سیب رابا پنج کیلو پارچه چگونه

می‌سنجند ، یعنی آن جائی که شاخیت مشخص شده وارزشها معلوم میشود آن جائی استکه ازیک کیف مشترک به همه چیزها نگاه می‌کنیم ، البته این بحث قابل دقت استکه نسبت ذات جهت با خالق دارای چه خصوصیاتی است ونسبتی که باکثرتها دارد چگونه است ، ولی حداقل این استکه از آن موضعی که ماجهت را نسبت به کثرتها ملاحظه می‌کنیم یعنی جهت راحاکم برکثرتها می‌بینیم ماباید یک کیف مشترک داشته باشیم که ازآن زاویه بتوانیم شاخیت هارا پیدا کنیم اگر در آن کیفیت تغییرکیفی راه داشته باشد مثل این استکه واحد اندازه گیری ما تغییرکند دیگر نمیتوان جایگاه دوچیز را نسبت بهم سنجید تنها میتوان گفت باداشتن یک مقیاس واحد یعنی یک کیف خاص درجهت جهت یعنی آن جائی که تقسیمات جهت برای همان قسمت نقش جهتی دارد آنجا میتوان گفت یک کیفیت معرفی می‌کنیم که آن کیفیت دیگرتعدد برداربا شد وازآنجا که به کیفیتهای دیگرنگاه می‌کنیم مراتب شدت وضعف آن کیفیت را ملاحظه کنیم ، بنابراین در تقسیمات جهت باید یک جائی برای کثرت معرفی کنیم که یک کیف باشد وساختاری هم که می‌فرمائید ساختار شدت وضعفی آن کیف باشد این یکطرف بحث است که تاثیر تاثیر را در اینجا می‌گذاریم یکطرف دیگرباشاخن تاثیر یعنی جائی که ارزش میخواهد ازموضع تحقق ملاحظه شود یعنی جائی که تاثیرات حاکم برهمه عینیت است واگرزمان ومکان راجزء کثرتها بگیریم اولین رتبه ای که آن چیز حاکم برهمه کثرتها یا زمان ومکانهاست اسم آنرا ترکیب می‌گذاریم وآخرین مرحله رااصل پتانسیل وقدرتی بگذاریم که این رابوجود آورده است .

حجت الاسلام حسینی : اول بگوئیم شاخن تاثیربعنی اثر این میکروفون واثراین اشیاء بعد بگوئیم شاخن ساختار تاثیرکه همان شاخن تاثیراست که آیا این میکروفون باچه روابط انسانی بوجود آمده است بعد بگوئیم ساختارشاخن تاثیر ساختار اخلاق است .

برادرجاجرمی : یعنی مفهوماً اول باید درجهت یک رتبه ای ببینیم که حاکم برتغییروتباین

و زمان ومکان باشد اما چون ازموضع نسبت تاثیری صحبت می‌کنیم شامل ترین موضع تاثیری راد ارد

حجت الاسلام حسینی : که این تکنولوژی میشود آنوقت تکنیك د رامرفرهنگ همان منطق میشود که الان تکنیك شماد راین زمینه پیشرفته است .

برادرجاجرمی : اگراینجورباشد فرق این شاءن بااقتصاد چیست یعنی اولین رتبه تاثیر که میگوئیم تفاوتش بااقتصاد که آن هم ملاحظه تاثیرات مادی است آیاباید بگوئیم د ورتبه تاثیرات است یعنی تفاوت این تکنولوژی بااقتصاد چیست ؟

حجت الاسلام حسینی : اقتصاد باتکنولوژی یك وجه شباهت دارد ولی د راینجا شماد ارید از لحاظ بستریاگسترش اخلاق صحبت می‌کنید اقتصاد راازموضع توسعه نگاه می‌کنید نه ازموضع رشد کمی .

برادرحسینیان : آن ساختارهائی که د رابتدا می‌فرمائید شاءن اگرملاحظه کمی بشود وبه برد ارتبدیل شود د یگرنمیتواند ساختارد اشته باشد چونکه ساختارکمیت ساختاروصف کیفی است .

حجت الاسلام حسینی : حالا کم که اضافه میشود کیف عوض میشود هرچند ثبات جهت د ر آن هست .

برادرحسینیان : پس آن بحث که کیف ثابت است ومافقط تغییرکمی نسبت به امر ثابت د اریم رها میشود بلکه باید بگوئیم که یك کیفیت وکمیت ثابتی د اریم که آن کیفیت کمیتش ثابت است آنوقت د رمرحله پائین تر کیفیت وکمیت با هم تغییرمی‌کنند ولی نسبت به آن غایت ، یك کیف ثابت باکم متغیرند اریم یعنی کیفیت ظرفی به آن معنا نیست وبه معنای کیفی است که کمیت هم د ارد یعنی د یگر شد ت وضعف به آن نمیتوان گفت که بگوئیم اخلاق شد ید یا ضعف شد باید بگوئیم کیفیت آن عوض شد منتهی متناسب با غایت .

حجت الاسلام حسینی : فرقش با نوع شتاب وچیزهائی که د رزمان می‌گفتیم این استکه د ر

اینجا جهت حتماً ملاحظه میشود وثابت است ودر آنجا به جهت کاربرد اشتید بنابراین جهت برنامه ریزی کفر و ایمان را اینجا میتوانید ببینید فرضاً اگر همه جدول آنها ۲۱۶ وبطرف الحداد باشد فرض کنیم ، آنجا نمی توانید بگوئید چرا بد است اینجا میتوانید بگوئید چرا بد است .

برادر حسینیان : آنوقت شدت وضعف را هم اینجا میتوانیم توصیف کنیم .

حجت الاسلام حسینی : بله میتوانید ، یعنی بحث دیروز که منجر به بحث امروز شد این بود که تا برای خصلتها نتوانیم تحت یک عناوینی مثل ترتیب وتبدیل جدول معرفی کنید ومرکب نباشد نمیتوان گفت این صفت مقدم برآن است وچه نسبتی با صفتهای دیگر دارد ، ایشان فرمودند از روان شناسی باید آغاز کنیم ولو مولد آنرا نشناسید بعد در اینجا عناوینی را نیاز دارید وباید اینها عوض بشوند هرچند عناوین شأن باشد بگوئیم شأن شدت که پیدا می کند معنایش این است که کثرت و وحدت متناسب با خودش را پیدا می کند وتغییر کیفی وکمی خودش انجام میشود هرچند بدلیل جهت ثابت نظر شما به شأن در این رتبه فرق کند با نظری که در مرکب دارید .

برادر حسینیان : پس شأن به معنای کمی نیست بلکه هم کمیت دارد وهم کیفیت وشدت شان نسبتی است که با غایت دارد .

حجت الاسلام حسینی : آنوقت در نفس طرف در ذات طرف همیشه ثبوتی است که به در آن رشد کمی است به کیفی ، در اینکه این کثرت به طرف چه نسبتی دارد حتماً در آن شدت وضعف است .

برادر رجائی : اگر شدت ضعف هم کمی وهم کیفی باشد شما چگونه میتوانید شأن هرچیزی را از آن موضع ملاحظه کنید آیا مثل این نیست که مقیاس اندازه گیری شما تغییر می کند ؟

حجت الاسلام حسینی : عرض کردیم نسبت به مادون که خود شما مقیاس برایش هستید میتوانید اطلاق کنید ولی نسبت به عالی تر که مقیاس ندارید تا خودتان را بسنجید نمیتوانید نظر دهید ما چه

زمانی تغییرمی‌کنیم فرقش این شد که در زمان ومکان می‌گفتید سه بارضرب کن تغییرمی‌کند ، حالا اگرسئوال کنم مدلق سه کی تشکیل می‌کند ، چون ما من ادراك شما در رابطه مدلق سه است معلوما ت ندارد بتوانید دراین رابطه نظرد هید دراین موضع تغییراتش بااین مقیاس قابل ملاحظه نیست ، حالا اگر کسی برود درمقیاس بالا ترمثل ائمه معصومین صلوات الله علیهم میگوید این بچه ها دلخوش شده اند به این چیزی که درست میکنند شاید بتوانند خدمت کنند ولی بالا ترش حتماً هست در آن آیه مبارکه می‌فرماید خداوند بعضی از ملائکه راد وتابال داده بعضی سه تابال داده بعضی چهارتا وبه بعضی " یزید من یشاء" هرقدرکه بخواهد .

برادرامیری : دربرنامه های پنج ساله یاده ساله یك چیزی هست که تغییرنمی‌کند مثلاً فرض‌کنید جامعه ما میخواهد بطرف تعبد برود هرلحظه اش درحال تعبد است ولی لحظه بعد ی نزدیك میشود این نزدیك شدن رامیتوان تغییرداد .

حجت الاسلام حسینی : اشکال ایشان این استکه مقیاس عوض میشود من هم عرض می‌کنم بهمین دلیل بالا تررانمی‌توانید ببینید ، خود تان نسبت به برنامه مادون خود تان مقیاس هستید ولی نسبت به خود تان نمیتوانید مقیاس باشید .

برادرجاجرمی : یعنی درجائی که ملاحظه می‌کنیم این ما هستیم که ملاحظه می‌کنیم نسبت به همین ادراکمان هم یك کیفیت ثابت داریم که ازآن زاویه همه چیز راملاحظه می‌کنیم .

حجت الاسلام حسینی : ولی چگونگی تغییرخود این کیفیت راد رمنزلت بالا ترملاحظه می‌کنید یعنی نمی‌توانید تغییرات خود تان راکنترل کنید .

برادرامیری : حالا دراین برنامه های ماکه فرض‌کنید یك برنامه ده ساله است میگوئیم کاری نداریم که خود این تغییرات چیست ولی درون این برنامه پنج ساله داریم برنامه ریزی می‌کنیم قطعاً اینجا یك جهتی مطرح است که آن جهت دربرنامه ریزی ما باید تغییرکند چون اگرتغییر

کند نمی‌توان عمل کرد ، آن ثابت است وما نگاه می‌کنیم ببینیم چقدر جهت را تحقق بخشیده ایم .

حجت الاسلام حسینی : این امر ثابتی است که جناب آقای مسلمی می‌فرمایند ، البته امر ثابت در برنامه با امر ثابت در مشیت فرق میکند .

برادر رامیری : خوب رتبه این را بالا ببرید تا برسید به برنامه خداوند همین میشود برنامه ما هم اینجوری میشود .

حجت الاسلام حسینی : یعنی یك جهت ثابت ویك جهت مختلف دارد .

برادر رامیری : ما باید هرد وبعد را در برنامه خود مان عنوان کنیم حالا این تغییرات را که می‌فرمایند بگوئیم تغییرکمی ازهمین باب است .

حجت الاسلام حسینی : درآن جائی که شما فرمودید ثابت است دیگرچگونه میتوانید در آن تغییر ببینید الا ازجهت اینکه این مرکب میشود با چیزی که آن تغییرکمی وکیفی دارد .

برادر رامیری : ما نمی‌گوئیم چیزی تغییرمی‌کند بلکه میگوئیم تغییرات آن فعلاً مد نظرما نیست

حجت الاسلام حسینی : تحت این پوشش واین خط سیراست میگویند خط سیرته بیرمی‌کند میگوئید ده خط سیر در بیست سال ثابت است .

برادر رامیری : بهرحال یك بعدی ازجهت هست یا نه ، صحبت سراین استکه آن جهت است واین قسمتهائی که ما میگوئیم ازیك درجه قرب به درجه بالا تررسیدیم همان جهت است وغیر ازآن نیست یعنی داریم به یك چیزی نزدیك میشویم قطعاً می‌دانیم ازآن کیف خارج نشده ایم فرضاً ازحالت تعبد یك به تعبد دورسیده است ، بنابراین تغییرکیفی نیست .

حجت الاسلام حسینی : درآن جهت ثابت این کثرات حرکت کرده اند یا خود آن جهت ثابت تغییرکمی کرده است ، درآن جهت برنامه وآن جهت بیست ساله تغییرکمی حاصل شده یا این کثرات درآن جهت تغییرکمی کرده اند .

برادر رامیری : ازاویه جهت مثلاً تعبد اگرنگاه کنیم میگوئیم در این بیست سال جهت کلی ما این استکه تعبد تحقق یابد .

حجت الاسلام حسینی : مایک خط یا یک بردار می‌کشیم وآنرا ثابت حساب می‌کنیم میگوئیم متناسب بااین قسمت ، متناسب بااین قسمت ومتناسب باپنج سال اول ، متناسب باپنج سال دوم وپنج سال سوم ، این متناسب که میگوئیم پائینی ها تغییرکرده اند وکثرت آنها بیشترشده ولی تناسبشان همیشه به این خطی که بالای سرشان هست ثابت است تناسبی که نه در آن تغییرکمی پیدا شده ونه تغییر کیفی .

برادر رامیری : در هرکدام ازآن مقاطع چهره ای از ثبات رامی‌بینیم درعین حالی که تغییر هم هست .

حجت الاسلام حسینی : تغییرکمی دراین جهت شده است ، خود ذات جهت تغییرکمی نمی‌کند

برادر رحسینیان : تغییرکمی تحت آن تغییرکیفی هربازتاثیراتی روی آن کیفیت دارد متوجه ما ملاحظه نمی‌کنیم .

حجت الاسلام حسینی : دربرنامه ما هست ولی دربرنامه خدا نیست .

برادر رحسینیان : دربرنامه خدا تغییرکمی هم نیست .

برادر رجاجرمی : آن امرثابت که نسبت به جهت حقیقی کائنات هست آن غایتی که دارد سرنسخ آن هیچوقت ازدست خدا بیرون نمی‌رود ، یعنی مشیت من وشما حتماً یک جهتش راثابت ملاحظه می‌کنیم ، کارمان راهم جلومی‌بریم رشدهای کمی وکیفی هم تحت آن جهت پیدا میشود ولی خود ما ن ادراک ازاین نداریم که بعد که جلوترفتیم اصلاً درک ماعوض میشود وجهت گیری ما اصلاح میشود .

برادر رحسینیان : پس تغییرکمی صرف تحت یک کیفیت خاص نیست یعنی درهرمرتبه ای تغییر کمی وکیفی باهم هست ولی تحت یک کیفیت شامل تراست .

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

بسمه تعالی

جلسه ٦٥ ـ الگو

برادرمعلمی : اول کارگفته بودیم که باید سه تا چارت داشته باشیم که یک چارت را میتوان ـ چارت مکان یا " چارت وضعیت " نامید که درهرمکان ویا هروضعیتی باید آن کم وکیفهایی که وجود دارند یک هماهنگی بااین داشته باشند .

حجت الاسلام حسینی : باچارت تعادل هماهنگی داشته باشند .

برادرمعلمی : بله باچارت تعادل , البته چون درهمه آنها تعادل هست بهتراست بگوئیم " جدول تعادل مکانی یاجدول تعادل وضعیت " یک جدول هم هستکه جدول زمانی یاجدول مراحل است وجدول دیگری نیز به نام " جدول جهت یاجدول نسبت تاثیریاجدول ارزش" داشتیم . ابتدا اثاً درمورد " جدول تعادل و ضعیت " صحبت میکنیم . درجدول تعادل ـ وضعیتاگربخواهیم این رابه عنوان یک مصداق به بعنوان کلیش بررسی کنیم رده اول که رده نسبت تاثیری هستند درجامعه عبارتند از " اخلاق واحکام وتکنولوژی " و رده دوم سیاست و اقتصاد وفرهنگ اند که سه وصف زمان ساز هستند کمااینکه " اخلاق واحکام وتکنولوژی " رده جهت ساز میباشند . البته توجه شودکه اینهارده جهت ساز درمکان هستند , بعدازاین دو رده , رده پائین تر ازاینهاکه " دولت , جمع وخانواده " باشندرده مکان ساز هستند .

حالا اینجایک صحبتهایی مطرح میشود وآن این است که اگرمااین چارت رادریک وضعیتی به چارت ٢١٦ تبدیل کردیم(البته اینکه ازچارتی که ٢١٦ نباشد مثلاً ٢١٤ باشد چگونه میتوان به ٢١٦ رسید بحثی است که فعلاً مورد بحث قرارنمی دهیم چراکه آن هم وضعیتش تقریباً مثل همین است ولذا چون این در بعد از ٢١٦ روشنتر است روی آن تکیه میکنیم) یعنی اگر این چارت ٢١٦ راداشته باشیم چگونه میتوان آنرا به چارت ٤٣٢ تبدیل کرد ویا چگونه میتوان ـ

چارت ۴۳۲ را به چارت ۶۴۸ تبدیل نمود ؟ ازیك طرف درتفاوت این دومرحله میتوان اینطور گفت که همه عدد ها در ۲ ضرب شده اند یا همه عدد ها در ۳ ضرب شده اند یا همه عدد ها در ۱۰ ضرب شده اند ولی اینکه همه عدد ها ضرب در ۱، ۲، ۳ یا ۱۰ میشوند چگونه ممکن است ؟ یعنی ما درعینیت نمیتوانیم مثلاً همه اینهارا ضرب در ۱۰ کنیم بلکه یك کاری باید انجام بدهیم که بوسیله آن کار اینها ضرب در ۲، ۳ یا ۱۰ بشوند حال صحبت درایناست که آیاآن کارچیست ؟

این مطلب راازبعد های دیگرهم میشود توضیح داد وآن هم این است که ماگردرچارت مکان چیزهایی راتنظیم کرده وضعیت مکانی ویاوضعیت موجود یا هروضعیت دیگر رابه تعادل میرسانیم آیا مراحل حرکت ونسبت تاثیر(ودر مراحل حرکت هم سرعت وشتاب ونوع شتاب وآن چیزهایی که وجود دارد) راچگونه میتوانیم تنظیم وتصحیح کنیم ؟ اگر بفرض عدد هارا ۲۱۶ کردیم این جوری نیست که بگوئیم وقتی که مایکبارایناهارا ۲۱۶ کردیم این چارتهابصورت اتوماتیك مثل یك چیزی که آنرا کوك دائمی کرده خودش برنامه ریزی میکند وجلو میرود بلکه مامرتب باید آنرا کنترل کنیم پس این تصور که مابگوئیم که فوراً این را ۲۱۶ می‌کنیم خودش جلو می‌رود تصور غلطی است .

یك تصور دیگر هم میشود کرد که بگوئیم اصلاً چارت ۲۱۶ چارتی نیست که مابتوانیم هیچوقت به آن برسیم این فقط چارت نسبتهای مطلوب است یعنی مثل مدینه فاضله این است که مابسمت آن میل می‌کنیم که خودمان رابه آن نزدیك کنیم ولی هیچوقت به آن نمیرسیم به این تصور هم اشکالاتی وارد است وحداقل اشکال آن است که مابین آن وضعیت عدم تعادل و۲۱۶ یعنی بین مراحلی که ما میخواهیم طراحی کنیم قانونی پیدا نمی‌کنیم چراکه قانونی که ما داریم قانون ۲۱۶ است که عدد هابراساس آن با همدیگر ترکیب میشوند ولذا اگر ۲۱۶ نباشد این عدد ها نیستند مثلاً اگر فرض کنیم ۲۱۵ باشد مانمی‌دانیم که کجارابایدکم وزیادکنیم وبرای این کار فرمول نداریم بنابراین برمحورچنین تصوری اصلاً فرمول داشتن وقانون داشتن منتفی استومعلوم میشود که مابایدبه

چارت ۲۱۶ برسیم وازچارت ۲۱۶ حرکتمان باید ادامه داشته باشد تابد ینوسیله برنامه ریزی و اعمال اختیارما درجدول برنامه ریزی ازبین نرفته ووجود داشته باشد .

حال اگرما چارت ۲۱۶ رادرست کردیم بعدکه میخواهیم ازاین موضع حرکت کرده وسرعت شتاب ونوخ شتاب رااصلاح کنیم چنانچه به اعداد جدول تعادلی دست بزنیم ازتعادل خارج میشود مثلا اگر رابطه "۱و۲و۳" رابهم زدیم تاشدت سرعت یاشتاب و غیره پیداشود دوباره وضعیت مکانی خراب میشود پس معلوم میشود که ماگرآمدیم این عددهارایک بارتنظیم کردیم وبا کیف آن هم تاحدودی تناسباتش راسنجیدیم دیگرازآن به بعد تغییر عددهابه عهده مانیست .

حجت الاسلام حسینی : اگرجدول شمادرست باشد ومتناسب باروابط طبیعی عالم باشد باید درست بشود .

برادرمعلمی : بله باید درست بشود وماهم باید یك جایی رادست کاری بکنیم نه اینکه خودش اتوماتیك جلوبرود اماآن جایی که ماباید دست کاری بکنیم کجاست ؟ به نظرمیرسد که آنجایی که ماباید دست کاری بکنیم ازاین به بعد تصرفات کیفی است نه تصرفات کمی یعنی یك چیزی رابه عنوان کم ازیك جابرنمی داریم بگذاریم یك جابلکه یك ربطهای کیفی راعوض می کنیم که آن ربط کیفی راعوض کردن باعث میشودکه این جدول عددهایش دریك ضرییی ضرب بشودکه آن ضریب ، ضریب کیفیت است بعنوان مثال اگر ۱و۲و۳ اقتصاد درتکنولوژی را که براساسش همه چیز حساب میشود مثلا اقتصاد خانواده مد نظر قرار دهیم، درایندجا مایك تکنولوژی یا یك شیوه و روش داریم حال اگرمابیائیم توی مرحله بعدی اقتصاد تکنولوژی وشیوه آن راعوض بکنیم یعنی ازیك روش دیگرو یك ابزار دیگر استفاده کنیم که بازدهی یانسبت تاثیرآن روش نسبت به روشی که الان به کار می گیریم دوبرابر باشد بعنوان مثال : اگر حالا ماصد هزارتومان خرج می کنیم وگاو آهن درست می کنیم وگاو آهن هم یك ابزاری است برای بخش اقتصاد کشاورزی ، بعدکه می آئیم یك تکنیك

جدید پیدا میکنیم اگرهمان ۱۰۰ هزارتومان راخرج کرده وتراکتور درست کنیم ، فرضاً تراکتور نسبت به گاو آهن بازده هیش دوبرابر است ۰۰۰

حجت الاسلام حسینی : فقط اینجا یك اشکالی به ذهنم میرسد ، هرگاه یك تکنولوژی جدید می‌آوریم بستگی به این دارد که این تکنولوژی را ما در کدام قسمت وارد کنیم یعنی توی سیاست باشد یا فرهنگ یا اقتصاد ، توی جمع باشد یا خانواده یا دولت ۰ بلافاصله جدول شما بهم می‌ریزد وشما مجبورید تغییر دوم را در اعداد انجام بدهید تا باورود یك پتانسیل وارده روی همه تکنولوژیتان توزیع شود وبهره برداری خودش عملاً توزیع بشود یعنی مثلاً از قانون تراکم احتراق وقانون خاصی که برای تبدیل گاو آهن به تکنولوژی مطرح است مثلاً بیاید توی سیاست وبه چیز دیگری تبدیل شود فرضاً ماشین جاده سازی شود یا مثلاً برود توی یك بخش دیگروبك چیز دیگری بشود ۰

برادر معلمی : بله این مطلب درست است یعنی مایك تکنولوژی راوارد می‌کنیم همعرض با آن بدانیم ومتوجه بشویم که این تکنیکی که داریم عوض می‌کنیم کجاها را تغییرمی‌دهد وهمعرض با آن وهماهنگ بآن چیزهای دیگررا هم عوض‌کنیم این مشکل هم تاحدودی حل میشود ۰

خلاصه اینکه اگرمشخص شود که اولاً یك تکنولوژی یا تکنیکی راکه میخواهیم وارد کنیم چه جای دیگری رابا ید همراهش تغییربدهیم وثانیاً چه مقدماتی رابا ید قبلاً طی کنیم (چراکه همیشه هر تکنیکی راتوی هروضعیتی نمیشود وارد کرد) اینهارااگرما توانسته باشیم محاسبه کنیم ودرست عمل کنیم آن تعادل خودش بوجود میآید ۰البته ممکن است که یك تصور دیگری هم بکنیم که اینها دفعتاً واحده درست نمیشود یعنی ما نمی‌توانیم یکشبه همه گاو آهنها راجمع کنیم وتراکتور وارد کنیم وبا زهمعرض تراکتور هم مثلاً توی احکام واخلاق وجاهای دیگر چیز مشابه آن قرار بدهیم یك مقدار ملایم درهم ریختگی پیدا میشود وخودش هم ملایم درست میشود واگرهم یك وقت اشکال داشته باشد تصحیح آن مثل همان وضعیت اول می‌ماند وخیلی مشکل نیست ۰

حالا اگر قرار شد بیاییم ارتباطات کیفی یاکیفیتهارا عوض کنیم تا اینکه جدول کمی مارا از یک وضعیت به وضعیت دیگربرد یابه عبارتی بخواهیم زمان یا مراحل حرکت خودمان را عوض بکنیم این چگونه ممکن است ؟ به کجا ها باید دست بزنیم با توجه به اینکه درچارت وضعیت یک رده ، رده زمان سازداریم اگربخواهیم تصحیح زمانی بکنیم باید همین خصلتهای چارت وضعیت را عوض کنیم وآنها را باید تغییرد هیم تا مراحل حرکت آن جوری که ما میخواهیم بشود نه اینکه جای دیگرراد ست بزنیم . بنابراین معلوم میشود که اگرما بخواهیم سرعت یا شتاب یا نوخ شتاب را عوض کنیم باید سراغ رده زمان سازها بیاییم نه اینکه سراغ جهت یا سراغ مکان برویم بلکه توی وضعیت مکانی باید سراغ این خصلتها رفت واینها را متناسب باآن چیزی که جدول نشان میدهد تغییرداد تا اینکه مراحل حرکت بآنگونه که میخواهیم پیدا شود بعنوان مثال درچارت وضعیت جامعه باید سراغ بحث اقتصاد وسیاست وفرهنگ بیائیم و برای تصحیح سرعت به اخلاق واحکام وتکنولوژی (رده اول) ونیز به جمع وخانواده ودولت کاری نداشته باشیم .

حالا یک فرض دیگرهم باید بکنیم اگرکسی گفت که برای دولت وجمع وخانواده هم باید ربط کیفی عوض کرد یابرای اخلاق واحکام وتکنولوژی هم باید ربط کیفی را عوض کرد ، به جدول که نگاه کنیم اینها توی جدول (اقتصاد وسیاست وفرهنگ) بعنوان زمان سازها مطرح اند ولذا اگررده اول وسوم را هم بخواهیم تغییرد هیم دوباره به همین مطلب برمی‌گرد ند یعنی اگربخواهیم درمورد دولت وجمع وخانواده چیزی یا ربط کیفی را عوض کنیم یاباید ربط اقتصادی آن رعوض کنیم یاربط سیاسی ویاربط فرهنگی آن را عوض کنیم یعنی دو مرتبه تغییراینها هم برمی‌گرد د به اقتصاد وفرهنگ و سیاست همینطوراگرخواستیم احکام واخلاق وتکنولوژی (که جهت ساز هستند) را عوض کنیم مثلا اگر بخواهیم اخلاق تغییرکند باید یااخلاق اقتصادی یااخلاق فرهنگی ویااخلاق سیاسی را عوض نمائیم درمورد احکام وتکنولوژی نیز چنین است بنابراین تصحیح مراحل حرکت یاتنظیم مراحل

حرکت برمی‌گردد به این سه تا خصلت .

حالا اگر یکی دو مطلب دیگر را هم اینجا حل کنیم چارت مراحل روشنتر میشود یکی این است که ما وقتی چارت وضعیت را ملاحظه کنیم چهل تا خانه در آن هست که در سه رده ترسیم شده اند ، حال سئوال اینست که آیا وضعیت این رده ها نسبت به همدیگر چگونه است ؟ یعنی اگر یک جایش بخواهد تغییر واقع بشود در بقیه آنها تغییرات به چه صورت درمی‌آید ؟ آیا واقعاً این چهل تا خانه به همدیگر به نحوه ای متصل شده اند که اتصال مطلق دارند بگونه ای که اگر بخواهیم یکی از آنها را دست بزنیم فوراً همه آنها را باید عوض کنیم ؟ یعنی آیا دفعتاً واحده با تغییر یکی از آنها بقیه آنها هم عوض بشود یا اینکه تغییرات یکی از آنها میتواند باثبوت یکی دیگر از آنها تا مراحلی چند همراه باشد ؟

در این رابطه چنین گفتیم که رده ای که نسبت تاثیر هستند (مثلاً اخلاق واحکام وتکنولوژی) چون راجع به جهت هستند هرسه تا با همدیگر عوض میشوند وتقدم وتاخری دارند مثلاً در مصداق آنها در جامعه ما نمیتوانیم بگوییم که اول تکنولوژی را عوض می‌کنیم وبعد از عوض شدن تکنولوژی بعد از یک مدتی تکنولوژی احکام متناسب با خودش را واین احکام متناسب با تکنولوژی هم اخلاق متناسب با خودش را می‌آورد .

حجت الاسلام حسینی : اخلاق اگر عوض بشود آیا میتوانیم بگوئیم احکام وتکنولوژی خودش را می‌آورد یا نمیتوانیم ؟

برادر معلمی : این را هم نمیتوان گفت بلکه ما باید بگوئیم که هر تکنولوژی با یک احکام واخلاق خاص کار می‌کند ، یعنی اگر ما یک وقتی اخلاقی را بیاوریم وفشار بیاوریم که بخواهیم این اخلاق را نگه بداریم ، هماهنگ با آن احکام تکنولوژی آن هم عوض میشود همینطور اگر یک تکنولوژی را بیاوریم وبعد فشار بیاوریم که این تکنولوژی را نگه داشته وحفظ نمائیم احکام واخلاق متناسب با آن می‌آید

اما مسأله مهم اینست که این تکنولوژی باید با احکام و اخلاق با همد یگر عوض شوند و در چنین صورتی چنانچه بخواهیم جامعه مان د چار تشتت نشود و برنامه ریزی مان د چار اختلال نشود وقتی خواستیم آن را عوض بکنیم همعرض و هماهنگ با آن باید نگاه کنیم ببینیم این چه روابطی را لازم دارد و آن — روابط و آن اخلاق را هم اعمال بکنیم تا اینکه این سریعتر به حالت تعادل برسد و حرکت بکند .

اما در مورد بحث اقتصاد و فرهنگ و سیاست و یا در مورد بحث سرعت و شتاب و نوع شتاب وضع دیگر مثل حالت فوق نیست چرا که اینها خصلت زمانی هستند و خصال زمانی حالت تعاقبی دارند مثلاً اگر فرض کنیم که شتاب ثابت است این شتاب ثابت یعنی امری که حکومت بر یک سرعتهای مختلفی دارد فرضاً اگر متحرکی با شتاب ۱۰ حرکت کند بدان معنی است که سرعتش ده تا ده تا عوض میشود ، یعنی چند دفعه که سرعت ده تا ده تا عوض شود این شتاب ثابت است حالا اگر از این شتاب هم رفتیم توی بحث نوع شتاب و گفتیم که این شتاب هم خودش عوض میشود باز در نوع شتاب (چون حکومت دارد بر شتاب) بدان معنی است که شتاب چند بار میتواند عوض بشود ولی نوع شتاب ثابت باشد ، بنابراین اوصاف رده زمانی بارده نسبت تاثیری با همد یگر تفاوت دارند زیرا د را وصاف زمانی تغییراتش یک تقدم و تأخری دارند ولی اوصاف جهتی باید همعرض با همد یگر عوض بشوند . بنابراین اگر یکی از اوصاف نسبت تاثیری را خواستیم عوض کنیم دوتای دیگر هم باید همراهش عوض شوند ولی اگر توی بحث زمانی بود حتماً باید اول سرعت را عوض کرد تا شتاب عوض بشود و بعد باید شتاب را عوض نمود تا نوع شتاب عوض گردد یعنی سرعت و شتاب و نوع شتاب را نمیشود هر سه تایش را با همد یگر عوض کرد زیرا د را اینصورت باید به همد یگر چسبید و اتصال مطلق داشته باشند و د یگر مفهوم شتاب و نوع شتاب از د و معنا بودن می افتد و یکی میشود .

د ر بحث د ولت و جمع و خانواده هم باز همینطور هست که د ولت و جمع و خانواده وضعشان از لحاظ اقتصادی و فرهنگی و سیاسی باید هماهنگ با همد یگر عوض بشود و تقدم و تأخر به این معنایی

حرکت برمی‌گردد به این سه تا خصلت .

حالا اگر یکی دو مطلب دیگر را هم اینجا حل کنیم چارت مراحل روشنتر میشود یکی این است که ما وقتی چارت وضعیت را ملاحظه کنیم چهل تا خانه در آن هست که در سه رده ترسیم شده اند ، حال سئوال اینست که آیا وضعیت این رده ها نسبت به همدیگر چگونه است ؟ یعنی اگر یک جایش بخواهد تغییر واقع بشود در بقیه آنها تغییرات به چه صورت درمی‌آید ؟ آیا واقعاً این چهل تا خانه به همدیگر به نحوه ای متصل شده اند که اتصال مطلق دارند بگونه ای که اگر بخواهیم یکی از آنها را دست بزنیم فوراً همه آنها را باید عوض کنیم ؟ یعنی آیا دفعتاً واحده با تغییر یکی از آنها بقیه آنها هم عوض بشود یا اینکه تغییرات یکی از آنها میتواند با ثبوت یکی دیگر از آنها تا مراحلی چند همراه باشد ؟

در این رابطه چنین گفتیم که رده ای که نسبت تاثیر هستند (مثلاً اخلاق و احکام و تکنولوژی) چون راجع به جهت هستند هرسه تا با همدیگر عوض میشوند و تقدم و تاخری دارند . مثلاً در مصداق آنها در جامعه ما نمیتوانیم بگوییم که اول تکنولوژی را عوض می‌کنیم و بعد از عوض شدن تکنولوژی بعد از یک مدتی تکنولوژی احکام متناسب با خودش را و این احکام متناسب با تکنولوژی هم اخلاق متناسب با خودش را می‌آورد .

حجت الاسلام حسینی : اخلاق اگر عوض بشود آیا میتوانیم بگوئیم احکام و تکنولوژی خودش را می‌آورد یا نمیتوانیم ؟

برادر معلمی : این را هم نمیتوان گفت بلکه ما باید بگوئیم که هر تکنولوژی با یک احکام و اخلاق خاص کار می‌کند ، یعنی اگر ما یک وقتی اخلاقی را بیاوریم و فشار بیاوریم که بخواهیم این اخلاق را نگه بداریم ، هماهنگ با آن احکام تکنولوژی آن هم عوض میشود همینطور اگر یک تکنولوژی را بیاوریم و بعد فشار بیاوریم که این تکنولوژی را نگه داشته و حفظ نمائیم احکام و اخلاق متناسب با آن می‌آید

اقتصادی ، احکام اقتصادی واخلاق اقتصادی راعوض‌کنیم، پس زیراین خانه‌که نوشته شده است اقتصاد موجود میتوانیم بنویسیم اقتصاد موجود دراخلاق واحکام وتکنولوژی .

درایندجا ممکن است این سئوال مطرح شودکه خوب خالا این را چگونه میتوان عوض‌کرد ؟ که میگوئیم درست است‌که اخلاق واحکام و تکنولوژی همعرض‌با همد یگروهماهنگ وهم زمان با هم باید عوض‌بشوند ولی رتبه این سه تابا هم وارزشمندی این سه تابا همد یگریکی نیست بلکه چون ما توی تقسیم بندی اخلاق راتوی رده ۳ قرارداد یم وبه اصطلاح ارزش واهمیتش بیشتراست پس هر وقت درتقسیم بندی مان به چنین مطلبی رسید یم آن راکه ارزشمندی بیشتری دارد جهت قرار می‌دهیم ودوتای دیگررابراساس‌آن تنظیم می‌کنیم هرچند موقعیکه مامیخواهیم اعمال کنیم سه تای آنهابا همد یگرهست ولی توی طراحی آنهاآن که ارزشمندی بیشتری دارد برای مامهمتر است . بنابراین می‌آئیم توی چارت اخلاق یعنی اخلاق اقتصادی نگاه می‌کنیم ببینیم که به اصطلاح رشد چه چیزی هست یعنی ازاین وضعیت به وضعیت بعدی که میخواهیم برویم حالت بعد چه حالتی هست بعد میگوئیم پس‌ازاین اخلاق اقتصادی باید برویم به این اخلاق اقتصادی بعد میگوئیم اگرخواستید ازاین اخلاق اقتصادی بروید به آن اخلاق اقتصادی باید دراحکام اقتصادی هم از این حکم اقتصادی به حکم اقتصادی دیگربروید وتکنولوژی اقتصادی شما هم باید ازاین وضعیت به یك وضعیت دیگر برود بعد این سه تارایعنی این تغییرتکنولوژی اقتصادی واحکام اقتصادی واخلاق اقتصادی رابا همد یگرانجام میدهیم یعنی تکنیك آنهارااعمال می‌کنیم واحکام راابلاغ می‌کنیم و اخلاقش هم خودش همراه بااینها پیداخواهد شد ، بنابراین یك نحوه به اصطلاح اولویت بندی توی چارت درست کرده ایم که براساس‌آن تغییرمیدهیم .

حجت الاسلام حسینی : حالا همین جامن یك سئوال مطرح می‌کنم وآن اینکه آیاآنکه ارزشش بیشتراست مولد است یاآن که ارزشش‌کمتراست آیااول یعنی تکنولوژی راتغییر بدهیم و بعد

که یکی از آنها عوض بشود ودو تای دیگرش ثبوت داشته باشد معنا ندارد .

حالا اگربخواهیم همه مقدماتی که گفتیم جمع کنیم در این چارت مراحل ببینیم که چه جوری میشود ، میگوئیم پس حرکت از تغییرات کیفی از تغییرات سرعت شروع میشود یعنی سه دفعه که اقتصاد یاسرعت عوض بشود (آن سه دفعه هم برمی‌گردد به همان منطق خودمان ومعنای تقسیم بندی که توی منطق اثبات کردیم) بعدش میتواند شتاب عوض بشود وسه دفعه که شتاب عوض بشود نوع شتاب عوض میشود وسه دفعه که نوع شتاب عوض بشود دیگرکلاً برنامه چیز دیگری شده است . بنابراین توی چارت مراحل یاچارت زمان که بیائیم می‌نویسیم " اقتصاد موجود ، اقتصاد ربط و اقتصاد مطلوب " که این سه دفعه اقتصاد است . این تحت فرهنگ موجود است که خود فرهنگ موجود هم بافرهنگ مطلوب یك اختلافی دارند که مابین آنها فرهنگ ربط است که بازهمه اینها به اصطلاح شعبات سیاست موجود است که سیاست موجود هم باسیاست ربط وسیاست مطلوب یك چنین وضعیتی رادارند .

بعد میرسیم به این مطلب که حالا اگر میخواهیم اقتصاد موجود رابه اقتصاد مطلوب تبدیل کنیم این درچه چیزی هست ؟ مابه چه چیزی میگوئیم اقتصاد ومطلوب وموجود راچگونه درست می‌کنیم ؟

اگرچارت وضعیت راملاحظه کنیم درآنجا سه تااقتصاد داریم : یکی اخلاق اقتصادی یکی احکام اقتصادی ویکی هم تکنولوژی اقتصادی . بنابراین وقتی درچارت مراحل اشاره به اقتصاد موجود یا ربط یامطلوب می‌کنیم باید توجه داشته باشیم که هریك از اینها درسه بعد اخلاق ، احکام وتکنولوژی مطرح اند . مثلاً وقتی میگوئیم اقتصاد موجود این اقتصاد موجود یك تکنولوژی دارد یك احکامی ویك اخلاقی ، ووقتی هم میخواهد به وضعیت مطلوب تبدیل شود باید در این سه تا تغییرایجاد بشود ، بنابراین وقتی میخواهیم اقتصاد موجود راعوض کنیم درحقیقت باید تکنولوژی

سه بارعوض بشود تابتوان شتاب راعوض کرد وشتاب باید سه بارعوض بشود تا نرخ شتاب رابتوان عوض کرد ویك تغییرد رآنجاد اد .

بنابراین ماتوی برنامه ریزی‌مان اول سراغ اقتصاد میآئیم (چون اقتصاد سرعت است) بعد سراغ فرهنگ وسپس سراغ سیاست ، سراغ اقتصاد هم که میرویم درآنجا باید اخلاق اقتصادی ، احکام اقتصادی وتکنولوژی اقتصادی با همد یگرعوض بشوند ووقتی خواستند با همد یگرعوض بشوند (چون اخلاق اهمیتش بیشتربود ومنزلت و ارزشش بیشتراست) اول نگاه می‌کنیم ببینیم که اخلاق اقتصادی ازاین وضعیت به وضعیت دیگری که میخواهد برود ، قدم بعدی آن‌که متناسب بارشد باشد چه چیزی هست بعد که آن قدم راخواستیم برداریم ملاحظه می‌کنیم که آیاتوی این دوتای دیگرهمعرض آن باید چه چیزی عوض بشود .

یك بحث دیگرهم می‌ماند وآن این است که خوب حالا اگر ماآمدیم وگفتیم اخلاق اقتصادی را میخواهیم عوض کنیم اخلاق اقتصادی چه چیزی رامیخواهیم عوض بکنیم ؟ میگوئیم چون درمورد — وضعیت مکانی هست دولت وجمع وخانواده اش باید با همد یگرعوض بشود یعنی اخلاق اقتصادی دولت وجمع وخانواده باید با هم عوض بشود ونمیشود دولت یك اخلاق اقتصادی داشته باشد و مردم یك اخلاق دیگری داشته باشند ویاجامعه یك اخلاق دیگری داشته باشد وخانواده بخواهد یك اخلاق دیگری داشته باشد پس همان جوری که دراخلاق واحکام وتکنولوژی گفتیم که باهم عوض میشوند دردولت وجمع وخانواده هم باید عوض شدن آنها باهم باشند .

حال اگر درچارت وضعیت اخلاق اقتصادی دولت راملاحظه کنیم چون دولت ازارزشمندی بیشتری نسبت به جمع وخانواده برخوردار است آن چیزی راکه دراینجابرای تغییرات بقیه جهت میگیریم اخلاق اقتصادی دولت است بعد میگوئیم اخلاق اقتصادی دولت اگرخواست این تغییر را بکند باید اخلاق اقتصادی جمع واخلاق اقتصادی خانواده به تبع آن چه تغییری پیدا کنند بعد

احکام وسپس اخلاق را یا باید اول اخلاق را تغییر بدهیم ؟

برادر معلمی : اخلاق واحکام وتکنولوژی با هم باید عوض بشود .

حجت الاسلام حسینی : با هم باید عوض بشود و لی آیا فی الجمله تقدم در آنها ملاحظه میشود یا نه ؟

برادر معلمی : در برنامه ریزی تقدم با اخلاق است چراکه مطلوبیت نهایی ما به آن است .

حجت الاسلام حسینی : در عمل چطور؟

برادر معلمی : در عمل سه تایش با هم است .

حجت الاسلام حسینی : اگر در عمل سه تایش با هم باشد اشکالی ندارد .

برادر معلمی : یعنی می آئیم یك طراحی می کنیم ومیگوئیم که این اخلاق باید از این وضعیت به این وضعیت برود وبعد میگوئیم همعرض اینکه این اخلاق میخواهد از اینجا بآنجا برود باید حکمش این جور باشد وتکنولوژی آن هم این جور باشد .

حجت الاسلام حسینی : درست است یعنی در تبلیغاتمان یادگیری مان با دشمن شروع می کنیم هم تکنولوژی را عوض می کنیم وهم احکام را عوض می کنیم .

برادر معلمی : حال وقتی میگوئیم اخلاق واحکام و تکنولوژی با همدیگرهست در بخش اقتصاد (سرعت در چارت مراحل) باید توجه کنیم که اقتصادی نسبت به اخلاق فرهنگی ، احکام فرهنگی و تکنولوژی فرهنگی اولویت دارند ، یعنی اگرخواستیم در فرهنگ یك تغییری بدهیم میگوئیم این امرممکن نیستالا اینکه اول دومرتبه یاسه مرتبه اقتصاد عوض بشود تابعد بتوان یك چیز فرهنگی را عوض کرد همینطور فرهنگ باید دومرتبه دیگرتغییربکند تابشود یك چیز سیاسی راعوض کرد (اگر این اولویت بندی که ما انجام دادیم درست باشد یعنی اقتصاد وفرهنگ وسیاست به این ترتیب قراربگیرند ، اما اگر جایشان عوض بشود دیگرباید به همان نسبت باشد) بعبارت دیگرسرعت باید

بنابراین معلوم میشود که ما الان لازم نداریم که بیاییم اخلاق را سرجای مثلاً جامعه بگذاریم یعنی اگر چارت فعلی ما مربوط به جامعه تقسیمات خاص آن " تکنولوژی ، احکام و اخلاق " ، " اقتصاد ، فرهنگ و سیاست " و " خانواده ، جمع و دولت " هستند و بعبارتی جامعه دارای یک زمان و یک مکان است ، دیگر لازم نیست عین این کارها را در مورد اخلاق هم انجام بدهیم تنها و شاید اگر یک کسی بخواهد روانشناسی انجام بدهد باید این کار را انجام بدهد یا یک کسی که بخواهد جامعه شناسی اخلاقی انجام بدهد باید این کار را انجام بدهد ولی آن کاری که ما لازم داریم هیچکدام از این دو کار نیست بلکه بحث اساسی در اینست که مبتنی بر این تقسیم خاصی که شده است اگر اخلاق را هم سرجای جامعه بگذاریم در ماهیت مطلب و مشکل هیچ تغییری نمی‌دهد چرا که در این حالت هم وقتی صحبت از چگونگی تغییرات اخلاقی بمیان آید ، همان مطالب برای اخلاق هم موضوعیت می‌یابد که باید اینجا برایش تعیین بکنیم و ما هم باید آن را تعیین کنیم نه اینکه تابع روانشناسی یا جامعه شناسی باشیم بلکه روانشناسی و جامعه شناسی باید تابع ما باشند چرا که باید ما اول یک جدولی را درست کنیم و از این طریق راه را به آنها نشان دهیم تا بعد آنها برای ساس آن راهی که ما نشان دادیم بروند روانشناسی و جامعه شناسی را طراحی کنند و ما هم اینجا الان تا حدودی راه را نشان داده‌ایم .

حجت الاسلام حسینی : آیا موضوعات را چگونه طبقه بندی می‌کنید ؟

برادر معلمی : آنچه از چارت وضعیت بدست میآید اینست که اگر اخلاق را خواستیم عوض کنیم اول باید اخلاق اقتصادی عوض شود بعد اخلاق فرهنگی و سپس اخلاق سیاسی در چنین صورتی بخواهد روانشناسی یا جامعه شناسی بکند باید یک توجه به این تقسیم بندی بوده و این را بکار بگیرد نه اینکه او یک کاری بکند و بعد ما از محصولش استفاده بکنیم بلکه برعکس این اوست که باید از محصول کار ما استفاده بکند .

میگوئیم اخلاق اقتصادی اگربخواهد این تغییررا پیداکند (یعنی سه تای آنهاباهم) احکام اقتصادی دولت وجمع وخانواده چه تغییری باید بکند وبعد تکنولوژی اقتصادی دولت وجمع و خانواده چه تغییری باید بکند ، پس مراحل به این ترتیب پیدامیشود • اول اقتصاد عوض میشود بعد که سه تاوضعیت اقتصادی پیداشد فرهنگ عوض میشود وبعد که سه تاوضعیت فرهنگی پیدا شد سیاست عوض میشود • بنابراین حرکت مامراحل طراحیش به این وضعیت تمام است •

موضعی که فعلاً درآن هستیم و مورد سئوال است اینست که میخواهیم درمورد اخلاق صحبت کنیم ودراینمورد باید دقت کنیم که تقسیم بندی خاصی درمورد اخلاق که متناسب باچارت خودمان باشد دردست داریم ویك چارت بدون تقسیم بندی الان نداریم چراکه تقسیم بندی اخلاق اقتصادی ، فرهنگی ، سیاسی شایددرهیچ کتاب اخلاقی دیده نشود ودرهیچ کجااخلاق را از این حیث تقسیم نکرده اند که بگویند اخلاق اقتصادی وفرهنگی وسیاسی چیست ، وبازاخلاق اقتصادی و فرهنگی وسیاسی راکه ماتقسیم کردیم گفتیم به اصطلاح اخلاق فرهنگی دولت وجمع و خانواده بااخلاق سیاسی دولت وجمع وخانواده یعنی به عبارتی ماالان برای اخلاق ۹تا تقسیم بندی داریم اماآن چیزی که الان داریم دنبالش میگردیم این هست که اگر بناست مابه یکی ازاین خانه هاکه رسیدیم مثلاً برای طراحی اولین مرحله حرکت باید به اقتصاد بپردازیم ودر اقتصاد هم باید به اخلاق اقتصادی ودراخلاق اقتصادی هم باید به " اخلاق اقتصادی دولت" بپردازیم ، چنانچه بتوانیم دراخلاق اقتصادی دولت " یا " اخلاق فرهنگی دولت" یا " اخلاق سیاسی دولت " یك لیستی درست بکنیم ویایك لیستی داشته باشیم که خودآن لیست حالاتی یاموضوعاتی که دریکی ازاین بخش هاممکن است مطرح بشود ووجود داشته باشد (هم از لحاظ رشد تك تك موضوعات وهم از لحاظ اولویت بندیی که موضوعات نسبت به همدیگرمیتوانند داشته باشند) رادارا باشد میتوانیم لیستهای بقیه راهم متناسب باآن پیداکنیم •

برادرمعلمی : ما نمیگوئیم درست نکنیم ولی بحث ازاینست که تقسیم ما باید مربوط به یکی از خانه های ۹ گانه این جدول فعلی که داریم باشد ونه یک چارت دیگرهمعرض باآن ، به این ترتیب که فرضاً اگر کتب اخلاقی راملاحظه کنیم علمای اخلاق یک وصفهای اخلاقی رامطرح کرده اند ویا توی احادیث وروایات وصفهایی مطرح شده است . یک احتمال اینست که ما این اوصاف رابه نحوه ای درجدول قرارد هیم و اینهارابیاوریم توی این ۹ تاخانه که ممکن است یکی ازآنها توی یکی ازاین ۹ تاخانه جابگیرد وممکن است توی دوتاش بیاید وممکن است توی ۹ تایش بیاید مثلاً اوصاف شجاعت وترس را اگرمد نظر قرارد هیم بحث اساسی دراینست که مشخص شود که آیا شجاعت وترس درسیاست یا درفرهنگ ویا دراقتصاد وهمینطورشجاعت وترس برای دولت وبرای خانواده چه معناست ؟ بهمین ترتیب درمورد وصف سخاوت وخسیس بودن هم باید مشخص شود که خساست وسخاوت در " دولت وجمع وخانواده " ودر" سیاست واقتصاد وفرهنگ " چگونه است .البته یک وقت هم ممکن است یک وصفهایی پیداکنیم که فقط مربوط به یکی بیشترنباشد یعنی بگوئیم که این وصف فقط مربوط به دولت است وجامعه یاخانواده نمیتواند چنین وصفی را بپذیرد .

علاوه برجایگزینی اوصاف اخلاقی بصورت فوق وقتی که آن وصفهارابا هم می‌سنجیم باید اولاً یک نحوه ربط هم مابین آنهابرقرار باشد که بگوئیم مثلاً وصف شجاعت وسخاوت چه ربطی به همد یگرد ارند یا چه اولویت بندی نسبت به همد یگر دارند وثانیاً مشخص شود که مراحل شجاعت و سخاوت چیست یعنی اگر مابین ترس وشجاعت مراحلی هست آن مراحل چه بوده وچگونه ربط دارند ؟

حجت الاسلام حسینی : تبدیل آن چگونه است ؟آیا تبدیل مرحله ای آن چند مرحله است؟

برادرمعلمی : مابد نبال یک چنین تقسیم بندی خاصی از اخلاق هستیم ونه اینکه دنبال تقسیم بندی اخلاقی به معنای مطلقش باشیم که مثلاً گفته بشود یک اخلاق الهی داریم ویک

حجت الاسلام حسینی : موضوعات اخلاقی را چگونه دسته بندی می‌کنید ؟

برادرمعلمی : یك نحوه دسته بندی وتقسیم بندی الان شده است وتنها چیزی که درتکمیل آن باید بدانیم اینست که آیا زیرمجموعه های آن خانه های ۹ تایی در اخلاق چه هستند ودراین مورد هم قطعاً اگربتوانیم موضوعات مربوط به یکی از این خانه های ۹ تایی راپیداکنیم بقیه آنها حل است البته درست است که ما باید اگربه یکی ازخانه های ۹ تایی که میرسیم مطالبی که زیرآنها می نویسیم یك نحوه اولویت بندی نسبت به همدیگر داشته باشند (هم موضوعاً وهم توی یك موضوع از لحاظ رشد تغییرات) ولی این فرق دارد بااینکه بخواهیم اخلاق راتقسیم بندی کنیم (منهای این که اصلاً انگاراین چیزهاراد رمورد اخلاق نمی‌دانیم) یعنی یك وقت ممکن است بگوئیم اخلاق را بگذاریم این بالا سرجای جامعه بعد هم هیچ چیزی ازآن نمی‌دانیم .

حجت الاسلام حسینی : نه متناظربااین اوصافی که داریم باید بتوانیم اخلاق راتقسیم بندی کنیم اگر اینجوری نباشد چگونه تقسیم بکنیم ؟ یعنی درایکه تقسیمات باید هماهنگ باچارت باشد شکی نیست درایکه این چارت هم کمکهای مهمی به تقسیم بندی کرده حرفی نیست ولی بهرحال نسبتی که میخواهید بین اوصاف بدهید چه جوری میخواهید درست کنید ؟

برادرمعلمی : سئوال اصلی همین است و سئوالی که ما داریم دنبالش می‌گردیم ادامه این چارت است نه اینکه ازاول یك چارت جدیدی رامطرح کنیم .

حجت الاسلام حسینی : حال اگر بخواهیم یك چارت بنویسیم میتوانیم معنای سیاست راحب بدانیم وبگوئیم سیاست درشکل عالیش حب یاپرستش است .یعنی اخلاق دربحثی که متناظر با سیاست است حب میشود آن وقت دربخش احکامش کیفیت جریان حب ، دربخش اقتصادش هم نحوه حرکاتی که رفتاراخلاقی انسان است مطرح میگردد ودراینصورت عملاً جدول راد خالت داده و متناظر کرده ایم . ولی درعین حال مجبوریم که آن جدول راهم درست کنیم .

مد ت یك سال بیشتر ندارم مثل خارجیها که میگویند ما قدرت برنامه ریزی را ۲۰ سال بیشتر نداریم چون توی بیست سال جهت بصورتی عوض میشود که دیگر قدرت پیش‌بینی آن ازالا ن وجود ندارد ۰

حجت الا سلام حسینی : یعنی آنها تکنولوژی راجهت می‌گیرند ۰

برادر معلمی : بله آنها چون فقط تکنولوژی راجهت میگیرند بعد میگویند که د رعرض بیست سال آنچنان تکنولوژی عوض میشود که دیگر معلوم نیست تکنولوژی بعد ی چی هست که از الا ن آدم بتواند براساس آن محاسبات انجام بد هد ، ما هم ممکن است بیاییم بگوئیم که حالا یك برنامه ۲۰ ساله یا ۵۰ ساله یا یك ساله داشته باشیم وچون اخلاق راموثرمی‌دانیم نمی‌دانیم که وقتی یك اخلاق عوض شد وبه اخلاق بعد ی رسید اخلاق بعد ی چه نسبت تاثیری دارد بنابراین یك ساله بیشتر نمیتوانیم برنامه ریزی کنیم یا ۲۰ ساله بیشترنمیتوانیم برنامه ریز ی کنیم ولی خوب آن یك حرف دیگراست ۰

اماتوی خود بر نامه [illegible] وقتی که من میگویم میتوانم برنامه ریز ی کنم آنجا دیگرنمیشود جهت عوض بشود چون جهت امرثابت برنامه است اگر عوض بشود دیگرنمیتوان برنامه ریزی کرد حالا بگوئیم اطلاعات انسان رشد میکند یابگوئیم ابزار انسان رشد میکند آن رانمیشود دخالت داد لذا این ثبوت جهت به این معنا این جا پیدا میشود وبعد آن معنایی که مثلاً بگوئیم که اطلاعات رشد میکند و تفضلاتی ازطرف خدا پیدا میشود آن سرجای خودش است ومثل این می‌ماند که برنامه های ما رایك کس دیگر که بهتر ازما می‌فهمد تعیین میکند ولی ماکه خود مان این جوری هستیم برنامه را فقط به میزان عقل خود مان طرح می‌کنیم وبه اندازه عقل خود مان هم آن جوری که برنامه ریزی می‌کنیم نمیتوانیم مد عی تعویض جهت شویم ۰

بنابراین بااین معنایی هم که داریم میگوئیم معتقد یم که دوتاجهت بیشترتوی دنیاوجود ندارد

حجت الا سلام حسینی : دریك برنامه دوتاجهت بیشتر نیست (دریك زمان یایك فصل)

اخلاق مادی . آن تقسیم بندی الان اینجامورد نظرنیست بلکه تقسیم بندی ماآنست که ۹ تـا رده اش راپیداکرده ایم ورده ۲۷ تایی هایش رامیخواهیم یارده ۸۱ تائی هایش رامیخواهیم بدنبال آن هستیم .

حجت الاسلام حسینی : آیاتاتعاریفمان ازاخلاق وایدهادرست نشود چگونه میتوانیم تقسیم بندی کنیم ؟

برادرمحلمی : اگربحث این باشد ، باید برگردیم به همان بحث قبلی که اول بصورت کلـی فرمولش راتمام بکنیم وحتماً هم باید این کار رابکنیم و سپس دریکی از مصادیق که جامعه هست آن راپیاده کنیم که دراینجا مثلاً جهت میشود " اخلاق واحکام وتکنولوژی " وبعد بگوئیم چـون اخلاق درموضع شدت جهت قرارگرفته است فرمولش اینگونه میشود .

درمورد جهت وقتی میخواهیم صحبت کنیم جهت همانطورکه قبلا گفته شد امرثابت حاکم بـر برنامه ریزی است اماازآنجاکه مامسلمانیم این امر ثابتی که دربرنامه ریزی خودمان بکارمی بریم قطعاً باید یك نحوه تناسبی با امر ثابتی که درجهان هست داشته باشد درحالیکه امرثابت حاکم بربرنامه ریزی کفار این نحوه تناسب راندارد البته آنها هم ممکن است به نحوه ای این عدم تناسب رابانسبت دهند چراکه آنهاجهان رایك جورد یگرمی شناسند خیال میکنند آن امر ثابتی که در برنامه ریزی خودشان گذاشتند باد نیاتناسب دارد وامر ثابتی که ماتعیین کردیم تناسب ندارد درهرحال این امر ثابت به معنای خود جهت است .

اماآن معنایی که درمورد تغییرجهت مطرح است دراین برنامه ریزی ماشاید وارد نشود بـه این معنایکه یك وقت داریم یك برنامه ریزی یك ساله انجام میدهیم وبعدازیك سال برنامه امان و جهتمان عوض میشود یك تصحیح دیرانجام میشود یك کاردیگرانجام میدهند میگوئیم پس الان شما نمیتوانید یك برنامه ریزی دوساله کنید مثل این است که شمابگوئید من قدرت برنامه ریزی رابـرای

با تکیه به بحث فوق اگرخواستیم جهت را تقسیم بندی کنیم میتوانیم یکی ازتقسیماتی که در جهت وجود دارد را مثلاً شدت جهت بدانیم که توی هرمرحله یا هرمکان که میرسیم میتوانیم بگوئیم که شدت جهت آن عوض میشود ، البته این به معنای این نیست که جهت خودش شدید وضعیف میشود چراکه یك جهت بیشتر نیست بعبارت دیگر این وضعیت با این کیفیت با این جریان یك شدت خاصی دارد که آن عوض میشود یعنی یك نسبت تاثیری یا یك نقشی در پیدایش جهت دارد نه اینکه خود جهت مثلاً کم وزیاد میشود بلکه خود جهت که ثابت است ولی این کیفیتها و مراحل و مرحله ها و جریانها نسبت به آن جهت یك شدت وضعفی دارند بنابراین شاید بتوان یکی از تقسیم بندی های جهت را بعنوان شدت جهت مطرح کنیم وبعد دوتای دیگرش را هم پیدا کنیم درپیدا نمودن دو وصف دیگرجهت باید درنظرمان باشد که این امری که براساس آن این چیز ها را پیدا کردیم یك فرمول بوده که نباید ازآن تخطی کنیم یعنی بگوئیم مثلاً اخلاق را چگونه میتوان تقسیم بندی کرد ویا شدت جهت یا عبارت دیگری از جهت را چگونه میتوان تقسیم بندی کرد بلکه باید هرچیزی که به ذهنمان میرسد رابا توجه به این مطرح کنیم که ما جهت وزمان ومکان رابه یك نحوه خاصی با همدیگرترکیب کرده ایم ویك فرمول خاصی رابرآنها حاکم میدانیم که ازآن فرمول نمیشود تخطی کرد مثلاً اگر گفتیم که درزمان ، خصلتی که مربوط به زمان هست سه مرتبه در خودش تکرارمیشود تاسه وصف مکانی زمان ساز شود ویا وقتی میگوئیم سه وصف مکانی چنین اند در اینجا هم باید سه وصف جهتی که توی مکان آمده است را مطرح کنیم یعنی همانگونه که تغییر را وصف زمان دانسته وسپس سه مرحله یا سه وصف آن را " خود تغییر " "تغییرتغییر" و "تغییر تغییرتغییر" معرفی کردیم ویا سه وصف مکانی را ترکیب دانسته وسپس سه وصف آن را " ترکیب " " ترکیب ترکیب " و " ترکیب ترکیب ترکیب " مطرح کردیم در اینجا هم اگربخواهیم درمورد جهت صحبت کنیم باید راجع به وصف جهت بگوئیم مثلاً جهت نسبت تاثیر شیی و بعبارتی جهت برای

شبی است ولذا سه مرتبه که در خود ش ضرب شود سه وصف " تاثیر " ، " تاثیرتاثیر " و" تاثیر تاثیرتاثیر " ویا " برای " ، " برای برای " و" برای برای برای " رابعنوان اوصاف جهت ساز تحویل میدهد در اینصورت است که این جدول وضعیتی که درست می‌کنیم یك جدول متحادلسی میباشد .

حجت الاسلام حسینی : آیا چه تعبیری از نسبت تاثیر دارید ؟

برادر معلمی : بحث ما فعلاً بحث جهت است وجهت هم تقسیم بندی سوم زمان ومکان است یعنی بعد سومی که باید همراه با زمان ومکان باشد جهت است .

حجت الاسلام حسینی : جهت راد رزمان می‌گوئید باید سه بار ترکیب وتکرارکرد یا جهت راد ر خود جهت ؟

برادر معلمی : جهت راد رجهت باید ضرب کرد در ضمن دقت شود که این جهتی که در اینجا میگوئیم قسمتی از تقسیم بندی چارت مکانی است که قطعاً این جهت باآن تقسیم بندی که خود چارت جهت دارد فرق میکند کما اینکه موقعیکه در اینجا تقسیم بندی زمانی کرده وسرعت ، شتاب و نوع شتاب (یا اقتصاد ، فرهنگ ، سیاست) کنار دست همدیگر در چارت وضعیت قرار دادیم ، این مطلب باخود چارت مراحل تفاوت دارد وتفاوت آن هم اینست که در چارت مراحل سرعت شتاب نوع شتاب بالای سرهمدیگرقرارمی‌گیرند ولی در چارت وضعیت آنها ویا مصادیق آنها د رجامعه یعنی اقتصاد ، فرهنگ ، سیاست بغل دست همدیگرواقع میشوند .

حجت الاسلام حسینی : اینجا خصلتهای زمانی هستند وآنجا خود زمان است .

برادر معلمی : بعبارت دیگر اینجا خصلتهای زمانی از است وآنجا بحث از خود مراحل زمان است لذا در مورد جهت هم باید اینطوربگوئیم که خصلتهای جهت ساز آن باید در چارت وضعیت قرار بگیرد واین غیر از خود چارت جهت است که باید در آن مراحل جریانی ملاحظه شود بنابراین

تقسیماتی ازجهت که در اینجا باید مد نظرقراربگیرد تقسیم به معنای اینکه جهت تقسیم بشود نیست بلکه به معنای اینست که باید سه خصلت جهت ساز را پیدا کنیم که متناسب با بقیه چیزها باشد ودر پیدا نمودن این خصال جهت ساز هم باید توجه داشته باشیم که همانگونه که درمورد زمان و مکان وصف مکانی یا وصف زمانی را سه مرتبه درخودش ضرب کردیم در اینجا ونسبت به جهت هم باید وصف جهتی را سه مرتبه درخودش ضرب کنیم ودر هرجاست هم باید به خصلت خاصی که تکرارمیشود توجه نمود یعنی مثلاً وقتی میگوئیم " تغییرتغییرتغییر" این سه مرتبه ضرب کردن به معنای زمانی ضرب کردن است یعنی وقتی میگوئیم " تغییرتغییر" آن معنی است که این تغییر، تغییر میکند و" تغییرتغییرتغییر" یعنی اینکه آن تغییر هم باز تغییرمی‌کند یا وقتی که داریم درمورد ترکیب یا ترکیب مکانی صحبت می‌کنیم دیگرنباید بگوئیم سه مرتبه آن ضرب میشود چراکه اینجا سه مرتبه تغییری نیست بلکه سه مرتبه ترکیبی است بهمین خاطرسه وصف مکانی " کیفیت "، "اثر " " بردار" میشوند ؛ درمورد جهت هم چون در وضعیت مکانی هستیم وقتی تقسیم بندی جهتی می‌کنیم یعنی درصدد پیدا نمودن خصلتهای جهت ساز هستیم باید سه مرتبه ای که جهت در همدیگرضرب میشوند ماهیت جهتی داشته باشند ، برای این امر باید اول ببینیم که خصلت جهت چیست و چنانچه مثلاً خصلت جهت " برای" باشد این " برای" باید سه مرتبه درخودش ضرب شود (به لحاظ جهتی نه به لحاظ زمانی ومکانی) یعنی توجه کنیم به اینکه این وضعیت یك " برای" دارد وآن " برای" هم خودش یك " برای " دیگر دارد وآن " برای" دوم هم خودش یك " برای" سوم دارد که میشود آنها را تحت عنوان "برای"[۱]، "برای"[۲]، "برای"[۳] یا "جهت"[۱] ، "جهت"[۲]، "جهت"[۳] مطرح نمود .

حال اگرچنین چیزی درست باشد باید ببینیم که این سه تا مطلبی که ما داریم میگوئیم درجامعه چیست ؟ خصلت سوم آن یعنی آن چیزی که ازهمه مهمتراست اخلاق ، خصلت دوم احکام و

خصلت سوم تکنولوژی میباشد بعد ازحل این قسمت باید ببینیم براساس حل این ، این وضعیت خانه ۳ "برای" (برای به توان ۳) دراین چارت که تقسیم بندی کردیم چیست وبعد چه کاری باید انجام بدهیم وآن تقسیم بندی دیگری که میخواهیم انجام دهیم صورت بگیرد تابعد بشود عین آنوا درمورد اخلاق پیاده گردد .

حجت الاسلام حسینی : درهرحال سئوال اصلی چیست ؟

برادرمعلمی : دراینجا ماظاهراً به این نتیجه رسیدیم که جهت ثابت است .

حجت الاسلام حسینی : جهت امر ثابت است در برنامه مایابرنامه جهان ، جهتی که هیچ تغییری درآن به هیچ وجه ممکن نیست دربرنامه جهان مطرح است وجهتی هم که تاوقتی که ماادراکمان این هست باید این راثابت فرض کنیم تاجذ میت بیاید وبشود کارکرد توی برنامه ماست این دوتاتمام است .

برادرمعلمی : حالا اگر این بحثها تمام شود باید برسیم به قسمت دوم وآن این است که تقسیمات جهت از حیث جهتی برای مکان چیست ؟

حجت الاسلام حسینی : آیاابتداء باید تعریف جهت مشخص بکنیم یاتقسیماتش را ؟

برادرمعلمی : تعریفش راکه الان گفتیم که " جهت همان امر ثابت برنامه است "

حجت الاسلام حسینی : امر ثابت برنامه مساوی است باجهت ولی آیاجهت مرکب هم هست یا نه ؟

برادرمعلمی : مااصلاً چیز بسیط نداریم .

حجت الاسلام حسینی : اگر امر بسیط نداریم خوب این چه چیزهایی است که میتواند جهت ثابت رابسازد ؟

برادرمعلمی : الان داریم همین صحبت رامی کنیم یعنی آن چیز هایی که جهت راثابت

نگه می‌دارد رابابد درمکان طوری تنظیم کنیم که ثابت باشند آن وقت این بحث هم الان هست که ماوقتی میگوئیم " جهت ثابت است , نه به این معناست که مامثلاً اخلاق واحکام وتکنولوی را درهر وضعیتی که نگاه کنیم همان است , این معنای ثبوت جهت نیست بلکه این معنای ثبوت وضعیت است یعنی سیری که میکنند , سیرش سیر ثابت است جهتش جهت ثابت است بنابراین مابابد اخلاق واحکام وتکنولوژی راتغییربد هیم ودرمراحل تغییرمی‌کنند .

حجت الاسلام حسینی : آن وقت یك اشکالی اینجاوجود دارد که تغییرات کمی میکنند یا تغییرات کیفی میکنند . آیا اینطورنیست که " از لحاظ جهت هیچگونه تغییری نمی‌کنند ولی در درون خود آن جهت هم تغییرات کمی هست وهم تغییرات کیفی (یعنی . شدت هست عوض شدن هم هست منتهی هردوی اینها تحت یك جهت قرارد ارند)" ؟

برادرمعلمی : اگر بخواهیم جهت کلی رابگوئیم, جهت کلی که دراینجاگفته میشود میتوانیم بعنوان تعبد یاپرستش مطرح کنیم .

حجت الاسلام حسینی : که ظاهراً اصالت پرستش هم براصالت وجود یااصالت ماهیت اولی است که بحث آنهاسرجای خودشان است .

برادرمعلمی : معلوم است که برنامه ریزی برای پرستش است . برنامه کافرها هم همینطوراست منتهی برای آنهاپرستش فقط ماده است وبرای ماپرستش خدا است باهمدیگرفرق دارد . حالا آن چیزی که خود جهت است " پرستش " است ولی ماابنجاخود جهت رانمیخواهیم بلکه خصلتهای جهت ساز رامیخواهیم یعنی اگربخواهیم بفهمیم که دراین وضعیت "پرستش "چگونه است یابخواهیم در"پرستش " تغییربد هیم وپرستش رارشد بد هیم چه چیزی رابابد عوض کرد ؟ مثلاً میگوئیم خوب معلوم است که ازخصال پرستش یکی اخلاق یکی احکام ویکی هم تکنولوژی است که باتوجه به این سه میشود گفت وضعیت پرستش این فرد بااین جامعه بااین گروه چگونه و درچه

حدی است .

حجت الاسلام حسینی : شما جهت پرستش را میخواهید بگوئید جهت ساز دیگر برای چیست

برادر معلمی : بد نبال خصال جهت ساز هستیم نه جهت پرستش حال سئوال اینست که برای اینکه همیشه در حالت پرستش وجود داشته باشیم وپرستش در سیری که باید رشد کند چه چیزهایی را باید اینجا گذاشت برای این منظور تقسیم بندی جهت باید با تقسیم بندی زمان ومکان متناسب باشد یعنی همانگونه که خصلت زمانی ومکانی بترتیب تغییروترکیب بود وسه مرتبه در خودش ضرب میشد وباید دید که خصلت جهت چیست ؟ یك فرض این بود که خصلت جهت " برای "است یعنی این کارهارا ما داریم انجام میدهیم " برای " این جهت , اگرخصلت جهت " برای "باشد این " برای " باید سه بار در خودش ضرب شود وبترتیب سه خصلت جهت ساز " برای " , "برای برای" و" برای برای برای " را تحویل دهد به این ترتیب اگرپرسیده شود این کارهارا برای چه انجام میدهید ؟ میگوئیم میخواهیم امورات یا گستره اختیارات مان افزایش پیدا کند اگر باز بگویند " این را برای چه میخواهید " ؟ میگوئیم برای اینکه احکام بهتر یا بالاتری جاری شود واگر بگویند که " این را برای چه میخواهید " ؟ میگوئیم برای اینکه اخلاق بالاتری ایجاد شود . یعنی این تکنولوژی را برای این احکام واین احکام را برای این اخلاق میخواهیم . مطلوب نهایی اخلاق است البته درست است که این همعرض با هم عوض میشوند ولی وقتی که میخواهیم طراحیش بکنیم از اخلاق شروع میکنیم . بنابراین اخلاق میشود ۳ "برای" احکام میشود ۲ " برای " وتکنولوژی هم میشود ۱ "برای" یك وقت هم ممکن است بگوئیم خصلت جهتی تاثیرما نسبت تاثیرات که در اینصورت سه خصلت جهت ساز بترتیب نسبت تاثیربه توان ۱ به توان ۲ وبه توان ۳ میباشد وما یك مقداری که فکرکردیم چیزی به ذهنمان نرسید که بشود اینهارا به نسبت تاثیر برگرداند ولذا شاید اخذ همان "برای" آسانتر باشد .

حجت الا سلام حسینی : اگربرای کل عالم میگوئید " تاثیرد ربرای هست واگربرای برنامه مـا میگوئید خود " برای " هست ٠

برادرمعلمی : اتصال این " برای "ها نیز با همد یگرد رچارت وضعیت معلوم است وآن واقـعـت باید بررسیم به این که اگرفرضاً خصلت جهت " برای " بود این " برای " سومی (یعنی برای بـا ضریب ٣ که نسبت به دوتای د یگرالویت د ارد) چگونه تعیین میشود ؟ اگرمابتوانیم کیفیت تعیـیـن این رامشخص کنیم (آن وقت معلوم هم هست که این " برای " ،"برای سرعت "، "برای شتاب " و" برای نوع شتاب" د رترکیب وتاثیروبرد ار" است) یعنی یك تقسیم بندی رد ٥ بعد ی آن راکه مابتوانیم انجام بد هیم ، کارانجام شد ٥ است ازیك بعد د یگرهم به نظرمیرسد که چون مابالا خر ٥ الهی هستیم ووحی یك امرحقیقی ود راختیارمااست باید د رتنظیمات خود این راد خالت د هیم و این حالت بافرضی که یك چنین چیزی وجود نداشته باشد فرق د ارد ٠یعنی حالا که اینهـا وجود دارند باید به یك نحوی ازوجود اینهااستفاد ٥ بشود وبگونه ای ازاخلاق مطروحه استفـاد ٥ کنیم وشاید تاحد ودی مثل مصداق هایی باشد که مابایدملاحظه کنیم که آیامثلا اخلاق اقتصـاد ی د ولت چیست وچه چیزهایی رامیتوان د رمورد آن گفت یا احکام اقتصاد ی د ولت چه چیزهایـی است ؟ همینطور احکام فرهنگی د ولت یااحکام سیاسی د ولت چه چیزهایی هستند ؟

حجت الا سلا م حسینی : آیاباد خالت د اد ن وحی اول مابایدتعاریفی راد رست کنیم یعنی آیاآنچه که از" ماانزل الـ ٠"رسید ٥ است رابراساس تعاریفی که اد راك د اریم می سنجیم و د ر حقیقت د رك خود مان رااصل قرارمید هیم یانه ؟ بعبارت د یگر د راد راك خود مان آورد ن یـك معناست ویك معنا هم پسند خود رااصل قرارد اد ن است ٠

برادرمعلمی : مادرکل این مطلب راتاحد ودی د راینجارعایت کرد ٥ ایم ٠

حجت الا سلام حسینی : پسند خود د رد ستگاه مادی میشود پرستش خود ولی وقتی پسند خود

را تابع پسند شارع قرار دهیم باید درک از پسند شارع مطرح باشد و باید به اندازه ای هم علاوه بر اخلاقی و پرستشی آن مشخص شود که روشن شود که آیا میتوانیم نسبت به جهت ، برای ساز" — اینطور بگوئیم که " حب " یك طرف است و بغض طرف دیگر و بعد باید ملاحظه نمود که ربط اینها چه میشود .

بغض دشمن حب و مهر اولیاء ... از طاعت برد در ابتلاء

پس درگیری با میل و خود ، از یك طرف لازم است و از طرف دیگر محال است که درگیری محقق شود مگر اینکه حب بخدا و معصومین (ع) شدید باشد بمیزانی که مولد این درگیری شود بهمین دلیل وقتی این شعر را خدمت حضرت آیت الله راستی خواندم ایشان تصدیق کردند و آن شعر این بود که : صعب تر از طاعت حق و تقی نیست هرگز در نفس و هوی و ظاهراً قسمت بعد آن هم از عباراتی که از زیارات وارد شده بدست میآید که :

لیك چون با عشق شد آمیخته سهل برجان گردد ای دل شیفته

یعنی تا جزم و تا پرستش خدا نباشد جنگ با میل ممتنع است و بهرشکلی هم که شود تبعیت از میل است مگر اینکه حب بخدا ی متحال یکطرف بوده و موضوعیت داشته باشد و چنین پرستشی با میل مقابله کند (هرچند که میل دوباره به شکلهای مختلف در اینجا هم ظهور پیدا میکند .

بنابراین آیا میتوان براساس هل الایمان الا لحب والبغض درگیری حب و بغض یعنی دو چیزی که با هم متضادند را قرار دهیم و ربط بین آنها را هم فرضاً اختیار بدانیم ؟ (هرچند که اختیار بتواند فاعلیت نهایی را داشته باشد و فقط بتواند به صرف طلب و ابزار عجز باشد) بعبارت دیگر آیا میتوان میل و گریز و اختیار را مطرح کرد ؟ یا اینکه میل و گریز و علم بگوئیم ؟ کدامیك از اینها و بهتر است ؟

اگر "میل و گریز و علم" یا " میل و گریز و تمیز" را مطرح کنیم ، میل و گریز را به نظر میرسد که کفار هم دارند یعنی هم نسبت به چیزهایی میل دارند و هم از یك چیزهایی گریز دارند ، بنابراین در

شکل الهی آن ، میل عبارت میشود از" حب فی الله " وگریز عبارت از " تقوی" میشود .

برادر معلمی : ما در اینجا خصلتهای جهت ساز را میخواهیم .

حجت الاسلام حسینی : آیا مولد چیست ؟ مولد جهت چیست ؟

برادر معلمی : اوصاف مولد جهت ، اخلاق ، احکام وتکنیك هستند .

حجت الاسلام حسینی : آیا جهت بدون میل وگریز ممکن است ؟

برادر معلمی : میل وگریز در همه اینها وجود دارد ، یعنی چون ما جهت را اخلاق گرفته ایم میتوانیم بگوئیم به یك اخلاق بعدی میل داریم ومیل ما باید در این جهت کار کند وچون از مراحل قبل از آن گریز داریم ، یعنی وقتی صحبت از اینست که میل نسبت بچه وگریز از چه چیزی ؟ — جواب اینست که برای این حرکتها میل وگریز داریم .

بنابراین بنظر میرسد که این مطالب ولو به یك زمان دیگر در این چارت رعایت شده است و در اینجا تنها ما بدنبال یك چیز هستیم وآن اینکه " آیا مرحله بعدی که میخواهیم در آن قدم نهیم باید چه ویژگی‌ای داشته باشد ؟ اگر در یکی از خانه های ۹ گانه اخلاقی ، این مطلب حل شود ، در سایر خانه ها بآسانی میتوان امور متناسب با آن را بدست آورد .

مثلا اگر ما یك امکاناتی داشتیم که کتب اخلاقی موجود را براساس همین ۹ خانه تقسیم بندی کنیم که آیا در هریك از این خانه ها چه عناوین اخلاقی را میتوان نوشت ، شاید بعداً ولو بصورت قدرت تمیزی میتوانستیم مشخص کنیم که کدامیك از این عناوین برد یگری اولویت دارد چراکه هر چند که ما چارت را تقسیم کنیم در نهایت مجبور به تطبیق بمصداق میباشیم .

حجت الاسلام حسینی : ولی بهرحال اول باید عناوین را درست کنیم وبعد براساس عناوین مصادیق آنها را بدست آوریم .

برادر معلمی : عناوین هم اینطور نیست که بالمره از آن بی اطلاع باشیم بلکه تا حدودی پیدا

شده است . یعنی این تقسیمی که ماکرده ایم (اخلاق اقتصادی ، اخلاق سیاسی واخلاق فرهنگی ، آنهم درسه بعد خانواده ، فرهنگ وجمع) چیزی نیست که بتوان آن رادرهیچ یک از کتب اخلاقی بدست آورد ولذا همین تقسیم خودش دست یابی به یک نحوه عناوین اخلاقی است .

حجت الاسلام حسینی : سیاست رامیتوان بعنوان حب و یاولایت مطرح کرد .

برادرمعلمی : سیاست مدیریت است یاحب؟

حجت الاسلام حسینی : جوهره سیاست که شما میخواهید جهت سازی کند حب وولایت است

برادرمعلمی : ولایت باحب فرق دارد .

حجت الاسلام حسینی :ولایت باحب یکی است ، اگرحب نباشد ولایت نمیتواند محقق شود

برادرمعلمی : اگراختیارهم نباشد ولایت بی معنی میشود ولی اختیاربا ولایت یکی نیست

حجت الاسلام حسینی : اخلاق سیاسی ، معنایش چگونگی تبعیت شمااز امام خمینی است . اگرشماخداوند وپیامبروولیائش رادوست نداشته باشید آیابازهم ازامام خمینی تبعیت می کنید ؟ حال آیافرهنگ ، اقتصاد وسیاست اخلاق رامیسازد یااینکه اخلاق دراین ابعاد مطرح میشود ؟

برادرمعلمی : اینهاتقسیم بندی اخلاقند ، بعبارت دیگراقتصاد ، فرهنگ وسیاست عبارتند از سرعت ، شتاب ونوع شتاب اخلاق ، حال بحث دراینست که آیابصورت کلی درمورد جهت چه چیزی باید گفت ؟ وبه این نتیجه رسیدیم که نسبت به جهت میتوان لفظ " برای " استفاده کرد .

حجت الاسلام حسینی : یعنی "برای" ، " برای برای" ، " برای برای برای " رابترتیب درخانه های متناسب باجهت قرارداد ، " برای " هم بمعنی غرض وداعی است .

برادرمعلمی : به این نحوهم میتوان گفت که اگر پرسیده شود چرااین اقتصاد وفرهنگ وسیاست راینگونه درست می کنید ؟ جواب اینست که برای اینکه آن تکنولوژی ، احکام واخلاق محقق شود

حجت الاسلام حسینی : حال اگربخواهیم بترتیب برای هریك ازاین " برای "ها توضیح دهیم "برای " عبارت میشود ازهدف عینی ازیك رفتار، " برای برای " عبارت میشود ازغایت خارجی یا غایت داعی ویاغرض منوی فرد دریك کارو " برای برای برای " عبارت میشود از" حقیقت آن غرضی که علت پیدایش چنین غرضی شده است .

مثلاوقتی شما نماز میخوانید ، اگرپرسیده شود چرا نماز میخوانید ؟ میگوئید " برای قرب "ـ (قربه الی الـ .. وبه نیت اطاعت) دراینجا نیت " برای " فعل است اگرپرسیده شود چرا تقرب خدا رامیخواهید ؟ جواب میدهید که چون خدا پرستیم یعنی پرستش " برای " دوم است " لذا هدف از حرکات خاص یك فعل خاص وتاثیرخاصی است .

برادرمعلمی : نسبت به این سه " برای " میتوان اینطور مطرح نمود که اگرکسی پرسید چرا این اقتصاد وسیاست وفرهنگ رااینگونه تنظیم میکنید ؟ درمرتبه اول جواب میدهیم که برای اینکه امکاناتمان زیاد شود وبعبارتی ثروتمان افزایش یابد ودرنهایت قدرتمان فزونی یابد ، حـــــال اگرد وباره پرسیده شود ، چرابد نبال افزایش امکانات هستید ؟میگوئیم : برای اینکه احکام خدا جاری شود . درمرتبه سوم اگر پرسیده شود ، برای چه بد نبال جریان احکام الهی هستید ؟ جواب میدهیم که : برای اینکه میخواهیم به فلان اخلاق برسیم .

حال مساله مهم اینست که سئوال باید تا همینجاباشد وبرای مرتبه چهارم سئوالی موضوعیت نداشته باشد ، یعنی اگرکسی پرسید که برای چه شمابد نبال تعویض اخلاق هستید ؟جواب آن بگونه ای باشد که فرضاً بگوئیم انسان ناگزیراز این عمل است زیراحرکت برای انسان اجباری استو درذات حرکت دیگر اختیاری وجود ندارد وتنهادرکیفیت آن حرکت است که اختیارموضوعیت دارد ، یعنی ما میتوانیم بد نبال چیزخاصی باشیم واینکه بد نبال چیزی هستیم به این برمیگردد کـــــه میخواهیم بواسطه آن حالتی یاامری درمابوجود آید والا کارباخود کیفیات بنفسه نداریم مثلاً اگر

ماضبط صوت درست میکنیم لباس میدوزیم یاخانه میسازیم برای اینست که بواسطه اینها حالتی در ما حاصل شود وهمه این تلاشها برای همین است وبه بخاطرخود این اعمال .

حال دررابطه باابیان این حالت ، مادیها ، همه تلاششان برای اینست که درآنها لذت مادی پیدا شود ولذت ببرند ولی ما معتقد به امر دیگری هستیم مادی که لذت صرف رامد نظر دارد یك حالت نفسانی رامطلوب قرارداده وهمین " برای " نهایی اوست وماکه فرضاً میگوئیم میخواهیم " بواسطه این اعمال ، درك بیشتری ازخدا داشته باشیم یاتقرب بیشتری پیدا کنیم " این نیز حالتی نفسانی است که مطلوب نهایی یا " برای " نهایی ماست ولذا دیگرگفتن اینکه " چرا — میخواهید چنین حالتی راپیدا کنید " جوابش به ذات انسان برمیگردد که انسان نمیتواند اینگونه نباشد واساساً برای یك چنین منظوری خلق شده است ، بنابراین حالت " برای سوم " وبانهائی ترین " برای " حالت خود انسان است و" برای دوم " اینست که درچه ارتباطی این وضعیت برای انسان پیدا شود و" برای اول " اینست که چه چیزی است که این حالت رابرای انسان درست میکند وبعبارتی چه زمینه ای است که موجب این حالت میشود .

حجت الاسلام حسینی : یعنی چه زمینه ای ، چه رفتاری وچه حالاتی بترتیب سه "برای" هستند .

برادرمعلمی : چه زمینه ای ، چه ارتباطی وچه حالاتی سه " برای" میباشند ولی درهرحال سئوال اصلی اینست که اگرمابد نبال این هستیم که این حالت نفسانی پیدا شود این این حالت که به حالت بعدی میخواهیم برویم ، آیاآن حالت بعدی راچگونه تعیین میکنیم ؟

حجت الاسلام حسینی : همینجاست که بذهن من میرسد این مطلب بدون ملاحظه روانشناسی ممکن نیست ولی حضرتعالی میفرمائید ممکن است .

برادرمعلمی : مامیگوئیم روانشناسی هم باید خودش ازاین چارت تبعیت کند .

حجت الاسلام حسینی : به یك معنا باید ازاین چارت تبعیت کند امابه یك معنای دیگراین چارت هم باید ازروانشناسی استفاده کند ومهم کارهمین است .

برادرمعلمی : دراینصورت باید دربخش اقتصاد وسیاست وفرهنگ هم همین راقائل شویم یعنی اینطوربگوئیم که اقتصاد وسیاست وفرهنگ هم به یك معنا باید ازچارت ما تبعیت کنند وبه یك معنا هم چارت باید ازآنها تبعیت کند ، همینطور درمورد جامعه شناسی وسایرعلوم .بنابراین چون طراح اصلی جدول ما هستیم ، مائیم که باید چگونگی کارآنهارامعین کنیم .

حجت الاسلام حسینی : حالا چند تاکارمیتوان کرد یکی اینکه سرعت رااانتخاب کنیم ودیگری دقت را .

سرعتش اینست که بگوئیم : این احادیث " کافی " رادرمورد علم وجهل بخوانیم واوصاف آنرا بصورت تخمینی زیراین خانه هابگذاریم وبعد بصورت تخمینی هم بین آنهاطبقه بندی کنیم این مطلبی است که خیلی سریع ممکن است پیش رود ، بعد ازآن هم میتوان فهرست کتب اخلاقی مثل معراج السعاده وغیره راملاحظه نمود وبراساس آنها تقسیم بندیهایی رابدست آورد .

نتیجه این عمل آنست که یابه مقصود مان میرسیم ویانمیرسیم . اگررسیدیم که نورعلی نور اما اگر نرسیدیم هم مصادیقی خاص ولو درمراحل پائین رابدست آورده ایم ، یعنی حسن این کار سرعتی و عجله ای اینست که مصادیقی راهم یکبار مرور میکنیم یعنی ولواینکه بمطلوب نرسیده ایم اماذهن مابه یك سری از مصادیق مانوس شده است وقطعاً عناوینی راهم که باید پیداکنیم مبین نرمیشود ، مثلا اگر گفتیم جهت سازی بوسیله حب وبغض ویك امر سومی صورت میگیرد ، همه آنچه که درباره قوه غضبیه میگویند ، صحیح است که درباره بخش یاگریز گفته شود وهمه آنچه راکه درباره قوه شهویه میگویند صحیح است که درباره میل گفته شود وهمه آنچه راکه درباره تزکیه ایند و میگویند صحیح است که درباره نسبت بین ایند و گفته شود ، حال نسبت ایند و یااختیار

است وباعلم وهمین نسبت بین ایندوست که (همراه آندو) جهت رامعین میکند ، یعنی حب و بغض راروی هرخصوصیتی بیاوریم محتایش اینست که طرف اولش میل وگریز د نیوی است وبعد هردو اینهابه یك نحو ترکیب میشود وبرای آخرت اعتدا ل پیدا میکند .

د رضمن باید به این نکته هم توجه نمود که جهت سازی رابعنوان " احساس عجز" صحیح است که بگوئیم ، امابعنوان جهت سازیی که خودش " مولد رشد " باشد ، صحیح نیست .

بنابراین ماباید عناوین کلی حاکم براخلاق رابدست آوریم د رکتب اخلاق تقسیماتی برای نفس میکنند ومثلاً میگویند : نفس حیوانی ، نفس روحانی ...

برادرمحلمی : بعضی از صفات اخلاقی است که د رهر۹ خانه جدول ممکن است جای داشته باشد مثلا اگر شجاعت رامد نظرقرارد هیم ، شجاعت سیاسی د ولت ، شجاعت فرهنگی د ولت و شجاعت اقتصادی د ولت وغیره همگی موضوعیت د ارند .

حجت الاسلام حسینی : عناوین کلی ای که بدست میآوریم راباید د رهمه خانه هابعنوان گذاشت ، عناوین جهت ساز باید د رهمه آنهاجاری شود خودآنها هم باید با همد یگرد اشته باشد آنوقت به حب گرد ش د راینهاست که باید قید خصوصیت پیدا کند وعنوان اخلاقی خاصی پیدا کند . مثلاً شمادرد ه اول " الف ، ب و ج " رابعنوان اوصاف جهتی مینویسید ، بعد که میگوئید " الف ، ب وج " اقتصادی ، سیاسی وفرهنگی ، بترتیب برای هریك ازاین حالات میتوان صفاتی راباآنها تخصیص داد که د رآنها ضرب شود چراکه میخواهید جهت رامعین کند .

بنابراین اگرعقل یاقوه عاقله بعنوان یك رکن د رمقابل هوی وتقوی باشد باید آن سه اوصاف جهتی " میل ، گریز و تمیز" باشد اما اگراختیاراصل باشد باید " میل ، گریزواختیار" یا " میل ، گریز واراده " باشد .

برادرمحلمی : د راین بحثی که مادارایم اختیاراصل است ومشکل ماایست که خود این اختیار

راچگونه جاری کنیم.

حجت الاسلام حسینی : آیا اختیار د رچه چیزی اصل است ؟ اختیار د رجهت اصل است.

برادرمعلمی : اختیار د رکل یعنی د رجهت ، زمان ومکان هرسه اصل است منتهی اختیار د رهمان موضعی که قدرت دارد اصل است . یعنی همینکه ما میگوئیم " اگرما ازاین وضعیت اخلاقی به کدام وضعیت اخلاقی برویم خوب ومتناسب باجهت است "؟ بدان معنی است که اختیار دارد جاری میگردد .

حجت الاسلام حسینی : یك فرض دیگرهم میتوان مطرح نمود وآن اینکه " میل وگریز" هرد و را ، دونحوه حرکت فرض نمود که میتواند هم مادی باشد وهم معنوی وهرد ودریك دسته برود واسم " میل وگریز" روی هم را " علت حرکت " (وبه علت جهت) بگذاریم ویك چیز هم بنام " تمیز یا عقل " کنارش بگذاریم ویك چیز دیگری هم بنام " اراده " د رکنارایند و بگذاریم وبینطور بگوئیم که " ترکیبی ازاین سه است که جهت رامید هد ".

برادرمعلمی : یعنی آیابجای اخلاق ، احکام وتکنولوژی ، سه امرفوق رابگذاریم ؟

حجت الاسلام حسینی : نه ، جوهره ای که د راخلاق هست وجهت سازاست راایندها قرارد هیم.

برادرمعلمی : همین سه تا (یعنی تکنولوژی ، احکام واخلاق) جهت سازجامعه هستند وما هدفمان اینست که د ریکی ازاین اوصاف جهت ساز یعنی اخلاق ، آیا حالت بعدی که قطعاً باید نسبت به حالت قبلی رشد یافته تر باشد چگونه تعیین میگردد ؟ بعبارت دیگرآیا تقسیم بندی شدت وضعف راد راخلاق چگونه میتوانیم مطرح کنیم ؟

حجت الاسلام حسینی : برای اینکارمجبورید که اول خود اخلاق را مرکب کنید وسپس اجزاء خود اخلاق راذکر کنید ، حال برای ذکرخود اجزاء اخلاق میتوان " عقل وقدرت سنجش"، "قدرت

پرستش " و " قدرت اراده یا قدرت انجام یا قدرت طلب " را مطرح نمود وبعد که این سه تا را معین کردید باید سه تا وصف تبدیلی هم پشت سر آن ذکر کنید یعنی آیا باید سه تا وصف تبدیلی وترتیبی برای اخلاق بگوئید یا نه ؟

برادر معلمی : به نظر میرسد که سه وصف ترتیبی بآنصورت لزومی ندارد وما اگر بتوانیم فقط یک مراحلی را پشت سرهم تنظیم کنیم مطلب حل است شاید تبدیلی هم نتوان گفت بلکه ما باید فقط سه وصف نسبت تاثیری را ملاحظه کنیم وبتوانیم بگوئیم چه چیزی بهتر از چه چیزی است .

حجت الاسلام حسینی : اگر در عناوین کلی نتوانیم، در عناوین تمیزی چگونه می توانیم ؟ بر چه پایه ای بگوئیم چه چیزی بهتر از چه چیزی است ؟ حتماً ایمان بهتر از کفر است .

برادر معلمی : مثلاً میتوان گفت شجاعت بهتر از ترس است .

حجت الاسلام حسینی : اگر همه این صفات را هم بگوئیم ، فایده آن چیست ؟

برادر معلمی : به همان اندازه که آن را کلی می کنیم، کلی آن هم بدرد می خورد ، یعنی می فهمیم که اگر افراد جامعه ترسو هستند وآماده جنگ با دشمن خدا نیستند ، باید این ترس را از بین برد وتکنیک آنرا هم باید درست کرد وهمراه آن حکم متناسب آنرا هم جریان داد ، ویا اگر می فهمیم که جامعه اهل سخاوت نیستند یا اهل جهاد نیستند ، یا اهل امر بمعروف و نهی از منکر نیستند ویا هر صفت ناپسند دیگری داشته باشند باید در جهت رفع آن بکوشیم .

حجت الاسلام حسینی : پس آیا منظور شما اینست که ما رذایل وهمه این جهات را ذکر کنیم .

برادر معلمی : اگر ما همه اینها را بگوئیم اگرچه بدرد ما میخورد ولی اجمال زیادی دارد ولذا اگر بتوانیم اولاً مابین این رذائل وحمیده ها رابطه برقرار کرده وآنها را ریزتر کنیم وثانیاً صفات رذیله وصفات حمیده رابتوانیم نسبت بهم بسنجیم که فرضاً از این دو صفت رذیله کدام بدتر است ویا از این دو صفت حمیده کدام یک برد یگری برتری دارد ، در اینصورت مشکل ما حل شده است .

حجت الاسلام حسینی : اگربتوانیم با همین سرعتی که پیش میرویم کاری انجام دهیم کاری به دقت درآن نداریم اما اگرچنین نشد ، اشکالی که پیش می‌آید رابابد ببینیم که علتش چیست اما درعین حال این مقایسه و سنجش‌راد ربعضی ازکتب اخلاقی مثل جامع السادات ومعراج السعادة ویامقامات عالیه که خلاصه مطرح است وغیره میتوان مشاهده نمود که مثلاً ثواب کظم غیظ از ثواب عفو کمتر است .

برادرمعلمی : غیراز این بحث اخلاق که باید بترتیب فوق حل شود ، آیادرخود چارت ...

حجت الاسلام حسینی : ... که اراده درتبه سوم است . آنوقت این اراده رابالای سر قدرت طلب که ببرید ، قدرت انجام نفس طلب است وبالای سرعقل که بیاورید قدرت سنجش است یعنی اینهابا همدیگر ارتباط دارندوهمه شان وصف یك چیز هستند نه اینکه سه وصف باشند بالای سرساختارکه بیاورید قدرت انجام تعقل یاانجام سنجش است . بالای سرفعل هم که بیاورید قدرت تاثیرخارج است .

والسلام علیکم ورحمه ال.. وبرکاته

مباحثات مقدماتی
پیرامون الگو

متن گزارش جلسات ۷۰-۶۶

بسمه تعالی

فهرست جلسه ٦٦ الگو

۱ــ تقسیمات اوصاف اخلاقی و مراتب آن ۰ ص ۱

ــ تقسیمات اخلاق در کتاب اخلاق ناصری

ــ مباحثی پیرامون عدل و تعریف آن ص ۲

ــ تقسیمات اخلاق از کتاب معراج السعاده ص ۲و۳و٤

ــ عدم ملاحظه اختیار در اینگونه تقسیمات اخلاق

ــ اشکالات وارده بر اینگونه تقسیمات اخلاقی ص ٤و٥ و٩و۱۰

۲ــ رابطه اختیار و اوصاف اخلاقی (میل ، گریز ، تمیز) ص٥و٦

ــ اینکه حقیقت نفس باید به اراده تعریف شود ص ۷

ضرورت دستیابی به نسبت بین اوصاف اخلاقی جهت رشد ص ۱۰

ــ اعمال ولایت حضرت امیر علیه السلام و تبعیت حضرت

زهرا سلام الله علیها در خانه ص ۱۱

۳ــ حکومت ولایت بر فرهنگ و فرهنگ بر اقتصاد ۰ ص ۱۲

ــ حکومت ادراک بر اختیار به معنای ولایت فقه است ص ۱۲

ــ حکومت ادراک و جبر طمی

ــ شدت پرستش کیفیت درک و حتی منطق را می سازد ص ۱۳

ــ یک احتمال در مورد اینکه نسبت بین ولایت ــ فرهنگ

اقتصاد در تعیین هرکدام اصل است ص ۱٤

٤ــ بحث پیرامون اینمطلب که وحدت و کثرت در جهت همان شدت و
ضعف است ص ١٤
٥ــ بحث پیرامون نحوه اعمال ولایت ص ١٥
آیا می توان گفت همه چیز تابع ولایت و اراده است؟ ص ٢٠
٦ــ بحث پیرامون مفهوم خانواده ــ جمع ــ دولت ص ٢٣
ــ جوهره اخلاق پرستش است
ــ تجلی پرستش در خانواده چیست؟ ص ٢٤ و ٣٠
ــ بحث پیرامون میل و گریز و تمیز ص ٢٨
ــ موضع کلمات در فرهنگ است ص ٣١
ــ مفهوم اخلاق خانواده ــ جمع دولت ص ٣١
ــ حب مظاهر نازله پرستش ص ٣٢
ــ مراتب حب ص ٣٣
ــ مفهوم پرستش در بعد اقتصاد ص ٣٤
ــ مفهوم پرستش در بعد فرهنگ ص ٣٦
٧ــ بحث پیرامون ملاحظه تاثیرات درون و بیرون و ارتباط آنها ص ٣٨

بسمه تعالی

فهرست جلسه ٦٧ الگو

١ــ جهت سازها اولین تغییرات و ترکیبات عام و شامل ص١

٢ــ ثابت و متغیر در جهت سازها ص١

احتمال اول ــ امر ثابت جهت ساز شماره ٢ و امر متغیر جهت اسز شماره ١

و جهت ساز شماره ٢ ربط ثابت و متغیر

احتمال دوم ــ همه خصلتهای جهت سازها هم دارای خصلت ثابت هـــــم

خصلت متغیرند

٣ــ آیا شدت بیشتر تغییر کیفی را همراه دارد یا تغییر کمی ؟ ص ٢و٣و٤و٥

ــ جهت وجه اشتراك یا نفس تعلق نباید تغییر کند .

جهت جوهره مصحح ترکیب و تغییر است .

٤ــ بحثی پیرامون شدت ، ساختار ، گستره به عنوان ٣ وصف جهت ساز ص ٦

ــ رشد کمی در جهت ص ٨

ــ تفاوت ساختار و گستره ص ٩

ــ توضیحی پیرامون مفهوم گستره ص ١٠

ــ موضع درون و بیرون و مسئله جهت ص ١٠و ١١

ــ بحثی پیرامون طلب و امداد و سهم نسبت تاثیر ص ١٢

ــ یکطرفه بودن اختیار و طلب ص ١٤

ــ جهت حاکم بر زمان و مکان است ص ١٦

ــ آیا امر ثابت یا جهت همان ممکن بودن عالم است ص ١٨

- بحثی پیرامون اختلافات اساسی اصالت تعلق (یا اصالت جهت) با اصالت رابطه ص۲۳و۲۴

- در اصالت رابطه ، ربط طرفینی است و در تعلق ربط یکطرفه است (از طرف جهت به سمت کثرات ص۲۴

- بحثی پیرامون تقسیمات جهت و کم و کیف

بسمه تعالی

فهرست جلسه ۶۸ الگو

ـ معنائی از ثبات در جهت ص ۱و۲

۲ـ آیا در جهت تغییرات کیفی است یا کلی ؟ ص ۲و۳

ـ شدت و ضعف و مراتب آن در جهت ص ٤

۳ـ آیا می توان یك قانون کلی به عنوان جهت ساز معرفی کرد ؟ ص ٤و٥

ـ چارت وضعیت به تناسب موضوع تغییر می کند

ـ تاثیر شتاب جهت سازها بر زمان سازها و مکان سازها ص ٦

ـ فرق جهت ـ زمان ـ مکان ص ٦و۷و۸

٤ـ دو احتمال پیرامون فرمول کلی جهت ص ۹

ـ بحثی پیرامون اصالت تعلق ص ۱۲و۱۳

فرق اصالت تعلق و اصالت ربط ص ۱۳و۱٤

ـ تعیین در رابطه مکانیزم تعیین را بیان می کند و امر ثابت دینامیزم تعیین را و دو امر ثابت تاثیر یکطرف است ص ۱٤و۱٥

ـ فرق بین برنامه ریزی ما و برنامه ریزی حضرت حق جل جلاله ص ۱٥و۱٦

ـ آیا اصالت جهت با اصالت ربط فرق دارد ؟ ص ۱٦

ـ جایگاه اختیار در اصالت ربط و اصالت جهت ص ۱۸

ـ رابطه اصل اختیار و برنامه ریزی ص ۲۰و۲۱

ـ بحثی پیرامون خصوصیات جهت ص ۲٦و۲۷

ـ جهت ربط بین کثرت و وحدت است یا اینکه کـــــــــثرت
و وحدت احتیاج به ربط ندارد بلکه دو روی یك سکه است؟ ص ۲۸
ـ آیا هم کثرت داریم و هم وحدت یا نه کثرت داریم نه وحدت؟ ص ۲۹
۵ـ در برنامه ریزی اول توجه به جهت داریم بعد زمان بعد مکان کـه
در تحقق برنامه بالعکس این عمل می شود . ص ۳۲
ـ شدت اختیار دلیل بر رشد آنست ص ۳۲
ـ گستره اختیار دلیل بر شدت آنست ص ۳۳
ـ تعریف برنامه ریزی و ربط با ولایت ص ۳۵و۳۶
ـ ضرورت دستیابی به مراحل رشد در اخلاق یا (شدت) در
برنامه ریزی ص ۳۷

بسمه تعالی

فهرست جلسه ۶۹ الگو

۱ــ آیا جهت بر غیر خودش حکومت دارد یا نسبتش با غیر مساوی است ؟ ص ۱

۲ــ بحثی پیرامون شدت ساختار و گستره ص ۲و۳

ــ آیا احکام را به عنوان ساختار می توان مطرح کرد ؟ ص ۳و۴

ــ بحث پیرامون معنای تکنولوژی ص ۳و۷

۳ــ بحثی پیرامون جایگاه درون و بیرون و جایگاه جهت ص ۵

۴ــ آیا جهت شدت است یا خصوصیت ؟ ص ۶

۵ــ تقسیمات تکنولوژی و معنای آن ص۷و۱۱ و۱۲و۱۳

۶ــ موقف لحاظ اختیار در ۳ وصف جهت ساز ؟ ص ۹و۱۰و۱۲

ــ تکنولوژی به عنوان آئینه اختیار ص ۱۰

ــ تکنولوژی بمعنای اثر شیی بر بیرون خودش آیا بمعنای ورود در بحث درون و بیرون است ص ۱۲

۷ــ در اینکه تکنولوژی بمعنای مقدور است نه ذات قدرت ؟ ص ۱۳و۱۴و۱۵و۱۶

ــ مقدور بمعنای زمینه است ص ۱۶

۸ــ آیا تکنولوژی بمعنای روش است ؟ ص ۲۰و۲۱

۹ــ بحثی پیرامون جهت ص ۲۱

۱۰ــ بحثی پیرامون اینکه شیی نسبتی بین طلب و مشیت است ص ۲۳

۱۱ــ بحثی پیرامون فرق اصالت رابطه و اصالت مشیت ص ۲۷

ـ دو طرفه یا یکطرفه بودن رابطه ص ۲۷

ـ آیا جهت در درون شی یا بیرون آن وجود دارد ص ۲۷

۱۲ـ بحثی پیرامون تقسیمات جهت ص ۳۰

ـ آیا در تقسیمات جهت اختیار می تواند خود از این تقسیمات واقع شود ص ۳۱

۱۳ـ جایگاه اختیار در جدول برنامه ریزی ص ۳۶و۳۷و۳۸

۱۵ـ بحثی پیرامون معنای شدت و ساختار ص ۳۹

۱۶ـ بحثی پیرامون دامنه و برد اثر ص ۴۰و۴۱

۱۷ـ آیا سیاست بر فرهنگ مقدم است یا فرهنگ بر سیاست ؟ ص ۴۱

ـ سیاست بمعنای ولایت قطعاً بر فرهنگ مقدم است ص ۴۱

۱۸ـ بحثی پیرامون تعاریف سیاست ـ فرهنگ ـ اقتصاد ص ۴۲و۴۳

۱۹ـ بحثی پیرامون تنا ار خصوصیات جهت سازی در زمان سازی و
مکان سازی ص ۴۳و۴۴

بسمه تعالی

فهرست جلسه ۷۰ الگو

- طرح جهت کلی بعنوان نسبت بین طلب انسان ونظام مشیت
- تبیین سه خصلت جهت ساز تحت عناوین اخلاق احکام وتکنولوژی
- بررسی انتساب " برای نهایی " به اختیار انسان ونفی موضوعیت" برای " از آن به بعد
- بررسی وجه اشتراک ووجه اختلاف "گستره ، ساختاروشدت" یا سه وصف جهت ساز فوق
- ضرورت ارائه تعریفی اجمالی ازعناوین جدول وضعیت
- بررسی دو احتمال نسبت به ارتباط زمان ، مکان و جهت با همدیگر در جدول وضعیت
- بررسی تفاوت " جمع گرایی " و " جهت گرایی "
- بررسی اصالت جهت با فرض حاکمیت بیرون بر درون در همه مراتب
- بررسی اصالت جهت با فرض حاکمیت " نسبت بین درون وبیرون " در همه مراتب
- بررسی اصالت جهت براساس انحلال درون وبیرون در تعلق
- ضرورت بررسی اجمالی مفاهیم فرهنگ ، اقتصاد وسیاست
- بررسی مفهوم اجمالی سیاست ، آیا سیاست ابزار اداره است ؟ ابزار بچه معناست ؟
- بررسی رساله های گروهی وضرورت آنها (بعنوان اقتصاد سیاست ونه ابزار اداره)
- طرح " ابزار مادی وعینی " در مرحله گستره مادی جریان ولایت "ونه درخود بحث "سیاست"
- بررسی مفهوم اجمالی سیاست : آیا سیاست بمعنای ساختار نظام حب اجتماعی است ؟
- بررسی کیفیت بروز ساختار نظام حب اجتماعی (سیاست) در دستگاه مبتنی برپرستش مادی
- بررسی کیفیت بروز ساختار نظام حب اجتماعی (سیاست) در دستگاه الهی
- بررسی تفاوت سیاست بعنوان ساختار حب با اخلاق وتقسیمات آن

- بررسی ونقد تفسیراقتصاد ، فرهنگ وسیاست براساس " پذیرش "
- ضرورت طرح مفهومی بعنوان زیرمجموعه جهت که قابلیت ضرب در اوصاف جهت سازد اشته باشد
- بیان گستره ، ساختاروشدت حب بعنوان جوهره ولایت یاسیاست
- بیان گستره ، ساختار، وشدت حب در فرهنگ
- بررسی تفاوت حب در فرهنگ یاحب درسیاست
- بررسی تفاوت پذیرشهای فرهنگی وپذیرشهای سیاسی
- بررسی تفاوت پذیرش نظام مدیریت ، اشخاص واشیاء
- بررسی رابطه سه وصف جهت ساز باسه وصف زمان ساز ولوازم ضرب آنهادرهم
- بررسی رابطه اوصاف زمانی وتفسیراوصاف زمانی جامعه بعنوان مصداقی ازآن
- بررسی رابطه اوصاف جهتی وتفسیراوصاف جهتی جامعه بعنوان مصداقی ازآن
- ضرورت تعریف اوصاف زمانی باتوجه به اوصاف جهتی
- طرح "ارتباط کیفیات باهم" ، " ارتباط انسان باکیفیات " و" ارتباطات درونی انسان " بعنوان سه وصف جهت ساز جامعه
- ضرورت هماهنگی تعریف اقتصاد ، سیاست وفرهنگ بااوصاف جهت ساز جامعه
- بررسی مبدل امکانات
- بررسی جایگاه سیاست (باموضوع حب) درجدول وضعیت
- ارائه سه وصف جهت ساز براساس پرستش بعنوان جوهره جهت
- بررسی وتبیین مفهوم اخلاق بعنوان مطلق پرستش وکیفیت تبلور آن درنظام مدیریت جامعه
- بررسی کیفیت ارتباط اوصاف زمانی بااوصاف جهتی ونقش این ارتباط درتبیین مفهوم هویت
- بررسی جایگاه اعمال اختیار درجدول

- بررسی تفاوت نظام توزیع اختیارات وتنظیمات اجرائی (اعمال اختیار)
- بررسی احتمالات مختلف راجع به کیفیت تبیین هریك از مفاهیم واوصاف جدول وضعیت جامعه
- بررسی ضرورت یاعدم ضرورت هماهنگی تخمینهای ذهنی بوسیله جدول
- بررسی نقش جدول درمفهوم اجمالی ومفهوم تبیین اوصاف جامعه
- تعریف اجمالی مفاهیم وعدم نیاز آن به جدول
- بررسی لوازم لزوم تعریف مفاهیم اجمالی باجدول
- ضرورت دستیابی به ادراك اجمالی ازسیاست ، اقتصاد وفرهنگ
- ضرورت تقید اوصاف زمانی به اوصاف جهتی
- بررسی مرکب یاعدم مرکب بودن سیاست وصدق یاعدم صدق فرمول کلی نسبت بآن
- بررسی یك احتمال درکیفیت تبیین مفاهیم اجمالی اقتصاد ، فرهنگ وسیاست

بسمه تعالی

جلسه ٦٦ ـ الگو

برادر معلمی : درمورد تقسیم بندی آی که در اخلاق هست بعضی ازبرادران دقتهایی کرده اند که مطرح می نمایند .

برادر پرور : درکتاب اخلاق ناصری خواجه نصیرهم تقسیم به ٣ و هم تقسیم به ٤ دیده میشود قوای نفس رابه سه قوه تقسیم میکند که عبارت است از قوه تمیز ، قوه جذب وقوه دفع وامراض این سه قوه رانیز به سه دسته تقسیم میکند که عبارتست از تقسیم برحب افراط ، برحب تفریط وبرحب رذائت فضائل رابه چهار دسته تقسیم میکند که عبارتست از حکمت ، شجاعت ، عفت وعدالت که اینها هم تقسیمات دیگری با هم دارند که ربط این صفات بایکدیگر نیز بگونه ای بیان میشود فرضاً : " قوت غضبی که آنرا نفس سبعی گویند که آن مبداء غضب و دلیری واقدام براحوال وشوق تسلط و تنفر و مزید جاه باشد " ویا " قوت شهوانی که آنرا نفس بهیمیه می نامند که آن مبداء شهوت وطلب غذا وشوق التذاذ به مآکل ومشارب بود " به این ترتیب اخلاقیات وربط آنهارابایکدیگر بیان میکند

حجت الاسلام حسینی : حکمت وشجاعت و عفت وعدالت را لطفاً تعریف بفرمائید .

برادر پرور : اینطورتعریف کرده است که : حکمت آنستکه که معرفت هرچه سمت وجود دارد حاصل شود وچون موجودات یاالهی است یاانسانی پس حکمت دو نوع بود .

حجت الاسلام حسینی : پس حکمت را همان معرفت می نامد شجاعت هم که همان "قوه انجام" است اما عفت وعدالت راچه می گویند ؟ میخواهم بگویم که عدالت حکومت دارد برهمه اینها عدل اگربه معنا " وضع کل شیی فی موضع " باشد باید هم نسبت به "علم" وهم" پیشگیری و عفت " و" اقدام وشجاعت " بیاید . بذهن نمی آید که عدل همردیف آنهاباشد عدل صفت همه افعال است همه کارها وصفات باید موزون باشد نه اینکه موزون بودن یك چیزی کنارآنهاست بااین تعبیر

تعریف اول را براساس ۳ گفته بود ودومی هم منحل درسه میشود یعنی عدالت درکناربقیه نیست صفتی است که یاباید انضباط درهمه اینهاانجام بگیرد یامحصول پیداشدن انضباط درهمه اینها است ۰می خواهیم بگوئیم اعتدال هم درامورقلبی، هم درامورذهنی وهم درامورحسی است، هم دراقدام، هم درترک است لذا درصفت فعل حضرت حق جلت عظمته که صفت عدالت راذکر می کنند "عدلیه" که شیعیان باشند عدل راهمینطور می دانند وصفت فعل می دانند، فعلی که مناسبت باغایت نداشته باشد موصوف به ظلم است هرجاکه میخواهد باشد حتی عفت اگرموصوف به غایت نباشد یعنی عفت درجایی که نباید عفت باشد آن حتماً ظلم است سعی درمعرفت درجایی نباید سعی شود (مثل سعی درذات الـ۰ تبارك وتعالی) حکمت نیست بلکه ظلم است ۰

برادرمعلمی : بعضی ازصفت هااگراز جایی به جای دیگرمی رود صفت دیگری میشود فرضاً عدالت درامورقلبی اگرد رامورذهنی برود دیگراسمش عدالت نیست ۰

حجت الاسلام حسینی : میشود اسم آن راعدل نگذارند والا اگرگفتیم عدل یعنی "وضع کل شیی فی موضعه "(بعبارت دیگربعنی هماهنگی) این وصف امورقلبی هم هست ۰ عدالت رابه نظرمان میرسد که بیشترهمان معنای "هماهنگی" رامی دهد ۰

برادرمعلمی : به همین دلیل میگویم که ممکن است عدالت درامورقلبی چیز دیگری شود مثلاً وصف "اطمینان" ۰

حجت الاسلام حسینی : میتوان گفت که عدالت خاص قلب رااطمینان نام می گذاریم والا نه اینکه عدالت درآنجا نیست عدالت درآنجاعدالت ویژه ای است ۰

برادرمعلمی : آقای امیری هم تقسیم بندی کتاب معراج السعاده رامی فرمایند ۰

برادرامیری : قوای نفسانی رابه چهار قوه عاقله، شهویه، غضبیه و وهمیه (عامله) تقسیم میکنند که دراین احتمال نتیجه تهذیب این چهارقوه رابترتیب حکمت شجاعت، عفت وعدالت

عنوان می‌نماید که در این احتمال عدالت را در آن سه حل میکند و ٤ تا به ۳ تا تبدیل میشود و می‌گوید عدالت در سه تای دیگر تبلور پیدا میکند (همانطورکه شما فرمودید) یعنی می‌گوید عفت و شجاعت وحکمت هر سه متصف به عدالت میشوند بنابراین اگر از این بعد نگاه کنیم مبنای ۳ را میتوان در تقسیم بندی شان ملاحظه کرد .

حجت الاسلام حسینی : فقط ضعف این تقسیم بندی میل ، گریز ، تمیز در اینستکـــــه " اختیار " دیده نمیشود ونظر جبر علمی می‌آید نظیر آنچیزی که در شناخت میگویند که علم را جزء کیف نفسانی دانسته و اختیار را حاکم برآن نمی‌دانند .

برادر امیری : از بعد دیگری نتیجه عدم تهذیب این قوا (اخلاق رذیله) را دو قسمت میکنند وصفات حمیده (حکمت ، شجاعت ، عفت ، عدالت) را حد وسط آن صفات معرفی میکنند یعنی در حقیقت صفت اعتدال را در آن مستقر میکند وافراط وتفریط را طرفین صفات حمیده قرار می‌دهد و می‌گوید هر صفت حمیده مابین دو صفت رذیله است که توصیف حقیقی هم برای صفات حمیده نمیتوان پیدا کرد الا اینکه بگوئیم مابین افراط وتفریط (متصف به عدل) است مثلا گفته اند که حکمت کـــه نتیجه قوه عاقله است دو طرف دارد : جربزه وبلاهت هرکدام از اینها هم اخلاقیات خاص خود شان را می‌آورند مثلا از جربزه به مکروحیله میرسیم واز بلاهت به حمق وجهل مرکب میرسیم ، در این زمینه با زصفاتی مثل شك وحیرت ، یقین ، وسوسه و وسواس را عنوان کرده است .

حجت الاسلام حسینی : یقین که مربوط به حکمت است وشك و وسوسه مربوط به جربزه .

برادر امیری : بله یعنی باز افراط وتفریط مطرح کرده است وشاید " خیرت " جزء بلاهـــت مطرح گردد که باید دقت بیشتری شود .

در قسمت قوه شهویه که حاصل تهذیب آنرا عفت تعبیر می‌کند در صفات افراطی اش " شره " ودر صفات تفریطی " خمود " را مطرح کرده است وزیر مجموعه اینها از شره " حرص وبیشرمی و بخل ،

اسراف وحسد " حاصل میشود وازخمود قطع نسل راعنوان کرده است • یك سلسله صفات خوب هم که از عفت نتیجه میشود را هم طرح کرده اند مثل سخاوت ، قناعت وزهد •

در رابطه باقوه غضبیه هم حالت اعتدالی مطرح کرده اند که شجاعت است وطرفینی برای آن قرار داده اند که تهور وجبن است از تهور به تکبر ، لاف ، گرد نکشی ، عجب میرسد وازجبن به دنائت وجزع ، سوء ظن وامثال اینها ، وسط این اوصاف نیز اطمینان وخوف ورجاء است •

در رابطه باقوه وهمیه که عدالت باشد زیاد صحبت نکرده وبسط نداده است فقط گفته است که طرفین آن میشود ظلم وظالم پذیری باشد البته تقسیمات ریزی هم هست که زیرمجموعه این کلیات قرارمی‌گیرد •

حجت الاسلام حسینی : من بذهنم می‌آید که اگرعنوان تنها چاره ساز باشد اینها کافی است اما اگر" عنوان های رشد " رابخواهیم عنوان های کلی دیگری است که باید حاکم براینها باشد •

برادرمعلمی : دراین دو تقسیم بندی مطالبی است که باآنچیزی که ما میخواهیم تفاوتهایی دارد اینکه صفت هایی رابه ۳ تقسیم کنند ویك صفت را حد افراط وتفریط قرارهند • این تقسیم‌بندی بدرد ما نمی‌خورد یعنی ما نمیتوانیم بگوئیم یك وصفی خوب است وازیك حدی که گذشت زیادی‌اش خوب نیست ما میخواهیم بگوئیم اگر صفتی مثل شجاعت است این صفت قابلیت رشد دارد تامبهم •

حجت الاسلام حسینی : شما شجاعت معتدل رامی‌گوئید که به قید اعتدال تامبهم میتواند جلو برود •

برادرامیری : هرسه صفت قابلیت رشد دارد •

برادرمعلمی : بله بنابراین نمی‌توانیم بگوئیم شجاعت ازیك حدی که گذشت تهور میشود که تهور چیز بدی است • بلکه ما تهور را هم جزء صفات بد حساب می‌کنیم وسپس راهی رابرای ازتهور

به شجاعت وراه دیگری رابرای ازجین به شجاعت دنبال می‌کنیم که شاید بعضی ازصفات را توضیح داده اند که مراتبش چگونه است .

مطلب دیگری که ما دنبال می‌کنیم اولویت صفات نسبت به یکدیگراست یعنی مثلاً وقتی میگوئیم که شجاعت وعفت مشخص نشده که شجاعت بهتراست یا عفت وچه ربطی به یکدیگر دارند ؟

برادر امیری : رابطه قوه غضبیه وشهویه وعاقله رابه یک نحوی توضیح داده است که میگوید بدن مثل یک کشوراست وقوه عاقله را مثل یک پادشاه می‌گیرد ، قوه غضبیه رامثلاً وزیرونیروی نظامی می‌گیرد حال اگربراین اساس رابطه ای بین اینهابتوانیم پیداکنیم حتماً نتیجه اینها شاید چنین حالتی داشته باشد .

برادر رمضانی : غیرازاین مطلب که قوه عاقله وشهویه اینگونه هستند درهرکدام از وصف های اعتدال که رفته اند چند مطلب رافرموده اند که ربط آنهاکدامیکشان بهتراست مشخص نیست .

حجت الاسلام حسینی : بنظرمامی‌آیدکه درتقسیم بندی میل ، گریزو تمیز میل ، مرتبه اول است ، واگرمیل دوبار درخودش ضرب شود یعنی اگر درشجاعت شجاعتی برعلیه خود شجاعت پیداشود عفت میشود یعنی شجاع کسی باشدکه بتواند شجاعت خودش را کنترل کند (عفت) اگر کسی بودکه شجاعت خودش راکنترل کرد حکمت پیدامیشود (تمیز) یعنی اگربگوئیم تمیزهیچگاه حاصل نمیشود مگراینکه بین دوقشاریاشد ونسبت بین دو قشار باشد البته درمعنی شناخت تمیز هم صحبت است که هماهنگی وبحث های دیگرمطرح میشود .

اما اگراین تقسیمات رانگاه کنیم باید ببینیم که آیانمیشود " اختیار " هم اعداد اینهاباشد ؟ آیااختیار حاکم بر اینهاست یا هم عداد اینها ؟ یعنی آیااختیار ازقبیل چیزی است که برهمه اینها مسلط است که اگر اختیار سوءکند همه اینهاظلم ورذائل میشوند واگرد رجهت صواب باشد همه اینها نور وخیروبرکت میشوند ، اگراختیار همرده اینها نباشد همان " میل ، گریز، تمیز " یا

" شجاعت , عفت , حکمت " صحیح است .

برادر پرور : اراده را می‌گویند که مشارکت در همه سه قوه دارد .

حجت الاسلام حسینی : این معنای حکومت است .

برادر پرور : مشارکت غیر از حکومت است .

حجت الاسلام حسینی : تعریف آنها از اراده چیست ؟ همان اختیاراست ؟ (ج : بله) اگر اختیار باشد نحوه شرکتش باید جوری باشد که بتواند هویت اینها را عوض کند , از رذیله به حمیده یا از حمیده به رذیله تبدیل کند اگر بتواند نحوه را عوض کند معنای حکومت است , شریکی است که تغییرش , تغییر یک صفت از رذیله به حمیده را نتیجه می‌دهد .

برادر پرور : میگویند خود این قوا یکی بر دیگری غالب میشود .

حجت الاسلام حسینی : اگر علت غلبه اش درون خود آنها باشد جبر میشود ولی اگر وسیله شریکشان باشد شریک آنها حاکم است .

برادر پرور : هم او که مغلوب میشود و هم او که غالب میشود هر دو با اراده هستند اراده با هر دو مشارکت دارد .

حجت الاسلام حسینی : اگر اراده در غلبه شرکت داشته باشد که جبر نشود ...

برادر پرور : در آنجائی هم که مغلوب میشود اراده شرکت دارد .

حجت الاسلام حسینی : باز هم اراده شرکت داشته باشد یعنی اراده کند که اینجور نباشد و آن جور باشد .

برادر پرور : نفس یک قوه ای را اراد تاً بر یک قوه دیگر غالب میکند و با زاراد تا این غلبه را می‌پذیرد .

حجت الاسلام حسینی : معنایش اینستکه اراده در اینجا سرنوشت ساز میشود اراده دو طرف که یکی را بگیرد و یکی را رها کند .

برادر پرور : اگر یك طرفه بود مطلبی راکه می‌فرمائید صحیح بود . آن طرفی که مغلوب میشود خودش اراده تاً نفس رامی‌پذیرد .

حجت الاسلام حسینی : درآنجا هم بالاراده انجام می‌گیرد .

برادر پرور : بالاراده مغلوب این قوه میشود .

حجت الاسلام حسینی : معنایش اینستکه بالاراده شرکت رادیك حاکم کرده ودرجای دیگر زیادکرده است . یك جائی دست انداخته پشت یقه این راگرفته تاآن را بالاراده عقب بکشد یك وقت هل داده گفته برو جلو . معنای این حکومت اراده است وشاید هم این صحیح باشدکه تا هرجاکه تکلیف است که قابلیت صواب وعقاب می‌آید (اراده رادراینجاتجزیه نکنید و بگوئید یك اراده جدااین را می‌کشد یك اراده جدااین یکی راجلو می‌فرستد)

برادر پرور : تقسیم بندی که می‌کنند اراده راجدا نمی‌کنند ، سه قوه‌ای که برای نفس قائل هستند ، اراده رابعنوان یك قوه جدا قائل نیستند .

حجت الاسلام حسینی : قوه حاکم است نه چهارم . چهارم آن است که هم قسم آنهاباشد اگراختیارهست باید قوه حاکم باشد این یاقابلیت عقاب وصواب دارد یا ندارد ؟ اگرقابلیت عقاب و صواب ندارد نه باشد جبراً یکی ازاینهاکم یااضافه شوند دردرون نفس ، دردرون ذات اگر در درون ذات یکی کم یااضافه شود ...

برادر پرور : عقاب وصواب که به اراده تنهاتعلق نمی‌گیرد اراده ای که قوه‌ای ازقوای نفس...

حجت الاسلام حسینی : حقیقت نفس باید برگردد به اراده تعریف شود .

برادرمعلمی : یعنی نفس رامحکوم اراده تعریف نمی‌کنند ؟

برادر پرور : اینها برای نفس سه قوه بیشترقائل نیستند . اراده یك چیزی است که درآن سه شریك است .

حجت الاسلام حسینی : آنکه میخواهید بگوئید بندگی کرده یا طغیان کرده است ؟

برادر پرور : میگویند : " درعلم نفس مقررشده است که نفس انسانی راسه قوت متمایز است که به اعتبار آن قوتها مصدر افعال وآثار مختلف میشود به مشارکت اراده (اراده را چیز جداگانه معرفی نمی‌کند) وچون یکی ازاین قوتها برد یگران غالب شود دیگران مغلوب یا مفقود شوند . اول قوه ناطقه که آن را نفس ملکی خوانند وآن مبداء فکرو تمیز وشوق نظر درحقایق امورهود دوم قوه غضبی که آن رانفس سبوعی گویند وآن قوه غضب ودلیری واقدام واهوال وشوق تسلط ومزید جاه باشد سوم قوه شهوانی که آن رانفس بهیمه خوانند وآن مبداء شهوت وطلب غذا وشوق التذاذ و ... ومشاعق ومناکر بود . پس عدد فضایل نفس به حسب اعداد این قواه است که سه قوه میشود پس اراده رابعنوان یك چیز چهارم معرفی نمی‌کنند .

برادرمعلمی : چهارم که نه . همان اول که گفت به مشارکت اراده یعنی شاید بگوئیم به عاملیت اراده یا حاکمیت اراده .

برادر پرور : آن قوه ای هم که مغلوب میشود اراده است .

برادرمعلمی : اراده حاکم است خود اراده هم چون مطلق نیست هروقت بخواهد حاکمیت پیدا کند یاتبلور پیدا کند یك راههای خاصی هم دارد . آنوقت ممکن است مابگوئیم اول اراده در قوای غضبیه حاکم میشود بعد ازطریق قوای غضبیه به قوه شهویه میرسد یااول به قوه عاقله حاکم میشود واز قوه عاقله به غضبیه واز آنجا به شهویه میرود . آن ربطی که بین آن سه برقرارمیکند باید به اراده بازگشت کند یاسه تابدون واسطه به اراده وصل شود یایکی اول به اراده وصل شود

حجت الاسلام حسینی : اگربه نحوی وصف اراده نشود نمیشود گفت وصف طغیان شده است یا وصف طاعت ، سرّش اینستکه بهرحال اراده رانمی‌گوئیم که یك صفت زائدی است وازکجا هست وچه هست . فقط یك چیزی فی‌الجمله قبول داریم اگرمغیراصلی اراده نباشد محاکمه انسان

بی‌معناست ۰

برادر پرور: اگرمغیراصلی هم اراده باشد هرنوع اراده ای که من می‌کنم تابک صفت مذمومی رادرخودم نابودکنم یاتابع آن کنم باید برای من عملی باشد ولی اینطوربیست بازحمت وریاضت است که میتوانم چنین کنم ۰

حجت الاسلام حسینی: بصورت نسبی هست اگراولش شمایک مقدارکوچک قدرت نداشته باشید ریاضت هم نمیتوانید بکشید ۰ مثلاً من میگویم من حاکم هستم فلز تحت تسخیرمن است تابه آن‌فرم دهم ولی معنای این حرف این نیست که فلز دیگر هیچ چیز ندارد معنایش اینستکه من می‌توانم یک چکش بیاورم قیچی وکوره وسنگ بیاورم وفلز راازسنگ درآورم بعد چکش دست بگیرم واین راورق کنم وبعد ورق رابچینم بعد جوش دهم تایک پارچ درست کنم ۰ معنای این حرف این‌نیست که فلز هیچ چیز نداشته باشد وبالمره مخلوق من باشد به یک نسبتی که من برآن مسلط هستم و می‌توانم به‌آن فرم دهم آن فرم پذیراست به نسبتی، نه اینکه یک نفرممکن است باشد که صاحب اراده قدسیه باشد وبه سنگ نگاه کند وبگوید پارچ شو وسنگ پارچ شود، ولی این تسخیرمن هم بهرنسبتی که تحت تاثیرمن باشد (خودم یا هرچیز دیگری که صحیح باشد مجازات کردن) به همان نسبت مسلط است ۰

برادر پرور: نفس یکی ازقوایش رااگربخواهد درمقابل یکی دیگرازقوایش مغلوب کند باید این قوه ای هم که مغلوب میشود اراداتاً تمکین کند والا موفق نمیشود یک کسی اراده کند یک صفت زشتی راازخودش دورکند بایستی ۰۰۰

برادر پیروزمند: به حدکافی نسبت بین اوصاف راداشته باشد مشکل اول درمورد فرد هم که میخواهیم رشد ایجادکنیم یابرنامه رشد بدهیم باید یک نسبت کافی بین اوصاف داشته باشیم که این نسبت هم اگرباشد یک نسبت ضعیفی است که کارساز نیست مشکل دوم اینستکه ما میخواستیم

برای جامعه برنامه ریزی کنیم . وقتی میخواستیم برای جامعه برنامه ریزی کنیم باید به اینها یک شکل اجتماعی بدهیم وبرنامه ریزی کنیم . این قدمش روشن است که ما برای اینکه یک شکل اجتماعی به اینها بدهیم باید بتوانیم این اوصاف را در قالب آن تقسیم بندی که داشتیم عنوان کنیم یعنی اگر ما بتوانیم اخلاق را در آن خانه ای که بنظر می آید اینها را پیاده کنیم توانسته ایم اخلاق را شکل اجتماعی بدهیم اگر بتوانیم اخلاق سیاسی خانواده جمع دولت فرهنگی خانوادگی را در جمع دولت اقتصادی خانواده جمع دولت پیاده کنیم . یعنی مفهوماً روشن کنیم که یعنی چه ؟ اگر ما خواستیم یک مجموعه اخلاقی را در خانواده شناسائی کنیم یعنی چه ؟ یعنی تک تک افراد را می بینیم که وضعیتشان چگونه است ؟ آنچه که موصوف به وصف خانواده میشود .

حجت الاسلام حسینی : شناسائی تک تک را در روانشناسی فردی انجام دادیم .

برادر پیروزمند : پس وقتی میگوئیم خانواده و اخلاق خانواده یعنی چه چیز خانواده ؟ وقتی میگوئیم جمع ، دولت هم همینجور، فرهنگی سیاسی اقتصادیش یعنی چه ؟ پس ما باید نسبت بین اوصاف را به اندازه ای که بتوانیم برنامه رشد بدهیم داشته باشیم یکی هم اینکه وقتی بخواهیم به آن شکل اجتماعی دهیم این را می دانیم که اگر بتوانیم آن را در قالب معادله ای که داشتیم درآوریم توانسته ایم شکل اجتماعی به آن بدهیم آنوقت برای آن هم باید ببینیم که وقتی میگوئیم اخلاق خانواده یا جمع یا دولت ، اخلاق فرهنگی سیاسی اقتصاد این چه جوری انجام می گیرد .

برادر رجاجرمی : مفهوماً باید یک تعریف روشنی از این به تا داشته باشیم .

حجت الاسلام حسینی : از سه تای اولی خانواده و جمع و دولت بعد از فرهنگ و سیاست و اقتصاد که به تا میشود .

برادر رجاجرمی : اگر بتوانیم ضریشان را هم ملاحظه کنیم .

حجت الاسلام حسینی : ظاهر مطلب اینستکه به ذهن ما اینجوری میرسد که معنای خانواده

معنای یك نظام جاذبه را اگر ملاحظه کنیم که رفتار هریك را در جایگاه خودش قرار میدهد و شدید میکند ویك تاثیری برخارج از خانواده دارد مثلاً بهترین خانواده اهل بیت رسول الله (ص) است که علی بن ابیطالب (ع) و صدیقه طاهره (س) و حسنین (ع) هستند به ذهن ما اینجوری می‌آید که هرکدام در موضع خود شان شدیدترین استواری را دارند غیر از اخلاق فردی خود شان نسبت به عبادت و طاعت شخصی فردی آنها هست . نسبت به غیر اعمال هویتی راکه می‌کنند کمال شدت را دارند ولذا اثرشان برغیر خود شان را شاید بشود گفت که برهمه کائنات وبرهمه تاریخ دارند . اینجوری نیست که حضرت صدیقه طاهره (س) در دفاع از حضرت علی بن ابطالب (ع) — استغفرالله . بصورت یك زن انقلابی باشد که اگر حضرت یك جا سکوت را لازم می‌دانند ایشان نپذیرد مانو یك زنی داشت که وقتی مانو می‌خواست گرایشات سرمایه داری داشته باشد او مقابله می‌کرد ، اینجوری نیست . هویتشان هویت مستقل نیست هویتشان محوری دارد وحول آن محور همه اشان تابع هستند ولو در شدیدترین کارها . محور ولایت است . ولایت را در خانه ملاحظه کنید که با علی (ع) است موقعی که علی (ع) محوراست وبه جنگ میرود به او نمی‌گویند جنگ نرو ، موقعی که می‌گوید سکوت ، نمی‌گویند سکوت نه . حتی حرکات خود آنها در حفظ این محور تابع این محور است حتی حضرت صدیقه طاهره (س) می‌آید نفرین کند وعلی (ع) می‌گویند نه ، نحوه دفاع اینجوری است که در شدیدترین حال مدافع است . یعنی یك ذره دفاع از خودش نمی‌کند شجاع آن است که دفاع از خودش کند ولی در صحنه اجتماعی شجاع کسی است که دفاع از محوری کند که باید حول آن محور این شجاعت اعمال شود .

برادر مطلبی : میشود گفت اخلاق سیاسی خانواده میزان قدرت ولایت در خانواده میشود .

حجت الاسلام حسینی : ولایت اگر ولایت جائرانه باشد باطل است ولایت طاغوت است ولایت الهی باشد آنوقت ولی ومولی علیه باید در یك نظام باشند ونسبت بین آنها وربط بینشان نحوه

ولایت اونسبت به مولی علیه نحوه استواری مولی علیه در امر ولایت باشد .

برادر معلمی : تعریف اخلاق که ولایت نیست .

حجت الاسلام حسینی : ولایت حکومت پیدا میکند برفرهنگ وفرهنگ حکومت براقتصاد پیدا می‌کند به چوری که ولایت امل میشود نکته ای راکه عرض می‌کنم نکته ظریفی است اگریگوئیم ادراک حاکم بر اختیار است (مفروض الف) به اجتماع که میرسیم ولایت فقه میشود نه ولایت فقیه اقرار شد ادراک حاکم باشد واین حوزه حاکم برولی فقیه است . این قدم اول است وساده اوحی است که بگویند خوب میشود ، قدم دومش هم ادراک ازعینیت حاکم برعینیت میشود یعنی اگرادراک غالب شد جبرعلمی حکومت میکند وجبرعلمی اگرحکومت کرد معنایش این نیست که علم جهت دارد بی‌جهتی علم تمام میشود . چون اختیارتابع میشود . یاقدرت تصرف ندارد ، اگراختیارقوه تصرف نداشته باشد معنایش اینستکه اروپا هم به حکم جبرعلمی چنین کاری رامی‌کند . معنایش اینستکه ماهم به دنیاکه میرسیم مثل اهل دنیا هستیم درنتیجه بعد ارزش هم جهت ندارد یعنی ادراک ازارزش بی‌جهت میشود ونهایتاً نتیجه اش این میشود که عذاب وعقاب وهمه چیز رهامیشود ، بشرد چار یک جبرعلمی درهمه مراتب علمی میشود . حالا اگر گفتید علم جهت دارد وجهتش بااختیار است میتواند جهت صحیح بپیاید میتواند جهت باطل بپیماید . عین همین راکه درباره اختیارد رفرد می‌گوئید اختیارد رجامعه ولایت میشود جامعه ولی دارد وولی هست که اقتصاد وفرهنگش را مشخص میکند اگرولّی اش ولی جائر بود والذین کفروا اولیائهم الطاغوت اگرولّی اش ولی عادل بود عدل صفت فعل ولّی میشود و من یکفر بالطاغوت ویومن با ... فقد استمسك بالعروه الوثقی اگر اینجوری باشد باید چنین بیان کنیم که درفرض ب اختیاربراد راک حاکم است ، ولایت حاکم بر فرهنگ است ، ولایت فقیه صحیح است نه ولایت فقه ، فقه به معنای فهم تحت ولایت اسلام می‌گیرد هرچند دراذهان ممکن است غیرازاین به ذهن برسد ولی حق مطلب اینست یعنی شد ت

موجودی که بطارف پرستش هست کیفیت درك را میسازد وحتی منطق را میسازد • شدت پرستش اگر مادی بود منطق مادی میسازد • واگرالهی بود منطق الهی میسازد •

برادر پرور : شدت پرستش برای علم هم ممکن است ؟ همانجورکه در رتبه اول می‌فرمائید اراده حاکم براد راك است این هم ممکن نیست که اراده حاکم برعلم شود ؟

حجت الاسلام حسینی : مگراینکه بحث راناجایی ببرید که تعریف علم وادراك دریك امرسومی محو شود • ولکن آنچه محقق است اینستکه جبرنیست یعنی تجبیت نیست وآنچه محقق است این است که شماد رعالم شیطنتی دارید که میتوانید به آن شیطنت بگوئید وهمانجورکه در رتبه عقل می‌گوئید سنجش هست درشیطنت هم سنجش هست • شیطنت راچرئی بگیرید که قانون ندارد و امر عدمی است آن رامثل جنود جهل بگیرید که امر وجودی هستند وآثاروجودی برایشان ذکر میشود ، چون امر وجودی است نه امرعدمی • البته یك نکته لطیفی بنظرمن می‌آید درعین حالی که رسوباتی ازمنطق صوری درکلمات بزرگان دیده میشود وضعفش همان رسوبات است ولی در عین حال انسان یك چیزهایی حس می‌کند که من حیث لایشعر بدون بکارگرفتن منطق وارد شده که آن هم بخاطر انس آنها به کلمات معصوم (ع) است •

برادرمحامی : اگرروی چارت خودمان برگردیم میخواهیم ولایت رابجای سیاست بگذاریم • بنابراین میگوئیم اقتصاد فرهنگ سیاست یااقتصاد فرهنگ ولایت اقتصاد ، فرهنگ ، ولایت رده جریان وحرکت وتغییرما هستند یکی سرعت یکی شتاب ویکی نوع شتاب است برفرض میگوئیم ولایت نقش نوع شتاب راد ارد بنابراین نسبت تاثیرش بیشترازبقیه است • ولی همانجورکه از بحث منهای چارت هم پیداست که وقتی ولی میخواهد اعمال ولایت کند یااختیارمیخواهد اعمال ولایت کند برای اعمال اختیارش یك قواعد وقوانینی درنظرمی‌گیرد یعنی برای خودش مسیرورشد راازمسیر نکس جدا میکند بعد نحوه اختیاراتش راباآن تنظیم میکند که آن راعقلاً یاتجربتاً یاقلباً پی برده

باشد یابگوئیم درهماهنگی هرسه تااین مطلب پیداشده این میگوید اختیارصحیح اینست واختیار غیرصحیح آن است یاولی میگوید مسیررشد اینست مسیرسقوط جامعه آن است ۰ که ماین رابعنوان جهت درنظرگرفتیم وگفتیم آن امر ثابتی که حاکم براین نحوه اختیارات است واین نحوه اعمال ولایت است این را بالا تر بردیم وگفته ایم تکنولوژی احکام واخلاق ، یعنی به عبارت دیگر رهمین چارتی که انجام میدهیم احکام واخلاق وتکنولوژی راهرچندکه احکام واخلاق وتکنولوژی هم خودشان حاصل اختیارات انسان هستند ولی این رابرای ولایت بعنوان جهت معرفی کردیم وگفته ایم اگر ولایت بخواهد اعمال شود دراین سه تا هست که روشن میشود جهتش جهت درستی است یاجهت غلطی است والان اگرمابخواهیم رشدرا ازغیررشد تشخیص دهیم آن را روی این می‌آوریم که اگراین نحوه اختیارات رابکنیم چه تکنیکی درست میشود این تکنیک نسبت به تکنیک قبلی خوب است یا بد است این نحوه اختیاری که انجام میدهیم چه قانونی حاکم میشود این قانون ازقانون قبلی بهتراست یابدتر است ۰ این نحوه ولایت که انجام میدهیم چه اخلاقی را می‌آورد نسبت به اخلاق قبلی بهتریابدتر است ۰ این رشدازنکس هارانمیتوان همین جوری گرفت ۰

حجت الاسلام حسینی : اگرشماولایت رادرموضع نوع شتاب گرفتید جوهره ولایت پرستش است یعنی وقتی دراخلاق می‌آید اسم ولایت درتربه اخلاقی پرستش است ۰

برادرمعامی : میگوئیم پرستش هست ولی یاپرستش خداست یادیا ۰

حجت الاسلام حسینی : به ذهن می‌آید آن وحدت وکثرتی که آن روز عرض کردیم معنای شدت وضعف رانشان میدهد چیز دیگری به ذهنمان نمیرسد ۰

برادرمعامی : اگرشدت وضعف معنای گسترش هم باشد شدت وضعفی را که میخواهیم تشخیص دهیم معلوم شدکه دربحث اخلاق هم چه اخلاق مادی چه اخلاق الهی هردو دنبال کثرت هستند ولی اینکه دنبال کثرت هستند وکثرت رابه این نحوه رشد میدانند اینکه یک مطلب

جدیدی است. درست است که می‌گوئیم یا آن مطلب را فهمیده اند یا تجربه کرده اند یا همین جوری باور کرده اند ، یا در هماهنگی سه تایش بدست آورده اند ولی اینکه کثرتهایی که میخواهیم درست کنیم روی این محور باشد یکی میگوید کثرتهایی که میخواهیم درست کنیم روی آن محور باشد یعنی باصطلاح جهت اعمال اختیار یا جهت اعمال ولایت یک چیزی غیر از خود ولایت .

حجت الاسلام حسینی : بله جهتش که غیر از آن است اگر پرستش الهی را گفتید که پرستش — هماهنگ با این هدف الهی شد جهتش را نشان میدهد .

برادر معلمی : این جهت را که من میخواهم بعنوان یک فرد اختیار کنم یا اینکه ولی که میخواهد اعمال ولایت کند بعنوان گرداننده جامعه ، این براساس محوری اعمال ولایت میکند نه اینکه محوری وجود ندارد و هرکاری که او کرد محور میشود .

حجت الاسلام حسینی : من میخواهم عرض کنم هدفی وجود دارد نه محوری .

برادر معلمی : جهتی وجود دارد نه هدفی .

حجت الاسلام حسینی : جهت وجود دارد که آن محور میشود باصطلاح جهت غائی .

برادر معلمی : دو فرض میشود کرد یک وقت میشود گفت که ...

حجت الاسلام حسینی : کیفیت به عهده ولی هست جهت وجود دارد تنظیم کیف متناسب با جهت به عهده ولی هست یعنی کیفیت ابزار ولایت هست نه خود ولایت .

برادر معلمی : یک وقت هست که میگوئیم اختیار یا ولایت به معنای اختیار اجتماعی ، جریان است و کیفیتهای جریان را می‌سازد ، این حرف درستی است اگر ولی یک جامعه بخواهد جامعه را بطرف شهوات مادی ببرد اعمال ولایت میکند هم جامعه این مسیر را پیدا میکند همینکه کیفیتهائی که در آن جامعه پیدا میشود یک کیفیتهای خاصی خواهد بود ، ولی ای هم که میخواهد جامعه را بطرف نور ببرد حرکتهائی که انجام میدهد حرکت های جامعه را در مسیر نور جلو میبرد کیفیتهائی هم

که پیدا می‌شود کیفیتهای متناسب با حرکت بطرف نوراست . به اختیاریك فرد هم که میرسد باز عین اینستکه بگوئیم این یکی اینجوری اعمال اختیارکرد آن یکی آنجوری اعمال اختیارکرد کیفیتهائی هم که پیدا میشود تابع این اختیاراست پس از زاویه وقوع که نگاه کنیم این حرف کاملاً درست است که اختیاربوده است که همه این چیزهاراساخته ولی اززاویه برنامه ریزی که بخواهیم نگاه کنیم میگوئیم حالا که یکی بخواهد اراده کند چه فرد برای کارفردی چه ولی برای کاراجتماعی درآنجا دیگرولایتش تحقق ندارد یعنی براساس یك چیزی اعمال ولایت میکند نمی‌گوید من همین جوری اعمال ولایت میکنم تایك جریان درست شود یك جهت ثابت میخواهد که اگرآن جهت نباشد نمیتواند هماهنگ باشد واعمال ولایت کند .

حجت الاسلام حسینی : جهت شمااینستکه خدمت به دین خدا کنید .

برادرمعلمی : خدمت به دین خدا باید با مراتبش روشن باشد .

حجت الاسلام حسینی : جهت شمااین جهت است یعنی آنچه که دلتان میخواهد خدمت به دین خداست بعد نظارمی‌کنید وبنظارتان میرسد که کارمنطق ومتد علوم اعظم مبتلابه امروز است ، این راپس از دقت فهمیده اید یعنی اول خواسته اید خدمت کنید بعد این رافهمیده اید بعد که این رافهمیدید این هدف مرحله ای شماقرارمی‌گیرد هدف دوم شماقرارمی‌گیرد دنبال این راه می‌افتید وقتی راه افتادید به منطق ۳ یعنی به فلسفه اش میرسید دوباره برای مرتبه سوم دنبال فلسفه برای عینیت می‌گردید به طرح میرسید نهایتش یك روزی شامدل برنامه سازیتان درست میشود منطق ومتد شمادرست میشود بعد دوباره یك هدف دیگری دارید که این منطق را بکار بگیرید ، پس بنابراین آن چیزی که علت میشود علت سمت گیری بالاجمال شماستتفصیلش از اعمالی که متکیف به کیف مواظبت نسبت به هدف باجهت است می‌باشد وخود بالاجمال جهت کافی است وحدت وکثرتی که پیدا میکند شمارابه اینجا میرساند که منطقی درست کنید طرحی درست

می‌کنید ولی هم همینطوراست ولی باید اول کار جهت بالا جمال داشته باشد ۰ به بالتفصیل وحدت وکثرت تفصیل را می‌دهد عین اینستکه شما میگوئید وحدت وکثرت کمال عالم را نشان میدهد انسان ازاول ۱۲ ربندگی خدا می‌کرده ولکن اعمال بندگی خدا در زمین به حالات قلبی محدود بوده اگر انشاءالله ۰ تعالی شما یک روز توانستید همه صنایع موجود را از این وضع به یک وضع دیگری برگردانید وهمه صنایع موجود که همه ارتباطات دارند وهزاران هزار گونه ربط بین این عالم ماده هست همه اش مثل کلمات تسبیح شد هرکدامش بسترهٔ یک نحوه طاعتی وعبادتی شد یکی گسترهٔ حمد کردن شد گسترهٔ تسبیح کردن ویکی گسترهٔ اعمال عبادی شد به اقسامها ۰ آنوقت عرض می‌کنیم کثرت و وحدت این گستره است که علامت شدت ایمان شد ۰ میگویند در شدت ایمان فردی که وجود مبارک مولی الموحدین اصلاً عبادتش به همهٔ عالم می‌ارزد میگوئیم نه عبادت اجتماعی مردم نسبت به حضرت نداشتند حالا اگر مردم تابع بشوند انشاءالله ۰ زمان ظهور صورت این عالم صورت تحقق عینی قرآن میشود ۰

برادر رمضانی : صحبت در مورد همین است که اگر هم بگوئیم در اول کار جهت به نحو اجمال هست به همان اندازه هم اختیار اجمالی میشود یعنی نمی‌دانیم اختیاری که می‌کنیم بصورت دقیق چه نحوه ای باید باشد وچه نتایجی دارد ؟ ولی همان نحوه اجمالش را که پذیرفتیم پس می‌فهمیم که اگر به نحو اجمال اختیارمان را اینجوری جاری کنیم این جهت را پذیرفته ایم اگر اختیار را به آن نحوه جاری کنیم آن را پذیرفته ایم بله وقتی وارد آن شدیم مراتبش زیاد دقیق میشود ما هم کیفیت اعمال اختیاریان زیاد ترو دقیق تر میشود ولی نمیشود گفت که همه چیز تابع ولایت وهمه چیز تابع اراده است ۰

حجت الاسلام حسینی : شما ولایت در مرتبهٔ ثانیه وثالثه را ملاحظه می‌کنید ولایت در مرحلهٔ عالیه اش جهت برایش کافی است بحدش به دلیل آن ولایت الگو و روش و فرهنگ در عالی‌ترین

سطحش که سطح منطقی هست ظهور پیدا میکند .

برادر معلمی : همینکه می‌فرمائید به نحو اجمال یعنی همیشه به نحو اجمال ممکن است ما منطق نداشته باشیم ولی اجمالیترش یک نحوه جهت داریم ومیگوئیم پس اینجوری باید حرکت کرد بعد در آن که دقیقتر میشویم یک جهت دقیق تر پیدا می‌کنیم ومیگوئیم پس باید اینجوری حرکت کرد پس همیشه آن جهت جلوتر از ولایت است چون ولایت یا اختیار مثل یک آدمی هست که هم راست می‌گوید هم دروغ . چون اراده واختیارهم میتواند کج برود هم راست اگر همه چیز تابع کج و راست رفتن این شد خودش دیگر نمیتواند بفهمد که کج میرود یا راست؟ یک چیزی باید بیرون از این وجود داشته باشد یعنی اختیارهم اگر مطلق شد معنی بی‌اختیاری میدهد به اختیار باید مطلق شود نه مطلقاً تحت تاثیر قرار گیرد ، فقط میگوئیم در جدول ما این هست وبحثهای قبلی را تکرار نمی‌کنیم .

برادر امیری : بحث انسان شناسی است .

حجت الاسلام حسینی : بحث انسان شناسی را ولو به نحو اجمال ، ولو به ساده ترین شکل اگر رابطه علم واختیار را مشخص نکنیم نمیتوانیم توصیف دهیم .

برادر معلمی : انشاءالله . رابطه علم واختیار در بحثهای گذشته معلوم شده است آن علم به معنای ادراک نیست یک چیزی هست که هم ادراکی است هم قلبی است هم عملی است یک هماهنگی است که در هر سه اینها جاری دارد وبعد می‌فهمیم که اگر اینجوری اختیار کنیم پرستش نیست .

حجت الاسلام حسینی : در آن بحثها گفته بودیم این جریان هماهنگی علیت است . جریانش نتیجه می‌دهد یقین وجزمیت را وعدم جریانش تجزم را نتیجه می‌دهد ویکی موجب اضطراب است و یکی موجب اطمینان وحرکت است . وگفتیم نسبت بین اختیار ومشیت بالخره هرگاه هماهنگ درآمد قوه اختیار مشرف هست ومی‌فهمد نسبت بین اختیار ومشیت راه هست . درعین حال معنای اختیار

اینستکه می تواند برسوء اختیارکند یعنی کاری راکه می‌کند نتیجه اش تجزم باشد نه جزمیت یعنی خودش می‌فهمد که نسبت بین او وخدایش قطع است اما رویش رابه اینطرف می‌کند نسبت بین خودش وخدا قطع است اعلام اینکه متصل وهماهنگ است وجریان جزمیت هست این دروغ میگوید رویش رااینطرف میکند می‌بیند که اعلام هماهنگی هست جزمیت هست تجزم نیست • میخواهم عرض کنم این حالت که میتواند رویش رااینطرف یا آن طرف کند اول مرتبه طلب هست واین اولین مرتبه طلب عیبی ندارد طلب دراولش اطلاع هیچ چیز نیست طلبی است که طلب مستقرنیست طلب مواج است طلبی است که بالا وپائین میرود • درست است موج میزند ولی درموج زدنش می‌فهمد که موج اینجاکه میرسد متصل است ومیتواند این اتصال راقطع کند ورویش رابرگرداند نمی‌دانم آیا صحیح است یکی دوجلسه روی این صحبت کنیم یانه ؟ ...

برادرمصلحی : الان یك مطلبی درچارت ماهست که بابحثهائی که قبلا کردیم اگرهماهنگی نداشته باشد باید چارت راعوض‌کنیم • چارت رااینجوری درست کردیم که جهت برجریان حاکمیت دارد بعد ولایت رادرجریان بردیم •

حجت الاسلام حسینی : ولایتی که توی چارت می‌آید باولایتی که فوق چارت است دومرتبه هست ولایتی که فوق می‌آید معنی پرستشی محض‌دارد جوهره ولایت است•

برادرمصلحی : برآن ولایت هم باز یك چیز حاکم است یعنی اگرچیزی حاکم نبود یانمی‌فهمید چکارمی‌کند (نمی‌فهمید ادراکی نه , بفهمیدن نپذیرفتن وقبول نکردن) نپذیرفتم این‌کارچیست•

برادرحسینیان : فرهنگ حاکم است•

برادرمصلحی : نه فرهنگ نیست • خلاصه مامیگوئیم احکام اسلامی وتکنولوژی اسلامی , ولایت راجوری جاری میکنیم تااحکام , اخلاق , تکنولوژی اسلامی جلو رود البته میتوانیم درهرمرتبه ای که باشیم این جهت رارهاکنیم ودنبال دیاپرستی برویم •

حجت الاسلام حسینی : اصلاً مایك دلیل دیگری داریم که علم اصل است قد افلح المومنون بولا تیك یاعلی • شمااگرمخالف این هستید ما درخدمت شما هستیم یاهمین رایقین دارید ؟

برادرمعلمی : به آن معنائی که ما میگوئیم به معنای فکریست • اگرفکررا حاکم براختیارکرد ید اختیاربی معنامیشود • این روشن است اگراختیارهم بدون جهت بود باز بی معناست یعنی قیدی وجود دارد •

برادرامیری : درهمان بحث هم شمافرمودید قیدی وجود دارد •

برادرجاجرمی : بحث وجدان خلاء که می فرمودید بالاخره عجزی رااحساس میکند که نیازبه تکیه گاهی پیدا میکند بحدکه به غیرخدا تکیه کرد شکسته میشود ، احساس عجزش جای خود می ماند و جزتکیه برخدا احساس آرامش نمی آورد ولی این وجدان خلاء به یك معنادرك بود که باقدرت میل و گرایش پیوند خورده بود •

حجت الاسلام حسینی : اگرطالب مواج بگوئیم موج میزند این موج یك جاهائی استقرار را می بیند یك جاهائی نمی بیند وهمین برایش کافی است فقط سئوال اینستکه آیالازم است اشراف برخودش هم داشته باشد ؟ یعنی علم نسبت به ذات خودش یانه ؟

برادرامیری : درآنجاگفتیم اشراف باخودش دارد •

حجت الاسلام حسینی : اشراف برخودش یابرغیر؟

برادرامیری : به اشراف برخودش یعنی کاری راکه میکند می داند علم یك چیز جدا نیست•

حجت الاسلام حسینی : برابر باکیف خودش باشد درمرتبه طالب محض است •

برادرمعلمی : اصلاً نمی خواهیم واردآن بحث شویم ولی دراین چارتی که اینجا انجام می دهیم متوجه این هستیم که باقبول این مطلب اینکاررا انجام می دهیم اگرسیاست ولایت شود اعمال سیاست ما ، اعمال ولایت مایك جهت داردکه اگرطبق آن قوانین وقواعد عمل کردیم اعمال

ولایت کردیم ، درآن جهت هستیم هرچند که قدرت این را داریم که این جهت را رها کنیم ودنبال یک جهت دیگر برویم • نمیخواهیم بگوئیم اگر ولایت را اینجا اگذاشتیم یعنی ولی هیچکاری غیر از احکام اخلاق تکنولوژی نمیتواند بکند این معنا نیست میگوئیم ولی اگر بخواهد ولی اسلامی باشد غیر از اینکارها نمیتواند کاری انجام دهد ، میتواند هم ولی اسلامی نباشد یا اگر آدم مسلمان باشد غیر از اینکارها نمیتواند کاری انجام دهد اینها ضوابطی است که مسلمان بودن را نشان میدهد ولی میتواند مسلمان بودن را کنار بگذارد ودنبال یک چیز دیگری برود •

برادر پیروزمند : یعنی هرچند کیفیت ولایت به عهده ولی هست اما همین کیفیت مقید میشود به آن جهتی که بالای سر اوست •

حجت الاسلام حسینی : جهت که قبول است قطعاً در فعل ظهور پیدا میکند •

برادر رجائی : جهت هم یک نحوه ادراک نمیشود ؟ یعنی ولی نسبت به جهت یک ادراکی دارد وبرآن اساس حرکت میکند •

حجت الاسلام حسینی : پرستش اصولاً تعلق است •

برادر معلمی : ادراک تنها نیست •

برادر رجائی : شدتی هم که حاج آقا می‌فرمایند ...

برادر معلمی : آن شدت یک حالت قلبی ، فکری ، عینی است فقط در فکر چنین نتیجه‌ای نرسیده است قلبش هم باور کرده که این کار پرستش خدا است یا پرستش ماده است باورش شده است

برادر حسینیان : ما معیار را از اختیار بیرون آوریم بعد در مورد معیار صحبت کنیم •

حجت الاسلام حسینی : معیار نسبت بین اختیار ومشیت است • نسبت بین اختیار ومشیت که دیگر توی خود اختیار تنها نمی‌آید •

برادر رجائی : هماهنگی است •

حجت الاسلام حسینی : هماهنگی همان نسبت است • نسبت اگرهماهنگ بود نتیجـــه اش جزمیت میشود واگرهماهنگ نبود اضطراب بوجود می‌آید •

برادرحسینیان : لازمه این حرف این نیست که اگر ولایت رابه معنای اختیارنگیریم •

حجت الاسلام حسینی : منزلتش آن منزلتی که اختیار در انسان شناسی دارد ولایت در جامعه شناسی دارد ، خیلی فرق دارد تااین حرف یعنی متناظر بااین هست نه اینکه عین خود اوست •

برادرحسینیان : جریان ولایت باسیاست فرق دارد میگوئیم جریان سیاست ، روش اعمال ولایت چون ولایت هم برجهت حاکم است هم خانواده هم زمان هم اخلاق وهم احکام، درآنجا که ولایت مدیریت میکند سیاست میشود • جریان ولایت شاید ازطریق این چارت صورت گیرد خود ولایت به تنهائی رانمیتوانیم درچارت بیاوریم •

حجت الاسلام حسینی : جریانش راکه میتوانید بیاورید •

برادرحسینیان : آنوقت سیاست میشود •

برادر پیروزمند : یك مطلب تقدم فرهنگ برسیاست یاسیاست برفرهنگ بود که روی آن صحبت شد بحثی که ابتدای جلسه بود این بود که وضعیت اخلاق رابببینیم اول که باید یك نسبتی درصفات در انسان شناسی پیدا کنیم برای اینکه طبقه بندی کنیم وبعد نسبت این اوصاف رابیشتربشناسیم یکی هم گفتیم اگرخواهیم شکل اجتماعی به آن بدهیم یعنی چه ؟شکل اجتماعی به آن بدهیـــم یکی اینستکه خود این اخلاق ومفاهیمی که درچارت نام می‌بریم خانواده دولت جمع یك قدری خودش روشن شود روی مفاهیم توافق شود از طرف دیگر اخلاق به هرکدام ازاینهاکه بخواهد وارد شود چه نحوه ای میشود رهورد اخلاق درخانواده مساله ولایت راتوضیح دادید •

حجت الاسلام حسینی : اگرمایك وحدت ترکیبی قائل باشیم که آن وحدت ترکیبی نفس پرستش

باشد درشکل ساختاری آن به آن که نگاه می‌کنیم بتواند یك وحدت ترکیبی باشد جوهره آن ساختار راکه نگاه می‌کنیم پرستش میشود آنوقت درخانواده یك نظام جاذبه‌ای درست میکند در جمع ورفتارشان نسبت بهم یك نظامی را درست میکند ولو نظامش بصورت سازمان نباشد وبصورت ترکیبات اجتماعی باشد درنظام سازمانی دولت هم یك ساختاری درست شود درفرد اصلاً این موضوع سئوال آقای پیروزمند نبود .

برادر پیروزمند : اگرمیشود روشن بفرمائید وقتی که ما میخواهیم اخلاق جمع رابگوئیم یعنی چه ؟ اخلاق خانواده یعنی چه ؟ اخلاق دولت یعنی چه ؟ این را هم نمیتوانیم بگوئیم مگر اینکه منظورمان رااز مفهوم خانواده ودولت وجمع را دراول بگوئیم .

حجت الاسلام حسینی : هویتش ساختارجریان جاذبه شد جوهره جریان جاذبه اخلاق شد یعنی پرستش آن چیزی است که جوهره اخلاق است . این پرستش دریك ساختاری میآید یك وحدت وکثرتی پیدا میکند درساختار که می‌آید نظام اجتماعی به خودش می‌گیرد . یك نظام جاذبه‌ای میشود مثل منظومه شمسی که هرکره‌ای در سرجای خودش هست وبه یك نسبتی فاصله دارد وحرکتی دارد یك تعلقی دارند اول بهم می‌بینید که زمین نسبت به خورشید دریك میدان جاذبه است درحالی که این تصویر درمیدان جاذبه زمین است درست است که جوهراً میتوانید بگوئید درمیدان جاذبه نظام شمسی است زیرااگرجاذبه نظام شمسی نبود زمین هم این رانمی‌کشید آنجا هم جوهراً شما میتوانید بگوئید حقیقت یاسر اثر یا اثر اثر اثر پرستش است شدتش را هم وحدت وکثرت بگیرید ولکن ظهور فعلی آن راکه بخواهید نگاه کنید اینستکه جاذبه زمین آن رامی‌کشد ولی این امر او را مستغنی نمی‌کند از اینکه جاذبه منظومه شمسی است که این رابطرف زمین می‌کشد

برادر پیروزمند : فرمایش شما درست است ماکمکی که برای بحثمان میکند اینستکه می‌فرمائید وظیفه پرستش جوهره اخلاق است پرستش وموضوع پرستش درخانواده که میخواهد بررسی شود یك

معنای خاص پیدا میکند .

حجت الاسلام حسینی : این همان سئوالی است که آیا اینها همه کیفیت ایشان تبیین شده حول محور ساختاریشان چقدر است ؟ همه اوصاف معنی همه اوصاف را می دهد ؟ متمرکز کننده است ؟ یك وقت هست که من یك کلمه حرف می زنم شما از آن یك معنای دیگر می فهمید مثلاً من معنی ادب را اراده داشتم شما معنی توهین را می فهمید وگلایه می کنید میگوئید رفتار فلانی در اینجا ناپسند بود . آقای جاجرمی به من میگویند شما فلان حرف را که زدید توهین کردید من می گویم واه .. غرض من این نبود ، این معنایش اینستکه من اشراف به ابعاد سخن خودم ندارم ، حالا شما یك بعدش را دیدکه اگر سخن گوینده مستقل از گوینده قابل بررسی باشد احتمال شما یك احتمال عقلی است وصحیح است لذا آقای جاجرمی هم قبول کرده است که از من گلایه میکنند همانجا دفاع نکرده که بگوید نه از این حرف که چنین معنایی در نمی آید . به من تا آمده ام وگفته اند من میگویم من چنین غرضی را نداشتم نه چنین مفادی را این کلام ندارد . قبول کرده ام که میشود این کلام چنین مفادی را داشته باشد ولی این مفاد مراد من نبوده وبا غرض اسلام نگرفته حال اگر یك کلام تمام ابعاد و وجوه را بخواهد رعایت کند این عظمت فرمایشات معصومین (ع) اینستکه در آن اختلاف نیست همینجوری که سخن خدا را خودش توصیف میکند دیگر در قرآن اختلاف نمی بینید میگوید اگر من غیر خدا .. بود لوجدوا فیه اختلافا کثیرا در آن اختلاف بسیار زیادی می یافتید معصومین (ع) میگویند در قول ما اختلاف نیست . اگر اشراف مطلق باشد و تدریجی الحصول نباشد طبیعی است که اختلاف نیست باصطلاح خودمان ما در این مقام سعی داریم ربط را نگاه کنیم و هماهنگ حرف بزنیم ولی تازه وقتی هم هماهنگ حرف بزنیم چند روز که می گذرد یك چیز جدید به ذهنمان می آید یعنی رشد پیدا میکند ودر گلایه تعاریف تاثیر می گذارد . یعنی یك چیزی را که الان تعریف کنید هرچه قبلاً درباره فرهنگ ، سیاست ، خانواده تعریف

داد ید را متاثر میکند علم تدریجی الحصول خاصیتش اینست که درعین حالی که میخواهید ربط را درهمه اش ببینید رشد موجب اینستکه مرتباً ربطش را متحول ومتغیرکند ولو بطرف تبیین بیشتر باشد

برادر پیروزمند : من جواب سئوال را نفهمیدم عرض شد ابتداءً درحرکتی که درملاحظه کتب اخلاقی انجام شد بنظرمی آید که مایك طبقه بندی در اوصاف اخلاقی ملاحظه می کنیم بعد دو قدم دیگرباید برداشته شود تاکارما در برنامه ریزی حل شود ، یکی اینکه درطبقه بندی که هست برای اینکه نسبت بین رشد را ببینیم تقسیم اوصاف اخلاقی است یکی هم اینکه وقتی میگوئیم شجاعت دارد ایثار دارد یا غیره اگر دراین مجموعه مرکب بخواهیم قدم بعدی را برداریم باید کجایش را دستکاری کنیم ؟ این مستلزم اینستکه ما نسبت بین اینها را داشته باشیم تا چنین کاری رابکنیم قدم بعدی اینستکه بتوانیم به آن یك شکل اجتماعی بدهیم وبرای اینکارگفتیم اگرمابتوانیم مساله شناسائی اخلاق درباره چارتی که داشتیم انجام دهیم توانسته ایم شکل اجتماعی به این اوصاف اخلاقی بدهیم . یعنی اگربتوانیم همان عناوینی راکه بیان شده بود یك مفهومی ازآن ارائه دهیم یعنی به حدی برسیم که متوجه شویم میتوانیم چنین کاری راکنیم توانسته ایم اخلاق را در شکل اجتماعی آن بشناسیم اگرازما پرسیدند اخلاق سیاسی خانواده جمع دولت آن هم فرهنگی سیاسی اقتصادیش یعنی چه ؟ بتوانیم این راجواب دهیم توانسته ایم آن طبقه بندی اوصافی راکه داشتیم شکل اجتماعی دهیم . درقدم بعد برای اینکه چنین کاری کنیم گفتیم دوتاکار دیگرباید انجام دهیم یکی اینکه خود مفهوم خانواده جمع دولت ، فرهنگ سیاست اقتصاد یك مفهوم اجمالی رویش توافق شود هرچند اجمالی باشد ولی مشخص شود وضعمان چیست ؟ که بازیك مشکلاتی دارد بعد که این را متوجه شدیم بگوئیم بیان اخلاقی هرکدام از این عناوین یعنی چه ؟ وقتی میخواهیم اخلاق فرد را بشناسیم می فهمیم که ترسوست ایثارش چقدر است ؟ سخاوتش چقدر است ؟ ولی وقتی ازحالت فرد خارج میشود یك کمی مشکل میشود مانوس به ذهن نیست باید

دقت کنیم که چه جوری است وچه صورتی پیدا میکند ؟ یک احتمالش اینستکه بگوئیم خانواده چه وصفهای اساسی دارد یعنی هیات خانواده برای اینکه حفظ شود از بعد اخلاقی اوصاف اخلاقی خاصی که مربوط به خانواده میشود چیست ؟ اینکه ولایت پدر در خانواده حفظ شود اگر نباشد تشتت پیش می‌آید یا یک چیز هایی شبیه به این .

حجت الاسلام حسینی : باید درصد پرستش بیشتر شود .

برادر پیروزمند : این یک حرف عامی است که نسبت به همه هست حالا میخواهیم این را مشخص تر کنیم .

حجت الاسلام حسینی : اگرگفتیم پدر و مادر و فرزند کلامی راکه می‌گویند کارهایی راکه میکنند همه ابعاد در آن لحاظ شود هرچه بیشتر ابعاد لحاظ شود چربان طلب در آن بیشتر است .

برادر پیروزمند : یعنی در آن مجموعه باید سعی کنیم هماهنگ تر عمل کنیم .

حجت الاسلام حسینی : هماهنگ وهماهنگ تر این جوهره ای است که باید در همه باشد

برادر رامیری : وجه اختلافش چیست ؟

برادر معلمی : تفاوت این نه تا را می‌خواهند .

حجت الاسلام حسینی : موصوف به قید ولایت را باید در رابطه مدیریت ملاحظه کنیم . که مرتباً ابعادش بیشتر میشود . موصوف به وصف فرد وفرهنگ را باید مصطلحات خانواده مرتباً رشد کند موصوف به وصف اقتصاد باید تاثیرعینی آنها اضافه شود .

برادر معلمی : در اقتصاد تاثیرعینی در فرهنگ فکر .

حجت الاسلام حسینی : تاثیر به ادراکی . کل ادراکات قلبی وحسی ونظری مصطلحاتش باید رشد کند در مورد قلب اصطلاح داریم ادراک از صفت حرص وبخل وغیره ذالک ادراک بسیط در سطح پائین دارد اصطلاحی راکه بکار می‌برند اولاً خانواده در وقتی هماهنگ است که از حرص

بدش بیاید همه بد شان بیاید واخلاق رذیله بد انند ولی ادراکشان ازحرص خیلی کم است ، ضعیف است بالاکه میرود سایه حرص راد رهمه چیز می‌بیند بالا ترکه می‌آید هررتبه ای که بالا می‌آید ایدجوری نیست که حرص ربطی به سایراوصاف داشته باشد اگر ربط داشته باشد هرقدرایـــن ارتباط شدید ترشود بهترمنعکس میشود بعد با نتایج ضرب میشود .

براد رمعلمی : اگراین بحث راکمی مختصرترکنیم دراقتصاد بگوئیم تاثیرات .

حجت الاسلام حسینی : تاثیرات عینی : تاثیرات ادراکی ، تاثیرات ولایتی وحب ، آنوقت این تاثیراتی که دراین سه قسمت هست اوصافی که درابنها هست گاهی هست که به نحو ساده هست گاهی به نحومرکب است وکثراتش بیشتراست .

براد رمعلمی : سیاست به معنای حب ، فرهنگ به معنای ادراک ، اقتصاد تاثیر .

حجت الاسلام حسینی : یعنی اصطلاحات یك لغت که درخانه علی‌بن‌ابیطالب (ع) بکار میرود وقتی شما میگوئید یك دیامعنی دارد وترکیب یك جمله راصحیح است که شرط کند به آقـــا برسند بگویند شرط شماخیلی ناقص بود . میگوید چرا ؟ میگوئید ادراك اینهاازکلمه ربط که بکـــار برد آن ادراکی نیست که شماگفتید ادراك ازکلمه رضایت که یك ادراك ساده نیست آنوقت ایشان توضیح بیشتری می‌دهند رضایت وربط مثلاً کلمه راجوری توصیف میکنند که من می‌بینـــم رضایت درهمه افعال آمد .

براد رمعلمی : اگربگوئیم اقتصاد یعنی تاثیرات عینی فرهنگ یعنی تاثیرات ادراکی‌وسیاست یعنی تاثیرات ولایتی وحب . اخلاق به معنای چیست ؟

حجت الاسلام حسینی : اخلاق جوهره ای است که شدت یافته تاچنین کثرتی پشت کلمـــه رضایت آمده برای اخلاق مایك ساختار قائل شدیم وگفتیم فرض‌کنید میل گریز تمیز ولی‌گفته ایـــم میل گریز تمیز وقتی شدت مرتبه بعد رابپیدا میکند سایه اش خیلی غریب حساسیتش بالا میرود .

هرچه ضریب حساسیت میل گریز تمیز بیشتر باشد .

برادر محلمی : به تغییرات رشدش کاری نداریم خودش چیست که بتوانیم آن را ضرب کنیم . مثلاً اگر بگوئیم اخلاق یعنی میل فرض بگیریم وقتی میگوئیم اقتصاد یعنی تاثیرات عینی پس اخلاق اقتصادی میل تاثیرات عینی میشود یا اخلاق فرهنگی میل پرستش .

حجت الاسلام حسینی : میل در تاثیرات عینی گریز در تاثیرات عینی و تمیز در تاثیرات عینی یک شکل خاص به تاثیرات عینی دارد اگر اینجوری قائل باشیم در قسمت اول که سئوال فرمودند که نسبت اوصاف بهم چگونه است ما یک مثال برای شجاعت می زنیم گفتیم شجاعت ضرب در شجاعت میشود عفت یعنی اشجع الناس من غلب هواه شجاعت اولیه میل به شکستن موانع شجاعت دوم میل به شکستن خود شجاعت به پیدایش خمود ، شجاع ترازآنست که میلش را رها کند وشجاعت در مرحله سوم مثل پیدایش معرفت است . یعنی سه بار در خودش ضرب شده عین همین بگوئیم میل گریز تمیز میل اول بلامانع دیدن است میل دوم گریز از بلامانع بودن است میل سوم رسیدن به فضیلت مطلب یا نسبت یافتن به مطالب است که ما همان نسبت یافتن را به منزله ایمان میدانیم ریسمان هماهنگ علم ومعرفت میشود ، اگر ما نسبت های اوصاف را در چارت بیاوریم که به ذهن می آید زود بشود در چارت آورد .

برادر رییروزمند : خیلی مشکل است .

برادر پرور : یک بخش اخلاق در مورد تهذیب نفس فردی است برای تدبیر منزل یک سری بحثهای اخلاقی دارند برای سیاست مدون هم یک بحث دیگری دارند ، درواقع سه قسمت است در اخلاق ناصری سه بخش است ، اینها در مورد اخلاق فردی بود ، باز تدبیر منزل یک بحث اخلاقی دیگری است .

حجت الاسلام حسینی : آنها را هم میشود فردا ملاحظه کرد وخدمتتان گفت .

برادر رامیری : هرسه بنظرمیرسد در اخلاق باشد سیاست مدون چیزی نیست که در بحث اخلاقی ما بیاید یك بحث دیگراست .

حجت الاسلام حسینی :آنها ولو با منطق سه نگاه نمی‌کردند برای اینکه مبتلابه منطق صوری شده بودند ولکن ازیك جهت هم چون مانوس بودند ممکن است یك برکاتی باشد .

برادر رمضانی : اگر درمورد اخلاق اینجوری گفته شود چون بازهم دریك جا داریم اخلاق در اقتصاد وسیاست وفرهنگ ضرب شود یك بار هم درجمع وتانواده حالا اگرآمدیم وگفتیم اخلاق سیاسی به معنای میل گریز وتمیز تاثیرعینی و ادراکی وقلبی است باید بگوئیم احکام روابطش رامعین میکند ؟ میگوئیم روابط حکم یاروابط تاثیر درحکم ، روابط تاثیرعینی، روابط تاثیرادراك ، بعد تکنیك راچه باید بگوئیم ؟ بگوئیم شیوه یا روش تاثیر فلان ؟ یعنی باید یك تعریف اجمالی ازهرکدام بدهیم بعد درتعریف که ضرب میشوند اشتباه نشوند چون بعضی وقتها مثلاً مدیریت با تکنولوژی اشتباه میشود سیاست به معنای روش— است میگویند سیاست کارش چه بوده است ؟ وبعنوان روش بکارمیرود ، روش راظاهراً میخواهیم در تکنولوژی ببریم ولی بعضی وقتها فرهنگ با اخلاق اشتباه میشود یافرهنگ با احکام اشتباه میشود یا احکام با تکنولوژی اشتباه میشود چون احکام هم روابط هستند تکنولوژی وروش هم خودش یك نحوه روابط است این روش باآن روش چه فرقی دارد باید کمی درباره هرکدام توضیح داده شود البته به نحواجمال درهرمرتبه که جلومیرویم باید کمی عقب برگردیم .

حجت الاسلام حسینی : آنچه راکه آقای پیروزمند سئوال کردند به نحو اجمالش توضیح دادند التفات فرمودند که غرض ما چیست ؟ درمورد کلمه که توضیح دادیم ... به اصطلاح مصطلحات خانه ای که خانه مطلوب برای ما هست وهیچوقت به آن نخواهیم رسید . آنهایك حرفشان آینه همه حرفهایشان هست یعنی کثرت معنای یك کلمه اشان به میزان ارتباط بالاراده خودشان

نسبت به همه دارد حرفهای ما هم ارتباط قهری دارد . کما اینکه ادراکات ما نیز هم نیست ولی ارتباط بالا شراف وبالنهایه وبالا ختیار نیست واذا خود مان را از غیبی از شخدائی که میگوئیم تبرئه می‌کنیم . این وحدت وکثرت که هی بالا رود تاکمتر انسان بخواهد عذر بخواهد که قصد م نبود بلکه بخواهد بگوید قصدم بود وبخواهد بگوید شما التفات نکردید یعنی خیلی فرق هست بین وقتی که من یك کلمه ای میگویم وجنابعالی یك معنائی را از آن درك می‌کنید به آقا گلایه می‌کنید . به من ذکر می‌کنند من می‌گویم خدا می‌داند من قصدم اینجوری نبود یا اینکه من کلمه ای می‌گویم شما نحوه ای درك می‌کنید گلایه می‌کنید آقا می‌گویند ، وقتی میگویند می‌گویم شما به این قرینه ای که در کلام هست التفات نفرمودید هویت معنا را جورد یگر می‌کند ونمیشود از این کلام جورد یگری استفاده کرد که ایشان استفاده کرده اند یعنی اشکال بر درك شما از کلام خودم می‌گیرم .

برادر پیروزمند : خانواده ، جمع ، دولت راکه میخواهیم بشناسیم از هماهنگی کلمات می‌شناسیم ؟

حجت الاسلام حسینی : کلمات یك دسته از رفتارهای آدم هست یك دسته از رفتارش بلند میشود استکان ونعلبکی میشود ولی جای وقت خاصی میشوند زمان خاصی میشوند ونحوه خاصی میشوند که آنوقت عین همان کلمه التفات به جوانب متعددش دارد یعنی در آن اشراف وتبذیر نیست وقت بی‌موقع نیست . هم باموقع هست هم تناسبات همه اش رعایت شده است .

برادر پیروزمند : آنوقت برای ملاحظه هماهنگی کلمات در آن مساله اخلاق در خانواده باشد

حجت الاسلام حسینی : هماهنگی مجموعه رفتارهای هریك نسبت به دیگری که کلیه حقوق ولا ئی ادراکی تاثیری غیر را به رسمیت شمرده وبرای آن جمع موضعش موضع مطلوب هست هرچه این هماهنگ تر شود میگوئید این خانواده بهتری است .

برادر امیری : کلمات آنجا چه موضعی داشت آنجا فرهنگ داشت ؟

حجت الاسلام حسینی : کلمات موضع فرهنگ دارد همانطورکه موضع سیاست واقتصاد رادارد این سه باهم ترکیب هستند رفتارتان هم درك رادارد تاثیرنسبت به درك دارد تاثیرنسبت به خود اطاعت وعصیان هم دارد تاثیرنسبت به اثرگذاری عینی هم دارد یعنی رفتارحسی ، رفتارنظری ، وکلیه رفتارهای شمادرمجموعه یك جای خاصی دارد .

برادرپیروزمند : همین کاری که درخانواده به یك نسبتی شد ما میخواهیم جای دیگرانجام دهیم تادستمان بازترشود ، تحت همان عنوانی که الان درجدولمان هست .

حجت الاسلام حسینی : بیشترازنه تاست .

برادرپیروزمند : نه تاست بعد تاثیراینهاست .

حجت الاسلام حسینی : سه تایش اخلاق واحکام وتکنولوژی سه تاهم فرهنگ سیاست اقتصاد سه تاهم خانواده جمع دولت که درهم ضرب میشوند و۲۷ تامیشود . برای ۲۷تایش باید تعریف بدهیم .

برادرمعلمی : درسه تای اولی تعریف بدهیم اخلاق سیاسی خانواده با اخلاق فرهنگی خانواده بااخلاق اقتصادی خانواده چه تفاوتی دارد ؟این سه تاراکه بگوئید ماانشاءالله بقیه رادرست میکنیم . نمیخواهیم آن راترکیب کنیم حاج آقااینهارا ترکیب میکنند ماتعریفش رامیخواهیم بعد مانمی‌فهمیم تفاوتش چه شد .

برادرامیری : درهمین سه تامحدود شود وتعریف شود .

برادرجاجرمی : حاج آقاشمامی‌فرمائید اخلاق خانواده جمع دولت یعنی‌شدتی که در جهت یك مطلوبی حول یك محوری درخانواده جمع دولت بوجودآید . این شدت راکه سه وحدت وکثرت می‌فرمائید هم درخانواده هم درجمع دردولت رشد اینهارامی‌رساند اماوقتی که اینها در فرهنگ سیاست اقتصاد ضرب میشود تفاوتهای اینهارامشخص میکندکه شدتی که درخانواده بناست

ازبعد سیاسی بوجود آید چه فرقی باجائی دارد که لازم است شدت بوجود آید ازبعد اقتصادی یاجائی که شدت ازبعد فرهنگی باید بوجود آید • اگرتفاوت اینها رابفرمائید تعریفش این میشود که شدت اگردریك خانواده بوجود آید ازبعد نسبت تاثیرات عینی وعملی اخلاق اقتصادی دولت یا خانواده میشود اگرشدت دربعد ادراکی خانواده بوجود آید •

برادرمعلمی : یعنی اخلاق شدت شد ؟

حجت الاسلام حسینی : کثرت ووحدت •

برادرچاجرمی : کثرت ووحدتی که معنی شدت بدهد •

برادرمعلمی : این شدت که تعریف ولایت شد ولایت شد سیاست ، سیاستی که یااخلاق بنا یکی شود •

حجت الاسلام حسینی : عرض ماابن بود که طلب پرستش یك ظهورعالیه دارد که دراخلاق است یك ظهور ساختاری جریانی دارد که درسیاست است •

برادرمعلمی : ماابن دونارایعنی عالیه وجزئیه رامیخواهیم درهم ضرب کنیم آنوقت چه میشود ؟

حجت الاسلام حسینی : پرستش هرگاه شدت یافت دیگردرساختارقبلی نمی‌گنجد ، ساختار جدید می‌طلبد •

برادرمعلمی : ماکه منکرنیستیم • ماالان درچارت وضعیت هستیم • چارت مراحل برای بعد باشد • درچارت مراحل وقتی که میگوئیم اخلاق سیاسی میگوئیم شدت حب ؟

حجت الاسلام حسینی : میگوئیم ساختارشدت حب درخانواده ، سیاست شدت خودش است ساختارشدت سیاست میشود •

برادرمعلمی : شمامیفرمائید سیاست یعنی ساختار • اینکه حب یك ساختاری دارد فرهنگ هم یك ساختاری دارد • اقتصاد هم ساختاردارد ماکه کاربه ساختارش نداریم کاربه خودش داریم

که این چیست که ساختارش اینست ؟

حجت الاسلام حسینی : هرگاه پرستش شکل تازه پیدا میکند وبه مظاهر پائین تر تنزل پیدا میشود اسمش حب است . حب پدر و فرزند ابداً معنی پرستش نمی دهد ولی اگر گفتید حب فی الله است وحب فی نفس نیست میگویم پس پرستش او خداپرستی است اگر ملی گرا بود وخودش را می پرستید فرزندش را بدلیل ارتباطش با خودش دوست داشت پس حب فی الله مراتب متعددی دارد حب را تزریق میکند میگوید خدا را می پرستیم یعنی والدین آمدوا شدحباً محور حب مال خدا است حول این محور اشخاص دیگری هستند که کیفیتهای مبرزه همان حب است . مالش را دوست دارد نسبت به مال سهل انگار نیست اگر سهل انگار باشد در ایمانش سهل انگار است ولی از چه باب دوست دارد ؟ از بابی که برای خود مال شیفته باشد ؟ ابداً حب او فی الله است . یعنی چه ؟ میگویم مال نعمتی است که خدا داده که در راه خودش صرف شود همین آدمی که دیدن والده اش میرفت یا همشیره اش یا منزل خودش به او می گفتند ویدئو بگیر تلویزیون رنگی بگیر، بذل مال برای تلویزیون رنگی یا ویدئو را باطل می دانست . همین آدم ده برابر این پول برای سلامت آن کسی که گفته تلویزیون رنگی نمی گیرم خرج میکند . میگویند توکه برایت اینقدر سلامت این ارزش داشت چرا برایش تلویزیون نگرفتی تا اینقدر غصه بخورد که بیمار شود .

برادر معلمی : اگر برای همین مریض شده معلوم میشود از اول باید می خرید تا مجبور نشود ده برابرش را خرج کند .

حجت الاسلام حسینی : میگوید من آن بذلی را که مفسد باشد مضر می دانم حالا امیدوارم به برکت این بیداری التفات به خدا در او بیشتر شده باشد وبفهمد که این توجه به دنیا باطل است بچه است بازیچه میخواهد بازیچه ای که شما برایش درست نمی دانید سازد هنی میخواهد برایش نمی گیرید حالا تب کرده میگوئید عیبی ندارد و برابر سه برابر ده برابر پول سازد هنی را به نسخه

و آمپول می‌دهد برایش مشکلات هم می‌گیرند بازیچه دیگری هم می‌گیرند ولی آن را بنمی‌گیرد تا او متوجه شود من حاضرم درباره‌اش بذل کنم حاضرم بیدار بمانم بغلش کنم راه بروم صد مه بکشم چندین برابر آن پول سازدهنی را تحمل مرارت کنم در محبت به او ودر بذل مال ولی آن ساز دهنی را نخرم میگوئید چرا ؟ چون قصد من پرورش اوست ، باید متوجه شود که سازدهنی بد چیزی است . اگرکسی باشد که پول را بخاطر پول بخواهد میگوید یك سازدهنی برایش بگیریك نسخه ۲۰۰ یا ۳۰۰ تومانی نگیر سه شب هم بیدارنباش آن بازیچه‌ای هم که گرفتی که قیمتش ۵ برابر سازدهنی بود آن بازیچه را هم نگیر همینکه دلش میخواهد بگیر . میگوید درست نیست آن را که دلش میخواهد بگیرم میگوید از نظر اقتصادی مقرون به صرفه نیست میگوید اتفاقاً مقرون به صرفه است معنای صرف را عوض کردید معنای پرستش را عوض کردید آنوقت هویت مال یا معنای دیگری پیدا کرده البته ضدش هم فرض دارد که یك وقت یکی از افراد اخلاقی در رزد یك استاد اخلاق معنا می‌کرد که فلان پسر در سن جوانی بود وچه میخواست مثل ویلون گفت خیلی تعریف می‌کرد که اگر چه جوری درست شود و ترکد بعد قیمتش بالا میرود و صفحه‌ای مختلف می‌کرد . آن فرد اخلاقی برایش خریده بود بعد از خریدن از فردا شروع کرده بود به نصیحت کردن بعد کاری کرده بود که آن را شکسته و دور انداخته بود یك وقت استاد اخلاق گفت که گاهی آدم هست که اینجوری عمل میکند .

برادر حسینیان : پس محبت اقتصادی ، اخلاقی اقتصادی میشود ؟

حجت الاسلام حسینی : ظهور محبت در تاثیرات عینی اقتصاد میشود .

برادر حسینیان : ظهور محبت در تاثیرات عینی یعنی

حجت الاسلام حسینی : یعنی پرستش هرگاه متشکل به کیفیتی شد که آثار عینی را تغییر داد

برادر حسینیان : همان پرستشی که میخواهد متشکل به آثار عینی شود یعنی اینکه جلو اسراف

رابگیـرد ؟

حجت الاسلام حسینی : لخیرالـ ۰ خوج نشود لخیرالـ ۰ نه تنها مالش خرج نشود کلمـا ت وساعتش هـم خرج نشود آنها هم هرفتاری راکه دارند در تاثیرات عینی للله واقع شود نه غیرالـ ۰ در رتبه حب که شد دوست داشتن شد در اقتصاد شما یك مرتبه از سیاست به اقتصاد تاثیرات عینـی رفتید آنگاه اشکال پیدا میشود من عرض کردم یك محور حب داریم پرستش ولی بعد این پرستش بـه اشکال مختلف متجلی میشود پدر و مادر و خواهر و برادر و زن و بچه و ارحام را دوست دارد والـی و حاکم را دوست دارد مسلمین را دوست دارد این دوست داشتن ها که تقسیم شد ه همه اینها مثـل آینه بزرگ و کوچك و محدب و مقعر نسبت به یك نور است که هرکدام نورانی هستند و مودتی نـور موالات لمحمد اً وذریه ۰

برادر حسینیان : سیاست محبت شد ؟ اخلاق چه میشود ؟

حجت الاسلام حسینی : بله اخلاق قرارشد پرستش باشد که جوهره محبت است

برادر حسینیان : پرستش محبت خانواده میتوانیم بگوئیم ؟

حجت الاسلام حسینی : نه پرستش شأن بالائی است پرستش در رحب ظهورپیدا میکند نـه اینکه خودش در رحب می‌آید وقتی که اخلاق میخواهید بگوئید معنایش اینستکه من ببینم محبتهـا چه جوری هستند تابفهمم حول چه پرستشی هست نه اینکه پرستش میشود مادر و پدر را که نمیشود پرستید پرستش کنند ه شدن دل به نحوی که بی اختیار تابع پرستش شوند ه باشد واراده در برابـر او نداشته باشد وفناد ربرابر او باشد یعنی همه چیز را بنابه ربطی که باو دارند برایشان احترام قائل باشد ۰

برادر حسینیان : ظهور پرستش در اقتصاد ۰

حجت الاسلام حسینی : کما اینکه ظهور پرستش در فرهنگ هم میشود اخلاق در فرهنگ می‌آید

ظهور پرستش در معارفی که شما با آن مخالفت می‌کنید (س : در حب ؟) باشد حب دوست داشتن اشخاص میشود ولی حالا می‌آئیم میگوئیم پرستش بطرف معارف می‌آید شما میگوئید من حق می‌دانم منطق سه را میگویم چرا ؟ میگوئید چون دنبال اجرای دین خدا در زمین است میگوید من منطق دو را حق نمی‌دانم چرا ؟ چون این مانع از اینستکه دین خدا در زمین پیاده شود میگویند بهترین دلیل امکان شیی وقوعش هست .

برادر حسینیان : خلاصه اش اینجوری میشود که بگوئیم محبت اگر برای خدا باشد این اخلاق سیاسی خانواده میشود .

حجت الاسلام حسینی : حقانیت ادراکات پای یک مطلب فکری ایستادن گفتن اینکه این حق است یا باطل است اگر برای خدا باشد یعنی حقانیتش به پرستش خدا برگردد این فرهنگ الهی میشود . اخلاق فرهنگی ، یعنی آن چیزی که حقانیت را تمام میکند . کسی که غفلتاً از بداهت آغاز میکند پایه حقانیت را روی خودش می‌گذارد ولو لوازمش را التفات نداشته باشد بداهت برای من بدیهی است آنوقت لوازمش اینستکه خدائی که من تراشیده ام میشود پرستید نمیشود او را تنزیه کرد نمیشود تکبیر کرد به مدرکات من است . مدرکات من یک معارفی را دارد آن را چه جوری تکبیر می‌کنید از چیزی که خودتان درک کرده اید ؟ این کار را مشکل میکند بعد وقتی که در معرفت میرسید به اختیار که میرسید و می‌بینید اختیار با آن باب نمیخواند میگویند که نمیشد مدل را میخواهید آخر حرفش اینستکه جبر است .

برادر پور : مگر در نماز نمی‌گوئید الله اکبر ، تسبیح که می‌کنید از عبادت نیست یعنی خدا بزرگتر از عبادتی است که من می‌کنم .

حجت الاسلام حسینی : نه معنایش اینستکه خدا عنایت کرده و خدا را تنزیه میکنم از درک خودم .

برادر پرور : ازاینکه اینگونه او را عبادت می‌کنم .

حجت الاسلام حسینی : ازکلیه درك خودم حتماً اینطوراست که خدا راتسبیح وتنزیه می‌کنیم ازآنچه ادراك وعبادت می‌کنیم از بداهت ولذا بداهت هم همینطوراست .

برادر پرور : بداهت پایه حقانیت است .

برادرحسینیان : محبت خانواده برای خدا اخلاق سیاسی خانواده میشود حرف زدن برای خدا برای خانواده ...

حجت الاسلام حسینی : کلیه رفتارها چه سیاسی چه ارتباطی چه عینی همه اینها یك فرهنگ دارد یعنی حق وناحقی دارد حق وناحقش به درك برمی‌گردد که این درك اگرالهی باشد به ایمان وحضرت الهی برمی‌گردد اگربه نفس درك برگردد که من هستم من میخ طویله دنیا شوم این باطل است .

برادرحسینیان : درعینیت هم برای خدا خرج میکند . تاثیرات عینی برای خدا میشود . در جمع و دولت هم میتوانیم چنین بگوئیم .

برادرمعلمی : یك مطلب دیگری هم عرض‌کنم اگرخود مابخواهیم الگو راطی کنیم کارزیاد دارد یعنی‌ما همه اینهاراکه صحبت کردیم در درون صحبت می‌کنیم در درون یك جامعه وبعدش باید یك درون وبیرون وربطی هم بکنیم .

حجت الاسلام حسینی : بنظرمن میرسدکه کارهای اصولیش دارد تمام میشود . یعنی‌بیرونش یك مقدار بسیارکمتری از درون که وقت برده تمام میشود . به دودلیل اولاً وقتی که روی این گذاشته ایم حضور ذهن پیداکرده ایم و روی مطلب به نسبت تسلط داریم ویکی دیگرهم اینکه اساسی ترین تقسیمات انسانی هم درهمین باب هست بعدش تقسیمات انسانی اینجوری نداریم که بخواهیم به آن بپردازیم .

برادر رمضانی : اگر بخواهیم کاری انجام دهیم باید چارت درون را بکار بریم یعنی جامعه‌ای که فعلاً جامعه اسلامی هست یک وقت چارت را برای جوامع دیگر بکار می‌بریم که غیر اسلامی هستند بعد یک نحوه رابطه‌ای هم بین ما و آنها پیدا کنیم بعدش مشخص است که وقتی ما میخواهیم یک عملی را انجام دهیم باید هماهنگی آن را در داخل و خارج و ارتباطاش بسنجیم . باید انجام دادن این کارها یک مقدار کار ببرد و چون در آن گروه (گروه اجرائی) قرار است انجام شود اینجور که صحبت شد برادر رمان فرمودند که مثلاً اگر ما محور بگیریم و بگوئیم جنگ در راس امور است یعنی اینکه کاریه آن طرف ارتباطی ندارد محور را جنگ گذاشته ایم و براساس جنگ روی همین چارت که بیائیم خیلی چیزها حل میشود ، یکی اخلاقی که متناسب با جنگ است چیست ؟ یکی اینکه همان کاری که ما میخواهیم بکنیم و شدت و ضعف میگوئیم با زیم محور ابتدائی تر پیدا کرده و یک چیزهایی معلوم است که چه اخلاقهائی متناسب با جنگ است بعد متناسب با آن اخلاق ها احکام آن و متناسب با آن سانکسیونش و متناسب با اینها فرهنگ و سیاست و اقتصادش و ... و جمع و دولت بشود پیدا کنیم بنظر میرسد بشود این راه را طی کنند با یک درصد خطاهائی ولی زودتر به نتیجه برسند .

حجت الاسلام حسینی : آیا قبل از این مطلب به ذهن حضرتعالی نمی‌رسد که ما یک فصلی استراتژیها را از هفته آینده آغاز کنیم که مثلاً نظیر کتابی که نوشته شده کلیات استراتژیها هم گفته شود فعلاً آنها را تضمینی تمام کنیم .

برادر رمضانی : اگر بخواهیم تضمینی آن منطقی باشد باید ربط را جنگ بگیریم بعد توی اخلاق بیائیم و بعد توی تکنولوژی یعنی براین اساس اگر بشود چیزهای پائین ترش را درست کنیم ...

حجت الاسلام حسینی : پس میشود گفت که یک گروه از دوستان به مسائل استراتژی

بپردازند وبعد اصلاحش را هم بگذاریم برای بعد طبیعتاً اگر خواهد روی جدول انجام گیرد دیگر آن دوستان اجرائی آشنائی چندانی ندارند .

برادر مسلمی : آنها با بچه ها بحث میکنند و اطلاعاتی دارند استدلال این چارت را هم که نمیخواهند که چرا اخلاق را اینجا گذاشته ایم و احکام را آنجا ؟ برای آنها چرا ندارد ولی یک تعریف اجمالی که به آنها بدهیم میتوانند رویش کار کنند .

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

بسمه تعالی

جلسه ٦٧ ـ الگو

حجت الاسلام حسینی : میشود چنین تعبیرکرد که جهت چون درکل ثابت است به عبارت دیگرجهت مثبت ثابت است نه تغییری برای آن متصور باشد نه تغایری . جهت به این معنا ظاهراً تمام مراد ما نیست اگریك طرف مطلب باشد تمام مطلب نیست . چون ما درحقیقت تناسبات جهت را ازموضع اینکه یك جهت فاسد جامعه دارد که باید آن را اصلاح کنیم و جهت صالح شود بفرض درجهت کفر حرکت میکند درجهت ایمان شود . لذا آن جهتی که دراینجا مورد غرض ما هست نمیتواند ازیك ثباتی برخوردار باشد که بگوئیم رشد درجهت ذاتاً ممکن نیست . علاوه بر این دربرنامه که مقطع خاصی از زمان مثل برنامه ده ساله یا ٥ ساله که می دهیم ومیگوئیم درآن تغییر نیست وثبات هست باز جهت سازی وایکه عاملی را پیداکنیم که درآن جهت سیر شود حتماً مورد نظرما هست بنابراین یك طرف جهت ساز باید آن امر ثابت دربرنامه باشد یك طرف دیگرش امر متغایر باشد ولذا صحیح میشود که بگوئیم جهت سازها اولین تغییرات وترکیبات عام و شامل را درست میکنند که باید هم درآنها خصلت ثبات و هم خصلت تغییرمشاهده شود که ربط بین ثبات و تغییر وحدت وکثرت باشد حالا چه جوری این ربط است ؟ بیائیم بگوئیم که به حکم منطق ٣ اینجا هم دوئیت هم به معنای ثبات تغییراست وربط بین آنها هم هست ، درکل روش که باید بتوانیم چنین چیزی رابگوئیم حالا دربخش خود نسبت تاثیرهم باید عین همین رابگوئیم برای برای برای (سه بار) یك احتمال اینستکه بگوئیم امر اول باید یك امر ثابت در ١٠ یا ٢٠ سال ملاحظه شود امر سوم یك امر متغیر درنسبت تاثیرباشد وامر دوم هم باید یك چیزی باشد که ربط بین این دو متغیرثابت راانجام دهد یك فرض دیگرهم اینستکه بگوئیم همه این خصلتهای جهت ساز باید هم دارای خصلت ثبات باشند هم دارای خصلت تغییرباشند . بااین فرض دربررسی این دوفرض

آیا میتوانیم بگوئیم جهت ساز، شدت وساختاروگستره است ؟ اگرشدت ، ساختار، گستره بگوئیم به این بیان که بگوئیم ساختارخودش نظام وساختار ترسیم روابطی هستندکه به دلیل اینکه یک نظام مشاهده میشوند وحدت دارند وبه دلیل اینکه کیفیتهای متعددی هست که تبدیل به یک وحدت شده اند ، این ساختاری راکه شما می‌کشید فرض‌کنید ابتدائاً همین جدولی راکه درجدول تعادل کمیات داریم این یک ساختاراست خود موضوع ساختارراکه نگاه کنیم می‌بینیم کمیتهای مختلفی جاهای مختلفی گذاشته شده ولی جوری اینهاارد رارتباط باهم گذاشته اندکه یک مجموعه ۲۱۶ رامی‌دهد ازموضع ۲۱۶ که به آن نگاه کنیم یک نمودارهستند ولی ازموضع تغایرهای داخلی که نگاه کنیم خوب متعدد هستند ، مثلاً ۳۹ تاتغایر داخلی هست آنوقت ساختارامری است که بین آن ۲۱۶ واجزاء قرار دارد یعنی روابطی که عدد های مختلف رابه آن عدد ۲۱۶ واحد متصل کرده است آنوقت درگستره بگوئیم آن وجه تغایربش بیشترازوجه وحدتی است قوانین متعددی در استخدام بشرآمده . آیا میتوان این راگفت ؟ یابگوئیم شدت زیادتر شدن سیرش درجهت مثلاً بالا رفتن قدرومنزلت است نزدیک تر شدن قرب است ونزدیکترشدن تغییرکمی را می‌پذیرد ولی تغییرکیفی رانمی‌پذیرد . برخلاف آن استدلال قبل ، این تبیین واین وجه واین جهت مورد نظرمان باشدکه بگوئیم تغییرکیفی درآنجاتغییرکمی منحل است یعنی کیف آن هم ازقبیل کم است میگوئید منزلت دورتر، نزدیکتر، نه اینکه بالعکس بگوئیم کمش منحل درکیف باشد میگوئیم درست است که تغییرکیفی همراه آن هست ولکن غرض ازتغییرکیفی کیفیت جدید نیست شدت بیشتر و قرب بیشتر است غرض‌دوئیت درمنزلت است البته به تبع آن هم تغییرکیفی رامیتوانید تفسیر کنید هم میتوانید آن رامتکثر به کثرات کنید هم همه اینهاباهم هستند چون باهم هستند بنظرمی‌آیدکه تغییرکیفی هم هست ولی مابرای راکه درسه رتبه ملاحظه کنیم عین آن چیزی راکه درباب منطق صوری مثال می‌زنید ومیگوئید میشود حذف خصوصیات شخصیه راکرد وتوجه به وجه اشتراک داشت

و گفت نوع یا جنس یا جنس الاجناس یا نوع الانواع ما هم در اینجا میگوئیم در یک منزلت حل خصوصیت شخصی میشود وبردار وقدرت قرب وحرکت ملاحظه میشود ودریک منزلت بالا درنسبت تاثیر که میرسید درحقیقت صحیح است که گفته شود یک بردار ترکیبات مکانی داشتیم یک بردبردار درزمان داشتیم ویک برد برد بردار داریم که مثلاً در نسبت تاثیربخواهند بحث آن راکنند یعنی درآنجا میگوئیم همه هویات منحل میشوند هرچند این فشارکه به طرف خاصی است حتماً درعینیت توام با خیلی ازچیز ها هست توام بودنش با چیزهای مختلف ازقبیل اینکه این بردار درصورت کیفیتهای زمانی ومکانی آن هم درمراتب مختلف محقق نشود مزاحم این معنا نیست اگربخواهیم مثال فیزیکی آن رابزنیم اینکه نیروی وارد ه برجسم چه جهتی راد رفشار دارد غیرازاینستکه نیروی وارد ه بوسیله یک کیفیتی وارد شد ه وبعد یک کیفیت دیگری وارد شد ه وآنجا چه رقمی در علوم تجربی صحیح میدانید که سعی کنید حد اقل توجه رابه نیروی وارد ه کنید وحد اکثر توجه راروی نقطه ورود نیرو، نظام نیرو ونظایرآن میکنید مثلاً یک سیمی راکه بکشید وقطع شود یابرروی یک بازوی گشتاور که نیرو وارد میکنید وگشت فیزیکی پیدا کند درمورد اینها میگوئید نیرو وارد نشد ه یا میگوئید کیفیت نیست یعنی بحث مابحث کیفیت نیست موضوع بحث دقت دریک خصوصیت دیگراست وقتی اختلاف سطح وفشار حاصل ازآن راذکرمیکنید بحث شمابحثی نیست که چه کیفیتی وچه خصوصیتی ؟ به این که معنایش اینستکه خصوصیت شخصی ندارد اگرماگفتیم که تعلق ، وابسته بودن، کشش ، حقیقت اشیاء است حقیقت اشیاء رابطرف غایت است یعنی حقیقت اشیاء باغایت داری اشیاء هیچ فاصله ای ندارد ، مصحح ، مجوز، علت منطقی پدیدار شدن کیفیت را گفتیم برای است این فشاری راکه برای میدهد حقیقت آن شیی میشود آنچه که این شیی رابه غایت وصل میکند که میگوئید نسبتش به غایت تبیین کند ه خلقتش هست اگراین اصل باشد وازاین لحاظ وازاین وجه و ازاین خصلت مورد نظر قرارگیرد توجیه ووجه منطقی وتوجه به وجه منطقی این شیی توجه به تعلق

و رابطه ای که او رابطرف غایت می‌کشد هست ودرآن نباید اختلاف واقع شود وجهی که اورابطرف غایت میبرد اگرآن وجه عوض‌شود معنایش اینستکه این شیی برای آن غایت نباشد ولی آیا همینکه این راگفتیم معنای ثباتی راداردکه تغییر رانمی‌پذیرد ؟ یامعنای تغییروتغایردراینجامور د بیان مجددی قرارمی‌گیرد ؟ ظاهراً میشودگفت تغییروتغایر دراینجابیانش به بیان تعددکیفی در این منزلت نباشد وبگوئیم دراین منزلت فقط تغییرات کمی لحاظ شود , فقط بحث , بحث قرب وبعد باشد بحث , بحث شدت وضعف باشد . البته لازمه اینکه شیی برای خلق شده باشد این نیست که درهمان منزلت درجابزند , چون سیربطرف مقصد است , سیردرجهت غائی ودرجهت مورد نظر است . معنایش اینستکه وضعش مرتباً عوض‌شود ولی ربط بین وضع اول و وضع دوم برای باشد شاید بشود گفت مابه الاشتراک حداقل دریك منزلتی جهت وبرای هست ازاین منزلت ممکن است بشود گفت تعریف تغییروتغایرنسبت به وجه اشتراک ازاین موضع باتعریف تغییروتغایر در مراتب دیگرفرق پیداکند وبیان ما هم این باشدکه بعدازاینکه معلوم شدکه ربط اشیاء به غایت اصل هست درکیفیت خلقت داریم وکیف خلق . اگردرکیف ایجاد جهت اصل باشدآنوقت مابه الاختلاف به تبع مابه الاشتراک باید ایجاد شود برای رسیدن است که تغییرلازم است برای تغییراست که ترکیب لازم است از جهت کیفیت از جهت چگونگی , تغییراتی که متناسب بااین‌سمت است چگونه تغییرمی‌کند ؟ چگونه ترکیب شود , ترکیباتی که متناسب بااین جهت تغییراست ؟اگر چنین چیزی گفته شود جوهره ای که مصحح تبدیل وتغییرهست باید جهت باشد معنی تغایر و تغییرباید استقرار برجهت پیداکند اگربخواهد معنی تغایر وتغییراستقرار بر جهت پیداکند آنوقت این چیزی‌که جهت ساز است یعنی چیزی است که درعینیت متصل به امری است که نباید درآن تغییری پیداشود , آن چه بود ؟ وجه اشتراکی که درتبدیل ازیك مرتبه به مرتبه دیگراست آن وجه اشتراک درعینیت چه شد ؟نفس تعلق شددرتعلق به غایت دربرای نباید تغییرپیدا

شود وضعیت اول راجهت سازها درست کرد ند آیا وضعیت دوم راکه میخواهند درست کنند در این امرکه کشش بطرف خاص بود تغییرپیدا میشود ؟ یاگفته میشود که در این امرهیچ تغییری پیدا نمیشود بعد بگوئیم عین وضع اول است برای انجام نگرفته است بگوئیم عین وضع اول نیست ازیك طرف هم تغییری درجهتش پیدا نشد ه آنوقت بگوئیم این منحل درتغییرات کمی است • پس سنخ تغییراتی راکه درجهت سازی وسیر درجهت میگوئیم نباید استدلالهای سنخی راکه درباب تغییرات کیفیت میگوئیم صادق باشد ازاین جهت باید فرق کند •

برادر پیروزمند : این نسبتش خیلی معلوم نیست یعنی درنوع کتب اخلاقی آنچه که ما میخواهیم بعید است که پیدا شود یعنی نیامد ه اند بگویند ما چگونه دسته بندی کرد ه ایم فقط حاصل آن رانوشته اند شاید کتاب اخلاق ناصری ازجهت دسته بندی مشخص تر ازد یگرکتب اخلاقی باشد اما چیزی که ما میخواهیم که چرا این دسته بندی راانجام داد چرااین را زیرقرارداد بعید است که درکتابهای اخلاقی بدست آوریم •

حجت الاسلام حسینی : آدم باید فلسفه اخلاق راپیدا کند درحقیقت کا نه یك تغییرات کمی دربالای جدول داریم تغییراتی است که مربوط به امرمابه الاشتراك است یك تغییرات کمی هم درپائین جدول داریم تغییرکمیتهای عینی که مابه الاشتراکهائی است که اجازه تبدیل درتصرف درعینیت به ما میدهد نهایت اینستکه آن امرمابه الاشتراك درجهت مستقیماً تحت تصرف ما بلوه نیست وباید چندین واسطه بخورد ولی مابه الاشتراکهائی که میگوئیم تخصیص بود جه به اینجا یا آنجا ، اینجاآن چیزی است که تصرف ما ازاینجا میتواند آغاز شود حالا اگرچنین چیزی رادر باره جهت فرض کنیم آیاجهت میتواند به همین ختم شود یاحتماً باید این امر این شدت وضعف باید در یك ساختاری بیاید وقابلیت تبدیل به کیفیت پیدا کند بعد درگستره ای بیاید وبه یك آثار کیفی تبدیل شود ؟ اگرچنین چیزی بگوئیم هرسه اینها مال یك رتبه ازبرای هست یا مال سه رتبه ازبرای

هست ؟ میگوئیم بهرحال وحدت وکثرت وربط بین آن که تعلق وگستره وساختاربین آن شود یا اینکه نه ، برای ، برایی که در رتبه سوم ومنزلت جهت قرارد ارد نمیتوانیم ساختاروگستره و درذات خودش معناکنیم بلکه درهویت برای سوم باید نسبت بین شدت وضعف وامرمشترك راذکرکنیم ولی درمجموع خصلتهای ساختارساز میتوانیم ذکرکنیم که ساختاروگستره باشد ومعنای کثرت و وحدت به نحوه ای که باتغییروتغایربسازد یك طرف ونحوه ای هم که باوحدت هم نسازد طرف دیگرباشد .

دراینصورت اگربخواهیم همین امر رابیان کنیم وبگوئیم تعلق وساختارتعلق گستره تعلق، وابتدائاً شدتش راحذف کنیم وتوجه ای به شدت وضعف نکنیم، آیامیتوانیم بگوئیم این قانون کلی است یعنی به هرچیزی که ازعالم برسیم وبگوئیم این یك تعلق دارد وآن تعلق بدون ساختار نیست درون یك ساختارهست ویك گستره ای هم دارد یامیشود ازآن چیزی رامستثنی کرد یعنی اگر اول منزلت هرچیز رابه غایت معرف برای برای بگیریم وقتی که شمامیگوئید آب سیال و روان است . صحیح است که من سئوال کنم که این سیال بودن چه ربطی باسایراشیاء دارد ؟ چه دامنه وگستره تاثیری دارد ؟ این آب باغیرآب چه ارتباطاتی دارد ؟ وبعد صحیح است که گفته شود کیفیت وساختارچیزی که اینقدرارتباط دارد چیست ؟ ونهایتش منزلتش درد ستگاه خلقت چیست ؟ منزلتش منزلت نور است ؟ منزلت حرارت است ؟منزلت چیست ؟ اگرنبود درد ستگاه آفرینش چه نقصی پیدا میشود ؟ درعوالم دیگراین آب هست یا نه ؟ آثارش هست ؟متناظربااین چیزی درآنجا هست ؟ مثلاً میگوئید که سقاکم .. من ید علی بن ابیطالب (ع) یوم العطش اکبر — آنجا هم عطش و تشنگی وآب واین حرفهامطرح است ؟ یامیگوئید اللهم صل علی محمد وآل محمد فی الاولین وصل علی محمد وآل محمد فی الاخرین وصل علی محمد وآل محمد فی الملاء الاعلی صل علی محمد وآل محمد فی اللهم انی امنت محمداً صل علیه وآله ولم عرف ولا تحرمنی ...قسقنی من حوضه مشرب رب ساقاً لا اسقاء بعده ابدا .

من را بنوشان ازآب آبی که لا اسقاء بعده ابداً بعدش ابداً تشنگی نباشد • متن بیان و دعا همین آب و آشامیدن وتشنگی معمولی باشد ، ممکن است کسی هم تعبیرش رابگیرید به جایی که درآن بهجت نقص پذیر نباشد ومرتباً بهجت باشد فعلاً اینست که ازآب دراین عالم صحبت میشود درعوالم بعد هم صحبت میشود درعالم خلقت منزلت آب کجاست ؟ فقط حیات مادی است ؟ یایك جوهره ای خاصی است که متناسب بامنازل الاخره است ؟ کیفیتهای متناسب باآن فضا و آن جاذبه راپیدا میکند ؟ قضیه چیست ؟ آنچه درابنجا مورد توجه هست اینستکه نمیشود مسائله منزلت ، تعلق ، کیف تعلق ، شدت تعلق واینهارابگوئید که نسبت به یك شیئی هست کسی برای ندارد تعلق ندارد • این خلاصه بحث است که همه چیز برای دارد وازباب برای داشتن نمیشود گفت که به یك جائی میرسیم که دیگرازباب مخلوقات برای نیست ، هرچند درد ستگاه منطق صوری وفلسفه میگویند یك موجوداتی داریم که برای آنها خلقت نفس خود شان است ولی اولین سئوالی که درد ستگاه مجموعه است اینستکه آیاآنها رتباط به اشیاء متغیر دارند یعنی بحفظ ل آنها شیی متغیری هست یانه ؟ وآیا درمشیت بالغه آنها نه هدف برای اشیاء متغیرقرارمیگیرند ونه زمینه وگستره ؟ یاحتماً یك ربطی به اشیاء متغیرپیدا میکنند ؟ که هرگونه ربطی که به اشیاء متغیرپیدا کنند آنهارااز اینکه هیچ ربط نداشته باشند برای آن برای هائی که درموا نسب نازلتر گفته میشود خارج میکند • اگرچنین چیزی گفته شود آنوقت درجهت ساز معنی شدت و ضعف دیگربعنی چیزی که شیی مورد نظررادرهمین جهت ازمنزلت اول به منزلت دوم می برد ، ولی درخود جهت به نحوه کلی وعام یعنی مشیت نباید تغییرباشد دربرنامه هم جهت راکه معین می کنیم حتماً باید برای انتقال باشد خاصیت جهتی راکه معین می کنیم باید انتقال باشد یعنی میخواهیم بگوئیم نه فقط اصلاح جهت کفر به ایمان راباید نتیجه دهد باید سیرد راین برنامه برای ادراك ما نتیجه ای رابدهد که بعداً که میخواهیم جهت گیری کنیم بتوانیم ضعفهائی راکه در

ادراك ازجهت داشتیم اصلاح کنیم هرچند طبیعتاً به نحوه ای اگر ذکرکنیم همین جاش هست ۰ یعنی به نحواجمال درمشیت کافرهم حرکت غیراختیاری دارد ودست خودش هم نیست ۰ کافر جهت باطل رامی‌گیرد ولی حتماً جهتش شکننده است زوال پذیراست چون باجوهره تعلق سازگار نیست درآنطرف منحل میشود برای آنطرف زمینه میشود برای کسی که جهت بااختیارش هماهنگ بافطرت است ضعف درادراك ازجهت هم طبیعتاً مرتباً برطرف میشود وجهت اصلاح میشود همانجورکه درفرد وشخص وانسان هم که ملاحظه می‌کنید میگوئید مرتباً قصد قربتش مورد دقت جدید قرارمی‌گیرد و می‌فهمد که دراینجا ضعف داشته وقصد قربت نبوده است ۰ حالت نفس‌بوده است ۰ دوباره یك پله بالا ترمیرود ومی‌فهمد که شدت درنفس دراینجا هم حضور خودش رانشان داده جهت ساز وجهتی راکه سیرد رآن جهت رامیسازد باید تناسبات تغییرد رادراك و ایمان عوض‌شود این لازمه رشد است ولی این محتاراند اردکه حقیقت آن چیزی که درجهت است عوض‌میشود دراشیا تکوینی که میگوئید مابه الاشتراك دوشیی تکوینی امری است که متناسب با جهت است ۰ مصحح تغییروتخایرامری است که متناسب باجهت است رشد ادراك هم همینطور است ۰ حالا آیااگرکسی بگوید این گستره یادامنه ارتباط برای چه ؟ صحیح است مابگوئیم‌اگر این ساختارباشد لازمه اش اینستکه این دامنه ارتباط رادا شته باشد ۰ پشت سرآن بگویند این ساختاربرای چه بگوئیم اگراین منزلت درچیست رادارا باشد این ساختارراميخواهد ، منزلت مجوز این دونا باشد تعلق یك مجوزی باشد ؟ آیا میشود گفت یانه ؟ بنظرما میشود گفت مگراینکه براد را ن یك مطلب جدیدی بگویند ونظرمان تغییرکند ۰ بنابراین اشکال آن روز درباره تغییرکیفیت همراه تغییرکمیت امروز تضعیف شد وبالعکس اینطرف تقویت شد و فرمول کلی برای برای برای درسه رتبه معرفی شدکه همان شدت ساختارگستره است تااینکه ببینیم چیست ۰

براد رپیروزمند : تفاوت ساختاروگستره راچه می‌دانید ؟یعنی ساختار را روابط آن چیزی

میگوئید که ارتباط با چیزهای دیگر دارد ؟ یا ساختار را به اندازه کل مجموعه بزرگ می‌کنید ؟ اگر بزرگ شود که با ارتباطات همان گستره یکی میشود اگر هم میگوئید که خود آب یک ساختاری را که ارتباط با دیگران است و ارتباطش با دیگران مبین گستره اش است در حالیکه ارتباطات درونیش ساختار میشود .

حجت الاسلام حسینی : همین است یعنی میزان کیف تاثیر یا کیف ربطش به خارج دامنه وجودی این است که تا خیلی جاها رفته است .

برادر پیروزمند : با این تعبیر درست درمی‌آید که ساختار را برای گستره بدانیم ؟

حجت الاسلام حسینی : که بگوئیم این گستره متناسب با این ساختار است، یعنی این آثاری که تا ورودستها رفته به این میزان هم به آنجا رفته است یک وقت هست که میگوئید همه چیز همه جا آثارش هست میگوئیم بله ولی به چه میزان ؟ مثلاً حتماً اثر این نخ سیگار در کره مشتری و مریخ هم هست . این را که دست مافشاری روی توتون می‌آورد و آن را فشرده می‌کند حتماً اثری برای کره مریخ هست ولی سئوال کنند گردش خورشید در منظومه شمسی بیشتر روی کره مریخ اثر دارد یا فشار دادن این نخ سیگار؟ از موضع اینکه همه چیز شریک در همه چیز هستند مساوی است از موضع نسبت تاثیر سهم در تاثیر اگر کسی بخواهد بگوید سهم در وضعیت مریخ گردش سیگار در دست من با گردش خورشید یک سهم دارد و از او می‌خندد ، فلانی سیگار را بچرخاند چه اتفاقی برای کره مریخ می‌افتد ؟ حالا این می‌چرخاند مریخ از تحت جاذبه خورشید درمی‌آید و تحت جاذبه یک چیز دیگر قرار می‌گیرد ؟ ولی حتماً اگر یک تغییرات جوی اساسی پیدا شود میشود که کره ماه از مدار خودش خارج شود و یک تغییرات عظیمی هم پیدا شود . سهم در تاثیر غیر از اصل اثر است ، اصل اثر همه جا مشترک است سهم تاثیر در دفعه اول ساختار برمی‌گردد در دفعه دوم جوهره ساختار به منزلتش برمی‌گردد . منزلت این در نظام کجاست ؟ خود منزلت هم عملاً سهم در تاثیر

اساسی واصولی راپید امیکند ، میگوئید سهم د رتاثیرخورشید د رخیلی از چیزها یا منظومه شمسی زیاد است ، از آنجائی که سهم نور راد رسبز شد ن گیاه تاگرد ش کره زمین ذکرمی کنید تاجائی که سهمش راد رمطالب مختلف ذکرمی کنید ، سهم زیادی برای خورشید قائل میشوید بنابراین گستره رااگریک جائی هم به عنوان برای ذکرکنید وبرای زمان و مکان ، یعنی این میزان ارتباط وتاثیر لازم باشد ما نوری لازم داشته باشیم واین تمام شود قدم بعدی سئوال میشود لازمه چنین گستره ای چه ساختاروچه کیفیتی است ؟ چه کیفی رابایدد اشته باشیم ساختارمعرف کیفیت راکه ذکرکنید باز سئوال میشود که این ساختارچه منزلتی راد ارد ؟ حالا سئوال مهم اینجاست که آیااین به درون وبیرون وربط هم میخورد یا نه ؟ اگرگفتیم این ربط بین ثابت ومتغیراست لزوماً نباید عین همان د راینجاصادق باشد . باید این حاکم برآن باشد نه بالعکس . اگرگفتیم درجدول دوئیت وربط که درشکل درون وبیرون ظهور پید اکرد درآنجایک موضع منطقی که بیان ازخلقت ومخلوقیت واین حرفهاباشد نبود درمنزلت توجه به تغییروتغایربود ...

ولی د راینجاد رمنزلت بیان شأن وجهت است . درآنجاصحیح بود که بگوئیم جهت مجمل است . الان به آن نمی پرد ازیم که میشد بپرد ازیم یانپرد ازیم یعنی پرد اختن ونپرد اختنش مساوی بود وازاین بابباسیستم سازی کفاروجه اشتراك د اشت آنهادرکل که میرسند جهت راد یگر معرفی نمی کنند جهان جزئیه رامی گویند به کل که میرسند نمی گویند عالم غایت د ارد میگویند خودش است . نه خالق د ارد نه غایت هرچند برای درونش براساس تاثیرمتقابل جهت بوجود می آید وسیر د ارد مثلاً د رگفتارملحون مائو ذکرمیشد که می گفت د رباره خد اخیلی فکرکرد یم د رباره زندگی فکرکنید . یابعداً خیلی وقت د ارید که د رباره خد افکرکنید د رباره زندگی فکر کنید ومشکلات راحل کنید . این حرف خیلی فرق د ارد باحرف یك موحد که میگوید پرستش است که شکلش د ردرون زندگی کرد ن ظهورپید امیکند . میگوید زندگی هد ف نیست وسیله برای هد فاست د ردعا هم میگوید

لا تجعل الدنیا اکبرهماً و لا مبلغ علمنا آیا این با منطق سه نمی‌سازد ؟ در آنجا می‌گفتید تغییر و تغایر به امر ثابت متکی میشود و دیگر به آن نمی‌پرداختیم • چون موضع بحث منطقی ما این بود که در آنجا نپردازیم , از غیرقابل انکارها آغاز میکردیم ولی اینجوری نیست که حفظ اجمال بین ما و کفار تا آخرکار منطقی‌مان پیش رود یعنی بگوئیم همانجور که از اول غیرقابل انکارها را شروع می‌کردید به غیرقابل انکارها هم ختم کنید چیزهائی که مختلف فیه هستند صحبت نکنید آنها را کنار بگذارید یک منطقی باشد که هم مسلمین آن را دوست داشته باشند هم کفار, از مابه الاشتراک که غیرقابل انکارها هستند آغاز میشود و به مابه الاختلاف ختم میشود به جهت وتقرب واسلام و اینها ختم میشود ربط بین امر ثابت وامر متغایر ومتغیرربط بین وحدت وکثرت با این اشاره که تمام نمیشود میخواهد کارساز باشد مرتبه اجمالیش در آنجا بحث شده مرتبه تبیینی باید در اینجا بحث شود •

برادر پیروزمند : در فرم درون وبیرون چه جوری مطرح می‌کنیم که بحث جهت آنجا هم حضور پیدا میکند یا چه جوری بگوئیم که دوئیت نشود ودوئیت وربط شود ؟ بعد از آن باید به زمان ومکان ونسبت تاثیرش توجه کنیم ببینیم جهت به یک معنای دیگر در آنجا حضور پیدا میکند یا نه ؟ ولکن الان لازم است که ببینیم معنی گسترده وساختار رفتار حضرتعالی یعنی چه ؟ چون اگر بخواهیم اینطور مورد نظرمان باشد که یک برد اثر مطلوب را در نظر بگیریم وبگوئیم این میزان سیالیت مورد نظرماست , ازنظام سیالیت باید چنین ساختاری باشد • اگر منظوراین باشد آنوقت ساختار را روی خود آن ذی اثر بیاوریم که ذی اثر ما باید دارای چنین اثری باشد همین اندازه کافی است ؟ چون ذی اثر تنها که این اثر را ندارد •

حجت الاسلام حسینی : دقیقاً همین جاست که سهم در تاثیر را ذکر می‌کنیم نه مطلق اثر را • در رعایت تناسب را ذکر می‌کنید یعنی در برای سوم • شان ومنزلت شیی را در مشیت ذکر می‌کنید • معنایش اینستکه شاء و اختیار از آنجا آمده واثر مال مجموعه اینها با هم نیست وکیفیات را روی هم

بریزیم ویك مجموعه قوانین وخصلت شود روی هم چیزی راندارند . اگر ارتباط به شاء وایجاد پیدا نکند هیچ است . ارتباط به غرضی از خلقت پیدا نکنند هیچی ندارند درموضع برنامه ریزی انسان هم اختیار با رشاء شماکه برنامه شما هست منزلتی رامعین میکند یعنی فاعلیت یك طرفه است نه دوطرفه اینجوری نیست که بگوئید دوئیت و ربط بین آن ، این مجموع الف و ب یك هویت خاصی رامید هد که ترکیب این دوتاست ودر سطح آب بزرگ میشود . اینجا درمرتبه جهت که میرسیم درمرتبه امرثابت که میرسید دربیان تبیینی از یك طرف می‌آید نه ازدوطرف نهایت به ماکه میرسد کلمه سهم درتاثیر صحیح است که گفته شود سهم درتاثیرد راختیار، ممکن است ۵۰۰ تا فاصله بخورد یك اپیسیلون تغییرشان دهد یك ذره هم تصرفش شاءن داشته باشد ولی به اندازه تغییرکیفی که نیست . آنجا میگوئید شیی کماهی درمحضرحضرت حق حاضراست وایجاد یاعدم ایجاد تابع مشیت است .

برادر پیروزمند : منظورازنسبت تاثیرسهم درتاثیر است ؟

حجت الاسلام حسینی : سهم درتاثیرد رغیرخود این، یعنی اگربگوئیم اختیاروایمان شما درتولید موکت اثر گذاشت نفت که یك شیی خارجی بود تبدیل به موکت شد میگوئید یك سهمهائی قوه جاذبه ومنظومه شمسی وکره زمین ومعدن نفت دارد وسهامی رابه آنها می‌دهید میگوئید یك سهم ازاینقدرسهم قوه اختیاراست طلب من بود که امداد شد وظهورعینیش این اثر راکه میگوئیم دارد یعنی محصول اینجورنیست که طلب من صحیح نباشد هرچند تصرف هم نتوانم بکنم الابه امداد درهمه مراتب چه مراتب علمی وادراکی وچه درمراتب عینی وخارجی ولی بهرحال آخرکار شماسهیم هستید ، صحیح است که ازشماسئوال کنیم چرااین طلب راداشتید ؟ چرااین طلب و پرستش درشمابود وآنرا اختیارکردید ؟ یك جایش به شمایك طرفه بند میشود . اگرگرفتید که هیچ جایش به شمابند نشود به هیچ سهمی یابه هیچ نسبتی وهمه مراحل راد وطرف گرفتید برای چه از

شما سئوال می‌کنند ؟ باید در یک نسبتی معنای سهم شما هم بیاید کما اینکه تمام نسبتش در رتبه عالیه منسوب به خدا است از خلقت خود شما گرفته تا امداد شما وغیره ، یک مرتبه از فاعلیت فاعل حق است هیچ حرکتی بدون موجب و قیوم واقع نمیشود ایجاد کننده وقیوم وامداد کننده خدا است ولی یک رتبه اش را هم که پائین ترمی آئیم باز یک طرفه ازطرف شما است نمیشود گفت آقای پیروزمند در شرایط علم وادراک ودر شرایط امکانات ومقدورات وهمه وهمه بقدری منحل بود که تاثیرات متقابل منسوب به اختیارش نبود آن را مثل یک کیف فیزیکی فرض کنیم مثل ترکیبات آب وموکت فرض کنید میگوئید آب و موکت محاکمه نمیشوند حالا این تاثیر شما برغیر خود تا نگستره تاثیر شما است دامنه تاثیر شما است ولی آن ساختاری که این دامنه تاثیر را هم دارد باید ملاحظه کنیم میگوئید آقای فروزانی یک علم و یک اختیار و یک خصوصیاتی دارد • خصوصیات روحی جسمی را در مجموع میگوئید که باید صحبت آن در روانشناسی شود اگر ما گفتیم سه نظام هست نظام تعلقات روحی ، نظام ادراکات ، نظام حرکات و رفتار عینی ، ایشان یک حرکات ادراکی دارند چه ادراکات قلبی چه ذهنی وچه حسی ، یک نظام است یک رفتار هم دارند که مجموعه رفتارشان یک نظام را نشان میدهد امشان فعالیتش در این بخش است فرض کنیم یک ساختارهای عصبی دارند یک ساختارهای سطحی دارند مایعاتی که در بدن ایشان است واستخوان وعضله جزء ساختار سطحی است وساختار مایع هم خون ایشان است که اگر یک لحظه خودش انعقاد پیدا کند وجای حساس باشد ایجا توقف عمومی میکند جای حساس نباشد ایجاد ضعف در حرکت میکند درد ست باشد دست درد می‌گیرد در قلب ومخ باشد کل بدن را مختل میکند • شما بهرحال اگر بنا شد که بگوئید یک مجموعه از جسم وروح ودرک وغیره است که آقای "الف" با دارا بودن آن مجموعه میتواند این اثر را بگذارد •

برادر پیروزمند : سئوال ما این بود که صحیح است اثر را به ساختار درونی بنده منسوب کنیم ؟ بقیه چیزها چه میشود ؟

حجت الاسلام حسینی : سهم بناشد نسبت تاثیروسهم درتاثیر باشد یك گستره دارد که اگر بگوئید این سهم درتاثیرسهمی ازتاثیرات است که مال اختیارنیست ومال بقیه چیزهاست همه صحبت اینستکه اختیاریك جانبه عمل میکند ولو روی یك اپیسیلون یایك درصد یایك میلیاردصدم اگرگفتید اختیارد ریك میلیارد صدم هم مستقل عمل نمی‌کند وتاثیراتش توی گستره نمی‌آید معنایش اینستکه اختیار نیست اگرنبود چه میشود ؟ یعنی میخواهم عرض‌کنم بیان جهت به این معنا محسوس آن جائی است که مشیت واختیاربه رسمیت شناخته شود وتغییرجوهری در روش هم که میگوئید اسلامی یاغیراسلامی است درهمین نکته است یعنی درساختارسیستمی‌ودرجوهرش تاچه اندازه این رابه رسمیت بشناسیم ؟ نشناسید عالم عالم تکلیف نیست • بشناسید عالم تکلیف است عالم ماده نیست جبرمادی یاجبرعلت ومعلولی والی آخر نیست •

برادرپیروزمند : حالا اگرگستره تاثیرکیفیات عینی رامی‌خواستیم بگوئیم ساختارش این‌میشود

حجت الاسلام حسینی : اگرسهم درتاثیر درجامعه که نگاه می‌کنید اگرمظهر اختیارات جامعه را نحوه ارتباط انسانهابهم آورید وگفتید که نحوه ارتباط انسانهابهم اینستکه معین میکند چه تکنولوژی ایجاد شود گستره اگر تکنولوژی بود احکام نحوه ارتباط انسانهابهم است نظام ارزشی حاکم بر روابط اجتماعی است واو به نحواجمال رااین بگوئیم حالا اگر شماد راینجاولایت را که مدرات سوم برای درجامعه است مثل اختیارکه منزلت سوم درمرای درگستره تاثیرات فرد است ، ولایت اگر طاغوتی شد ولایت آمریکاو فهد شد واضح است که آن ولایت یك احکام ویك روابط انسانی دیگری را می‌طلبد بانك درولایت کفر ممکن است خیلی چیز خوبی برای فاسد شدن باشد یا هروئین برای علیل شدن انسان چیز خیلی خوبی است و زود آدم راعلیل میکند ساختار ارتباطات برای کدام ولایت کدام ساختار ؟ بعد بگوئیم چه اثری ؟ چه تکنولوژی ؟ بهرحال مساله جهت امری است که مابه الاختلاف بین سیستم سازی وتعلق اشیاء رابهم مبین میکند یعنی در

قبلش اگرهم فرق داشته باشد وقتی میگوئیم مابه الاشتراك ومابه الاختلاف فرقش مبین نیست آنها می‌گویند شیی وتعلق شیی بهم دیگرممکن است شمابگوئید ماآن رانگفتیم وبرآن هم اشکال داریم ورد هم کرده ایم میگویم جزاکم الله علی الاسلام خیر جزاء ولی هنوز وضوح پیدا نکرده که کفار باآن ابزار نمیتوانند برای اغراض باطلشان اندازه گیری کنند نه اینکه ما نمیتوانیم آنهاراکنترل کنیم مابایدباابزاری که می‌سازیم آخرکاربتوانیم کفار رامثل یك حیوان وحشی تحت کنترل قرار دهیم وبفهمیم که آنهاراچه میشود • ولکن آنها نمیتوانند بهره گیری کنند چون آنها چطوری خدا راجهت بگذارند ؟ چه جوری انسان بگذارند چه جوری بگذارند که مشیت حاکم است ؟ مگر اینکه به معتقدات خودشان معتقد نباشند ومعتقد باشند به معتقدات ماکه این ممتنع است تازه حالا وقتی اینکار راهم بکنند بگوئیم انگیزه الهی هم داشته باشند وادراکشان راهم بخوانند و عین همین رادرکشورشان پیاده کنند خوب نمی‌کنند •

برادرسلیمی : ساختارمعنای کمی میدهد ؟

حجت الاسلام حسینی : نه درآنجاباید بین کم وکیف باشد که آخری هم باید کیفی تنها باشد یعنی آخری باید جهت کیفیش مقدم باشد •

برادرسلیمی : پس معنای رتبه سوم چیست ؟

حجت الاسلام حسینی : یعنی باید این سه تاروی هم ربط بین وحدت وکثرت وربط بین تغییروتغایربرابا امرثابت تمام کنند آنوقت امرثابت درنظرما اگربخواهیم درمنزلت تحقق بگیریم پرستش خدا میشود لا تفرقوا بین عهد رسول قالوا سمعنا واطعنا سبحانك والیك مسیر •

برادرسلیمی : آنجائی که میگوئید تغییرجهت جهت سازها ...

حجت الاسلام حسینی : صحبت دراین بود که تغییردرحقیقت جهت داده نمیشود تغییردر منزلت شکی ندارد لا تفرقوا بین عهد رسوله اینجور نیست که منزلت موسی بن عمران مثل منزلت

نبی اکرم (ص) بدانیم چنین حرفی ممتنع هست قطعاً وحی حضرت اولی برحضرت موسی هست آن هم نه به یك درجه درد رجات .

برادرسلیمی : این منزلت فقط درسومی می‌آید یا شامل هرسه میشود ؟

حجت الاسلام حسینی : آثارش رادر دوتای دیگرمی‌بینید ولی بررسی خودش درسومی است اینجوری به ذهن می‌آید که آقای معلمی می‌فرمودند یك چیزی گفته شود ما هم گفتیم چیزی گفته باشیم والا همه ابداع احتمالی بود .

برادرامیری : ربط بین وحدت وکثرت راکه جهت فرمودند قبلاً تعریفی که از جهت دادیم گفتیم جهت باید حاکم برزمان ومکان باشد ، پس امر ثابت هم که بود یعنی وحدت وکثرت و زمان و مکان باهم است چون وحدت و کثرت هردو زمان ومکان دارند بنابراین بااین تعریف که فرمودید جهت ربط بین وحدت وکثرت است چه میشود ؟

حجت الاسلام حسینی :فرمودید که زمان ومکان هردوجهت دارند . جهتی که دارند تواماً حاکم برزمان ومکان است بنابراین اینجورهم نیست که زمان ومکان رابرای وحدت یاکثرت تنها ذکرکنیم باکه هم وحدت وهم کثرت هردوهستند حالا اینکه می‌فرمائید وحدت وکثرت هستند به چه معناست معنایش اینستکه کثرتهای مکانی وزمانی ، اول بینشان حتماً نسبتی هست خوب شکی نیست بریده ازهم نیستند حاکم برآنها هم جهت است ، حالا اگر کلمه جهت رابرداشتیم و دریك منزلت حاکم برآنهاراوحدت گرفتیم خود اینهاراکثرات گذشتیم کثرت وحدتهای متوالی و وحدتهای تعددی یاترکیبی ، آیادراینجاضعفی پیدامیشود ؟گفتیم آن وحدت برترکیب وتبدیل حکومت دارد .

برادرامیری : کلمه وحدت راکه اینجامی‌گذاریم باید یك جوری باشدکه به بحث مابخورد ، وحدت رابعدی ازجهت کیفیت گفتیم عین زمان ومکان ، بعدی که شامل باشد این شمولیت با

وحدت فرق میکند .

حجت الاسلام حسینی : مگر وحدت این شمولیت را ندارد ؟

برادرامیری : مفهوم وحدت وکثرت راکه داشتیم هردوتحت جهت هستند .

حجت الاسلام حسینی : اگروحدت رابه معنای یك کل زمانی یایك کل مکانی میگیرید همینطورکه می‌فرمائید درست است ، باجهت فرق پیدا میکند اگربه معنای امرثابتی که مجرد کل زمانی ومکانی هست گرفتید .

برادرامیری : بعنوان امر ثابت هم که بگیریم خود امرثابت هم حاکم بروحدت وکثرت زمانی و مکانی میشود .

حجت الاسلام حسینی : یعنی شماوحدت رادرچند منزلت معنامی‌کنید یك وقتی میگوئید مجموعه اینهایك قوطی کبریت شد یك وقتی میگوئید مجموعه اینهاوتوالی های بعدش یك مجموعه شد یك وقت میگوئید آن امرثابتی که مادراریم آن است که این کثرات رامی‌پوشاند اگرگفتید چرا ؟ میگوئید مجرد پیدایش هرکدام ازاینها وهرتغییرازاینها غایت است میگوئید جوهره وحدتی که بُعد همه چیز است وهرکل مکانی وزمانی رادرخودش منحل میکند جهت است .

برادرامیری : جوهره وحدت غیراز خود وحدت است .

حجت الاسلام حسینی : اگرگفتید این جوهره تعلق است ودرهمه مشترك است آن هم علت پیدایش کثرت میشود حالا معنی اینکه جهت بعد است بامعنی اینکه امر ثابت همین جهت است چقدر درآن تفاوت می‌بینید یعنی گاهی هست که ثبات ازطریق کثرات معنامیشود ... برتغییرات نباشد تغییرامکان پذیرنیست گاهی هست که میگوئید این حرفی راکه آنوقت زده بودیم خود جهت است این امر ثابتی راکه گفته بودیم اینجاست .

برادرامیری : این حرفی راکه شمافرمودید این رابه نظرمی‌آورد که یك ربط مضمری بین وحدت

وکثرت است .

حجت الاسلام حسینی : اینجاکه یك قانون ثابت میخواهیم خصلت ثابتی هم میخواهیم یا فقط قانونش رامیخواهیم ؟

برادرامیری : باید درتعین به نحو ما مسا له تغییروتغایرمطرح باشد والا تغییروتغایرمعنا ندارد .

حجت الاسلام حسینی : تحقق عینی آن رامیخواهید یاقانونش را ؟

برادرامیری : تحقق عینی آن هم همین است .

حجت الاسلام حسینی : تحققش چیز ثابتی که بامتغیرربط داشته باشد وعلت قوام کل های زمانی ومکانی باشد علت قوام آنهاباشد ، وحدت آنهارانتیجه نمی دهد ؟ به یك لسان میتوانید به آن وحدت بگوئید یاجهت یاامرثابت ، مگراینکه دربحث بتوانیم تفاوتهائی بین اینهاایجادکنیم البته میشود وحدت رادرمراتب مختلف دید یك مرتبه وحدت راهمین وحدت ترکیبی گرفت یکبار به معنای یك مجموعه زمانی گرفت ولی آنچه که درغایت میخواهید بگوئید درعینیت نسبت به اینها علت است یامصحح یامجوز است ، ببینیم که چیست ؟

برادرامیری : فرض می کنیم که اگردرنهایت هم امر ثابت راتفضل الهی یاممکن بودن کیفیت بدانیم این دیگرمساله ای که ازوحدت وکثرت داشتیم فرمودید که تصرفات درتعاریف اشکالی ندارد ولی قبلاگفتیم همه اینهادریك چیز مشترك هستندوآن هم ممکن بودن آنهاست یاتفضل الهی است .

حجت الاسلام حسینی : کلمه ممکن بودن دراین وحدت دارند ذات ممکن بودن که علت حرکت دریك سمت نمیشود غیرازجهت است . تحقق جهت بعنوان تعلق بامکن بودن یکی نیست ممکن بودن قابلیت ادامه وبقای یك شیی رامورد لحاظ قرارمی دهد نه اینکه مجوز این باشد که

چرا این کیفیت باشد ۰

برادر امیری : حالا میگوئیم همه صرف تعلق هستند ۰

حجت الاسلام حسینی : یك پله که ازممکن بودن به صرف تعلق آمد ید معنای تعلق و جهت رابببینیم چقد رفاصله دارد ؟جهت وتعلق رایکی گرفتید ؟ ممکن راجای چه چیزی می‌گذاشتید

برادر امیری : ممکن راد رمقابل اجزاء قرارمی‌دهیم ومیگوئیم اجزائی است ووحدتی ۰

حجت الاسلام حسینی : ممکن یعنی قابلیت بودن ونبودن دارد این غیراز این است که مجوز کیفیت منکیف به یك کیفیت چرا هست میگوئیم چرالیوان خلق شد ؟ آدم میگوید چون ممکن بود خلق شود ، میگویند چراجای لیوان قندان خلق نشد میگوئید چون ممکن بود خراب شود ، اینکه جواب نمیشود ممکن این نیست چراد راین زمان خلقت شدیم ؟ درزمان دیگری خلق نشدیم ؟ هرچند برحکمت بالغه و مشیت الهی یقین داریم یعنی همان وقتی که خلق شد همان موقع خوب بود ، این خوبیش راجز د رمنزلت تعلق چه جوری میشود بیان کرد ؟ صرف اینکه چون ممکن بود یم جواب میشود ؟ چرا حالا خلق شدیم ؟ چون ممکن بودیم، چراده سال قبل خلق نشدیم؟ چون ممکن بودیم ۰

برادر امیری : جواب این درمجموعه حل میشود که جهت ذکرشود تفضل الهی ۰

حجت الاسلام حسینی : چراتفضل الهی ، اگربرای تفضل الهی کیفیت راعلت ندانید بسا ز جواب نفرموده اید ۰ مجبورید کیفیت راد رحکمت ومشیت بیاورید وجایگاه ، ضاعن، منزلت ، آمدن ورفتن هرچیزی بیان شود ۰

برادر امیری : اگر ربط بین‌کثرت ووحدت رابه این معنی بگیریم آیالازمه اش این نمیشود که درکیفیت هم که میخواهیم همان ربط مضمر راعنوان کنیم مطالبی راکه فرمودید قائل شویم یانه ؟

حجت الاسلام حسینی : آن بحثهاکه بقول یك بنده خدائی دمده شده توی بحثهای

جدیدی رفتیم • آقای معلمی که گفتند ربط مضمر چیزی نبود عددها را می‌شماریم وبالا می‌گذاریم ربط مضمر را همان عدد های واسطه ای را می‌گویند •

برادر رامیری : در آنجا هم یك وحدت وکثرتی عنوان میشد • حالا اگر بعنوان آخرین وجه اشتراك نهائی که بین کیفیات جهت بگوئیم در نهایت یك طرفش هم ثابت ویك طرفش کثرت باشد یعنی تغییروتغایر وزمان ومکان ، امر ثابتی که عنوان شد به نحو ما باید رابطه ای با ثبوت داشته باشد چه در برنامه ریزی که ما می‌کنیم وچه در مشیت به نحوی هم باید با تغییروتغایر سازگار باشد ، حالا اگر جنبه ای از زاویه ثبوتش به این دلیل که در جهت جنبه ثابت مطرح میشود بگوئید وحدت واز آن زاویه که با تغییروتغایر رابطه دارد کثرت بگوئید اشکال ندارد ، اگر این باشد مسأله ای نیست •

برادر حسینیان : جهت جهت جهت را که گفتیم خدا میشود وحدت وکثرت وکمیت وکیفیت ورابطه بین کم وکیف به بیان دیگر میشود که نسبت تاثیر یا در جهت که معنای پرستش بدهد این جهت عمومی افعال وحرکات ما را مشخص میکند ساختار این پرستش همان ساختار نسبت تاثیر است و میزان تاثیری که آن اختیار در عینیت دارد که از طریق ادراك در کیفیت جاری میشود آن گستره نسبت تاثیر است اول باید ما در اینجا جهت تاثیر را مشخص کنیم ظاهراً میزان شدت پرستش جهت است • اما اگر دقت کنیم کیفیت پرستش مشخص کننده جهت است یعنی اینکه جهت به سمت خود یا نفس باشد یا به سمت خدا باشد جهت به سمت خدا که معرفی کننده یك کیفیت است حکم جهت حاکم • • •

حجت الاسلام حسینی : حالا به سمت خدا که شد شدت وضعف دارد یا نه ؟

برادر حسینیان : شدت وضعف باید در مرحله ساختار وگستره مطرح شود پس اول جهت جهت خدا میشود برای نهایی یك کیفیت است •

حجت الاسلام حسینی : کیف جهت غیرا زاینستکه ...

برادرحسینیان : کیف جهت برای برای میشود یعنی برای نهائی ، حالا میزان شدت وضعفی راکه مامطرح می‌کنیم چه مقدار مارشدکردیم وشدت ایمانمان زیاد شد وپرستش زیاد شد از پرستش به نفس د ورشدیم وبه سمت پرستش خدارفتیم این مرحله بعدی رامشخص می‌کندکه شدت و ضعف مادرایمان چقدر است ؟ پس اول یك کیفیتی راباید پیداکنیم ...

حجت الاسلام حسینی : این سه باهم وقوع پیدا میکنند .

برادرحسینیان : سه تاباهم وقوع پیدا میکنند ولی درشناسائی مرتبه دارند ازنظر مرتبه اول واقع میشود نه اینکه درعینیت جدا ازهم باشد ، مثلا اول خدا موضوع پرستش است بعد شدت وضعف پرستش درارابطه باخدا مطرح میشود یابرای مادیها ودیا پرستیها اول خود نفس مطرح است که این کیف پرستش است وبعد شدت وضعف مطرح میشود ، درا ینجا هم مابرای نهائی را نمیتوانیم شدت تاثیر بگذاریم بلکه باید کیف تاثیر رادرابتدا بگذاریم وبعد بگوئیم تاچه میزان درساختار گسترده صحبت آن رامی‌کنیم . لذا ابتدا کیف است و ساختارمشخص کننده رابطه بین کم وکیف وگسترده کمی .

حجت الاسلام حسینی : اول باید پله اولی تمام شودکه تعریف از جهت تمام شود وبعد وارد تقسیمات آن شویم . یعنی سئوال مهم اینستکه آیا همین تعریفی راکه ماازجهت داریم وگفتیم همان امر ثابت یاوحدت بود ویك طرف هم ازناحیه اختیاراست به نسبت درباره مشیت هم به نحو اعظم پذیرفته شود وبعد البته دراحتمالات تقسیمش نزاع کنیم حالا ظاهراً یك برخورد مختصری با اصول فلسفه وروش تنظیم درابتدا توجه ممکن است این حرف داشته باشد چون آنجا وثیت وربط بین آن طرفینی وساوی لحاظ میشود .

برادرحسینیان : آنجاکه دوئیت وربط بینش بدون جهت است .

حجت الاسلام حسینی : به ذهن من می‌آید الحادی واسلامی شدن منطق در همین قسمت هست در بقیه قسمتهایش هم تعاریف ازهمین متاثرمیشود حالا روی این مطلب باید کمی تامل شود من این رامتناقض بابحثهای اصول فلسفه نمی‌بینم بلکه آن رامرحله اجمال می‌بینم که در آنجا می‌گفتیم امر ثابت لازم است یک چنین قانونی لازم است اما اینکه چه جوری باشد تاثیرش چگونه باشد ؟ ربطش چگونه باشد همه رابرای بحث بعدی رهاکردیم به ذهن من می‌آید که این مزاحم آن بحثها نیست .

برادر حسینیان : من نمیخواهم تناقض این رابابحثهای گذشته بگویم امرثابت در برنامه ریزی که صحبت شد این بود که لازم است در برنامه ریزی یک چیز ثابتی باشد که آن چیز ثابت نسبت به آن ...

حجت الاسلام حسینی : مضرهم نیست یعنی اگرتاثیراختیارهم باشد یک اختیارثابت یک هدف خاصی رامعین میکنیم .

برادر حسینیان : یعنی منظورم اینستکه الان جای آن بحث نیست .

حجت الاسلام حسینی : من روی نسخه که دادید عمل کردم نوشته بودم قانون کلی ، شدت جهت ، برای راسه دفعه نوشته ام وبعد نوشته ام جهت چگونه تعریف میشود ، وچگونه تقسیم میشود ؟

برادر حسینیان : دراینجا شماجهت راکیفیت می‌گذارید ؟یعنی سمت پرستش یامیزان تاثیر ؟

برادر سلیمی : همینکه اختیارباشد سمت تاثیرمطرح میشود .

حجت الاسلام حسینی : اصل جهت راامرثابت می‌گذاریم ومترادف آن راهم نسبت تاثیر اختیاری‌گذاریم بنابراین صحیح است که در پرانتز پرستش بنویسیم .

برادر حسینیان : امرثابت مساوی پرستش است یامساوی جهت تاثیر ؟

حجت الاسلام حسینی : پرستش درعینیت بدون جهت که محال است باشد .

برادرحسینیان : یك وقت هست که میگوئیم این دو جدای ازهم نیست یعنی یك کیف پرستش داریم ویك میزان پرستش .

حجت الاسلام حسینی : حالا روی مبنای حضرتعالی که کیف رااول میگذارید کیفیت پرستش میشود ولی میشود این عام ملاحظه کرد وگفت درایندجا پرستش جهت وطرف میخواهد پرستش فقط به طرف جهت است .

برادرحسینیان : پرستش شامل برپرستش نفس وخدا میشود .

حجت الاسلام حسینی : تحقیقاً این شمول رادارد ؟ یاالتزاماً یك پرستش که بیشترنیست .

برادرحسینیان : باید قیدکنیم .

حجت الاسلام حسینی : یعنی جهت ساز چیست؟

برادرحسینیان : اختیار، کیفیت کیف پرستش است که مشخص میکند یعنی اختیارجهت را مشخص میکند بعد جهت ساختاررا و ساختارگسترا را بنظرم اینجورمیرسد اماابتدا جهت رامشخص میکنند جهت هم سمت آن شدتی است که قلب پیدا میکند .

حجت الاسلام حسینی : منزلت شیی نسبت به غایت راچه میگوئید ؟گفته اید یك قانون کلی هم برای سمت بدهید .

برادرحسینیان : وقتی کیفیتهابخواهند به وحدت تبدیل شوند قطعاً باید کمی ملاحظه شوند یعنی قدرواندازه ظهورومیدهد .

حجت الاسلام حسینی : اینکه میگوئید این مطلب چرااین مواقع خلق شد میگوئید شانش این استکه اینمواقع خلق شود ، نفس نفیس وشخص شخیص ووجود مبارك نبی اکرم(ص) ایشان اول خلقت خلق شده تا آخرهم تشریف دارند ونورانی هستند وازنوروجود ایشان همه عالم ممکنان نورانی

هستند • کامه نور خدا هستند اللهم صل علی محمداً وآل محمد کامه نورك • این شأن دارد که از اول تاآخر است بنده ابداً • این شأنی هم برای کیفیت میخواهید • • •

برادر حسینیان : منظورتان جهت است ؟

حجت الاسلام حسینی : نسبت شیی به غایت است • مگر غرض از جهت یا باید نسبت همه اشیاء به غایت باشد یا نسبت یکی شیی به غایت باشد وامرثابت درباره آن شیی هم باید نسبت بین جهت وغایت باشد نسبت بین برنامه من به غایت درکل خلقت هم باید ملاحظه شود نسبت بین اشیائی هم که مورد نظارمن هست به غایتی که من معین می‌کنم باید مشخص شود ، کل برنامه من چه جائی درخلقت دارد این یك حرف است • مثلاً پارچ ساختن درمجموعه کارهائی که من می‌کنم باید مشخص شود چه نسبتی به هدف دارد • مثلاً کسی میخواهد خانه بسازد ، مقداری سنگ گچ یاسنگ آهك پخته میگویند برای چه ؟ میگوید برای ساختمان • مدرك آن رادرساختمان ذکر می‌کند • حالا یك کس دیگری میخواهد ساختمان بسازد رفته یك مقدارسیب ترشی خرید ه میگویند برای چه ؟ میگوید برای ساختمان سازی • اینکه باآن غایت نمی‌سازد الا اینکه غرض این باشد که برای کارگرهاترشی بیاورد • میگوید نه برای خود ساختمان است کاری به کارگرهادارد •

برادر حسینیان : همه صحبت اینستکه اگرجهت راسمت بگردیم ، سمت معنای خصلت و معنای کیفی می‌دهد •

حجت الاسلام حسینی : درباره اینکه کیفی یاکمی است بحث نمی‌کنیم موضع بحث ما اینستکه خود جهت چکاره هست ؟

برادر حسینیان : مامیخواهیم سه بحث برای جهت مشخص کنیم یکی برای اولی است یکی برای برای است • یکی برای برای برای است • صحبت این بود که این چیست ؟

حجت الاسلام حسینی : یعنی اولی تمام شده که بحث یك جانبه ازطرف جهت به طرف کثرت می‌آید ؟

برادرحسینیان : ظاهراً درمکان وزمان هم همینطوراست • اول زمان است بعد مکان •

حجت الا سلام حسینی : اینکه آن رابحث نکردیم غیرازاینستکه دراینجاکه خود بحث بحث جهت است • البته آن نکته ای که می‌فرمائید کیفیتی که درتغییروتغایرگفته میشود معناوتعریفش فرق پیدا میکند مثل کیفیت برداراهست جهت برداراهست نه درکیفیتی‌که درساختارباد رترکیب مورد لحاظ قرارمی‌گیرد • شماکیف نهائی رامی‌گوئیـد •

برادرحسینیان : کیف نهائی که انسان راد ربرمی‌گیرد •

حجت الا سلام حسینی : بله‌کیف نهائی که حتماً هم ربط پیدا میکند به اینکه هرچیزی‌غایتی دارد یعنی حتماً تناسبی باآن کیف نهائی دارد •

برادرحسینیان : این تناسبُ معنای جهت است ؟یك شدت وضعفی هم بردارد ارد •

حجت الا سلام حسینی : اگربخواهیم خود جهت جهت جهت یعنی برای سوم راتقسیم کنیـم شاید بشودکیف وکم آن راباینجوری بیان کرد نه اینکه سه تاتقسیماتی راکه جهت سازهستند بلکـه تقسیم سومی راهم باز میخواهیم تقسیم به سه کنیم‌که بگوئیم یك کیفی دارد ولی کیفیتش ازقبیـل کیفیتهائی‌که درمراتب نازله تعریف میشود نیست کیف آن مثل کیف برداراوجهت برداراست نه مثـل کیفیتهای مرکب است‌که درتغییروتبدیل مشاهده می‌کنیم •جوهره ای است‌که درهمه تغییرات هست این کیفیتی راکه حضرتعالی می‌گوئید برای خودش درون برنامه دیگرتغییرقائل نیست این کیف باآن کیفی‌که درباره کیفیتهای تبدیلی وترتیبی بکارمیبرید حتماً فرق دارد •آنوقت این تقسیمات میشودکه اگربخواهیم تقسیم به سه کنیم دربرای سوم میشود •

برادرحسینیان : ظاهراًتقسیمات آن‌نمیشود چون‌ما اگرامرثابت رابرای سوم گرفتیم •••

حجت الا سلام حسینی : امرثابت سوم نباید کیفاً تغییرکند ولی متکیف به جهتی است وکمی‌دارد که باید تغییرکند وشدت وضعف دارد این غیرازاینستکه بخواهید بگوئید ساختارش برابرباکم است •

ساختارش به معنی تعدد وجود نیکه دارد آن مرتبه دوم برای است مرتبه سوم را هم اگربخواهیم خورد کنیم یک چیز دیگرمیشود .

برادرحسینیان : همه صحبت اینستکه شدت تاثیر ...

حجت الاسلام حسینی : شدت ربط چطور؟

برادرحسینیان : شدت که در آن می آید معنای تغییراست .اگرامرثابت رابخواهیم برای برای برای بگذاریم شدت وضعف وغیره نباید باشد .

حجت الاسلام حسینی : اگرگفتیم نسبت شیی به غایت .

برادرحسینیان : اگرتغییرود رآن بیاید بله .

حجت الاسلام حسینی : تغییربه معنی کیفی نمی آید .

برادرسلیمی : میتوانیم بگوئیم شدت منفی هم دارد .

حجت الاسلام حسینی : ولی جهت منفی که داشته باشد شدت درکل که محال است بگوئیم مثلاً عمربن خطاب شانش به قرب که نمی آید بطرف بعد میرود .معنای شدت چه میشود ؟معنای نزدیک یا تقرب میشود ؟معنای رفعت منزلت چه میشود ؟یامعنای تراکموغلظت میشود معنایش چه جوری است ؟

حالا که بحث جهت نسبت به منطق است یکی دو روزدرمورد ربطش بامباحث منطقی بحث کنیم .

این حالت اجمال اینکه نمی دانیم به منطق فاسفه روش تنظیم میخورد یا نه ؟یابه تقسیم بندی سه می خورد یا نه ؟ اگراین درآید خیلی کارساز خواهد بود تااینکه از آن بگذریم وحالت اجمالیش محفوظ باشد لااقل درکلیاتش معلوم باشدکه بهم میخورد یا نه ؟

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

بسمه تعالی

جلسه ۶۸ ـ الگو

برادر معلمی : در موضع فعلی باید روشن شود که ما چقدر به تبیین جهت احتیاج داشته و دنبال چی هستیم ، یک سئوال در مورد جهت این است که آیا جهت ثبوت دارد یا خیر مطابق بحثهای قبل می‌گفتیم جهت امر ثابت برنامه است واگر ما کل جهان را یک امر واحد بدانیم یک جهتی بر آن حاکم است که آن جهت برای کل جهان ثابت است وبرای برنامه ائی که خود مان تنظیم می‌کنیم یک جهت وجود دارد که آن جهت باید ثابت باشد ودر یک برنامه نمی‌تواند جهت یا تحول یا تغییر جهت معنا ندارد واگر جهت عوض شد یعنی برنامه هم باید عوض شود . بنابراین جهت امر ثابت در برنامه است وباز هرکس مدعی این مطلب هست که آن امری که بعنوان جهت گرفته و در برنامه ثابت است یک ارتباطی با آن امر ثابت وآن جهت کل جهان دارد حالا یا این جلوه ای از آن است یا مصداقی از آن است خلاصه یک نحو تناسبی بین جهت برنامه با جهت کل جهان وجود دارد بعد این مطلب پیش می‌آید که اگر گفتیم جهت ثابت است آیا در این تقسیم بندیها آن خصلتهائی که جهت ساز هستند ثابت فرض میشوند ومثلا اگر چارت وضعیت را برای وضعیت فعلی و برای وضعیتهای آتی می‌نویسیم باید در آن ردیف بالایش همیشه یک چیز بنویسیم ، روشن است که این چنین نیست برای اینکه اگر ردیف بالای چارت بعدی را که جهت هست همیشه یک چیز نوشتیم ردیفهای پائین آنهم همیشه یک چیز خواهد شد بنابراین تغییر وتغایر بی معنا وهمه چیز بصورت اتصال مطلق به یکدیگر متصل میشوند . بنابراین این ردیفی را که بعنوان جهت در وضعیت می‌نویسیم باید در مراحل مختلف تغییر کند ولی نشاندهنده یک امر ثابت باشد ملتش هم همین است که ما جهت را در وضعیت آورده ایم وچون جهت در وضعیت است باید عوض بشود چون وضعیت عوض میشود بعد سئوال میشود اگر جهت در وضعیت عوض میشود پس ثبوت چیست ؟ میگوئیم

ثبوت تغییرات جهت است یعنی تغییرات این خصلت از جهت است یعنی تغییرات آنها تغییرات ثابتی است نه اینکه ثبوت مطلق یا تغییرمطلق دارند بلکه تغییرات آنها تغییرات مطلقی است بنابراین در اینجا اگرجهت را در وضعیتی بیاوریم می‌دانیم که ماد نبال امری هستیم که هرچند میگوئیم جهت ثابت است ولی آن جهتی که ثابت است جایش اینجا نیست بلکه آنها خصلتهائی هستند که اگر از یکطرف که نگاه کنیم به ما جهت را نشان میدهند و از طرف دیگری که مایك وضعیت را طراحی می‌کنیم در این طراحی جهت وضعیت را لحاظ کرده ایم یا بعبارت دیگر با کنترل خصلت ها جهت را میتوانیم کنترل کنیم و در یك جهت ثابت نگهداریم.

بنابراین اینها را از یکطرف میتوان گفت خصلتهای جهت ساز یا خصلتهائی که بوسیله آنها جهت معین میشود، این خصلتها دلیلی ندارد که ثابت باشند بلکه اینها اموری هستند که به وسیله آنها میتوان جهت را ثابت نگهداشت یعنی به اصطلاح خود جهت ثابت است یا بعبارتی تغییرات جهت یا تغییرات خصلتهای جهت ثابت است یا وضعیت مکانی و مراحل مکانی و ترکیبات مکانی تغییرات ثابتی دارند نه اینکه ثبوت مطلق است، اگر این حالت باشد همه چیز ثابت میشود و حرکت از بین میرود تغییر و تغایر از بین میرود. یك مطلب دیگر هم هست که اگر بگوئیم جهت به این معنا ثابت است آیا این جهت چیزی نیست که ما به الاشتراك مابین مراحل مختلف حرکت باشد بنابراین هر مرحله از حرکت خود ش یك کمی است از وجه الاشتراك و تغییرات فقط تغییرات کمی است بعبارتی در جهت اشتداد یا ضعف هست و میتوان گفت در جهت تغییرات کمی وجود دارد ولی تغییرات کیفی وجود ندارد. بعد ش هم این اشکالها پیدا میشود که اگر تغییرات کمی هست چطوری میشود که تغییرات کیفی وجود ندارد یا برعکس در اینجا میتوان گفت این اشتدادی که میگوئیم در جهت هست به چه معناست، آیا به معنای شدیدتر شدن جهت است یا اینکه دوتا از وضعیتهائی که در مراحل حرکت هستند با همدیگر می‌سنجیم و بعد میگوئیم یکی از اینها شدیدتر از دیگری است

یعنی به اصطلاح تغییرات کمی راکه میگوئیم ووجه الاشتراک میگیریم مابین دومرحله ازحرکت است که دریك جهت واحد قرار دارند یعنی وقتی میگوئیم تعبد وپرستش یاحب دراین وضعیت نسبت به وضعیت سابق شدیدتر شده درحقیقت دومرحله زمانی یاد ووضعیت رابایکدیگرمقایسه میکنیم و مسمی سنجیم وبعد نسبت به یك امر مشترك شدت وضعف را توجه میکنیم به اینکه مثلاً جهت عشق شده وجهت شدید وضعیت شده است بلکه دراین جهت دوتا از مرحله هاراکه میسنجیم شدت وضعف درآنجا معنامی یابد ، بنابراین شاید آن اشکال هم دراینجاوارد نباشد که بگوئیم حالا که تغییرات کمی پیدا شده چراتغییرات کیفی پیدا نشده وچراجهت تغییرکمی میکند ولی تغییر کیفی نمی کند بلکه درهمه مراحلی که درجهت هست اگرمااختیاردیگری نکرده باشیم وبر آن اختیاروتعیین جهت اولیه پایبند باشیم شدت وضعفی که پیدا میشود شدت وضعف مراحل حرکت درهمان جهت است وآنجا تغییرجهت معنا ندارد وتنهاجائی که بااین عبارتهای مورد بحث تغییر جهت معنادارد این است که انسان آن پرستش راعوض کند یعنی اگرخداپرست بوده به مادهپرستی رو آورد واگرمادهپرست بوده خداپرست شود ، تنها چیزی که درمورد تغییر جهت هست همین است والا بقیه مطالب رانمیتوان تغییرجهت نامید وباز هم شاید بنظرنرسد بهمین دلیل است که تغییرجهت خیلی مهم است یعنی وقتی کسی بخواهد ازپرستش ماده دست برداشته وتوجه کند این خیلی مهم است یااگرکسی بخواهد ازخداپرستی به مادهپرستی برود که مرتد است که آنهم مهم است وباز این مطلب رامیتوان تصورکرد که اگربین ضعیف ترین قسمت وقویترین قسمت درجاتی هست وماآنهارا شدت وضعف می نامیم، میتوان گفت که مابین کفرمحض معنای کامل که انسان به اسفل السافلین برسد تاآندرجه ایمان کامل مراحلی وجود دارد که شدت وضعف ازلحاظ کفروایمان وجود دارد واگراینهارابصورت یك خط مستقیم بهم وصل کنیم ازآن کفرتاآن ایمان این مراحل پشت سر هم هستند ، درست است که بعدازهرقدمی یك قدم دیگری است چه روبه کمال وچه روبه ضعف

این قدمهای پشت سرهم روی یك جهت است وآنجائی که تغییرجهت معنا پیدا میکند این است که آن کسی که روبه رشد می‌رفته به اصطلاح روی خود رابرگردانده وعقب نشینی کند وشاید معنای ارتداد هم همین است یاکسی که روبطرف کفرمی‌رفته رویش رابرگردانده وبطرف رشد حرکت کند که اسم این توبه است واین خیلی مهم است وشاید کسی که وضعش خیلی خراب است بایك توبه اگرچه مراحلی راکه دیگران طی کرده اند ، نرفته ولی بخاطرهمین تغییرجهت وضعش خیلی خوب میشود یا یك کسی که درمراحل بالائی است اگریك قدم به عقب برگردد به معنای کفراست وآن درجائی که طی کرده فایده ای ندارد .

لذا بااین توضیحات یعنی اینکه جهت ثابت است وتغییرکیفی وکمی ندارد معلوم میشود و آن شدت وضعف هم متعلق به مراحل حرکت است که دریك جهت واحد قرارداردوآن چیزی که ما درابتداد بالش هستیم به اصطلاح خصلتهای جهت ساز هستند که درچارت وضعیت میتوان آنهارادید واین خصلتهای جهت سازکه درچارت وضعیت قرارداردباید عوض بشوند وآن چیزی ازاینهاکه باید ثبوت داشته باشد وبه جهت مربوط باشد همان تغییرات است که باید تغییرات ثابتی باشد تاآن تغییرات ثابت رابتوان بعنوان جهت گرفت وبقیه اعضاء جدول رابراساس آن حساب کرد .

حجت الاسلام حسینی : آیایك قانون کلی که بتوان جهت ساز رامعرفی کرد برای کل عالم اعم ازمختاروغیرمختار میتوان ارائه دادکه سئوال اول بود یااینکه نمیتوان داد ؟وبعد ازاین که این قانون رادادیم بگوئیم درشکلهای مختلف خصوصیات خاص خودش رابوجود می‌آورد مثلاً شدت ، ساختاروگستره راکه گفته بودید این برای انسان یك معنامی‌دهد برای حیوان یك معنا می‌دهد وبرای سنگ وچوب هم یك معنای دیگر یا اینکه بگوئیم چنین قانون کلی به این معنا نداریم وبایدداشته باشیم ، بلکه هرجائی متناسب باهمان موضوع قانون داریم یعنی بعبارت ـ

دیگرد رقوانین جدول یك جاسرعت ، شتاب و نوخ شتاب می‌نوشتیم ولی وقتی درجامعه می‌آمدیم می‌گفتیم ولایت ، فرهنگ واقتصاد ، حالا یك‌چنین قانون کلی لازم داریم برای معرفی جهـــت یاخیر؟

برادرمعلمی : بله یك چنین مطلبی درمورد جهت لازم است ، باید یك قانون‌داشته باشیم .

حجت الاسلام حسینی : یعنی جهت سازهای مابه نحوکلی باید یکی باشد مثل منطق که یك قانون است ویکی است وهمه جاراباآن ملاحظه کرده وتعریف می‌دهید ، میگوئید اینهم یك بخش از منطق است ولذا مثلاً سه امری که جهت ساز هستند باید یکی باشند بعد برحسب موضـوعـات باید تغییرکنند ویك شکل جدید پیداکنند ، اگرهمینجورباشد چه فرقی باسه تای دیگرداره ، آیا معنای جهت سازی این اســت که خود اینهایك نحوه ربط بین ثابت ومتغیربهرنحوکه فرض شـود مثلاً بگوئیم نوخ شتاب ندارد واگرهم داشته باشد هم سرعت دارد و هم شتاب وهم نوخ شتاب در یك وجه و دریك خصلتش ثبات است و باردیف بعدکه زمان است فرق میکند چه چیزدراینجـا باید گفته شود ؟

برادرمعلمی : اینکه مابایدیك قانون کلی داشته باشیم تابراساس‌آن قانون کلی بتوان در موضوعات ودرمراحل مختلف جهت سازهاراتعیین کنیم، یك امر روشنی است و مانمیتوانیـــم بدون یك قانون وبدون یك فرمول خاص‌جهت سازهاراد رجاهای مختلف پیداکنیم . این مطلب هم که جهت سازها باید تغییرکنند نسبت به موضوعات مختلف ودریك موضوع هم درمراحل‌مختلف روشن است چون ماداریم چارت وضعیت برای یك موضوع می‌نویسیم ، وقتی برای یك وضعیـــت چارت می‌نویسیم باچارت یك وضعیت دیگرمتفاوت است وچارت وضعیت برای این موضوع دریـــك وضعیت دیگرهم بازباین وضعیت فرق میکند چون این چارت وضعیت یك چارت مکانی‌اســـت ، مکان دوم نمیتواند بااین مکان یك مشخصات واحد داشته باشد وباید تغییرکند .

اگرهم مابخواهیم بگوئیم که دووضعیت مکانی درعین حالیکه اختلاف دارند اشتراك دارند و اشتراك آنها درهمین مطلب است که ماردیف بالائی راثابت بگیریم وردیفهائی پائینی راتغییر دهیم که روشن شده درصورت ثابت گرفتن ردیف بالائی یعنی جهت ، زمان سازهاومکان سازها به تبع همین ساخته میشوند واگربالائی دردووضعیت یکی شد پائینی ها هم باهمدیگریکی شده و دووضعیت دقیقاً برهم منطبق میشوند وتغییربی معنامیشود ، البته اینها علت دارد چونکه ما داریم چارت وضعیت رامی نویسیم نمیتوان دومطلب دردو وضعیت کاملاً یکی باشد بلکه باید باهم اختلاف داشته باشند .

بعد صحبت میشود دراینصورت مابین جهت وزمان ومکان اینجا چه تفاوتی هست همه اینهاکه باهم تغییرمی کنند پس چرااین تقسیم بندیهامیکنید ، ماآن موقع که مشغول تقسیم بندی چارت وضعیت یاچارت مراحل بودیم ازیك جهت خاصی این تقسیمات انجام می شد ، شاید یك وقتی بتوان گفت مامیخواهیم چارت وضعیت تقسیم بندی کنیم بعد بگویند وضعیت چگونه است ؟ بگوئیم هر وضعیتی شش تاجهت دارد ، مثلاً چپ ، راست ، جلو ، عقب ، بالا وپائین ازاین طرف یك فضائی رابگیریم وشروع به تقسیم بندی کنیم یعنی ازاین شش وجه که درحقیقت شش وجه مکانی است که وقتی مابگوئیم چپ وراست ، هرچه که آنراتقسیم کنیم چپ وراست درآن وجود دارد وهرچه این تقسیم هارابکنیم دوباره همین بعد هادرآن وجود دارد واین ذاتاً یك تقسیم بندی مکانی است ربطی به تقسیم بندی زمانی یاجهتی ندارد ، یعنی اگرمکان راازاین باب تقسیم بندی کند مکان رااستاتیك فرض کرده است وزمان وجهت رادراین مکان نیاورده ومکان رااز حیث مکان بودنش تقسیم میکند که ممکن است یك جائی هم لازم شود که اینجورتقسیم بندی کنیم ولی ما وقتی خواستیم تقسیم بندی کنیم گفتیم مکان دراینجابدون زمان وبدون جهت نیست بنابراین باید در تقسیم بندی مکانی وتقسیم بندی وضعیت به خصلتهائی که زمان ساز یابعبارتی بیان

کنند ۰ زمان کیفیت هستند وه خصلتهائی که جهت ساز یابعبارتی بیان کنند ۰ جهت کیفیت هستند توجه کنیم وآنهارا هم دراین تقسیم بندی بیاوریم بنابراین درتقسیم بندی ماکیفیت را فقط از بعد مکانی تقسیم نکرد ۰ ایم بلکه خصلتهای جهت ساز وزمان ساز آنرا هم ذکرکرد ۰ ایم ۰ حالا این خصلتهای جهت ساز باخود زمان و مراحل حرکت تفاوت دارد یعنی اگرد رچارت جامعه گفتیم فرهنگ ، سیاست واقتصاد ، اینهاراسه مرحله حرکت نمی دانیم که اول اقتصاد ، بعد فرهنگ وبعد سیاست باشد واینهارابعنوان سه توالی پشت سرهم ذکرکنیم بلکه اینهاسه چیز هستند که همراه همدیگرهستند ولی یکی ازآنها درجامعه نقش سرعت دارد ، یکی نقش شتاب ویکی نوع شتاب ودرحالی که مشغول طراحی مراحل حرکت هستیم یك تقسیم بندی دیگری می‌کنیم چارت مراحل این چارت فرهنگ سیاست و اقتصاد به این معناکه کنارهم قرارگرفته اند نیست بلکه تحت شمول واقع میشوند ازحیث اینکه یکی سرعت است ویکی شتاب ویکی نوع شتاب ، حالا عین همین مطلب درمورد جهت است که یکوقت خود جهت را تعریف می‌کنیم ویکوقت میگوئیم خصلتهای جهت ساز که درمکان هستند یعنی مثل همانجاکه زمان ومراحل حرکت راازبعد زمانی ومرحله حرکتی به چارت وضعیت آوردیم واقتصاد و فرهنگ وسیاست راکنارد ست هم گذاشته بودیم بعنوان خصلتهای زمان ساز، درحالی که وقتی درچارت وضعیتی می‌رفتند وضعیت آنها شامل ومشمولی میشد درمورد جهت هم همینطوراست ماجهت راازچارت جهت به چارت مراحل وازچارت مراحل به چارت وضعیت آوردیم بنابراین آن صحبتهائی که درمورد جهت است که باید ثبوت داشته باشد درمورد این چارت وضعیت نیست اینها خصلتهای جهت ساز هستند نه خود جهت حالا تفاوتش باآنها این است که ماازروی خصلتهای جهت ساز است که زمان ومراحل زمانی و ترکیبات مکانی راتقسیم بندی می‌کنیم ۰ حالا آن مراحل زمانی ومراحل مکانی وشاید یك یادوخصلت ازخصلتهای جهتی تغییرات و ترکیباتش بدست ماست ولی یکی ازآنهاست که تغییراتش رااگر و

بخواهیم در جهت ثابتی باشیم ، نمیتوانیم هرجوری اختیارکردیم ودیگر در آن جهت برگشت ندارد یعنی برگشت به معنای تغییرجهت است یعنی فرض کنید در همین مثال جامعه که بگوئیم اخلاق احکام و تکنولوژی ، اقتصاد ، فرهنگ وسیاست ، خانواده ، جمع ودولت در این تقسیمات آن یکی که معین کنند شدت جهت وشدت جریان است که مثلاً اخلاق می‌باشد باید یک رشد خاصی داشته باشد که آن رشد خاص در جهت معنا می‌دهد یعنی اگرفرض کنیم جهت الهی باشد اخلاق بعدی که بعد از این اخلاق می‌آید همان اخلاق خاص است ولی اگرجهت الهی نباشد چنین چیزی نیست ومابرای رسیدن به آن اخلاق ، احکام وتکنیک هارا انتخاب می‌کنیم حالا چه این احکام وتکنیک مال سیاست باشد وچه مال فرهنگ واقتصاد ، یعنی برای رسیدن به آن اخلاق مجموعه سازی می‌کنیم ولی دیگر مابین اخلاقها نمی‌توانیم مجموعه سازی کنیم وبگوئیم که آنها را هم براساس وبرمبنائی دسته بندی می‌کنیم میگوئیم اگرآن پله آخرش هم تنظیمی باشد وتنظیمش هم بدست ما باشد یک محورثابت دیگرویک جهت ثابت دیگرباید برای آن فرض کنیم که رشد وتکس را در تغییرات آن بتوان دید که باز هم قضیه تکرارشده ومادرهمین پله ها میتوانیم متوقف شویم وبگوئیم اخلاق چونکه جهت تعبد نسبت به خداوند و پرستش خداوند است بعد از این اخلاق درصورتی رشد کرده ایم که آن اخلاق بیاید روی پنج چیز یعنی احکام، تکنولوژی ، فرهنگ سیاست واقتصاد را نسبت به خانواده ، جمع ودولت طوری تقسیم بندی می‌کنیم یعنی آنها را طوری دسته بندی می‌کنیم که برحول این محورباشد وبا چنین چیزی پیدا شود دیگرخود اینکه این بخواهد پیدا شود در آنجا دیگرنمیتوانیم مجموعه سازی کنیم این هم تفاوتی است که خصلتهای جهت ساز با خصلتهای زمان ساز ومکان ساز پیدا میکند همانطورکه وقتی ما در بحث زمان باشیم وبخواهیم تغییرات زمانی بدهیم دیگر کاری به خصلتهای جهت ساز وخصلتهای مکان ساز نداریم در بحث قبلی هم گفتیم که اگرما بخواهیم سرعت را تصحیح یا تنظیم کنیم یا تغییر دهیم یا شتاب را یا نرخ

شتاب را، سراغ اقتصاد، فرهنگ وسیاست می‌آئیم وآنهارا تغییرکیفی می‌دهیم تاسرعت وشتاب ونوع شتاب عوض بشود • باز درمورد جهت هم همین معنا هست یعنی آنجاکه میخواهیم جهت ثابتی راحفظ کنیم یاآنکه میخواهیم تغییرجهتی بدهیم باید به آنجا پرداخت وآنجارا تغییرکیفی داد وبراساس تغییرکیفی آن زمان ومکان را تنظیم کرد و یك مجموعه ناهماهنگ درست کرد تا آن امری که میخواهیم پیدا شود •

بنابراین تفاوت جهت، زمان ومکان که دراین چارت وضعیت می‌آوریم ازاین حیث است •

حجت الاسلام حسینی : حالا برحسب فرمایشات حضرتعالی آن قانون کلی که باید تحویل بدهیم جنابعالی به جای شدت، ساختاروگستره چیزدیگری راپیشنهاد می‌کنید یا همین‌رامی‌پذیرید حالا هرچند این شدت همانطورکه درمقابل فرهنگ سیاست واقتصاد، شتاب نوع شتاب بود، عناوین خاص انسانی پیدا کند وجاهای دیگرهم عناوین خاص خودش‌راداشته باشد •

بهزاد رمعلمی : تقسیم بندی درمورد جهت راشاید ازد وطریق بتوان مورد توجه قرارداد یکوقت خود جهت رابه معنای مطلق جهت مورد دقت قرارمی‌دهیم وکاربه آن فرمول تقسیم بندیهای قبل نداریم ومیگوئیم هرجهتی دارای یك شدتی است ویك ساختارویك گستره دارد بعد اینهارا توضیح میدهیم که مثلاً منظورازشدت این است که این وضعیت باوضعیت بعدی دوشدت دارد اگرتعهد یاپرستش یاحب است شدت دراین دو وضعیت یکی نیست و باید درهمان جهت ثابتی که داریم شدیدترشود این شدت هم یك ساختاری دارد وآن ساختارهم یك گستره دارد • ولی یکوقت است که درتقسیم بندی جهت مواظب آن فرمولی که تقسیم بندیهای قبل مطابق آن بوده هستیم یعنی چون مبنای تقسیمات ماسه است هرجاخواستیم تقسیم کنیم باید تقسیم به سه باشد این تقسیمات سه تائی هم باید از همان حیثی باشد که ماداریم تقسیم بندی میکنیم یعنی تقسیم بندی سه تائی به معنای مطلق که هرجابرویم سه تاتقسیم بندی عین هم باشد، نیست به موضع خاص که

میرسیم یك دو سه آنجا معنای خاصی پیدا میکند . ممکن است ما در تقسیم بندی مکانی بگوئیم دوئیت وربط بینش یعنی دو کیفیت هم عرض مکانی ویك ربط ، درمراحل حرکت هم بگوئیم وضعیت فعلی ، وضعیت آتی و ربط بین اینها ، اینهم تقسیم بندی سه تائی است ولی اگر در خصلتهای زمان ساز آمدیم دیگر نمیگوئیم مبنای تقسیم بندی سه هست بنابراین باید یك دوئیت وربط بینش معرفی کنیم ، آنجا هم تقسیم بندی به سه بود ولی وقتی خواستیم کیفیتها را در بار خودش ضرب کنیم یا سه بار ضرب کنیم سرعت ، شتاب و نوع شتاب پیدا شده است سرعت ، شتاب و نوع شتاب با دوئیت وربط زمانی خیلی فرق میکند این تقسیمات سه است آنهم تقسیمات سه است ولی تقسیمات سه با موضع خودش ، این تقسیمات سه برای مراحل حرکت است وآن تقسیمات سه در خصلتهای حرکت ساز است عین همین را هم در خصلتهای مکانی داشتیم در آنجا یکوقت میگوئیم دوئیت و ربط بینش به معنای اینکه مثلا کیفیت اول ، کیفیت دوم وربط بینش یکوقت میگوئیم خصلتهای مکان ساز که مثلا میشود کیفیت ، اثر و برد ارد که با زاین سه هم دوبار یا سه بار یك چیزی در هم ضرب شده ولی این دو بار و سه بار نه مثل مراحل حرکت است نه مثل دوئیت و ربط مکانی است و نه مثل خصلتهای زمان ساز است یعنی یك ، دو و سه که در هم ضرب شده یك نحوه یکری در هم ضرب شده است بنابراین موضع مکانی که در آن قرار داشتیم مثلا عین همین را باید بیاوریم در بحث جهت بیاوریم یعنی اگر در آنجا هم تقسیمات سه است با حفظ موضع خودش باید ببینیم که این چطور میشود یعنی اگر خصلت جهت را اثر بدانیم یا خصلت جهت را برای بدانیم میگوئیم برای بتوان دو و برای بتوان سه یعنی دوبار در خودش ضرب شود .

حجت الاسلام حسینی : مثلا اگر بگوئیم برای اولی ، برای تناسبی است که نسبت به جهت دارد و شاعی که نسبت به جهت دارد و برای دومی ، خصوصیتی است که جهت دارد و این خصوصیت جهت از قبول معین کردن غایت ذاتی وقتی جهت غائی را میگوئید جهت غائی

بطرفی ، سیربطرفی خصوصیتش ثابت است ، بگوئیم خصوصیتی که درجهت است حتماً ثابت است وهمان خصوصیت هم علت این میشود که این جهت را ازسایر جهات تمیز بدهیم، بنابراین برای جوهره ای نفس خصوصیت است وبرای دومی جهتی است که تناسب باآن خصوصیت داشته باشد و برای سومی کیفیتی است که متناسب باجهت باشد ، اینرا وقتی منتازل درجامعه میکنیم بگوئیم جهت پرستش ، احکام پرستش یا روابط وارتباطات پرستش درانسان شناسی وبعد هم بگوئیم گستره پرستش و درجامعه هم بگوئیم اخلاق ، احکام وتکنولوژی ، یک سنایش هم همان شدت و گستره وساختار است .

برادرمعلمی : جهت رابه این معنا اگرازطریق آن فرمول بخواهیم بگوئیم مثلاً تاثیربرای یک یاد و باربایددرخودش ضرب شود آن یکی هم متناسب موضع جهتی که هست باحفظ معنای جهتی از اینطرف من درست متوجه نمی‌شوم ولی ازآن طرف وقتی تقسیم بندی کنیم راحت میتوان گفت هرجهتی یک شدت ویک گستره ویک ساختاردارد اینجا هم بگوئیم مثلاً یک روابطی دارد ویک خصلت ویک تاثیر، یاازیک بعددیگربگوئیم خصلت جهتی این است که اولین چیزی راکه تغییر می‌دهیم امکانات است اگرحول محورانسان باشد ، می‌پرسند چراامکانات راتغییرمی‌دهید ؟ برای اینکه این روابط خاص حاکم شده واجراشود ، بازمی‌گویند آن روابط راچراعوض می‌کنید می‌گویند برای اینکه این وضعیت واین حالت بوجود بیاید که اولی تکنولوژی میشود ، دومی احکام وسومی هم اخلاق می‌باشد . اینراشاید درمورداشیاء هم بتوان گفت که اگرخواستند یک شیی راعوض کنند چون تعین درابطه است باید سایرکیفیات راعوض کنند تانحوه ارتباطشان بااین کیفیت عوض شود تا دراین کیفیت یک خصلتی بوجود بیاید یعنی مطلوب تغییروضعیت این کیفیت است درمورد خود انسان هم مطلوب تغییرحال خودانسان است ، یعنی انسان هرچیز دیگری هم که درست می‌کند وهرنحوه رابطه یا هرنحوه امکانی راکه بوجود می‌آورد بخاطروضعیت حال خودش است یعنی

هرچیزی درست میکند میخواهد درخودش یک تغییری بوجود بیاید تاآن مطلوب نهائی یعنی اگر بخواهیم بگوئیم سه بابرای یا تاثیر درهم ضرب بشود اگر درجامعه انسانی یابرای یک فرد انسان باشد به خودآن انسان برمی‌گردد یعنی همه کارهائی که میخواهد بکند فرضاً میخواهد لذت ببرد یا میخواهد پرستش کند ، میخواهد یک تغییرحالی یعنی یک کیف نفسانی برایش پیدا شود بهمین دلیل این چیزهارا تغییر می‌دهد . ازاینطرف که انسان حرکت میکند خیلی زود آن تکنولوژی احکام واخلاق بوجود می‌آید وبدست می‌آید ولی ازآنطرف من خیلی متوجه نمی‌شوم . حالا اگرصلاح می‌دانید ازاین قسمت رد شویم ، حالا یاتکنیک ، احکام واخلاق درجامعه است یااینکه گستره ساختاروشدت است ، البته اگرگستره ، ساختاروشدت بگوئیم باید یک تفاوتی برایش بگذاریم که بابرداز و اثرکه درقسمت مکانی گفتیم یامابین همین دوکه میگوئیم گستره وساختارایند وخیلی بهم نزدیک هستند یاتکنیک واحکام خیلی بهم نزدیک هستند چون تکنولوژی فقط تکنولوژی به معنای سخت افزار نمیگوئیم بلکه منظورما ازتکنولوژی روش است وبعد روش باید باخود احکام که بیان کننده یک نحو روش است فرق داشته باشد واشتباه بشوند .

حجت الاسلام حسینی : یک نکته ای من عرض می‌کنم ولی توضیح وبسط اینرا الان لازم نمی‌دانم ، اگرماجهت رابرزمان حاکم بگیریم وزمان رابرمکان حاکم بگیریم یالااقل جهت را بر تناسبات زمانی ومکانی حاکم بگیریم این مطلب تمام میشود که درکیفیت ، کیف جهت اصل است یعنی اصالت کیف جهت است وبعد چون جهت هم دربرنامه کل عالم مشیت بالغه هست میشود اصالت مشیت یعنی درکل عالم مشیت بالغه اصل است . بعد دراشیاء اصل تعلق به این مشیت است همانطورکه عرض شد یکطرفی ازجانب خالق بطرف مخلوق ، کیفیات هم وجوداً یعنی هستی آنهاوهم کیف هستی آنهامنتوم بالغیرمیشوند یعنی همانطورکه درمخلوق بودن عالم شک نیست که مفتقر بسوی خدا است درکیفیت وتغییروتعین آنها هم اقتضاد الی الله و احتیاج به او

پیدا میکنند ودر مرحله نهائی اگرگفتیم اینها احتیاج به موجد وایجاد کننده دارند ومصرف الا فتقار هستند آنوقت درباب اختیار انسان هم همین صادق میشود درآنجائی که بناست امداد شود یعنی آن احتیاج چه مستقیم باشد وچه بالواسطه یعنی مشیت قرارگرفته باشد که خواست شما را در این منزلت ودر این مقدار ایجاد کند آنوقت دیگر تخییرات وتعینات به یك معنا یکطرفه میشود، حداقلش این استکه اشیاء غیرمکلف دیگرطرف واقع نمیشوند آنوقت این فرق مختصری باتعین در رابطه دارد که درعین حالی که ربط اصل است ودرعین حالیکه دوئیت وربط بین اصل است اما عین حال معنا و تلقیی که از دوئیت وربط بین میشود حکومت از یکطرف بطرف دیگراست وهر دو دریك منزلت مساوی قرارنمی‌گیرند ومعنای امر ثابت هم همین نفوذ از یکطرف بطرف دیگرمیشود .

برادرمعلمی : درمورد تعین در رابطه هرچه بحث داشتیم درمورد خود تعین دررابطه و کیفیتها بوده است چیزی که کیفیت نداشته باشد دربحث تعین در رابطه نمی‌آید لذا این مطلب که بگوئیم خالق ومخلوق است ووضع خالق ومخلوق هم اینجوری است این بحث تعین دررابطه نیست برای اینکه اگرتعین داشت وکیفیت داشت می‌توانستیم بگوئیم میان همه این کیفیتها به یك تعین که رسیدیم اینجوری تقسیم می‌کنیم ، حالا آنجاکه خدارابعنوان یك کیفیت ذهنی درنظر می‌گیریم یعنی خدای ذهنی رادرارتباط باسایرتعینها قرارمی‌دهیم دوباره همین وضعیت هست که تعینات آن طرفینی است ولی خود خدا نه ادراك از خدا، خود خدابعنوان خالق جهان چونکه تعین ندارد وکیفیت ندارد ازآن سنخی است که درمجموعه تعین دررابطه نمی‌آید .

حجت الاسلام حسینی : حالا خود خدای متعال رامی‌فرمائید ایمان به اینکه ولو یکطرف که هم عرض یکطرف نباشد حاکم است ومصحح کیفیات ارتباط خودشان به نفسها نیست بلکه به نفسها درجهت خاص ، آنوقت جهت راکه نمیتوانیم بگوئیم مثل خالق هیچ ادراکی ازآن نداریم ودرنتیجه جهت تحت تعین در رابطه نمی‌آید وامرثابت هم تحت تعین دررابطه نمی‌آید بعبارت

دیگر کثرتش می‌آید ولی وحدتش نمی‌آید . در یک مجموعه نازل تری هم نمیتوان گفت اختیاربرنامه ما تحت تعین در رابطه نمی‌آید بهرحال یقین داریم که معنای اختیارمثل سایرکیفیات نیست این معنارا ندارد که بگوئیم اختیارهم مثل سایراشیاء متعین شده وتعین پیدا کرده است من بذهنم می‌آید بی‌نسبت مفروضی که بهرگونه دوئیت بین اشیاء واختیاروجود داشته باشد بهمان نحو اشیائی که تحت آن دوئیت هستند حالا ولو بگوئید مفهوم کلمه اختیار را هم مطلق نکنید ، نسبی باشد ولی من میگویم همین قدرکه انسان باسنگ فرق داشته باشد ولو فی‌الجمله این بحث تعین در رابطه اگرتعین درجهت باشد وبه اصالت تعلق برگردد میتواند اینرا درخودش حل کند ولی اگر تعین درجهت نباشد کارمشکل میشود البته ناقض آن حرفها نیست چون آن حرفها درپی اثبات اصل ربط است به اینکه کیفیت ربط الی‌النهایه چی میشود لذا به امرثابت که میرسند اثبات اصل موضوع را میکنند به اثبات خصوصیات را ، اینکه حتماً امر ثابت لازم است ولی حالا این امرثابت که حتماً لازم است چه خصوصیاتی راباید داشته باشد وچگونه باید ربط پیدا کنند ؟ چگونه اصل میشود ، آن اصل میشود یا تغییراصل میشود ؟

برادرجاجرمی : حاکمیت آن تمام میشود ، حاکمیت امرثابت برتعین دررابطه ، نحوه حاکمیت آنهم یکطرفه است واومعین میکند که چی‌کنارچی‌باشد وچی بعدازچی باشد .

حجت الاسلام حسینی : اگراومعین کرد دیگرنمیتوان گفت تعین در رابطه به نحومطلق باید گفت تعین در رابطه باجهت ، اگرتعین درجهت گفتید مجبورید بگوئید هستی اینها تعلق به جهت است آنوقت اصل تعلق به جهت وتعلق به او ربط وارتباط با او .

برادرمعلمی : اینراد ربحث تعین در رابطه درهمان کتاب گفتیم که ازیکطرف بنظرمیرسد که رابطه امر ثابت باتعین در رابطه ، همان رابطه دینامیزم بامکانیزم است . درتعین دررابطه یک مکانیزم وجود دارد ومکانیزم تعین یک کیفیت راتوضیح میدهد ، درحالی که علت اصلی به امر

ثابت برمی‌گردد و آنجا هم می‌گفتیم که ازیکطرف امرثابت بیان میکند که تغییرات باید به چه نحو باشد وترکیبات چگونه باشد وازیکطرف دیگرهم میگوئیم اگریک کیفیت را معین کند بقیه کیفیتهای هم عرض آن یعنی ترکیبات وتوالی هایش یعنی تغییراتش را ما معین میکنیم این چگونه است که برای یک مطلب دوچیز میگوئیم • آنجا میگوئیم ازیکطرف مثل مکانیزم ودینامیزم است ولی مطلب یک چیزدیگر دارد یعنی غلط مکانیزم و دینامیزم نیست غلطش هم این است که وقتی میگوئیم جهت اول است زمان دوم ومکان سوم است این مال موقع طراحی آنهم طراحی انسان است نه طراحی خداوند ما وقتی داریم یک چیزی طراحی می‌کنیم اول باید جهت را طراحی کنیم بعد تغییرات وبعد ترکیبات را تعیین میکنیم حالا وقتی میخواهیم عمل کنیم ظاهرش اینجوراست که اول ترکیبات را عوض می‌کنیم چون آن چیزی که تحت اختیار ما قرارمی‌گیرد وضعیت مکانی است ، جهت وزمان چون هنوز آینده وجود ندارد که ما بتوانیم به آن دست بزنیم اول ترکیبات مکانی را عوض می‌کنیم با تعویض ترکیبات مکانی ، زمان عوض میشود وبا تعویض زمان هم جهت عوض میشود ، بنابراین تصرف که میخواهیم بکنیم یا وقوع راکه درنظرمی‌گیریم از لحاظ انسان بالعکس برنامه ریزی است که اول مکان ، بعد زمان وبعد جهت است ولی یک مقدار یگرکه دقت کنیم می‌بینیم که ما زمان ومکان جهت را ازهمدیگر نمیتوانیم تفکیک کنیم یعنی وقتی میگوئیم ما درترکیب تصرف می‌کنیم یعنی اینکه زمان همان وضعیت خاص را عوض می‌کنم همراه با عوض کردن ترکیب ، نه اینکه اول ترکیب را عوض کنیم وبعد یک مقداری بگذرد تا زمان آن عوض شود وبعدش هم یک مقداری که بگذرد جهت عوض شود ، بلکه همینکه ما ترکیب را عوض کنیم زمان وجهت را عوض کرده ایم وچون زمان وجهت آن عوض شده توالی بعدی آن یک توالی دیگری خواهد شد وتغییرزمانش برای من ملموس میشود وچون توالی وترکیباتش عوض میشود جهتش برای من محسوس میشود که عوض شده است والا خودش درهمان لحظه‌ای که ما وضعیت را عوض می‌کنیم دارد عوض میشود وعین همین مطلب دربرنامه ریزی که ما

وقتی جهت را تعیین می‌کنیم یک تصور اجمالی از زمان ومکان ویک تصوری هم از تغییرات وترکیبات هم داریم تا جهت را تعیین می‌کنیم • اما در مورد برنامه ریزی خداوند سبحان شاید خیلی آسان بتوان گفت که چون تقدم وتأخر در عالم حضرت حق وجود ندارد اینجور نیست که اول جهت پیدا هدف یا وضعیت بوده یا اول زمان بوده بلکه همه اینها با همدیگر است • خلق اینها برای این جهت واین تغییرات واین ترکیبات همه اش با همدیگر در آنجا پیدا میشود ، نه اینکه تقدم وتأخری دارند لذا از این زاویه که نگاه کنیم میتوان گفت که امر ثابت وتعین در رابطه دوری یک سکه هستند یعنی همان بحث که بخواهیم بگوئیم دینامیزم ومکانیزم هستند دیگر خیلی به این معنا که یکبار میرود نمیتوان گفت بلکه اینها همراهی با هم دارند وتقدم وتأخر در آنها مطرح نیست حالا البته عرض کردم در برنامه ریزی چون جهت خصلتش کلی تر است هرچند به نحو اجمال یک نظاری به زمان ویک نظاری به مکان داریم ولی ابتدا جهتش را تعیین می‌کنیم وبعد زمان وبعد ترکیبات را طراحی می‌کنیم وقتی هم میخواهیم عمل کنیم اول ترکیبات را عوض میکنیم ، بعد زمان وبعد هم جهت را ولی اگر بخواهیم دقت بیشتری کنیم تغییرات زمان ومکان وجهت همراه هم اتفاق می‌افتند •

حجت الاسلام حسینی : اینکه همراه هم اتفاق می‌افتد صحیح است ولی سئوال این است که اگر بپذیریم اصل در تغییرات را اگر بپذیریم که تغییرات در جهت است اصالت جهت میشود نه اصالت ربط •

برادر معلمی : جهت خودش معنای ربطی دارد یعنی اگر جهت را از کیفیت بیرون نبردیم ، مثل آنهائیکه اصالت شیء زمان را از کیفیت بیرون می‌بردند می‌گفتند یک کیفیت داریم که در یک تونل به اسم زمان حرکت میکند • حالا ما این تصور را بیاوریم روی جهت میگوئیم یک کیفیتهائی داریم با زمان و مکان در تونل جهت حرکت میکند ، اگر این تصور باشد که این با تعین در رابطه نمی‌سازد ولی اگر گفتیم در ذات کیفیت جهت است •

حجت الاسلام حسینی : آنوقت معنایش این است که در ذات من اختیار نهفته باشد معنای اختیار این حکومت نسبی که میخواهد داشته باشد وغیریت با این دارد آن غیریت چه ارتباطی با این غیرش دارد ؟

برادرمعلمی : یعنی یک خصلتی دارد که با آن خصلت میتواند ارتباطات بین اشیاء را عوض کند و با تحویل آن ارتباطات یعنی زمان وجهت آنها را تا یک حد خاصی عوض کرده است ، خودش مطلق نیست .

حجت الاسلام حسینی : تا آن حد خاص اختیار حکومت دارد این حکومت که برای اختیار هست واثری که برای اختیار هست از قبیل اثر سیب وگوجه فرنگی نیست ، از قبیل اثر آهن و چوب هم نیست بلکه یک نحو اثر دیگری است آنوقت کیفیات را صحیح است متعلق به این نحو اختیار بگیریم یا اینکه بگوئیم این نحوه اختیار وکیفیات با هم این شیی را تحویل میدهد ؟ اشیاء را در همان نسبت حذف می‌کنیم ولی نسبت به مشیت خداوند مطلق میگوئیم ولی نسبت به مشیت ما به نسبت یک اپسیلون ، خلاصه تفاوتی بین چوب وآهن وامثالهم هست واینها ارتباطشان با هم یک سنخ است وارتباط اختیار با آنها یک سنخ دیگری است اگر فرق هست تبیین منطقی‌اش چیست وکدام در تغییرات اصل است ولو در یک درصد بسیار کوچک از تغییرات . یعنی ببینید من حرفم این است که آیا تعین در رابطه استثناء پذیر است یا خیر؟ اگر قانونی است که استثناء نمی‌پذیرد ورای سنگ وچوب واختیار یک حکم می‌کند این دارای اشکال است ونتوانسته اختیار را توضیح دهد اگر هم استثناء می‌پذیرد یک قاعده کلی نیست آنوقت اصالت جهت را که ما میگوئیم یک قاعده کلی است که اعم از جائی که اختیار باشد یا نباشد صدق میکند وجهت اصل میشود اگر جهت جهتی است که به اختیار من باید تغییر کند جهت اصل اگر جهتی است که به مشیت الهی باید تغییر کند جهت اصل است ، جهت اصل عامی است یعنی ربط خاص ، ربط با جهت ، اینکه جهت را در خود کیفیت

بیاوریم مطلب راحل میکند یاجهت باید حاکم برکیفیت باشد •

برادر جاجرمی : ربط باغایت میشود یعنی اگریکی از ابعاد شیی ربط باغایت باشد اختیارهم جاپیدا میکند •

حجت الاسلام حسینی : اگرنسبت شیی به غایت به نحوی بیان شد که حکومت غایت برشیی تمام شد نه اینکه طرفینی بودن شیء بین شیی باغایت ، گاهی میگوئیم طرفینی است یعنی همانطور که غایت شیی راتعیین میکند شیی هم غایت راتعیین میکند گاهی یکطرف رااصل میگیرید •

برادر رسایی : اگرگوئیم نسبت شیی باغایت یاجهت اختیاری است•

حجت الاسلام حسینی : آن مال مرحله بعد است ، امااینجا حکومت جهت بربرنامه تمام شود ویک چیزهائی برای برنامه ریزی مصرفی بشود ، کافی است •

برادر حسینیان : ظاهراً افعال انسانهاکه برنامه ریزی ماهم برای همان است درتعیین درابطه جاد ارد ولی خود اختیارکه حاکمیت باشد جاندارد •

حجت الاسلام حسینی : اگرغرضتان این است که انسان راحذف کنید و آثارانسان رامستقل از خود او ملاحظه کنید ، که دیگران هم اینکارارامی کنند ، یااینکه قدرت تغییرد هی انسان رادا خل درماهیت آثارانسان میکنید ومیگوئید این اثر رابصورت مستقل نگاه نکنید چون اصل درآن اراده انسان است حذف اختیارموجب این استکه شمانتوانید بصورت اسلامی نظارد هید ، حذف آن در ابتدا حذف ازاشیاء و آثاراست ولی قدم دوم این استکه بگوئید رفتارانسان طبق مطلوبیت دین اشیاء مادی عمل میکند • یعنی زمینه های اختیار راباچی می خواهید تغییرد هید یکطرفش انسان است انسان میخواهد تغییرد هد ، انسان رااگربایک قانون جبری حرکت می دهید مثل ماده واشیاء یااینکه یک هویتی برای انسان قائل هستید وآنهم هویت حاکم است میگوئید باایمان زمینه های رشد ایمان باید درست شود اینکه میشود یانمیشود مثل این استکه بگوئید اسلام پیاده

میشود یا نمیشود ، اگر مردم بخواهند نمیشود اینجا دراختیاراست و اگر مردم به خدا روی نیاورند خوب نیاورده اند ، خلاصه این معنایش چنین است که میگوئید برنامه ریزی نمیشود وباید تابع کفاربود ، این غیراز آن استکه بگوئید هرگاه مردم مسلمان باشند وزمینه رشد را هم مافرهم کنیم آنوقت اگرچه آنهاکافرشوند وکل فرمول نتیجه غلط بدهد ولی مادام که مسلم باشند ودنبال رشد کنند این سیر را دارد ، من دقیقاً از موضع انسان شناسی خودتان عرض میکنم مگر کفار میتوانند بگویند اینها همیشه کافرمی مانند ؟ نمیتوانند ولی چطور دراندازه میکنند ، البته اینکه آنهاانسان را تحت قانونمندی بدانند درهمان مدل خودشان غیراز این استکه ماهیت خارجی اختیارباشد ، ماهیت خارجی اختیارکه نیست ومیتواند اینها ناگهان مسلمان شوند ، قدرت عملکرد آنها چگونه قابل محاسبه است ؟

برادرحسینیان : لذا تسلط آنهافقط روی زمینه هاست وروی خود اختیارتصرف ندارند .

حجت الاسلام حسینی : زمینه هارامتناسب بایک اختیارخاص ومتناسب بارشد ،

برادرحسینیان : متناسب باانسانهائی که اختیارکرده اند واز اختیارسوءدست برداشته اند

حجت الاسلام حسینی : شمادرتربیت فرزند خودتان چگونه عمل میکنید ، اول میگذارید او یک کاری بکند بعد شمااضافه اش میکنید یا شمابه اومیگوئید بابا الان درمسجد اذان میگویند ولی اگربه مسجد نیامدیگرنیامده .

برادرحسینیان : اینکه یک فرمول طبیعی است ، یعنی راغب کردن به نماز وامثالهم .

حجت الاسلام حسینی : این راغب کردن یعنی پذیرفتن اختیاراو .

برادرحسینیان : اختیاراووقتی پذیرفته میشود که اوسربازبزند ، اوصاحب اختیاراست .

حجت الاسلام حسینی : اگراختیاراوتبعیت کند دیگراختیارنیست ، ازاختیارسوءدست برداشتن غیراز این است که اصلاً اختیارنباشد .

برادر حسینیان : من در اینجا دیگر تصرف اختیار نمی‌کنم وقتی گفت مسلمان هستم باید نماز بخواند ، اگر نخواند یعنی اختیار سوء کرده است .

حجت الاسلام حسینی : وقتی نماز میخواند دیگر ثوابی ندارد چون اختیار نکرده است .

برادر حسینیان : اختیار هست ولی در این اعمال نمیشود .

حجت الاسلام حسینی : پس خداوند دیگر نباید ثواب به کسی بدهد ، برای افعال شر می‌گوئید عقاب هست ولی برای افعال خیر می‌گوئید ثواب نیست چون اختیار نیست ؟

برادر حسینیان : ثواب هست چون طریق را اختیاراً انتخاب کرده است ، طریق حاکم است برای مصادیق و اختیار در همه مراحل رشد حضور دارد ولی محدایش این نیست که وقتی اختیار کرد در هر مرحله ای بتواند جهت را عوض کند یعنی آن مسیری که انتخاب کرده یک تعهدی به آن دارد ، ما برای آن مسیر داریم برنامه ریزی می‌کنیم اگر هم آن مسیر را عوض کرد اختیار سوء کرده است ، اگر به خاطر اختیار رشد کند همین مسیری است که برایش برنامه ریزی شده است و میتواند برگردد ، اما تا وقتی که برنگشته است ما میتوانیم برایش برنامه ریزی کنیم وقتی که برگشت دیگر نمیتوانیم .

برادر سلیمی : ما میگوئیم در چارت به حسب برنامه ریزی ما باید این تغییرات واقع شده باشد ولی اختیارات جامعه هماهنگ نبوده و این تغییرات واقع نشده بنابراین برای آن جاهائی که عقب افتاده باید یک نسبتی قائل بشویم و دوباره تخصیص های جدید بدهیم والا اگر این اختیارات ناهماهنگ نبودند جامعه در یک مرحله جلوتر بود . اختیارات سوء یا نسبتی از اختیارات سوء که در هر مرحله واقع میشود ممکن است آن چارت مراحل را عقب بیاندازد ، یعنی یک قانونمندی خود رشد دارد که این قانونمندی تا زمانی که اختیار در این مسیر حرکت کند جلو میرود ولی بهمان نسبت که اختیار سوء کند عقب می‌ماند .

برادر حسینیان : اگرجامعه اختیارش راد ست ولی رشد بد هد آنوقت ولی میتواند برنامه ریزی کند وجامعه رارشد بد هد ولی اگراختیارش راد ست ولی ند هد برنامه ریزی صورت نمی‌گیرد .

برادر سلیمی : برای مثال امام یك اطلاعیه ای مید هد وسفارش هم زیاد میکند ، حالا اگر این اطلاعیه درست پیاده شود اثرات بسیارزیادی دارد ولی اگر سستی شود بهمان نسبت جامعه عقب می‌افتد ، دوباره امام مجبور است یك سفارشات ویك تخصیص های دیگری بد هد تا زمینه برای حرکت بعدی آماده بشود ولی اگر همان بار اول سفارشات انجام شده بود قطعاً جامعه درمرحله جلوتری بود ، حالا شمابفرمائید اگراختیار رابخواهیم یکی از پارامترها قرار بد هیم چگونه میشود .

حجت الاسلام حسینی : من بنظرم می‌آید اولین چیزی که میگوئیم جهت است ، این تعبیرها راد رجهت وارد می‌کنیم نه درخود شیی ، ازطریق جهت به شیی میرسیم نه اینکه نامشخص باشد آنوقت بعد تغییرات افعال من متعلق به جهت است ، آثارهم تعلق به افعال دارد ، درجهت کلی عالم میتوانید محکوم کنید بگوئید کی بوجود می‌آید ، کی ازبین میرود ، درمحدوده خودش — درون عالم ماده اختیارهست بعد ازآن نیست ، آن اشکال وارد نمی‌کند به میزانی که اختیاربابد امداد شود سازگار بامشیت است ، حالا نکته مهم آن مطلب استکه آقای سلمی می‌فرمودند امر ثابت حکومتی که براشیاء وکیفیتهادارد هیچ است به جای اصالت ربط بگوئیم اصالت ربط به جهت

برادر امیری : هردو توأم باهم است یعنی دربحث تعین در رابطه می‌گفتیم ممکن نیست که یکی باشد دیگری نباشد .

حجت الاسلام حسینی : وقتی که میگویند بُعدش هست همین معنارادرنظرداشته اندکه بُعد شیی است نه خارج ازشیی ، بُعدبودن راماقبول داریم ونمیگوئیم بیرون است ولی این بعدی که هست چه نحوه بُعدی است ؟ بُعدی است که مقوم همه حرکات است یابعدی است که

هم عرض با آنها است ؟ یعنی صحیح است که بگوئیم کیفیات جهت را متاثر میکند ؟

برادر امیری : یعنی مثل زمان ومکان است .

حجت الاسلام حسینی : دقیقاً فرق میکند نسبت بین زمان ومکان نسبتی است که به آسانی نمیتوانید بگوئید یکی نسبت به دیگری اصل است ، هردو با هم هستند ، حالا این معیت چه نحوه معیتی است مثلاً عرض میکنم صحیح است که بگوئیم زمان تناسبات مکانی خودش را میخواهد اگر از این موضع نگاه کنیم زمان همیشه حاکم بر مکان است ، ربط دو طرفه .

برادر امیری : یعنی این حاکمیت اینجور نیست که شما زمان داشته باشید ولی مکان نداشته باشید .

حجت الاسلام حسینی : نداشتن غیر از این است که داریم ولی این محکوم آن است ، هیچوقت نمیشود انسان باشد وحالات ورفتار انسانی نباشد ولی حالات ورفتار اصل نیستند .

برادر امیری : عکس آنرا هم میتوان گفت هیچ مکانی نیست که زمان نداشته باشد بنابراین همیشه زمان توأم با مکان است .

حجت الاسلام حسینی : نحوه بودن آنها چگونه است ؟ مهم این است .

برادر سلیمی : زمان مغیر مکان است یا مکان هیچ نیست ؟ یک زمان داریم ویک مکان هرگاه زمان تغییر کرد مکان هم بعد از آن تغییر می‌کند .

حجت الاسلام حسینی : با هم تغییر می‌کنند ولی با هم بودن غیر از اصل بودن است . شما بگوئید یک نظام هم رهبر میخواهد وهم امت میخواهد .

برادر امیری : این چیزی را نقض نمی‌کند یعنی شما میفرمائید همه کیفیات برای تفضل الهی یا آن هدف خاصی که خدا برایشان قرار داده است در هر لحظه تبلوری از آن هستند یعنی همیشه دارای جهت هستند .

حجت الاسلام حسینی : بنابه فرمایش آقای معلمی بحث خداوند را حق نداریم در اینجا مطرح کنیم، در برنامه ریزی خودمان مهم این استکه جهت اصل است یا نفس ربط طرفینی اصل است، نسبت به تکیف وکیفیات، درجریان کیفیتها چی اصل است ؟

برادر امیری : یعنی اگر بپرسیم چرا اینجا میکروفون است واینجا خودکار است خوب بخاطر آن جهت است .

حجت الاسلام حسینی : خوب این که میگوئید بخاطرآن جهت، اگرحقیقت متکیف شدن اینها به این کیف نه فقط حقیقت تنظیم آنها در این اتاق بلکه بگوئید حقیقت تنظیم فرم این بعد بگوئید حقیقت خاصیت این اگر در تغییروتغایرشان جهت اصل باشد آنوقت با اینکه میگوئید اینها در رابطه با هم وهم عرض متعین میشوند یك کمی فرق می‌کند اگرما فرض راآنطرف بگذاریم مادام که مسئله ای بنام مشیت واختیار را ازجهان ماده حذف کنیم بگوئیم کیفیات در رابطه متعین میشود باآن بحث شما چه فرق میکند ؟ جهت اگر به معنای منتجه حاصل شده ازتاثیروتاثر باشد در هر دوهست، اگرامر ثابت به معنای یك کانال باشدکه در درون شیی است که بیرون ازآن و درون آن کانال حرکت میشود واگرجهت بطرف خصوصیت خاصی باشدکه بالاراده واختیار وباحاکمیت نسبی یاحاکمیت مطلق ایجاد شده انتخاب شده است یك هدف ویك مقصدی وتنظیم شده بخاطر آن مقصد، این اختیار تحت این قوانین نبوده (نحوه بودنش بااانسان ازقبیل نحوه بودن سایر قوانین و روابط نبوده اگراین باشدآنوقت یك چیز دیگری میشود . اینجابذهن میآید اساسی‌ترین گامی که متد راازالهی بودن والحادی بودن جدا میکند اینجاست، دربحثهای قبل درتعین در رابطه بنظرمی‌آید هنوز بحث فلسفه واینها نبوده وماهیت بحث ایجاب میکرده که این قسمت را مجمل بگذارد وتبیینش نکنید الان که وقت برنامه وتحقق واحکام واخلاق وپرستش است موضع این است که مطلب مبین شود اکنون دربیان آن اجمال نحوه ای تبیین کرده وخصوصیات رابیان

می‌کنیم که همان مطلب باشد نهایت اسلامی بودن آن واضح شده باشد . اولش معلوم نبود مثلاً یک نفر وارد یک شهر میشود معلوم نیست که مسلمان است یا خیر، بعد معلوم میشود که هم مسلمان است وهم عالم واصلاً به درجاتی ازکمال رسیده .

برادر امیری : در یک رتبه همه چیز به تبع امر ثابت معین میشود بعد در تعین در رابطه میگوئیم همه چیز تحت رابطه است ، این دو علتی بود که آنها را یکی کردیم، در آنجا می‌گفتیم این دو جواب برای یک مسئله است .

حجت الاسلام حسینی : گاهی است که میگوئید ایده‌ها دو روی یک مسئله است گاهی است که میگوئید یکی حاکم و یکی محکوم است .

برادر امیری : حالا اینجا نمیتوان بحث حاکم و محکوم را مطرح کرد ، یا اینکه باید دو طرفش را پیدا کرد .

برادر سلیمی : تعین در رابطه بدون امر ثابت ممکن نیست یعنی اگر امر ثابت وجهت نباشد ممکن نیست شیی تعین پیدا کند .

حجت الاسلام حسینی : جهت به معنای یک کانال درون شیی است که منتجه تاثیرات متقابل است ؟ یا یک چیز دیگری را کس دیگری بر آن حاکم کرده واختیار حکومت پیدا کرده .

برادر سلیمی : به همین معنای دوم است ، در دانشگاه می‌گویند همه چیز را بستگی به زمان ومکان دارد ، هرجا از فرمول آنها سئوال میکنی مثلاً گفته در اقتصاد باید این کار را کرد بعد قید میزنند ومیگویند البته بستگی به زمان ومکان دارد ، آنوقت نمیگویند که چه چیز معین میکند که در هر زمان چکار کنید درحالیکه اگر آن مسئله اصلی نباشد این مسئله زمان ومکان بیهوده است یعنی اگر بگوئیم در رابطه متعین میشود خود این روابط یک خصلتی دارند ، چرا این روابط این خصلتها را دارند وچرا این تعین ها در این روابط بوجود می‌آید باز هم یک علتی میخواهد ، آنجا هم

می‌گفتیم امرثابت همه اینهارا یکجا متعین میکند بعد که ازآن پله پائین بیائیم وسئوال کنیم چرااین اینگونه است باید بگوئیم چون تحت آن امر ثابت است ودراین زمان ومکان واقع شده است بعد جا دارد که بحث زمان ومکان رابیاوریم یعنی بعد ازآنکه آن علت کلی را گفتیم میگوئیم زمان و مکان را هم درنظربگیریم یعنی درتقسیمات عالم وارد میشویم.

حجت الاسلام حسینی: ماقبول داریم که اصالت رابطه ابتدا رابطه راکه به نحواجمال تمام میکند واصالت جهت یااصالت تعلق رابطه خاص را، مثل اینکه اول میگوئید ایمان اصل است بعد میگوئید ایمان به خدا ایمان بهرچیزی، این فرق بین اجمال وتبیین است.

برادر رسلیمی: نظرمن هم همین بود منتهی ما ازپائین اثبات کردیم وبالا آمدیم حالا ازبالا نظرمی‌کنیم، آنجاگفتیم هم‌عرضهای کیفیت آنرامتعین میکنند وحالا ازبالا نظرمی‌کنیم.

برادرجاجرمی: راجع به تقسیم بندیهای جهت این ابداع احتمالی که فرمودید یعنی بحث شدت، ساختاروگستره این ازآن موضع برای برای اگربخواهیم دقت کنیم باتعریفی که از مفهوم جهت می‌کنیم بنظرمیرسد اگرخود جهت راحاکم برتغییروتغایربکنیم یك نسبتی باوحدت ویك نسبتی باکثرت دارد اگر مفهومش اینجوری باشد ازیك جهت باید نسبتی داشته باشد باجریانهای ترتیبی وتبدیلی وازیکطرف نسبت باوحدت داشته باشد یعنی خود جهتا اگر نسبت بین وحدت وکثرت باشد باید این سه مشخصه رادرآن بتوان دید.

حجت الاسلام حسینی: این خودش یك صحبتی است که جهت رابه معنای ربط بین‌وحدت وکثرت معناکنیم این سه خصوصیت جهت رایابه، حالا ببینیم نظرآقای معلمی درباره این قسمت چیست.

برادرجاجرمی: اگراین تعبیردرست باشد که نسبت شیی با غایت یانسبت کثرات به وحدت اینراجهت بگیریم، می‌بینیم که درخود مفهوم جهت سه بعد رامیتوان دید، یکی نسبتی که با

جریانهای ترتیبی دارد ، یك نسبتی که باجریانهای تبدیلی دارد و یك نسبت که باغایت یا وحدت دارد ، اگر اینرا دقت کنیم حالا از پائین برای برای برای ، باصطلاح برای نازل ترین مرتبه ای که نسبت جهت را باجریان ترتیبی یامکان یاوضعیت مشخص میکند ، برای برای اگرزمان رتبه شامل برمکان باشد یعنی زمان رادرتغییرات مکانی دربرنامه ریزی اصل بگیریم بگوئیم رتبه رتبه نسبتی از جهت است که میتواند تغییرات آن نسبت جهتی که بامکان دارد بوجود آورد یعنی ماباید دنبال یك اوصافی باشیم که اوصاف جهتی نسبت به جریان ترتیبی رابتواند تغییرد هدودر رتبه سوم آن رتبه برای برای برای آن قسمتی که ازوجه اشتراك ملاحظه میشود همان جریان ترتیبی وتبدیلی وشدت وضعف آنرا ازیك موضع مشترك ملاحظه کنیم تغییرات رابصورت کمی ببینیم ودریك کیف خاصی حل کنیم که نسبت آن باوحدت وباجائی است که ازآن موضع همه جریانهای ترتیبی وتبدیلی راباید مشترك دید وصرفاً شدت وضعف رابتوانیم ازآن ناحیه بیان کنیم .

حجت الاسلام حسینی : بنابراین برای این سه برای سه عنوان بیان کنید ، یکی نسبت بین وحدت وکثرت زمان و مکان .

برادرجاجرمی : حالا همین سه خصوصیت که برای جهت بیان شد دراوصاف جهت بیاورید کثرت هم اعم اززمان ومکان است یعنی هم جریان ترتیبی رامشخص میکند وهم جریان تبدیلی را ، بنابراین همین سه تا خصوصیتی که درذات مفهوم جهت بیان شد بیاوریم بعنوان سه تا تقسیم بندی جهت بیان کنیم وبگوئیم هرجاکه بخواهیم جهت رامعین کنیم این جهت باید چیزی باشد که ...

حجت الاسلام حسینی : حالا چطوراست بنویسیم ۱ــ زمان و۳ــ مکان و ۲ــ ربط بین زمان ومکان یااینکه می فرمائید ۱ــ وحدت ۲ــ زمان ۳ــ مکان .

برادرجاجرمی : آن چیزی که مهمتراست نسبت باوحدت است ومیتوانیم نسبت تاثیرآنرا

سه بگذاریم آن چیزی که نسبت تاثیر دو دارد نسبت آن با زمان است وآن چیزی که نسبت تاثیر یك دارد نسبتی ازجهت است که بامکان دارد یعنی همان سه تاوصفی که از جهت میگوئیم نسبت به کثرت ووحدت پیدا میکند همین سه وصف رابیاوریم داخل برای برای برای ، یعنی برای اول رامیگوئیم درموضعی که جهت تاثیر بر مکان دارد وبرای برای نسبتی ازجهت است که برای — اولی راتغییرمی‌دهد یعنی نسبت به آن اصل است .

حجت الاسلام حسینی : مثلاً می‌توانیم وحدت رابگوئیم نسبتی راکه باوحدت دارد بـــرای جوهری یااصولی است نسبت برای دوم برای ربطی است ونسبت سومی برای وضعیتی است ، وضعیت چرااینجوری است ؟ این یك برای است ، بعد چگونه وضعیت تغییرمی‌کند اینهم بـــرای بعدی است .

برادرامیری : دراینجا چون جهت رابعد کیفیت بیان کردید ، این جهت باید حاکم برزمـان ومکان باشد حالا نمیشود یك قسمتی ازآن برای زمان ویك قسمتی ازآن برای مکان باشد ویك‌قسمتی برای چیز دیگری باشد ؟

حجت الاسلام حسینی : چون توجه به خصلت توجه به ماهیه الاختلاف است میگویند این ســه خصلت که باهم هستند یك اختلافاتی دارند که هرکدام نشان دهنده یك خصوصیت است یکی از آنها نشان دهنده خصوصیت وحدتی است ، یکی نشان دهنده خصوصیت تبدیلی ویکی دیگـــر نشان دهنده خصوصیت ترتیبی است .

برادرامیری : این خصوصیت هائی که برای جهت بیان میشود نباید آن معنای ماهوی جهت راداشته باشد چون معنای ماهوی آن حاکم برزمان ومکان است .

حجت الاسلام حسینی : بهرحال حاکم بودنش درسه بودن آن است ولی جهت ظهـور در مکان هم میکند .

برادر رامیری : بحث ما این بود که خصلتهای عنوان شده باید خصلتهائی باشد که در چارت مکان که می‌آید این خصلتها حاکم برزمان ومکان باشد یعنی هرسه تا خصلت باید این ویژگی را داشته باشد که هرکدام راکه بگوئید هم بتواند برای زمان حاکمیت داشته باشد وهم مکان ولی این تقسیم بندی بنظرمی‌آید که در آن یك خصلت مختص مکان ، یك خصلت مختص زمان ویك خصلت مختص چیز دیگری میشود درحالیکه تعبیرما ازجهت این بود که هرسه خصلت باید حاکم برزمان و مکان وکلیت شیی باشد ، حالا البته چون ربط بین وحدت و کثرت رانمی‌دانم نمی‌گویم ولی زمان و مکان را متوجه می‌شوم .

حجت الاسلام حسینی : حالا دراین تئوری آقای جاجرمی یك فرضی رامی‌فرمایند بعد هم شمایك فرضی رابگوئید .

برادر مصلمی : این مطلب که می‌فرمایند جهت ربط بین کثرت ووحدت است باید توجه داشت که وحدت و کثرت احتیاج به ربط ندارد بلکه دوبعد یك مطلب است یعنی علاوه براینکه درنفس جهت همینطور است درعینیت هم همینطور است ، اگروحدت وکثرت احتیاج به ربط داشته باشند بعد صحبت میشود که خود آن ربط وحدت است یاکثرت است اگر کثرت یاوحدت باشد که مطلب تکرارمیشود مگر اینکه بگوئیم خود آن یك هویتی دارد که هم وحدت وهم کثرت است خوب چرااز اول درباره همان وحدتها وکثرتها این مطلب را نگفتید تابروید دریك پله دیگری صحبت کنید ؟ برای تبیین بحث مثل آنجاکه درمنطق صوری از اصالت شیی شروع می‌کردیم میتوان شروع کرد که یك کثرت و یك وحدت است ویك چیزی هم هست که یك سرآن درکثرت ویك سرآنهم در وحدت است ، یعنی هم وحدت دارد وهم کثرت دارد ولی دریله بالاتر باید بگوئیم همه چیز همینطور است یعنی همان کثرت هم یك چیزی است که ازیك بعد وحدت واز یك بعد کثرت است وآن وحدت هم یك بعدش وحدت ویك بعدش کثرت است بعد شامل ومشمول پیدا میکند وحدتهای

کثیر نسبت بهمدیگر یعنی کثرتهای واحد نسبت به یکدیگر ولی این بدین معنا نیست که یك چیزی بنام وحدت ویك چیزی بنام کثرت است ویك چیز دیگری هم ایند و رابهم وصل میکند ، همین را درمورد ثابت ومتغیرهم می‌گفتند که بین ثابت و متغیر یك ربط است میگویند آن ربط خودش ثابت است یا متغیراست ؟ ناچاراً می‌گفتیم ازیك بعد ثابت وازیك بعد متغیراست یایك سرآن در ثبوت ویك سرآن در تغییراست میگویند این راازهمان اول می‌گفتید چرا دو چیز راتجزیه کردید بعد معتقد به اشتراك بین آنهاشدید یك بحث دیگراین استکه جهت راازبعد مکان میگوئیم یااثرجهت در مکان ، اثرجهت درزمان واثر جهت در ثبوت می‌گویند قانونی که درآند و رعایت شده درایندا رعایت نشده است اگر قبلا گفته بودیم اثر مکان درزمان یااثر ترکیب درمکان، اثر ترکیب درزمان واثر ترکیب درجهت بعد دردیف دوم می‌گفتیم اثر تغییردرمکان ، اثر تغییردرزمان واثر تغییر درجهت اینجا هم همینجور می‌گفتیم ، ولی ، گفتیم تغییروتغییرتغییر یعنی دربعد زمانی خود آن تغییر هم دوباره تغییرمی‌کند وتغییر تغییر تغییر نه اینکه اولی تغییرمکان بود ، دومی زمان و سومی جهت یا ترکیب راهم که می‌گفتیم همین معنارا داشت ، الان هم دربحث جهت اگر بخواهیم همان قانون را رعایت کنیم نمیتوانیم یکی رامنوط به مکان ویکی رامنوط به زمان و یکی رامنوط به جهت کنیم چون درآند و این قانون رعایت نشده است .

حجت الاسلام حسینی : این مسئله که بگوئیم همه جا هم وحدت است وهم کثرت بااینکه بگوئیم همه جا نه وحدت است ونه کثرت یك مسئله است چون ادراك ما ازوحدت باادراك ما ازکثرت یاد وتاست یایکی است اگرد وتاباشد اثبات هردوبدون تعریف امر سومی که قدرت بیان نسبت بین اینهارا داشته باشد بانفی هردویکی است یعنی ماتعریفی نداده ایم چه بگوئید این هم وحدت است وهم کثرت است بصورت اثباتی بگوئید ود ومفهوم متضاد رااثبات کنید که هیچکدام رانتوان معیار اندازه گیری قرار داد چه هردورانفی‌کنید بهرحال معیاراندازه گیری میخواهید .

برادر معلمی : این چیزهائی که درمورد ربط گفتیم اینهم همان حرفهاست ، وقتی داریم میگوئیم وحدت ، اصالت شیی وشرائط ، اینها همان است که اینجا شده وحدت وکثرت یا یک جای دیگر میشود ثابت ومتغیر ،

برادر معلمی : اگر با همان مفاهیم اصالت شیی واصالت شرائط باشد بله همینطور است ولی ما گفتیم وحدت وکثرت دو چیز متناقض هستند که در کنار یکدیگر قرار گرفته اند وهردو سلب شده اند ولی وقتی اینها را مخلوط می‌کنیم یعنی یک چیز سومی درست می‌کنیم ، که اسم آن رابطه است ، همان چیزی است که درباره اش گفته ایم وجه اختلاف ، وجه اشتراک ، تغییر در عین ثبوت ، ترکیب در عین ارتباط با دیگران که همه اش مال رابطه است .

حجت الاسلام حسینی : حالا آن امر ثابت را مجبور شدید با خصلتها تعریف کنید برای اینکه بتوانید با آن کار کنید ، آن امری که می‌فرمائید تمام شده وآن ربط است یک معنای اجمالی از ربط است ویک معنای کاربردی وعملی ربط است ، در معنای کاربردی مجبورید خصلتهائی برایش متذکر شوید که بتوان با آن کار کرد .

برادر معلمی : ما در همه جا تعریف دادیم ، اتصال مطلق وانفصال مطلق ورابطه را تعریف کردیم ودرجاهای مختلف وجه اختلاف ووجه اشتراک وتغییروترکیب واثر داشتن را تعریف کردیم که اثر داشتن آن نه تنها مربوط به خودش است ونه دیگران ، نه تغییرآن اینجور است که همه چیز آن رها شود ونه اینطورکه همه چیز آن ثابت بماند ، اینها همه تبیین مفهوم بود .

حجت الاسلام حسینی : حالا اگر تبیین باشد این در قسمت جهت چطور ملاحظه میشود ؟ سه عنوان را لطف کنید .

برادر پیروزمند : سئوالی که می‌فرمائید ثبات درعین وحدت به چه معناست ، حضرتعالی هم که میخواهید جهت را ربط بین ثابت ومتغیر قرار بدهید ، این سئوال درمورد آن نیز مطرح است .

حجت الاسلام حسینی : ما در آنجا یکی را اصل گرفتیم ویکی دیگر تابع بود بنابراین ازموضع اصل میتوانیم توضیح دهیم شما هردو را اصل دانستید وچون هیچ کدام را بردیگری ترجیح نمی‌دهید یا باید به بی‌جهتی عالم ازنظرغایت بگوئید غایت امری است که ازترکیب ایند وپید امیشود .

برادرمعلمی : دربرنامه ریزی هم همینطوراست غایت این برنامه ریزی تابع ترکیباتی است که من درست می‌کنم ولی غایت جهان تابع ترکیباتی است که خداوند سبحان درست کرده است و این غایت تغییرنمی‌کند چون ترکیبات آن عوض نمیشود .

حجت الاسلام حسینی : حالا این غایت به آنها میرسد که می‌فرمائید ازاین نحوه ترکیبات ضرورتاً چنین غایتی بدست می‌آید ولی اینکه این نحوه درست بشود یا نحوه دیگری به اختیارشما بازگشت میکند میتوانید بگوئید اختیارمن هم بااین چیزها ترکیب شود واین نتیجه را حاصل کند یعنی میتوانید بگوئید اختیارمن هم مربوط به تاثیرات خارجی وخود من است . فرق بین اختیار و آب وخاك چیست ؟ آب وخاك درفلان شرائط میدهد یك چیز خاص ولی عین همین را هم دربارهٔ انسان میگوئید ؟

برادرمعلمی : بحث اختیار بحث دیگری است .

حجت الاسلام حسینی : هریك چیز دیگری است ، او است که متصرف است تابگوئیم جهت اول است و متصرف است .

برادرمعلمی : جهت دربرنامه ریزی راما میگوئیم هر وقت خواستیم برنامه ریزی کنیم اول جهت وبعد برای رسیدن به جهت البته برای بودن در ، رسیدن به جهت هم غلط است برای رسیدن به جهت باید اینطور حرکت کرد وبرای حرکت اینگونه باید این ترکیبات را عوض کرد ، ولی همان موقع که ترکیب درست می‌کنیم جهت زمان را هم درست کرده ایم ، ولی برای برنامه ریزی ما اول جهت است ، حالا در مورد خدا چگونه است آنرا ما نمی‌فهمیم .

حجت الاسلام حسینی : اگربرای برنامه ریزی ما اول جهت باشد وقتی که ترکیبات راشروع می‌کنید ترکیبات را متناسب با جهت شروع می‌کنید ، هرترکیبی را شروع نمی‌کنید .

برادرمعلمی : هرترکیبی رادرست نمی‌کنید ولی همینکه ترکیب رادرست کردیم یعنی جهت را هم درست کرده ایم .

حجت الاسلام حسینی : یعنی علت فعل شماجهت است ، علت نهائی آن جهت است ، حالا آیااین علت نهائی درارتباط با اشیاء معین میشود یاعلت نهائی حکومت دارد ؟ دراینجا هم ذات اختیار را می‌آوریم یعنی از امور مجبورید به ذات اختیار بروید ، الان شدتی که میخواهید همان شدت اختیار وایمان است شمابهرحال درجهت میخواهید چی شدید شود ، اخلاق را میخواهید شدید شود یعنی اختیارشدید شود .

برادرمعلمی : ایمان تابع اختیار است .

حجت الاسلام حسینی : ایمان تابع اختیار است وهمراه شدت یافتن آن شدید میشود ، اختیارکه همینطور دریک سطح ضعیف نمی‌ماند ، می‌خواهید بگوئید قدرت تولی بالا میرود یعنی گستره اختیار، شدت اختیار وهمه چیز آن عوض میشود ، بعبارت دیگریک طفل پانزده سال بایک مرد ۶۰ ساله اگرشدلازم راکرده باشند نباید اختیارشان یک اندازه باشد ، ممکن است درذات اختیاربگوئید هردو اختیار است . حالا شماملاحظه کنید امام امت راکه خداوند انشاءالله — اختیار ایشان راشدیدتر وولایتش رامحکم تر ونفوذش رابالاتر ببرد ، تاثیر اختیارایشان درسن پانزده سالگی محال است به اندازه تاثیراختیار ایشان درسن هشتاد سالگی باشد ، الان ایشان یک اختیارمی‌کند یک صحبت میکند وآمریکا راواقعاً متزلزل میکند ، ناوگانش می‌آید توطئه میکند ، ایشان اختیار کرده ویک نفررا بعنوان جانشین نصب میکند ، هیچ کاری هم ازظاهرکه نشان دهنده قدرت جسمی باشد نکرده است ، بلکه دریک صفحه کاغذ یک عبارتهائی را برای

آقای رفسنجانی در همان منزل خودش نوشته وامضاء کرده است . حالا البته فکرکرده پیرامون این مطلب ولی آنکاری که ازنظر عملی دیده شده بدست گرفتن یك قلم وکاغذ ونوشتن مطالبی بوده است ، این اختیار ایشان تاگهان درسراسر دنیا بعنوان خبر اول پخش میشود دشمن راوحشت زده میکند ، یاقبل از انقلاب ایشان اعلامیه میداد وهراعلامیه ایشان به یك نسبت ساختارحکومت شاه رامی‌لرزاند تااینکه آن ساختار فرو ریخت ، حالا اگرایشان میخواست با بیل وکلنگ کاخ سعدآباد راخراب کند تااینکه شاه خانه نداشته باشد وفرار کند این اصلاً ممکن نبود ولی با قلم وکاغذ شاه رابیرون کرد ، حالا بحث این استکه اختیارات اثر دارد ، میگوئیم اثراختیارات توسعه می‌یابد وخود اختیار شدت پیدا میکند . این قدرت ابرقدرتهای شرق وغرب جرأت تصمیم‌گیری راازخیلی انسانها سلب کرده است ، خیلی ازآنهائی هم که جرأت تصمیم گیری دارند نمیتوانند یك تصمیم گیری موثرکنند ، مثلاً ممکن است شمایك عارفی راپیدا کنید که گوشه ای نشسته وقدرت این را دارد که آمریکارا هیچ حساب کند ولی درمقام عمل اختیارش اثری ندارد ، بهرحال اختیار دربرنامه ریزی شماگسترده پیدا میکند یاخیرواگررابطه اش بابرنامه وعینیت مشخص نشود و توصیف نشود واین مطلب چطورظاهرمیشود ؟

حالا یك وقت است ماهیت وحقیقت اختیاربحث میشود که اینجاجای این مطلب نیست همانطور که حقیقت علم وادراك جایش نیست ، یك وقت میخواهیم درباره گسترش آن صحبت کنیم ورشد آن که دراینجاباید رابطه اش مشخص شود ، نحوه رابطه اش بااشیاء ونحوه رابطه اشیاء آن .

برادرمعلمی : یك وقت ممکن است درباره کیفیت بروز آن دربرنامه ریزی صحبت کنید نه شدت وضعف آن .

حجت الاسلام حسینی : حالا آیابحث ماکیفیت بروز است ، اگراین مطلب روشن شود خیلی خوب است .

برادرمعلمی : وقتی میخواهیم برنامه ریزی کنیم درحقیقت میخواهیم بگوئیم اختیارمان را — چگونه اعمال کنیم ، برنامه ریزی یعنی چگونگی اعمال اختیار .

حجت الاسلام حسینی : معنای توسعه ندارد ؟

برادرمعلمی : نمی‌گویم دارد یا ندارد بلکه آنرا مجهول می‌گذاریم یعنی کیفیت بروز اختیار با چگونگی اعمال اختیار فقط مطرح است .

حجت الاسلام حسینی : حالا نکته مهم همین جاست ، چگونگی اعمال اختیار اگر فقط در برنامه ریزی باشد که در آن لحاظ توسعه باشد و یک وضع است و اگر ساکت باشیم نسبت به آن بعد در برنامه توسعه چکار می‌کنیم ؟ یعنی قوانینی که الان می‌دهیم قوانین توسعه است یعنی اصلاح جهت موجود ورشد .

برادرمعلمی : یکوقت این را محور می‌گذاریم یکوقت میگوئیم کیفیت بروز اختیار برای کسی که اختیار خودش را تابع چیزی قرار دهد یک نحوه است وکسی که برای اختیارخودش حدی قائل نباشد یک نحوه دیگری است بعد میگوئیم ما چون الهی هستیم باید کیفیت بروز اختیارمان در یک دسته — بندی خاصی باشد .

حجت الاسلام حسینی : ببینید این که میگوئید در یک دسته بندی خاص آیا معنایش این است که ما خودمان را مکلف به توسعه می‌دانیم یا نه ؟ ما این را عمل کنیم خودش رشد حاصل میشود یا مکلف به رشد هستیم اگر مکلف به رشد هستیم چگونه آنرا ایجاد می‌کنیم ؟

برادرمعلمی : آن رشدی هم که ما مکلف هستیم اسلام توضیح داده وفرموده فرضاً رشد رشد اخلاقی است و در رشد اخلاقی هم باید از این رتبه به این رتبه برویم ومراحلی را اگر فرموده باشد واحکامش را بدست آوریم .

حجت الاسلام حسینی : دقیقاً بحث همین جاست که عناوین را چگونه تمام کنیم تا بتوانیم

در دسته بندی اخلاق بگوئیم ازچه صفتی به چه صفتی میتوان رفت .

برادرمعلمی : اینکه دسته بندی آن یك نحو خاصی است یك بحث است ویك بحث دیگراین استکه مابگوئیم آنچه ازاین کلمات طبق منطق خاص بدست می‌آید حاکم برکیفیت بروز اختیاراست ، ما میگوئیم هرچه ازاین کلمات بدست آید مثلا اگرگفت اینجا باید به اختیارتان حد بزنید ما باید اختیارخود راکاهش دهیم ، اینهم خودش یك نحوه اختیاراست واگرگفت اینجاگستردش دهید با آنجارشد کنید می‌پذیریم واگرگفت نکس داشته باشید می‌پذیریم ماکیفیت بروز اختیارا می‌خواهیم یعنی همان برنامه ریزی .

حجت الاسلام حسینی : مهم همین جاست که معنای ولایت وسرپرستی دراین نیست .

برادرمعلمی : چرا ؟ من که الان دارم برای خودم اختیارمی‌کنم یعنی سرپرستی ، چون کسی سرپرست این برنامه است که اختیار دارد ، اگر برای خود من است که کیفیت بروز اختیار خودم رابابد بفهمم چگونه اعمال کنم پس یك چیزی درمن است که حاکم براین است ، اگر هم برنامه ریزی برای اجتماع است آنهم دنبال این هستیم که چگونه اختیارخود راجاری کنیم تا اجتماع رابه یك جائی برسانیم پس معنای ولایت یعنی صاحب اختیاراین حتماً وجود دارد حالا یا صاحب اختیار فردی یا خانوادگی یا اجتماعی یا دولتی .

حجت الاسلام حسینی : معنائی که من از اعمال ولایت درك می‌کنم این استکه صالح نسبت به رشد رابشناسد ودربرنامه آنراجای دهد وفساد درباره رشد راازبرنامه حذف کند وجلو برود یعنی فرق بین یك نفر که احکام کلی اخلاق رامیخواند بایك دکتر روان شناس این استکه دکتر روان شناس دستورالعمل می‌دهد ، نسخه می‌دهد ، مطالعه وضعیت میکند وتناسبات رشد را می‌فهمد ومی‌گوید این نسخه راعمل کن ، اگرکسی هم که درطب نسخه میدهد حتماً دواهای خاصی است ولی قدرت تشخیص وتمیز اینکه میخواهد نسخه بدهد منوط به این استکه نسبت کیفیات و

تغییرات آنها بتواند حساب کند یک بحث دیگر این است که بگوئیم باوجود همان برنامه های کلی دیگر این تمیز لازم نیست معنای گسترش را نمیخواهد بدانیم وهمانرا عمل میکنیم ، کما اینکه خیلی ها الان میگویند احکام را اجرا کنید رشد حاصل میشود .

برادر معلمی : همان هم که شما میفرمائید از این تعریف بیرون نیست یعنی اینکه بگوئیم ما میخواهیم اختیار را نحوه ای جاری کنیم که رشد حاصل شود ، اینهم باز یعنی کیفیت بروز اختیار .

برادر پروزمند : میفرمائید کیفیت بروز اختیار که هست ولی علاوه براین اگر تاثیرات در کیفیت بروز باشد یعنی که رشد اختیارات نداشته باشد .

برادر معلمی : آنجا هم میتوان همین را آورد یکبار اینطرف آورد ویکبار آنطرف وگفت آیا میخواهیم اختیار کنیم که چیزی رشد کند یا چیزی رشد نکند ؟ آیا کیفیت بروز اختیار هم یعنی براختیار ما امری هم حاکم است یعنی جهتی دارد یا جهتی ندارد ، آن کسی که میگوید جهتش رشد است او هم میگوید جهت دارد دراین مشترک هستیم که جهت دارد وجهت آن رشد است یا جهت دارد و جهت آن تعبد است یا اطاعت است .

حجت الاسلام حسینی : در اینجا سرعت اصل است نه دقت ، ما بحث حضرتعالی را قبول میکنیم ، آن سه تعریفی که میفرمائید چی هست الان تعریف جهت را چیز ثابتی که اول کار فرموده بودید باید تبیین شود آن تعریف چیست ؟

برادر معلمی : من که چیزی علاوه برتعریف قبلی بنظرم نرسید ، جهت امر ثابت حاکم بر برنامه ریزی است .

حجت الاسلام حسینی : ۱ــ جهت امر ثابت حاکم بربرنامه ریزی است ۲ــ چگونگی تقسیم جهت است .

برادر معلمی : این تقسیم کردن اگر از لحاظ فرمولی باشد من بدست میاورد ام ولی اگر از اطلاعات دیگری غیر از فرمول استفاده کنیم همان تقسیمی که حضرتعالی می‌فرمائید .

حالا باید دید آن نسبت سومی که اسمش شدت است چون ما میخواهیم برنامه ریزی کنیم باید مراحل را از جهت بدست بیاوریم ونسبت متناسب باجهت تعیین مراحل کنیم تا متناسب با تعیین مراحل تعیین وضعیت کنیم ، حالا چون شدت برای ما اصل شده و شدت برساختار وگستره حکومت دارد واین سه برقیه حکومت دارند ، باید دید مراحل رشد شدت چیست .

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

بسمه تعالی

جلسه ۶۹ الگو

حجت الاسلام حسینی : ... قدرتش را مشخص می کند اگر بنا باشد بر اساس اصالت ربط مطرح نمائیم باید بگوئیم هر ساختاری و هر گستره ای یکی است نهایت نه اینکه روابط بیرونی نسبت به آن معنایش این باشد که تاثیرات بیرونی ملاحظه شود بلکه تاثیرات این شیی بر بیرون ملاحظه می شود . و علتش هم این است که موضعش ، موضع جهت است . و گفتیم جهت باید بر غیر خودش حکومت داشته باشد . اگر بخواهیم بگوئیم که نسبتش با غیر خودش مساوی است بنا بر آن مبنا من چیزی بذهنم نمی رسد و بذهنم می آید که خصوصیت جهت باید موثر در آن جهت اصلی باشد اگر بخواهد خصوصیت تاثیر داشته باشد و تاثیر هم نخواهد ثابت باشد آنگاه باید ساختار و گستره را در معنای جهت که می رسیم اینگونه معنی کنیم که بگوئیم ساختار روابط درونی ، گستره و تاثیرات بیرونی جهت ، شدت هم نسبت به اینها مطرح باشد . حال اگر شدت را اول بنویسید یعنی سه بنویسید باز برای عمل کردنش اول باید بیاید در آن ساختار جریان پیدا کند . سومین مرتبه گستره باز مشاهده می شود که قدرت حاصله از ساختار و گستره است . پس گستره را بعنوان تاثیرات یا روابط جهت با غیر جهت ــ یعنی جریان خصوصیت و اثر خصوصیت جهت بر (غیر خودش) را گستره می نامیم حد اقل یکی از احتمالات این است که اینگونه فرض کنیم ولی روابط سازنده و خصوصیت که مثلا به آن ساختار می گوئیم حال هر گاه شدت در ساختار جریان یافت معنایش این است که شدت در خصوصیت جریان یافت شدت یا قدرت جریان می یابد در خصوصیت .

برادر حسینیان : خود خصوصیت ساختار می شود .

حجت الاسلام حسینی : خیر روابطی که خصوصیت را می سازد شدت در یک جهتی با شد رشدش کمی باشد متکیف در ساختار می شود . اثر بر غیر خودش می گذارد در گستره ـ مثلا اگر بگوئیم که پرستش خدای متعال تعلقش شدید شد بعد می گوئیم کاماتی ، حالاتی و رفتاری داریم ـ بعد می گوئیم این یاالله گفتن یک کیف از تلفظ است آن حالت در این کلمه (یعنی در این کیفیت تلفظ) جاری می شود . البته یا الله گفتن بنده با یا الله گفتن سید الموحدین علیه و علی اولاد المعصومین صلوه الله خیلی فرق دارد . شدتی که در این ساختار تلفظ واقع می شود قابل قیاس نیست . خود نفس حالت حالت هم باز در یک منزلت ساختار و کیفیت دارد . شدت می آید در آن حالت (در ساختار قلبی ، نظری و حسی) او می آید در اثر خارج که بگوش شما کلمه یا الله می خورد . کیفیتهای دیگری نیز غیر از الفاظ هست . سجده می کنیم . رکوع می رویم عمل اجتماعی انجام می دهیم والی آخر ... کیفیات ، چه کیفیاتی باشد که التزام قلبیش در دستگاه ایمان لازم باشد یعنی پیدا شدن حالتهای قلبیش در ایمان لازم باشد . مثل حالات و ویژگیهای صفات حمیده و چه کیفیتهائی باشد که در نحوه تفکرمان پیدا می شود و چه کیفیاتی که در نحوه رفتارمان پیدا می شود و چه کیفیتهائی باشد که در اثر ما در خارج پیدا می شود ـ آنچه که درون شما هست که هنوز اسمش را اثر بیرون نمی گذارید کلمه ساختار را برایش بکار ببرید . طبیعتا درست مانند مومنین که این حالت را دارند کفار هم در پرستششان نسبت بدنیا تبدیل به یک حالت حرصی و وجدی نسبت به دنیا تبدیل می شود . آنهم باید حتما متکیف به کیف شود هم در حالت با طنینش بشود به او گفت یکی از رذائل و در حالت ذهنیش یکی از شبهات و گیر بودن در یکی از حالات نظری شود . و در رفتارش هم باید همان حالتی که متناسب با عین است و خلاصه یک ساختار و یک نظامی در حقیقت پیدا

می کند • در نظام رفتار قلبی ، نظری ، حسی آن تاآنجائی که درونش هست لقب ساختار دارد و تا آنجائی که روابط این ساختار با بیرون خودش می شود گسترده می شود •

برادر جاجرمی : اگر اینگونه بگوئیم بعد احکام را نمی توان بجای ساختار گذاشت ـــ احکام ربط انسان با شیی و یا انسان با انسان دیگر را تمام می کند •

حجت الاسلام حسینی : مهم این است که موضوع احکام فعل مکلف است نه اثر فعل مکلف موضوع تکنولوژی اثر فعل است • هر دو بنظر روابطند با یك تفاوت یکی موضوع فعل مکلف است و دیگری اثر فعل مکلف است • کلالفظ حرام و حلال ـ مستحب ومباح فعل است • شما چه فعل قلبیت باشد که بگویند حرام است که به نیت ریاءالناس عملی را انجام دهی ریا دلیل نفاق و نبود ایمان است و چه بگویند واجب است بقصد قربت انجام دهی ـ فعل شما فعل قلب را مورد لحاظ قرار داده اند ـ چه بگویند بحث در شبهات برای کسی که اهلش نباشد باطل است • و چه بگویند بحث در معارف و یا حد اقل احکام خصوصا مبتلا به آن واجب است • یعنی نظریش مورد توجه باشد • فعل نظری مکلف است که مورد لحاظ قرار می گیرد • چه بگویند بلفظ به این الفاظ و یا این حرکات و یا این با صطلاح افعال خارجیه واجب است وچه بگویند حرام است موضوعش فعل مکلف است و احکام تکلیفی موضوعش فعل مکلف است • چه تکلیف قلبی ، چه نظری و چه عینی باشد ولی موضوع تکنولوژی اثر فعل است • خود فعل نیست • تکنولوژی نمی خواهد شما خیلی زیاد تقلا کنید • می گوید تکنیك خوب آن است که با اشاره دگمه ای کار پیچیده ای انجام شود و کمترین حرکت از شما باشد • (بیشترین تاثیر نسبت به کمترین حرکت) موضوع تکنولوژی تاثیر بر غیر است • هر قدر تکنیك بتواند نسبت بین حرکت شما و رابطه شما با خارج را گونه ای بکند که شما کمترین حرکت را داشته باشید به نسبت

و بیشترین اثر را داشته باشید • تکنولوژی را بالاتر می برد • مثلا اگر یک چنین تکنولوژی در عالم پیدا شود که انسان وقتی سوار ماشین اسلامی میشود تا نگوید بسم الله الرحمن الرحیم ولا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم و صل الله علی محمد و اله الطاهرین ماشین روشن نشود • این یکدرجه ای از این است که تکنولوژی خوب باشد درجه دومش این است که این لفظ را اگر با نیت فاسد بگویند روشن نشود ــ کافر هر چه ادای مسلمان را در آورد و این لفظ را بگوید روشن نشود • منافق بگوید روشن نشود ــ قصد قربت لازم است متمشی بشود تا این اتو مو بیل حرکت کند • سرعتش هم بسته به شدت تعلق باشد و آن کسی که بسم الله را بنحوه ای می گوید اذا ذکر الله وجدت قلوبهم این با شتاب حرکت می کند ووقتی هم که یک انسان کم ایمانی باشد این وسیله مانند خر لنگ ــ لنگی دارد و حرکت نمی کند •

برادر پیروزمند : یک چنین ماشینی در بازار مسلمین هم فروشی ندارد •

حجت الاسلام حسینی : نه انشاء الله تعالی خودش باعث می شود آن دسته از مومنین که شدیدند نسبت تاثیرشان بالا برود و ولایت بدست آنها بیفتد و زمینه گسترده بیابد • حال اگر یک چنین فرض محالی را انسان می کند ــ می گویند جناب فضه ۲۰ سال صحبت نکرد الا با قرآن • اگر اینگونه باشد که در این ماشین انسان مقصدی را که دارد با آیات بگوید و ماشین عین همان حرکت کند ــ (البته این در حد فرض است) که ظاهرا طی الارض این خصوصیت را دارد که حکومت بر جاذبه است متناسب با درجات ایمان ــ اینگونه نیست که همه طی ها هم یکنوع باشد آنها هم مراتب متعدده دارد •

برادر حاجرمی : ربط انسان در یک معامله با انسان دیگر کیف تاثیر است بـــا اینکه •••

حجت الاسلام حسینی : آنچه را برای شما می گویند تکلیف آور است فعل د و مکلف باشد • شما به تکلیف خودت عمل کنی و او نکند یا بالعکس یا هر د و عمل کنید بهر حال اختیار در فعل مکلف شرط است • یعنی علم و قدرت و اختیار شرائط عامه تکلیف را دارا هستند • بخلاف اینکه اثر تکنولوژی یعنی ر وابطی که اثر فعل است اختیار را در آن بهیچ وجه نمی توان لحاظ کرد الا بالواسطه ــ یعنی اگر شما می گوئید ماشین اسلامی غیر از ماشین الحادی است مستقیما روی خود ماشین نمی برید بلکه می گوئید این گستره بندگی خداست و آن یکی گستره بندگی خدا نیست • در ذاتش بحث نمی کنید •

برادر حسینیان : در اینجا خصوصیت جهت •••

حجت الاسلام حسینی : ظاهرا تنها جائی است که فرض می کنیم که سیر را ضروری است ببینیم که درون و بیرون در مسئله خصوصیتشان منحل می شوند به اینکه سیر از با لا به پایین باشد یعنی جهت است ولو جهت را در داخلش ببرید • یعنی لولا جهت ــ اگر جهت و خصوصیت جهت نبود در اینجا هم می توانستید درون و بیرون و ربط بنمائید ولی جهت چون حکومت دارد •••

برادر حسینیان : می خواهم ببینیم جهت در این تقسیم بندی در کجا ملاحظه می شود •

حجت الاسلام حسینی : جهت نفس خصوصیت • شدت اگر در خصوصیت جریان یافت معنایش این است که این ساختار بطرف خاصیت برود ــ اگر شدت در خصوصیت جریان نیافت در یک خصوصیت دیگر جریان می یابد •

برادر حسینیان : پس شدت در خصوصیت جهت می شود ساختار خصوصیت •••

حجت الاسلام حسینی : در حقیقت شدت منهای ساختار خصوصیتش ظهور پیدا

نمی کند •

برادر حسینیان : شدت در ساختار ؟

حجت الاسلام حسینی : شدت در ساختار خصوصیت بروز کیفیت خصوصیت را موجب می گردد • و در گستره ، اثر خصوصیت ظاهر می شود •

برادر حسینیان : آنگاه این خصوصیت را ظاهرا علی فرض می گیریم : بعد شدت ، ساختار و گستره و تقسیماتش را در مقابلش مطرح می سازیم •

حجت الاسلام حسینی : یعنی کلمه جهت را که می گوئید در حقیقت همان خصوصیت است •

برادر حسینیان : شدت در خصوصیت است یا اینکه خود خصوصیت است ؟

حجت الاسلام حسینی : یکموقع حرکت در جهت را مد نظر دارید یکموقع نفس حرکت را مورد توجه قرار می دهید جهت ، خصوصیت است • جهت ، طرف خاص است آنوقت بعد می گوئید حرکت در جهت ، می گویم پس بفرمائید مراتب مختلف شدت ، در خصوصیت این یک احتمال است •

برادر معلمی : تکنولوژی که تنها ، در تکنولوژی اقتصادی خلاصه نمی شود ؟ ساخت ابزارها (بمعنای ابزارهای عینی ، عملی انسان که

حجت الاسلام حسینی : تکنیک نرم افزار آنجائی است که جنابعالی انسان را بعنوان مقدورات ملاحظه می کنید • اگر از لحاظ مقدور خارجش نمائیم • و یکوقت است انسان را بعنوان شخصیت مختار مکلف ملاحظه می کنید یعنی انسان بلحاظ انگیزه نظر می نمائید یکموقع انسان را بلحاظ کارائی ملاحظه می نمائید • بلحاظ انگیزه که می شود در بحث ساختار می رود • بلحاظ کارائی که می شود در بحث گستره می آید •

برادر معلمی : اگر تقسیم بندی که در مورد تکنولوژی داشتیم را بخواهیم در نظر

بگیریم و میگوئیم تکنولوژی اقتصادی و تکنولوژی فرهنگی و تکنولوژی سیاسی ــ یکوقت است که گفته می شود منظور از تکنولوژی این است که با چه ابزاری امور اقتصادیتان می گذرد و با چه ابزاری امور فرهنگی و با چه ابزاری امور سیاسیتان بعد ابزاری که خودش یکنوع وسیله عینی است ذکر کنیم و مثلا بگوئیم ابزار فرهنگی ما دانشگاهها و مدرسه ها ــ و تخته و میز و ... ابزار آموزشی ما هستند یکموقع می گوئیم تکنولوژی بمعنای روش است اگر بمعنای روش شد آنچیزهای عینی که ما تولید می کنیم جزء تکنولوژی اقتصادی می آید آنوقت تکنولوژی فرهنگی شیوه فرهنگی می شود که شاید منطقها جایگاهشان اینجا باشد و فرض می کنیم تفاوتی که ما بین منطق و مدرسه و میز و صندلی و تخته است روشن می باشد و خلاصه یکوقت است که تکنولوژی را بگونه ای تفسیر می کنیم که معنای اول را می دهد و یکموقع است که بگونه ای تفسیر می کنیم که معنای دوم را می دهد . اگر گفتیم اثر فعل انسان این فقط معنای اقتصادی را می دهد .

حجت الاسلام حسینی : آنگونه که ما بنظرمان می آید احتمال را مطرح می سازیم شما ببینید چگونه می شود بنظر می آید تکنولوژی سه دسته دارد یك بخش مقدورات انسانی دارد ، یك بخش مقدورات ارتباط انسان با جهان دارد که بخش ابزاریش است . یك بخش کالای مصرفی دارد که در حقیقت تاثیر مجدد جهان بر انسان است که این سه تا روی هم گستره را می تواند برساند . هیچکدامش به تنهائی نمی آید یعنی محصولی که (چه محصول خوراکی ، پوشاکی ... و چه محصولی که برای آموزش بکار می رود قلم دفتر ، اسلاید ، فیلم) و خلاصه ابزاری که مصرفی است از اینکه اثر را به من می رساند . البته اثری که تحت تصرف من در جهان یکبار قرار گرفته است . این غیر از اثری است که به نحو طبیعی بر من می گذارد مثلا من با خورشید کاری نکرده ام بلکه

خود ش اثر می گذارد . ولی لامپ چراغ بر اثر عملکرد انسان روشنائی مـی دهد و بر مـن اثر می گذارد • یکدسته هستند که از این قبیل نیستند بلکه ابزارند و رابطه بین انسان و جهان از طریق این ابزار صورت می گیرد مثلا اینکه این لامپ می تواند بر من اثر بگذارد یك کارگاه آزمایشگاهی و کارخانه و ابزار آلاتی هستند که این لامپ را بوجود می آورد ـــ یکدسته دیگری از آن هست که قدرت نه بعنوان انگیزه و نه به عنوان جهت و خصوصیتش بلکه بعنوان اینکه این انسان برابر چند اتمسفر قدرت فشار آوردن روی پمپ آب را دارد و یا این انسان به چه اندازه ای قدرت فکری دارد • مثلا قدرت محاسبه اش را حساب می کنیم • می گوئیم یك چند هزارم کامپیوتر قدرت محاسبه کمی دارد • بعد می گوئیم اما محاسبه کیفیش ضـر پیش خیلی بالاتر از کامپیوتر است • هیچ کامپیوتری نمی تواند مثل انسان ابداع احتمال جدید بکند و حتی وراء برنامه ای که به او داده اند فکر بکند • او اگر کار فکری هم انجام بدهد و احتمالات را هم جمع بندی بکند فقط در درون آن برنامه ای است که به او می دهند • بعد می گوئیم به هر حال انسان دارای قدرت حس محاسبه و ابداع احتمال است و این سه قدرتی را که دارد هر کدامش در جای خود کارائیهائی دارد • بعد می گوئیم این سه کاری که در این سه بخش دارد در شکل اجتماعیش •• فلان صورت است • مهم مطلب این است که موضوع فعل گاهی امری است که در ظاهر اختیار در آن ظاهـر می شود گاهی هم اختیار در آن لحاظ نمی شود و بعنوان یك توانائی ملاحظه می شود بدون اینکه لحاظ اختیار شده باشد • یعنی عنایت به لحاظ اختیار ندارد نه اینکه این انسان مختار نیست وقتی شما می گوئید برای کندن فلان درخت ۱۰ نفر لازم است لحاظ اختیار نمی فرمائید نه اینکه انسانی باشد که اختیار نداشته باشـــد •

می گوئید یا باید یک تراکتور باشد یا صد نفر با هم بند بدور این درخت بیندازند تا از ریشه کنده شود • در اینجا دیگر لحاظ اختیار نمی شود • هر وقت بعنوان گستره و پهنه قدرت ملاحظه می شود • آنجائی است که دیگر توجه به اختیار ندارید ولو انسان محض باشد •

برادر سلیمی : پس کجا اختیار را لحاظ می کنیم ؟

حجت الاسلام حسینی : آنجائی که درباره شدت صحبت می کنید و به خصوصیت می پردازید ــ شدت متعلق به ایمان شد • خصوصیت اختیار را لحاظ کردن است • و لذا در احکام می گوئید • احکام تکلیفی • بخلاف تکنولوژی ، تکنولوژی را موصوف به اسلام و غیر اسلام می کنید ولی نمی گوئید خود ذات تکنولوژی و گستره ــ اصلاً فرق اینکه گستره می خوانیمش با احکام همین است •

برادر سلیمی : ذات اختیار را لحاظ می کنیم یعنی هماهنگیش را با اختیار تمام می کنیم

حجت الاسلام حسینی : هماهنگی با اختیار را مطرح نمی کنیم •

حجت الاسلام حسینی : ولی در احکام می آوریم •

برادر سلیمی : در احکام هم فکر نمی کنم عمومیت داشته باشد چون می گوئیم اگر اختیار سوء نکنم و اختیار خیر بکنم • روابطی است که موضوع می باشد •

حجت الاسلام حسینی : شما آیا فرق بین آنهائی را که موضوع تکلیف قرار می دهیم می گذارید یا خیر • مثلا نماز بخوان ، روزه بگیر با آنهائی که اثر تکلیفی شماست •

برادر سلیمی : فرقش این است که اختیار سوء نکرده ایم و اسلام را اختیار کرده ایم •

برادر جاجرمی : بحث انگیزه در همان شدت پرستش است .

برادر سلیمی : بدون هویت خود اختیار هم اینجا می آید یا اینکه به فرض که فرد پرستش خدا را اختیار کرده باشد این ساختار و شدت و ... را دارد .

حجت الاسلام حسینی : حال اگر کافر باشد او هم یک ساختار و یک گستره دیگری دارد می خواهم عرض کنم که اختیار حتما برز خصوصیت است . اگر رقص است یک خصوصیتی را برز است . نماز با یک خصوصیت دیگر را برز است .

برادر جاجرمی : اینجا هم بحث اختیار نیست . این خودش برز خصوصیت هست . بستگی به این دارد که شدت تعلقش چه انگیزه ای داشته باشد .

حجت الاسلام حسینی : نمی شود کسی خدا پرست باشد و برای پرستش خدا دعوت به نفس را آغاز کند .

برادر سلیمی : در تکنولوژی هم می توان همین مطلب را گفت .

حجت الاسلام حسینی : فرقش این است که آن مکلف به نمی تواند قرار بگیرد و از آثار تکلیف است این موضوع برار نفس فعل مکلف قرار می گیرد آن دیگری تبع فعل مکلف است .

برادر سلیمی : اگر اشیاء آینه باشند ...

حجت الاسلام حسینی : بله تکنولوژی آینه است غیر از خود حرکت است . شما حرکتی می کنید که در آینه منعکس می شود ــ حال آینه بزرگش کند یا کوچکش کند ما کاری ــ داریم .

برادر سلیمی : باز هم می توان گفت که هر گونه اختیار کنیم تصویرش در آنجا بگونه خاص می آید .

حجت الاسلام حسینی : بله همین لفظ تصویر که می فرمائید غیر از خود عمل است .

برادر سلیمی : در حقیقت اختیار به واسطه لحاظ شده است و در آنجا بلا واسطه لحاظ می شود .

حجت الاسلام حسینی : البته اثر اختیار که در شیی هم بروز پیدا می کند ولاکن ظهورش، ظهور در گستره است نه ظهور نفس خصوصیت . نمی شود انسان خدا پرست باشد و دعوت به خود کند . مثلا رقص از انواع دعوت به خود است . گاهی رقص یک عالم خیلی خطرناکتر از رقص رقاصی است که در امور جنسی دعوت به خود می کند . پرستش خدا با دعوت به خود کردن دوتاست .

برادر جاجرمی : در چهار چوب نمی توان توجیهش کرد پرستش دیگری را در کیف احکام اجرا بنمائیم .

حجت الاسلام حسینی : اول اینکه خصوصیتش حتما فرق پیدا می کند ـ یعنی خصوصیت قلبیش را مردم نمی توانند کنترل کنند اگر شما می توانستید خصوصیت قلبی را کنترل کنید مانند همین ماشینی که تا نمی گفتیم بسم الله روشن نمی شد . ادای دین در آوردن ممکن نبود . گفته می شود بدترین بی دینی آن است که ادای دین در آورده شود بنام دین .

برادر جاجرمی : در این تقسیم بندی . اصلا بحث بیرون دین کی مطرح نیست یعنی ما بحث جهت ، زمان ، مکان را شاید بشود گفت در مورد بیرون شیی مطرح می سازیم چگونه در تقسیم بندی درون که می آئیم مجددا درون و بیرون وربط می فرمائید . یعنی ـ برای اینکه مفهوم کلی جهت ، ساختار ، گستره مشخص بشود . قرار شد که به بحث درون و بیرون بعدا بپردازیم که مثلا اگر بخواهیم جامعه ایران را بررسی کنیم یک جهت ، زمان مکان برای جامعه ایران با بیرون جامعه ایران درون ـ بیرون ، ربط را شاید در شامل ترین

وضع باید مورد دقت قرار بدهیم • اما در داخل که می آئیم در خود اوصاف جهت درست نیست که آن فرمول تکرار شود •

حجت الاسلام حسینی : بسیار خوب ما هم همراه هستیم •

برادر جاجرمی : اگر اینگونه باشد اینکه گستره ، اثر شیی بر بیرون بشود باید عوض بشود •

حجت الاسلام حسینی : چرا ؟ یعنی اثر شیی بر بیرون چرا عوض شود • این درون بیرون که که می کنید اثر درون بر بیرون را اشکال ندارد ملاحظه کنید همانگونه که اثـــر بیرون بر درون را اشکال نداشت •

برادر پیروزمند : وقتی داریم درون را می شناسیم چه لزومی به تاثیر درون در بیرون

حجت الاسلام حسینی : دامنه درون را می شناسیم ، دامنه درون در بیرون هم باشد چه ضرری دارد ؟ اصلا درونی درون واقعی می تواند باشد که تا اندازه ای دامنه بیرو ن را بشناسد کما اینکه بالعکس بیرونی را بعدا صحبت خواهیم کرد که هم راجع به خودش ـــ صحبت می شود و هم دامنه اثرش نسبت به درون مورد نظر واقع می شود •

برادر جاجرمی : پس ربط درون و بیرون در آن مرحله که مثلا درون جامعه ایران و بیرون جامعه ایران و ربطش آیا ما این مفهوم را در ربط نباید برسانیم و آیا ملاحظه اثـــر درون و بیرون در درون این در مفهوم لفظ درون نباید بیاید •

حجت الاسلام حسینی : از همینجا بحث شروع شد و به طبقه بندی موضوعات رسیدیم و تا آنجائی که الان هستیم ـ بنا بر این شد که این بحث را تمام کنیم بعد سراغ مسائل دیگر بیائیم •

برادر جاجرمی : بهمین دلیل من بنظرم رسید که شاید این تقسیم بندی منطقی متعلق

به همانجا باشد که ما بخواهیم حتما اثر درون را بر بیرون در موضع ربط درون نشان می‌دهیم الا ن که ما تقسیمات درونی می کنیم تقسیمات جهت کاری با گستره نداشته باشیم .

حجت‌الاسلام‌حسینی : یکوقت ممکن است شما بیرون را در درون ، بیرون ، ربط جامعه ایران قرار دهید . وبگوئید اثر جامعه ایران بر جوامع دیگر نه اینکه انسانهائی که در اینجا هستند و یا ایمانهائی که در اینجا هستند اثرش را بر طبیعیات بخواهید ملاحظه کنید .

برادر جاجرمی : شما مورد نظرتان اثر انسانها بر طبیعیات است ؟

بر انسانهای دیگر و بر طبیعیات ــ یعنی سه مرحله را ذکر کردیم . گفتیم مقدورات انسانی ، بر تکنولوژی که واسطه بین انسان و جهان است و بر محصولاتی که اثر را بطرف انسان بر می گردانند .

برادر جاجرمی : در همین درون جامعه ایران ــ یعنی کاری به مقدورات و انسانهای بیرون از این جامعه نداشته ایم .

حجت الاسلام حسینی : بله وبعد عین همینها را در بیرون ذکر میکنیم ــ مثلا ما بگوئیم تکنولوژی ما در حال حاضر از لحاظ اسلامی خدای نخواسته ضعیف است و ــ اثرش تکنولوژی کفراست معلوم می شود که دامنه گستره آنها تا اینجا آمده است . اگر توانستیم از اینجا بر آنجا اثر بگذاریم بالعکس صدق می کند .

برادر جاجرمی : پس لازم نیست اثر جامعه خودمان را بر بیرون ببینیم و می توان از گستره مفهوم دیگری را داشت که بگوئیم مثلا تاثیرات ...

حجت الاسلام‌حسینی : قدرتهای درونی در بخش انسانی ، در بخش ابزاری و در بخش محصولات .

برادر جاجرمی : قدرتهای عینی یا اصطلاح ؟

حجت الاسلام حسینی : البته ذهنی و قلبی نیز شاملش می شود • بعنوان قدرت هرد و شناخته می شود نه بعنوان انگیزه و اختیار •

برادر جاجرمی : آیا قدرت را آن شدت ایمان نمی گوئیم ؟ یعنی یك بحث داشتیم که شدت پرستش را در جهت جهت بگذاریم ــ ساختار را جهت جهت بدانیم و تکنولوژی را جهت بدانیم اگر اینگونه بگوئیم اثر قدرت را باید لحاظ کنیم •

حجت الاسلام حسینی : اثر قدرت را بعنوان مقدور می شناسیم نه خود قدرت ــ یعنی قدرتی که اختیار قرار گرفته است • نه ذات قدرت •

برادر جاجرمی : قبل از اینکه اثرش را بخواهیم به بیرون ملاحظه کنیم • (ج : بله) ممکن است بگوئیم در اینجا یك قدرتی هست • بعد که قدرت بیرون را هم ملاحظه کردیم ببینیم که این قدرت ضریب پیدا کرده است •

حجت الاسلام حسینی : یا بالعکس مثلا آمدیم برابر آنها خواستیم یك قطعه یدکی از آنها بخریم و دامنه اثر فعل آنها در اینجا آمد ضریب خواهد بود •

برادر جاجرمی : یعنی ظاهرا حتی اگر کارخانه اتومبیل سازی را در ایران بیاوریم وارد ظاهر وقتی در داخل نگاه می کنیم می بینیم ماشین داریم ولی وقتی با خارج ملاحظه کنیم ببینیم ضریبی در کار نیست •

حجت الاسلام حسینی : اگر از باب اثرش بخواهید ملاحظه کنید قدرت مسلمین خیلی توخالی است یعنی اکثر تکنولوژی مسلمین متعلق به آنهاست •

برادر معلمی : متوجه نشدیم که وقتی صحبت از تکنولوژی فرهنگی است مثلا همان منطق را تکنولوژی فرهنگی می دانیم یا اینکه آن ابزار خاص که برای فرهنگ استفاده می شوند

تکنولوژی فرهنگی است ، بعبارت دیگر تکنیك ابزاری که برای فرهنگ استفاده می شود تکنولوژی فرهنگی می نامیم و یا اینکه همانطورکه گفتم بمعنای روش است .

حجت الاسلام‌حسینی : اگر روش اجرائیمان یکی از روشها باشد ، چه روش مدیریت در سیاست باشد و چه روش‌تولید در اقتصاد باشد و چه روش‌تولید فکری در منطق باشد بهر حال بعنوان مقدور شناخته می شود . در اندازه گیری قدرتهائی که بدست آمده حاصلشان ملاحظه می شود نه اینکه ذات قدرت را لحاظ بکنیم ، تحت قدرت را نگاه می‌کنیم نه نفس‌قدرت را . آنچه که در سایه قدرت قرار دارد . ممکن است یك منطقی واقعاً ضعیف باشد . الان مقدور دانشگاه در اینکه بخواهد تمشیت امور مسلمین را بکند ضعیف است ـ بدلیل اینکه روشش‌باطل است .

حجت الاسلام حسینی : مقدور ، نه بعنوان خود قدرت .

برادر معلمی : ممکن است در وضعیت فعلی بیاید . حجت الاسلام‌حسینی : مقدور تحت قدرت است نه ذات قدرت ـ ممکن است شما در دانشگاه چند نفری را پیدا کنید که اینها واقعاً شدت ایمانی داشته باشند . اگر اینها را به جبهه ببرید حاضرند کشته شوند واینگونه نیست‌که از جنگ تا کنون شما از قشر دانشجو واقعاً شهید نداده باشید معنایش چیست ؟ فرزند یکی از آقایان علما دانشجو بودند و بعد هم طرف حوزه کشیده شد و بعد هم واقعاً با شدت عشق هم کشته شد کما اینکه در طلاب هم یك‌چنین چیزهائی ملاحظه می شود . در طلاب هم مانند مرحوم آقا تقی شرعی می بینید مانند بسیجیها برای کشته شدن می روند ـ اینها شدت ایمانیش محفوظ است و این شدت وقتی به منطق می رسد آن زمینه را ندارد که بروز کند .

برادر معلمی : بله آن منطقش‌هماهنگ با شدت ایمانی نیست .

حجت الاسلام حسینی : اگر ما اینگونه فرض کنیم اولین گستره انسانی است ــ غیر از کیف فعل است غیر از ذات مکانیه است • در وقتی که ساختار و خصوصیتش را نشان می دهد • ایندا جریان آثار است • جریان آثار آن است که اثر فعل را گستره و بشناسد • یك فعل داریم و یك زمینه فعل ما اگر خیلی قدرت زراعت خوبی داشته باشید و یك نفر قدرت شخم زدن خوب داشته باشد یعنی بتواند در یك شبانه روز علی فرض خاك یك هکتار را زیرو رو کند و ۱۰ برابر قدرت یك انسان معمولی قدرت شخم زدن داشته باشد حال این انسان را اگر در یك زمین شوره زار بیاورید هرچه شخم بزند و هر چه آب شیرین به زمین بدهد بدرد نمی خورد • چون این زمین مثلا شور و چندین عیب لاینحل داشته باشد مثلا هم آهك و هم نمك و خلاصه چند چیز ضد و نقیض داشته باشد طبیعی است که هیچ چیز در این زمین سبز نمی شود و جانداری در این زمین پیدا نمی شود • هر چند که شدت این کشاورز قوی باشد • کیف فعل اولیه اش هم که به او بگویند مامور هستی کار شخم زنی را تو انجام دهی خوب باشد • آخر کار اگر زمینه باشد بدرد نمی خورد ــ ما مقدور را بعنوان زمینه می شناسیم حال مقدور اعم از اینکه منطق که زمینه تحرك نظری است یا اینکه مانند زمینه های خارجی والی آخر باشد •

برادر جاجرمی : با این بیان این مقدور به اقتصاد خیلی نزدیك می شود •

حجت الاسلام حسینی : مقدور سیاسی شما نظام مدیریتان است • مقدور اقتصادیتان نظام تولیدی است و مقدور فرهنگی شما نظام تولید تکنیك است که همان منطق می باشد (البته در بخش انسانیش) در بخش ابزاری آن فرهنگتان مثلا ماشین های محاسبه و یا عینکهائی که قدرت محاسبه را بالا می برد (کامپیوتر ، میکرسکوپ ، تلسکوپ) و خلاصه اینهائی که طیفهای نور را تجزیه می کنند و به شما می گویند اشعه چگونه است می باشد •

برادر معلمی : اگر تقسیم‌بندی که قبلا داشتیم راجع‌به احکام ، اخلاق و تکنولوژی ـ بعد این مجموعه هرکدامش اقتصاد ، سیاست ، فرهنگ بود بحث این است که همین تقسیم بندی را ممکن در جای دیگر بکنیم و موضوعات دیگری را پیدا کنیم ولو اینکه خودش در سر جای خود نیز محفوظ باشد • همینطور که در زیر اقتصاد به فرهنگ ، سیاست ـ خانواده ، جمع دولت را نوشتیم اقتصاد را نیز می توان بصورتهای مختلف تقسیم کرد مثلا تولید ، توزیع و مصرف و یا کالای مواد اولیه وکالای تولیدی مواد مصرفی و خلاصه انواع و اقسام تقسیمات را بر روی آن انجام داد در صورتیکه در جایگاه خودش نیز محفوظ است •ولی در این چارتی که ما هستیم یك نحو دیگری تقسیم بندی داریم الان هم در مورد این تقسیم بندی کلی که در جریان است چیزی بنام امکانات ، مقدورات و روابط انسانی در اینجا وجود ندارد یعنی ممکن است تقسیم بندی ما از لحاظ دیگری باشد و یك چنین چیزی پیدا شود • ولی اینجا یك چنین چیزی نیست یا اینکه اگر بخواهیم در اینجا لحاظ شود باید آن تقسیم بندی را عوض‌کنیم و بگوئیم تقسیم بندی تکنولوژی دیگر اقتصاد ، سیاست ، فرهنگ نیست •

حجت الاسلام حسینی : در اینجا هم هست •

برادر معلمی : با توضیحاتی که می فرمائید مثلا در مورد مقدورات ، راجع به دانشجوئی که شدت ایمانش زیاد است و وقتی به‌کار فکری می رسد نمی تواند کار انجام دهد این فرد را باید آورد در تکنیکی که با او هماهنگ است قرار داد که آن تکنیك وجود ندارد •

حجت الاسلام‌حسینی : بسیار خوب اگر اسمش‌تکنیك شد ما هم همین مطلب را قبول داریم •

برادر معلمی : خیر سوال چیز دیگری است تکنیك نیست به چه معنائی تکنیك نیست •

اگر می خواهیم بگوئیم به این معناست که تکنیك فرهنگی نیست و بعبارتی منطق نیست یك کس دیگری می گوید خیر کاری به منطق ندارد . یك موسسه بزرگی می خواهد که آنهائی که می خواهند کار کنند یك فکر راحت داشته باشند و ابزارش باشد و...

حجت الاسلام حسینی : خیر اگر شما قبول کردید که نه تکنیکش هست و نه ابزار — متناسب با آن منطق هست و نه محصولات متناسب با آن منطق هست — هر سه را با هم کنار بگذارید نیست . یعنی وقتی می گوئیم تکنیك نیست منظور فقط آهن و سیم پیچ و تلسکوپ و — میکروسکپ و ماشین حساب نیست بلکه می گوئیم یك منطق که قدرتی است نسبت به امری که غیر مکلف به است و اثر باید بر روی آن بچرخد — و دوم هم می گوئیم ابزار متناسب با این منطق هم نیست .

برادر معلمی : همان یك , و دوکه می فرمائید یعنی تقسیم بندی .

حجت الاسلام حسینی : تقسیم بندی درونی یعنی فرهنگ , سیاست , اقتصاد اشکالی ندارد که در درون خودش باز بتواند به ۳ قسمت تقسیم شود .

برادر معلمی : بهر حال تقسیم بندی است ما فرهنگ , سیاست , اقتصاد را به خانواده جمع , دولت تقسیم کرده ایم . ممکن است در جای دیگر فرهنگ را از بعد دیگری تقسیم کنیم که به آن فعلا کاری نداریم .

حجت الاسلام حسینی : هرگاه شما تکنولوژی فرهنگی را بجای جامعه گذاشتید ممکن است تقسیمات زیادی بخورد وقتی اینگونه می شود دیگر نمی گوئیم سه دسته است بلکه می گوئیم شامل منطق تا کالای مصرفی می شود یعنی اینها همه را می آوریم در شرائطی که خصوصیتی را بیاوریم که شامل همه اینها باشد و به تقسیم بندی آنهم نپردازیم

برادر معلمی : اینجا باز هم تکنولوژی را روش می گیریم همینکه می گوئید آزمایشگاه

می خواهیم • خود این روش است که ما صحت هر چه را بخواهیم تمام کنیم باید به آزمایشگاه برود •

حجت الاسلام حسینی : تا آنجا که وقتی هم که یك محصولی درست می شود آنهم روش است •

برادر معلمی آنهم باصطلاح روش اقتصادیش است یعنی اثر اقتصادی دارد • یعنی اگر ما آثار عینی را در اقتصاد بردیم و آثار فکری را در فرهنگ و آثاری که مربوط به سیاست است (قلبی) به سیاست بردیم ــ هر چه که تولید می شود آنچه که عینی است در اقتصاد می رود و آنچه که سیاسی است به سیاست و آنچه که قلبی است به سیاست می رود بعد که یك کالای خاصی می شود •••

حجت الاسلام حسینی : مثلا بگوئیم اثر قند یك روش •

برادر معلمی : خیر قند یك کالای اقتصادی است ولی اگر بخواهند بگویند تولیدات این چگونه است در تولیدانش یك مقدار چیزهای اقتصادی و یکمقدار فرهنگی و همینطور سیاسی وجود دارد • این سه این محصول را دارند بنابراین آن تقسیم بندی (اخلاق احکام ، تکنولوژی ــ فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد و خانواده ، جمع ، دولت) تقسیم بندی کالا نبود در تقسیم بندی چارت وضعیت اصلا کالا وجود ندارد • بعد می گوئیم هر کالائی باید ملاحظه شود که در کدامیك از این تقسیم بندیهای ما جای دارد ممکن است کالائی یك بعد اقتصادی داشته باشد و یك بعد اخلاقی و احکامی داشته باشد و اگر بخواهیم چارت قبلی را حفظ کنیم باید همین کار را انجام دهیم مگر اینکه بگوئیم این فرم ناقص است و مطالبی از آن از قلم افتاده است •

برادر جا جرمی : قند در یکجا اثر اقتصادی و در یکجا سیاسی و در جای دیگر

فرهنگی داشت • یعنی ممکن بود در هر سه دسته بـــایـد •

حجت الاسلام حسینی : بنا به بیان حضرتعالی در شدت ، ساختار ، گستره اگـر نام گستره را روش بگذاریم مطلب حل می شود ؟ و ساختار را هم مجموعه روابطی که موضـوع تکلیف قرار می گیرد •

برادر معلمی : بنظر می آید که اگر بخواهیم کلی تر بگوئیم نباید بحث اختیار را در اینجا مطرح سازیم باید مثلای بحث اختیار مطرح کنیم و بعد بگوئیم اگر در جائی موضـــوع جامعه بحث شد یا یک چیزی بود که انسان در آن بود آنگاه بحث اختیار هم مطرح مـــی شود • یعنی همین مطالبی را که می فرمائید شدت ، ساختار ، گستره در این بحث نامی از اختیار در میان نیست حالا ضبط صوت را اگر بالا ببریم و یا اقتصاد فرهنگی و بعبارتی — تکنولوژی فرهنگی را در قسمت بالای چارت قرار دهیم و مثلا در جامعه تقسیم بندی می کنیم • یکوقت هم هست که جامعه و یا انسان مطرح است که در یکی از اینها پای اختیار بمیان می آید •

برادر پیروزمند : تمامی صحبت دیروز که گفتیم در اصالت جهت (که کاری به کارائیش نداریم) بود بحث از جهت یعنی بحث از دخالت دادن مشیت و اختیار — حال چه در رتبه عالی آن مشیت باشد • لازم نیست حتما اختیار انسان باشد • وقتی بحث اصالت جهـــت می شود در حقیقت برای اشیاء طرف ، معین می کنیم و ربطش را با اختیار ملاحظه می کنیم — یعنی در واقع شدت ، ساختار ، گستره — اختیار و ساختار اختیار و گستره اختیار می شود اعم از اینکه اختیار انسان باشد و یا نباشد •

برادر معلمی : اینکه بخواهیم اختیار خدا را مطرح کنیم همه چیز در برمی گیرد و قیدی است که به همه جدول می خورد •

برادر پیروزمند : یعنی روشن است که وقتی بحث از جهت می کنیم ــ جهت بیانگر چه می باشد ــ اصلا طرح موضوع جهت برای این است که طرف معین کنیم •

حجت الاسلام‌حسینی : یعنی بحث جهت این است که انشاء الله جامعه را جهت بدهیم از طرف الحادی به اسلامی نمی تواند اختیار از خود این حذف شود •

برادر معلمی : درست است ما هم می گوئیم بحث جهت در مورد همین اسلامی و الحادی است چون ما دو جهت بیشتر نداریم یکی پرستش خدا و دیگری پرستش ماده است •

حجت الاسلام‌حسینی : حال گفتیم ساختار مغرض خصوصیت است و گستره مغرض تاثیر است • بنظر می آید مغرض تاثیر را هم خود روش می توان دانست •

برادر معلمی : مغرض تاثیر اختیار است •

حجت الاسلام‌حسینی : مغرض خصوصیت اختیار است •

برادر معلمی : ساختار هم ساختار طلب و ثبوت اختیار است • یعنی یک مسئله ای را بجای جامعه گذاشتیم که آنرا خواستیم بررسی کنیم و آن مسئله هم یک مسئله انسانی نبود •

حجت الاسلام حسینی : شما فرمودید که ما نمی توانیم درباره این مطلب چیزی بگوئیم صحبت ما درباره این بود که در مورد کل چه می کنیم که مجبور شدیم به شدت و این مباحث برگردیم •

برادر معلمی: خیر می گویم الان جامعه را تقسیم بندی می کنیم به اخلاق ، احکام ، تکنولوژی یکموقع چیز دیگری که انسانی نباشد تقسیم بندی می کنیم آن را اگر بالا گذاشتیم که دیگر بحث اختیار در مورد آن نیست • درست است که تحت اختیار قرار گرفته ...

حجت الاسلام حسینی : اگر جهت نداشته باشد کلمه اختیار در مورد آن غلط

است • ولی اگر جهت داشته باشد • جهت بالا اختیار واقع شد • حالا یا این بالا اختیار بمعنای بالمشیه باشد یا بمعنای ولایت نبی اکرم (ص) باشد • یا بالا اختیار من باشد طبیعی است که فرق این مطلب بین بالاترین مرتبه سماوات به اسفل از مراتب ارض است •

برادر حسینیان : صحبت این است که اختیار غیر از جهت است • اختیار ، یعنی جهت اختیار کردن •

حجت الاسلام حسینی : یا جهت معرف اختیار است •

برادر حسینیان : کیف اختیار است نه خود اختیار ــ از این طرف بروم یا از آن طرف را • ، که اختیار نمی شود •

حجت الاسلام حسینی : خیلی خوب کیف اختیار را می توان جدای از اختیار بحث نمود مثلا کیفیت چائی جدای از چای بحث شود • آدم نمی فهمد که بگوید چه مزه ای می دهد نمی فهمد که با سیگار می سازد ، خوب است یا خیر با سیگار خوب نیست •

برادر حسینیان : یعنی خود اختیار منظورتان است ؟

برادر پیروزمند : یک اختیار داریم ، اختیار یک ساختاری دارد و آن ساختار یک تاثیری دارد •

برادر حسینیان : خیر کیف اختیار ، ابتدا یک اختیار خاص می کنیم آن اختیار خاص جهت کلی را مشخص می کند •

برادر معلمی : اینکه نمی شود یعنی ما باید یک فرمول داشته باشیم • یعنی وقتی به جامعه که می رسیم یا به انسان ، وقتی می خواهیم تقسیم بندی کنیم بگوئیم این اختیار خود انسان ــ بعد چیز دیگری را که بالای چارت قرار دادیم مثلا ضبط صوت را بگوئیم این ضبط صوت هم که خودش اختیار ندارد • گفته شود خیر اختیار انسانی که این ضبط صوت

را ساخته است مد نظر است • اگر این معنا باشد به انسان هم که می رسیم و یا به جامعه که می رسیم دیگر سخن از اختیار خود انسان و یا خود جامعه نباید بکنیم ما باید بگوئیم آن چیزی که این جامعه و انسان را ساخته است که همه آنها سر از اختیار خداوند در می آورد •

حجت الاسلام حسینی : خیر ظاهرا نسبت بین عقل و مشیت باشد •

برادر معلمی: آن موقع که کیفیتی را در بالای چارت قرار می دهیم که آن اختیار ندارد راجع به آن کیفیت که چنین مطلبی را نمی توانیم بگوئیم آن تابع اختیار کس دیگری است •

حجت الاسلام حسینی: حال ما سوالی داریم که وقتی می گوئید شبی ـ بدلیل کُلاً مُفید هؤلاء و هؤلاء امداد اختیار من در عینیت نیست •

برادر معلمی : بله هست این مانند این است که بپرسیم تمام کیفیاتی که در دنیا هستند بروز اختیار خدا نیستند تابع اختیار خدا نیستند • اگر اینگونه بگوئیم بعد به انسان هم که می رسیم می گوئیم این هم خواست خدا است که اینگونه شده است •

حجت الاسلام حسینی : شما که مشیت را نمی خواهید مطلق کنید و بگوئید انسان هیچ اختیاری ندارد وقتی می گوئید آدم نسبتی است بین اختیار خودش و مشیت خدا به شبی هم که می رسید همین مطلب را می گوئید • می گوئیم این شبی چیست ؟ می گوئید نسبت بین اختیار انسان و مشیت خدا است •

برادر معلمی : ما نمی خواهیم بگوئیم که انسان اختیار دارد یا ندارد بلکه می گوئیم یک فرمولی ما درست کردیم که با این فرمول یکموقع انسان و یا هر چیز انسانی را تقسیم بندی می کنیم در اینجا معنای اختیار پیش می آید یکموقع است چیزی را غیر از انسان یعنی چیز غیر مختاری را تقسیم بندی می کنیم • اگر چیز غیر مختار را هم بخواهیم برایش اختیار

در نظر بگیریم ...

حجت الاسلام‌حسینی : اگر بلحاظ اختیار تقسیم نکنید برایش جهت نمی توانید بگذارید

برادر معلمی : اگر بلحاظ اختیار باشد پس ما یك فرمول نداریم اگر آن را تابع اختیار بگیریم به انسان هم که می رسیم باید تابع اختیار بگیریمش پس اختیار خود انسان را نباید در نظر بگیریم و آن اختیاری که حاکم است بر اختیار انسان را باید در نظر بگیریم برای اینکه در آن فرمول همین کار را می کنیم یعنی وقتی که ضبط صوت می گذاریم برای اختیاری که درون و ذات این است که در نظر نمی گیریم . می گوئیم این کیفیت اصلا مختار نیست اختیاری که حاکم است براین را در نظر می گیریم . حال اگر بجای ضبط صوت انسان را قرار دادیم آن چیزی که درون این انسان است بعنوان اختیار را دیگر نمی توانیم در نظر بگیریم بلکه باید چیزی که حاکم بر آن است را در نظر بگیریم . بعد ما باید بگونه ای تقسیم بندی کنیم که بگوئیم این ضبط صوت دارای روابط و آثاری است ...

حجت الاسلام‌حسینی : اگر بگونه ای تقسیم بکنید که اختیار در آن دیده نشود .

برادر معلمی : اختیار باید دیده شود نمی گویم که نباید دیده شود . بلکه می گویم . یکوقت است فرض کنید هر چه را که در قسمت بالای چارت قرار می دهیم کلی ترین خصوصیاتش را بنویسیم . به ضبط صوت که می رسیم جزء خصوصیات و یا مقدورات و یا توان ضبط اختیار نیست ولی به انسان که می رسیم می گوئیم انسان بدلیل اینکه مختار است نیروی اختیار دارد .

حجت الاسلام‌حسینی : اگر بنا بر اصالت ربط باشد یك فرمول باید بدهیم ولی اگر بنا بر اصالت تعلق باشد نباید یك فرمول بدهیم .

برادر معلمی : خیر آن فرمول کلی است ولی در قسمتهائی که به مصادیق می رسیم جزئیاتش عوض می شود .

حجت الاسلام حسینی : یك نکته ای عرض کنم که اگر شما رسیدید به انسان همانگونه حکم کردند که به اشیاء حکم می کنید .

برادر معلمی : این یك خصلتی دارد که با آنها فرق دارد .

حجت الاسلام حسینی : خصلتش از قبیل تفاوت سیب و گوجه فرنگی است (پ خیر) اینگونه که شما همه را در یك فرمول بیاورید و بگوئید همه در این فرمول تا بعد خصلتش همانند همان فرق سیب و گوجه فرنگی است .

برادر معلمی : خوب از یکطرف دیگر هم می گوئید اگر همه آنها تحت یك فرمول نیاید نمی تواند یك چیزی در مورد همه آنها صدق کند .

حجت الاسلام حسینی : اگر گفتید نسبت بین انسان و مشیت است که بر انسان و بر جهان جاری است .

برادر معلمی : خود این شد یك فرمول .

حجت الاسلام حسینی : وقتی می گوئید نسبت بین انسان و مشیت زمانی که ضبط صوت را مورد نظر قرار می دهیم می گوئیم این کیفیت تحت این مطلب پیدا شده است ولی خودش که انسان نیست . از اینکه خودش انسان نیست معلوم می شود که اینجا یك خصوصیتی ظاهر می شود که سایر اشیاء ندارند و انسان دارد .

برادر معلمی : این مطلب که اشکالی ندارد ممکن است ما در تقسیم بندیمان بگوئیم ما برای هر کیفیتی یکمقدار روابط بیرونی می گوئیم یکمقدار هم آثار درونی و این را هم می گوئیم برای تمامش یکی است . انسان و غیر انسان را هم در بر می گیرد . به انسان که می رسیم

می گوئیم بیرون از این انسان اختیار خداوند است • به درونش که ملاحظه می کنیم می گوئیم خودش اختیار دارد • به اشیاء که می رسیم می گوئیم بیرونش اختیار خدا و اختیار انسان هست ولی درونش چیزی بنام اختیار وجود ندارد • چرا خصلتهائی که در درون است چیزی بنام اختیار وجود ندارد ولی نمی شود یك فرمولی برای درون بدهیم (چون در چه ما اینجا تقسیم بندی می کنیم از حیث درونی آن است نه بیرونی آن) بعد به انسان که می رسیم بگوئیم اختیار انسان یعنی از بیرون یکچیزی را بیاوریم • در حقیقت فرمول را عوض کنیم

برادر پیروزمند : اگر جهت را تاثیر اختیار بدانیم شما به چه صورت بیان می کنید اگر با جهت تفسیر اختیار نمی شود پس جهت چه کاره است اگر بخواهد تفسیر بدهد چگونه تاثیرش می دهید که فرمولتان هم حفظ شود •

برادر محلی : یکوقت است می گوئیم کیفیت تحت یك اختیاری قرار گرفته • حال این سیر را دارد •••

حجت الاسلام حسینی : نظر من این است که درمورد فرمول کلی دیروز بحث کردیم که نمی شود فرمول جامعه را بدهیم حال اگر ملاحظه بفرمائید ما داشتیم همین تقسیم بندی را می کردیم که آیا صحیح است بگوئیم که فرق بین اصالت تعلق و اصالت رابطه بگوئیم در اصالت رابطه جائی برای خدا وجود ندارد البته نحوه وجود نداشتنش نحوه وجود نداشتن نفی نیست نحوه وجود نداشتن اجمالی است تقریب سازگار هست و تقریبمان هم اینگونه بود که گفتیم که در اصالت رابطه به کل عالم که می رسد نظر به بیرون ندارد چون تغییر و تغایر در بیرونش نیست • پس من کاری به واقعش ندارم • آن قسمتش را هم مجمل رد می کنیم • در نسبیت هم همینطور است وقتی به یك مرزهائی می رسیم می گوئیم ما کاری به مابقی آن نداریم ولی اثر بیرون را ولو در تغییر و تغایر نباید در درون لحاظ می کند بنابراین

فرق است بین اینکه بگو ئیم تاثیر متقابل جهت را می سازد که یك کانالی درست می کند که خصوصیت خاصی هم ندارد با اینکه بگوئیم جهت از بیرون تنفیذ و وارد می شود اگر بخواهیم شیی ایجاد شود • بعد هم گفتیم در جهت خاص ایجاد می شود • خصوصیت بیرونی بر درون حکومت پیدا می کند یعنی در جمیع مراتب خصوصیت یکطرفه جاری می شود نه دوطرفه یعنی درون ، بیرون ، ربط نیست که بدون جهت خاص منعکس شود و بعد جهت بوجود بیاورد یعنی دوئیت و ربط یکطرفی را بوجود بیاورد بلکه لحاظ طرف در خود بیرون و درون باید ظهور پیدا کند اگر لحاظ طرف بخواهد پیدا کند معنای تعلق به مشیت می شود • تعلق به مشیت که ما اسم وحدت را مشیت گذاشتیم کثرت را هم خصوصیات تغایری و تشیبری می گذاشتیم نسبت بینش هم بنظر می‌آمد که همین تعلق به مشیت است • اینگونه بذهنمان می آمد که باید آن جهت بیاید و در کل اینها جاری و اعمال شود • آنوقت سوالی که حضرتعالی فرمودید این بود که جهت آیا در درون خود اشیاء است یا در بیرون • جهت اگر در درون خود شیی باشد جهتی است که غیر از این شیی ــ در درون این شیی ایجاد فرموده نه جهتی که حاصل تاثیر متقابل خصلت ذاتی باشد مثلا عرض می کنم اگر کسی بگوید تضاد ذاتی بینهایت خواص متضاد بینهایت درون ماده به همدیگر ربط پیدا می کنند بنابراین هم خاصیت و هم جهت و هم سیر در آنجا هست • با کسی که می گوید نه خاصیت ، نه جهت و ۰۰۰۰ هیچ چیزی نیست ــ هم ایجاد می کند و ایجادش هم نفس تعلق است نفس خصوصیاتی که در نفس خوصیت داشتنشان سیر در جهت خاص است • بذهن می رسد تا اینجا که عرض شد فرمودید ما در قاعده کلی فعلا نرویم چون بنا بود اولش عین همین بحث جهت را در باب شدت صحبت کنیم • در اخلاق طبقه بندی کردن مسئله جهت عرض شد بعد بنا شد که فعلا اخلاق را فاکتورگرفته و وکاری به آن نداشته باشیم و عین هم

بدارد که ما درباره شدت هم فعلا فاکتور بگیریم وکاری به آن نداشته باشیم ولی عیـــن همان بحث در قدم دوم وسوش طرح می شود یعنی همان چیزی را که بیان شدت فاکتور ـ گرفتیم که معنی جهت یعنی چه ؟عین همین مطلب در تقسیمات جهت (نه تقسیمات شـدت) نیز طرح می شود یعنی همان اشکالی که در موضع بیان جهت ، در تقسیم شدت پیدا شـده بود همان در تقسیمات جهت پیدا می شود و همین حرف باز هم در اینجا پیدا می شود که هرگاه بر اساس قرار دهیم که بخواهیم بگوئیم جهت پیدا می شود ، خوب انسان مگـــر جهت نیست ؟ گفته می شود جهت هست ولی تاثیر متقابل پیدا می شود ـ جهت درون است و از ذات می باشد حال ما اگر گفتیم ذات و ذاتیش و هر آنچه در این باب است معنی تعلق به مشیت را دارد ، بعد به انسان و اموری که مربوط به انسان باشد نیز که می رسیم البته در مراتب مختلف ابتدا ولایت خود خدا بر جهان بعد ولایت اولیاء بر جهان و وقتی بـــه انسان می رسد میگوئیم اعمال مشیت ـ نسبت بین طلب شما و مشیت است و ولایت است در چند مرتبه به ظهور خاصی ،

برادر حسینیان : بنظر می رسد اختلاف نیست و صحبت این است که شما آیا اختیار را حاکم بر جهت می گیرید یا نمی گیرید ؟ آیا اختیار مفهوم جهت است ؟ یا اینکه خود جهت ـ اگر اختیار خود جهت است تقسیماتمان اختیار می شود ، اگر اختیار محکوم جهت است همان بحث تضاد و تاثیر متقابل و از این قبیل که می فرمائید ولی اگر اختیار حاکم بر جهت باشـد یعنی اختیار همیشه هست ، در همه مراتب چارت هست اعم از جهت اقتصاد ، سیاسـت ، خانواده و مکان ، زمان ... حال این جهیت را اختیار می کند وقتی این جهت را اختیـار کرد این جهت تاثیر بر سایر اوصاف زمانی ومکانی می‌کند ، یعنی آن جهت دیگر چیزی خارج از اختیار می شود درست است که اختیار حاکمیت بر جهت دارد ،

برادر پیروزمند : این جهت ، چه کاره است ؟

برادر حسینیان : جهت ، جهت دهنده زمان و مکان است یعنی راه وسیر مارامشخص می کند • اختیار اول دخالت در جهت می کند بعد بوسیله جهت ، تعیین مسیر می شود

حجت الاسلام حسینی : جهت ، در جدول شما چکاره است ؟

برادر حسینیان : جهت مشخص‌کننده زمان و سیر مکان است •

حجت الاسلام حسینی : چه چیز زمان و مکان را مشخص می کند مثل واحد اندازه گیری می کند یا اینکه با کیفیتش سروکار دارد •

برادر حسینیان : خیر معیار صحت است و معیار صحتی که خود اختیار نیست •

حجت الاسلام‌حسینی : خصوصیت اختیار را نشان می دهد اگر اختیار را از این سلب بکنید چگونه •••

برادر حسینیان : خصوصیت ، خود نفس‌اختیار نیست ، اختیار اعمال مسئله ای‌است اعمال میل به دنیا یا گریز از دنیا وقتی که میل کرد به دنیا ، خود اختیارکه دیگر میل به دنیا نیست ، اختیار حاکم بر میل و گریز است یك سمت را که اختیارکرد آن سمت مشخص کننده جریان و زمان و مکان می شود ــ اختیار بعنوان قدرت طلب حاکم بر دو جهت است • این حاکمیتش بر دو جهت در همه مراحل باید حفظ شود •

حجت الاسلام حسینی : وقتی می گوئیم زمان و مکان یك واحدی برای اندازه گیری ــ می خواهیم مثلا می گوئید واحد طول ، وزن ••• خلاصه یك واحد معین ــ یکوقت می گوئید صحتش‌را واحد می خواهیم صحت ، واحد کیفی است می گوئید جهت ، واحد کیفی زمان و مکان است • اگر واحد کیفیش هست می گوئید ازکدام طرف این واحد زمانی و یا مکانی هست • تناسب به چه جهتی دارد • تناسب به چه جهتی که می گوئید آیا می توانید جهت ، را کیف

اختیار ندارید •

برادر سلیمی : کیف اختیار جهت ندارد •

حجت الاسلام حسینی : به خود اختیار کاری نداریم یعنی مبرز خصوصیت اختیار است اگر مبرز خصوصیت اختیار باشد که ما حرفی نداریم •

برادر حسینیان : در زمان که می آئید می گوئید با لواسطه در جهت که می آئید می گوئید بی واسطه •

حجت الاسلام حسینی : خیلی خوب اگر مبرز خصوصیت باشد دیگر اختلافی نداریم •

برادر پیروزمند : می گویند وقتی می خواهیم جهت این ضبط صوت را بشناسیم بروز اختیار یعنی چه ؟

برادر حسینیان : یعنی نسبت تاثیر اختیار در این یا یک مقدار جهت در این تصرف کنیم یعنی چقدر جلوه خدا پرستی در این است ــ چه میزان وجود خدا در این ضبط صوت مشخص شده و چه مقدار ماده پرستی در وجود این ضبط صوت هست ؟

برادر جاجرمی : شدت که دیگر اینجا نیست •

برادر حسینیان : شدت که در جهت بود شما در تکنولوژی سوال می کنید ــ وبعبارتی در گستره هستید و در گستره میزان آن شدت را در عینیت بررسی می کنیم •

برادر جاجرمی : صحبت در تقسیمات کل جهت است که اولی آن را خود اختیار می گذارند و دومی را کیف اختیار و سومی را اثر اختیار می گذارند •

حجت الاسلام حسینی : خیر ذات قوه خود اختیار بشر را که نمی گذاریم • بلکه شدتش را می گذاریم •

همین کیف را به اقسام آن می گذاریم • کیف تاثیر ، کیف ساختاری ، کیف خصوصیت

کیف شدتی باشد در همگی بحث کیف است ۰

برادر حسینیان : آنگاه خودش دیگر اختیار نیست ۰

حجت الاسلام حسینی : خود بحث اختیار را در انسان شناسی بحث می نمائیم ۰

برادر سلیمی : بهتر است بگوئیم شدت کیف اختیار و ساختار کیف اختیار و گستره کیف اختیار ۰

حجت الاسلام حسینی : هر گونه که شما بیان بهتری برایش پیدا کردید مانعی ندارد ۰

برادر معلمی : اگر در تقسیم بندی اولی را کیف اختیار بگذاریم به انسان که می رسیم می فهمیم این کیف اختیار یعنی کیف اختیار خودش به غیر مختار که می رسیم می گوئیم کیف اختیار یعنی کس دیگری ــ می گوئیم چرا این فرمول عوض می شود ۰ اگر می خواهیم بگوئیم کیف اختیار یک چیز دیگر است چرا به انسان که می رسیم نمی گوئیم آنجائی که انسان تابع اختیار چیز دیگری است ۰

برادر جاجرمی : یعنی برای شدت تاثیر این ضبط صوت چه می گوئید ؟

برادر معلمی : صحبت من این است که چگونه است که ما تقسیم بندی این کیفیت را انجام می دهیم ولی پای انسان را بمیان می آوریم و می گوئیم کیف اختیاری که بر این حاکم است ۰ می گوئیم اگر این حرف درست است به انسان هم که می رسیم نباید کیف اختیار خودش را مطرح سازیم بلکه باید بگوئیم کیف اختیاری که حاکم بر این است ۰ مثلا ذات اختیار داشتن که برای انسان اجباری ست ۰ آن خصلت را که بگوئیم می شود " انسان مختار است اجباراً " ولی یکموقع است که ما وقتی داریم یک چیزی را تقسیم بندی می کنیم یک امر کلی را می گوئیم که آن امر کلی به انسان که می رسد یکی از چیزهایش اختیار می شود بعد

به ضبط صوت که می رسد دیگر اختیار نمی شود چیزهای دیگری می شود .

برادر پیروزمند : از این طرفش که حرکت کنید در یک کیفیاتی جهت کیفیات ...

برادر معلمی : خیر گفتم که شما جهت را با اختیار یکی می گیرید . مگر شما جهت را تابع اختیار نمی گیرید ؟ اگر جهت را تابع اختیار بگیرید بعد که می گوئیم این ضبط صوت یک جهتی دارد جهتش تابع اختیار است . خودش اختیار ندارد تابع اختیار یک کس دیگر است . ولی جهت دارد . انسان خودش جهت دارد وجهتش تابع اختیار است . ولی تابع اختیار خودش هست و اختیار کس دیگری نیز هست . اینگونه می شود گفت .

حجت الاسلام حسینی : آنگاه این ضبط صوت که اختیار ندارد جهتش چیست ؟

برادر معلمی : جهتش ، در حقیقت آن کسی که ترکیب و تغییرات این را درست می نماید برایش جهتی در نظر گرفته یعنی بخاطر آن جهت این نحو ترکیب و ترتیب را درست کرده است . و وقتی که این را درست کرد این جهت را دارا ست .

برادر پیروزمند : درست است آنهم جهت را اختیار معرفی کرده .

برادر معلمی: خیر اختیار جهت را در این گذاشته است . یعنی خیلی فرق است که بگوئیم جهت این یعنی شدت اختیار یا اینکه بگوئیم جهتش تابع اختیار است یا اینکه بگوئیم جهت یعنی کیفیت اختیار یا بگوئیم جهت ، تابع کیفیت اختیار است . یا کیفیت اختیار را که درست کنیم جهت کیفیتها درست می شود اینها با هم خیلی فرق دارد . یعنی ما گفتیم جهت تابع اختیار است به این هم که می رسیم می گوئیم جهت ، تابع اختیار است . بعد می گوئیم آنکه خودش اختیار ندارد تابع اختیار دیگری است .

برادر پیروزمند : یعنی درست است که بگوئیم جهت معرف اختیار است .

برادر معلمی : جهت تابع اختیار است .

برادر پیروزمند : خوب همیکه تابع اختیار شد معرفش می شود •

برادر معلمی : خیر تابع اختیار با کیف اختیار فرق دارد می شود گفت جهت بروز کیف اختیار است •

برادر پیروزمند : پس اگر هر چیز را تابع جهت بگیریم پس جهت معرف کیف بروز اختیار است •

برادر معلمی : جهت بروز کیفیت اختیار است •

برادر پیروزمند : شناسائی جهت , یعنی شناسائی بروز کیفیات اختیار و هرچه که وصف آن بد انیم خوب انسان را هم که می خواهیم بشناسیم می شود همین حرف را زد همینطور برای شناسائی ضبط صوت نیز می توان چنین صحبتی نمود •

برادر معلمی : برای ضبط صوت هم می توان گفت ولی برای ضبط صوت کیف بروز کس دیگری می شود در صورتیکه برای انسان کیف بروز خودش و دیگری می شود • خیلی فرق دارد اینکه بگوئیم جهت یعنی کیفیت اختیار ــ وقتی به ضبط می رسیم که دیگر نمی توان گفت کیفیت اختیار , اینکه خودش اختیار ندارد •

برادر پیروزمند : شناخت جهت انسان یعنی شناخت بروز کیفیت اختیار در انسان •

حجت الاسلام حسینی : اختیار و خدا در انسان •

برادر پیروزمند : دیگر چه جائی برای انسان هست ؟

حجت الاسلام حسینی : می گویند آنگاه اختیار و مشیت خدا بر این استکه انسان ــ اختیار داشته باشد و این اشکال , اشکال لطیفی است •

برادر معلمی : خدا سنگ را هم خلق کرده ولی به آن اختیار نداده است • یعنی کیفیتش فرق دارد •

حجت الاسلام حسینی : کیفیتی که منصوب به این می کنید معرف جهت این است • یعنی می گوید الحادی است یا اسلامی کیفیتی که در انسان می گوئید معرف الحادی و اسلامی نمی تواند باشد اگر کیفیت بروز اختیار، خدا شد آنگاه می توانید نسبت الحادی یا اسلامی بدان بدهید •

برادر حسینیان : خیر نسبت بین اختیار انسان و خدا است •

حجت الاسلام حسینی : آن حرف دیگری است و این صحبتی که ایشان می فرمایند چیز دیگری است •

برادر حسینیان : در انسان که می رسیم آن را می گوئیم •

حجت الاسلام حسینی : خیر، دو فرمول شد • به انسان که رسیدید گفتید نسبت بین بروز اختیار انسان و بروز اختیار حق ــ این یك فرمول شد و ••

برادر حسینیان : همین حرف را هم در مورد شیی می گوئیم •

حجت الاسلام حسینی : در ضبط صوت هم همین مطالب را می گوئید •

برادر حسینیان : باه می گوئیم بروز عینی اختیار انسان و اختیار حضرت حق •

حجت الاسلام حسینی : بذهن من می رسد که اختلاف پیدا کرد •

برادر حسینیان : یعنی بروز قلبی نسبت اختیار انسان با حضرت حق جهت می شود بروز فرهنگی دارد و بروز عینی ــ که بروز عینی آن همین ضبط است •

حجت الاسلام حسینی : حال ما با ضبط صوت کار داریم و به بخش درونی آنهم توجه می کنیم •

برادر حسینیان : می شود نسبت بین اختیار انسان و اختیار حضرت حق •

حجت الاسلام حسینی : شما وقتی خودتان تامل بکنید اشتباه مطلب را متوجه می شوید

برادر معلمی : وقتی ضبط صوت را بالای چارت گذاشته بعد گفته می شود جهت را می خواهیم تقسیم کنیم .

حجت الاسلام‌حسینی : توجه کنید ضبط صوت را در قسمت بالای چارت قرار داده بعد به قسمت درونی آمدیم حال مبرز اختیار خود ضبط صوت که دیگر نیست بلکه مبرز اختیار بیرونی است .

برادر معلمی : خیر ، می گوئیم می خواهیم ببینیم این ضبط صوت چه جهتی دارد در توضیح اینکه چه جهتی دارد می گوئیم تقسیم بندی جهتش مثلا یک شدتی دارد ، یک گستره و یک ساختاری دارد ، اینکه این جهت ازکجا پیدا شده که می گوئیم این ، کیفیت بروز اختیار است در حقیقت ما هیچ کاری با این نداریم . می گوئیم این چه جهتی دارد نه اینکه ازکجا پیدا شده ؟ به انسان هم که می رسیم دو مرتبه همینطور می گوئیم این افعال و ادراکات انسان چه جهتی دارد و در همه اینها هم جهت درونی را مد نظر داریم — من می گویم این انسان که فلان کار را کرد چه جهتی دارد . این مطلب بمعنای این است که ذاتاً یک جهتی دارد . ذاتاً این ادراک یک جهتی دارد بعد گفته می شود این جهت ازکجا پیدا شده می گوئیم یک نفر که مختار بود این را درست کرده است .

حجت الاسلام‌حسینی : برای انسان اگر بگوئید یک کسی که اختیار دارد یعنی خدا .

برادر معلمی : خیر یعنی خود انسان که اختیار دارد در بدست آمدن این ادراک یا عمل و یا باور نقش داشته است . یعنی فاعل جهت را با خود جهت یکی بگیریم ؟

حجت الاسلام‌حسینی : بسیار خوب قوه اختیار انسان را در قسمت بالای چارت می گذاریم مثل ضبط صوت . و بعد به بخش درونیش می آئیم . در آنجا هم اگر بتوانید بگوئید این بروز اختیار خدا است ما می پذیریم . و بعد باید بگوئید اسلامی یا الحادی است .

برادر معلمی : دیگر اسلامی و الحادی معنا ندارد فرضاً خود خدا را در قسمت بالا گذاشته و تقسیم بندی کنیم بعد در قسمت درونیش می آئیم و می گوئیم شدتی دارد • ــ می گوئیم در آنجا دیگر شدتی وجود ندارد •

حجت الاسلام حسینی : این آخری دیگر عجیب است خود خدا را که دیگر نمی توان بالای جدول گذاشت •

برادر معلمی : خوب ما هم می گوئیم خود اختیار را که بالای جدول نمی توانیم بگذاریم و تقسیم بندیش کنیم •

حجت الاسلام حسینی : بنا شد ساحت خداوند متعال از تغییر و تغایر و ایــــن تقسیمات منزه باشد و منزه باشد •

برادر معلمی : در مورد اختیار هم همینطور دیگر اسلامی و الحادی نباید داشتــــه باشد اگر داشته باشد خود اختیار بی معنا می شود •

برادر انارکی : کافرها اختیار دارند و مسلمانها هم اختیار دارند فرقی با هم ندارند

برادر پیروزمند : خیر شما برای انسان جهت را مطرح می سازید •

برادر انارکی : کیف اختیارش را که نمی گوئید خود اختیار را بالای جدول گذاشتــه کافر و مسلمان هر دو اختیار دارند و هیچ فرقی هم با هم ندارند •

حجت الاسلام حسینی : نسبتی هم بین کیف اختیار و خود اختیار وجود دارد که بتوان بالای جدول گذاشت • باصطلاح سرعت است ما تابع هستیم و با شما جلو می آئیــــم شما معرف جهت را بدهید ما دقتهایش را کنار می گذاریم •

برادر معلمی : ما می گوئیم جهت ثابت و حاکم بر تغییر و تغایر است ولی اینکه ایــــن جهت را چه کسی در این گذاشته در این قسمتها مورد بحث نیست • ما ممکن است در مورد

انسان بگوئیم اینکه افکار و اعمال و باورهایش جهتی دارد همینطور ضبط صوت و تلفن در مورد همه اینها همین مطلب را می توانیم بگوئیم • بعد یك بحث دیگری است که جهت را در اینها چه کسی گذاشته ــ در مورد ضبط صوت می گوئیم اختیار انسان دخالت داشته ــ در مورد انسان هم می گوئیم اختیار خودش دخالت داشته •

حجت الاسلام‌حسینی : وقتی ضبط صوت را تقسیم می کنید و انسان را تقسیم می کنید یك فرقی دارد • درباره ذاتش هم فرقی ندارد یعنی می خواهم ببینم ذاتش در این فرمول نمی‌آید •

برادر معلمی : چرا جهت را که تقسیم بندی می‌کنیم می‌گوئیم این ضبط صوت ، اسلامی و غیر اسلامی دارد •

حجت الاسلام‌حسینی : آقای معلمی کاملا زودتر از ما هم منتقل می شود نه اینکه فکر کنید منتقل نمی شود ما به این مطلب معتقد هستیم •

برادر معلمی : بله زودتر منتقل می شویم ــ یعنی چه فرقی دارد اینکه بگوئیم •••

حجت الاسلام‌حسینی : شما تماما به لوازمش می گوئید ما می پذیریم که این حرف درست است • ما صحت صحبت حضرتعالی را درباره جهت افعال انسان و درباره جهت تاثیرات ضبط صوت را قبول داریم •

برادر معلمی : در مورد خود انسان هم ما می گوئیم هر چیزی جهت دارد بعد می گوئیم اعمال انسان هم جهت دارد یعنی خود عمل و ذات فعلی را که انسان انجام ــ می دهد یك جهتی دارد • یك‌باورهائی هم انسان دارد که می‌گوئیم ذات این باور ها هم یك جهتی دارد •

حجت الاسلام‌حسینی : ذات اختیار هم جهت دارد •

برادر معلمی : در اینجا فعلا هیچ کاری به اختیار نداریم بلکه صحبت از فعل، ادراکات و باورهای انسان است.می گوئیم درست مانند همینها که جهت خاص دارند آنهم جهت خاص دارد • حال همه اینها که جهت دار هستند تابع کسی هستند که این جهت را در آنها گذاشته است • حال به انسان که می رسیم می گوئیم انسان بدلیل اینکه دارای اختیار است در ادراکات و اعمال و باورهای خودش هم می تواند تصرف کند و جهتش را عوض کند و یک ادراکات دیگری را بیاورد و اعمال دیگری را انجام دهد و باورهای دیگری را جایگزین سازد ولی وقتی یک عمل دیگر انجام داد که آن عمل قبلی نیست • بهمین علت می گوئیم جهت عوض شد • وقتی که کسی با ورخدا پرستی در قلبش هست با کسی که باور ازلی و ابدی بودن جهان در قلبش هست این دو باور دارد • حال تابع اختیار خودش این کیف قلبی را آورده یا آن کیف قلبی را آورده مثل اینکه تابع اختیاراتش این ابزار اقتصادی را آورده یا آن ابزار اقتصادی را آورده است •

حجت الاسلام حسینی : حال بنا براین بیان آیا قسمت تکنولوژی روش باشد یا اینکه یک لفظ عام بر روش و محصولات و تکنولوژی همان روش بیاورد که روش برایشان یک چنین تعریفی بیاورد •

برادر پیروزمند : تکنولوژی را که گستره گذاشتیم آیا گستره منظور همان روش است •

برادر معلمی : اگر تکنولوژی بخواهد بر اقتصاد و سیاست و فرهنگ حاکم باشد تکنولوژی روش است • اما گستره بعضی وقتها معنای ساختار مکانی می دهد • و جریان معنای ساختار زمانی می دهد درحالی که ما چنین منظوری نداریم • ساختار زمان و مکانی چارتش جدا ی دیگری است •

حجت الاسلام حسینی : آنگاه این بیان که گفتیم ساختار مجموع روابط مرز جهت باشد

وگستره اثر آن روابط باشد آیا صحیح است یا خیر ؟ مبرز خصوصیت و مبرز خصوصیت آثار ۰

برادر حسینیان : ساختار را بگذاریم منطق ۰

حجت الاسلام حسینی : ساختار ، روابط سازند ۰ منطق و بعبارتی خصوصیت منطق است ۰ منطقها خودشان بعنوان یك اثر هستند نهایت اینکه اگر یك خصوصیتی باشد که منطقهائی را تقویت و یا تضعیف کند که ما مثال طلاب و دانشجو در جبهه ها را که زدیم گفتیم چه بسا منطقشان نمی سازد ولاکن خصوصیت اختیارشان الزی است و می سازد ۰ یك جمع بندی بکنیم تا اینکه به نتیجه ای امروز برسیم ۰ پس شدت مساوی است با بروز کیفیت اختیار

برادر معلمی: شدت بنویسید ۰

حجت الاسلام حسینی : شدت ، شدت است مانند آسمان ، آسمان است تا خود آنگاه ساختار چیست ؟

برادر معلمی : منزلت و ارزش است ۰

حجت الاسلام حسینی : ساختار باید مبرز خصوصیت باشد ۰

برادر جاجرمی : کیف منزلت ۰

حجت الاسلام حسینی : گستره چه شد ؟

برادر جاجرمی : اثر منطق است ۰

حجت الاسلام حسینی : یعنی کیفیت اثر بنابراین شدت ، منزلت شد ساختار ، کیف منزلت و ۰۰۰

برادر جاجرمی : این منزلت را برای ضبط صوت هم می توان گفت ؟

حجت الاسلام حسینی : بله یك منزلی الان دارد ۰ پس الان این سه تعریف تکمیل است و بحث را به امید خدا جلو ببریم ۰

برادر پیروزمند : این تاثیر را تا کجا می گیریم ٠

حجت الاسلام حسینی : از روش تا اثر جهان بر ما ٠ یعنی از روش که بمعنای یک دامنه خاص که در فعالیت ذهنی و یا قلبی و حسّیتان است تا به روابط انسانی والی آخر

برادر حسینیان : روش نیروی انسانی را شامل نمی شود ٠

حجت الاسلام حسینی : آرایش نیروی انسانی منظور است ٠ عیناً مثل اینکه بگوئید جریان خصوصیتی در دامنه ای ، چه دامنه ذهنی ، چه قلبی و چه حسی و چه دامنه عینی انسانی ، طبیعی باشد ٠

برادر جاجرمی : بعد دسته بندی اینها را بصورت جدولی بعداً باید انشاءالله انجام دهیم ٠ که شامل و مشمولانش چیست ؟

حجت الاسلام حسینی : بله

برادر پیروزمند : گستره ، اگر برد اثر باشد بردش را تا کجا می خواهید لحاظ کنید

حجت الاسلام حسینی : بردش ، نه جهت و خصوصیتش را ، جهت و خصوصیت را جداگانه مورد بررسی قرار می دهیم ٠

برادر پیروزمند : بُرد اثر ــ اگر بگوئیم گستره بُرد اثر است بحثی دیروز داشتیم که اثرش همه جا می رود منتهی کم و زیاد دارد یعنی بعضی جاها اثرش کمتر و بعضی جاها بیشتر است یعنی ساختار گستره اش به همه کیفیات کشیده می شود تا کجا مورد نظر ما هست که بگوئیم اینجا دیگر کافی است ٠

حجت الاسلام حسینی : یعنی می گوئید بُرد یک چیز ممکن است در همین ایران و یا در خارج و یا تا آخرت و همه جا باشد ؟

برادر پیروزمند : منظورم این است که بُرد را که می گوئیم یعنی گستره اثر را تا کجا

می خواهیم بشناسیم .

برادر جاجرمی : فعلاً بردش تا درون است . بعد بیرون را هم ملاحظه می‌کنیم نهایتاً برد نهائی را معین می‌کند .

حجت الاسلام‌حسینی : خوب این سه که دیگر تمام شد . شدت منزلت ـ ساختار ، کیفیت منزلت یا مرز خصوصیت و گستره ، کیفیت اثر و یا برد . در مرتبه بعد هم فرهنگ سیاست اقتصاد می شود که باید یك تعاریف دقیقی راجع به آنها بدهیم که گمان می کنم تعاریفی راجع به آنها مثلا اقتصاد داده ایم .

برادر جاجرمی : یکبار بحث شد که آیا فرهنگ مقدم است یا سیاست ولی تعریف خاصی ندادیم .

حجت الاسلام‌حسینی : خیر سیاست ، که قطعاً مقدم است سیاست ولایت شد . اگر ـ ولایت شد نمی تواند مقدم نباشد . البته ابزارهای سیاسی غیر از سیاست است . ابزارهای سیاسی یك ساختار وکارهای اجرائی دارد که آنها قطعاً مقدم بر فرهنگ نیست . فرهنگ سیاست یعنی فرهنگ آن ابزارهائی‌که بکار گرفته می شود ـ که مثلا روی چه محاسباتی اینها بکار گرفته می شود . بخلاف نفس‌سیاست ، که نفس‌سیاست بتواند ولایت حب باشد و حب هم بتواند شدت حبّی هم در کار نباشد سیاست ، در یك منزلتش حبّ است . در منزلت دیگر که نازلتر می شود ولایت است که کیف ، پیدا می کند یعنی از مرحله اولیش‌که حب در کمال شدتش‌کند ، شدن و بی تاب بودن و قطع شدن از همه ارتباطات و متصل شدن حقیقی بعبارت دیگر بی کیفیت بودن در برابر کیفیت . کمال عشق همینجا گفته می شود . مراتب الحادی آن هست ـ الهی آنهم هست . یکنفر که در کفر شدید باشد و نتواند ملاحظاتی را بکند ـ ملاحظاتی که کلا در نظر دیگران عاقلانه است در نظر او از توهمی سفیدتر است .

منشاء الطافت و نگاه کردن هم نمی شود ــ درست بر عکسش هم عشق الهی هم همینطوراست هر گاه شدت حب در کنهش یعنی پرستش رسید آنوقت اینگونه نیست که انسان کار غیــــر عاقلانه انجام بدهد • کأنّه عقل مسخّر انسان می شود نه اینکه انسان تحت تاثیر قوه ــ محاسبه است • محاسبه مسخّر این نیرو می شود مانند این استکه کیف پشاه می تواند بگرداند یعنی برای هر مطلبی که برای پرستشش هست راه را بسته نمی بیند • چون راه را در نفس پرستش می داند • این مرتبه اش که متعلق به ارکان نور و ظلمت است که ظاهراً العقل ما عُبِدَ به الرّحمن و در مقابل آن شیطنتی که انسان را به نار می کشاند در این منزلت است • اگر حقیقت پرستش باشد وسیعی از آن وسیعی از دیگری نباشد و آدم متعلق نباشد آنوقت حکومت بر قوه عاقله پیدا می کند • عالم معقول منحل در این مرتبه می شود • خوب پیدا است که بقیه بخشها منحل است • حال این حب در وقتی که سازنده عالم معقول می شود مقام ولایت است • مقام سرپرستی است • سازنده روابطی می شود که دیگران را هم بهمین راه می آورد • وقتی دیگران را می آورد در حقیقت سرپرستی می کند •

برادر معلمی : در تعریف اقتصاد ، سیاست و فرهنگ که ابزار آن باید اخلاق ، احکام ، تکنولوژی باشد یکوقت است که اینها را مجرد از یکدیگر تعریف می کنیم بعدش در مورد یک یک شان یک چیزهائی می تواند بگوید مثلا همین سیاست را پرستش نامید ، فرهنگ را ــ ارتکازات و اقتصاد را آثار عملی و خلاصه یک تعاریفی بدهیم و یکموقع هست که وقتی اینها را تعریف می کنیم نظر به شامل و تحت شمولش هم داریم • و تعریف مجموعه ای می کنیم آنوقت ممکن است این تعاریف عوض شود • بیان حضرتعالی که سیاست را قبل از فرهنگ می آورید می خواهید حب و پرستش را حاکم بر فرهنگ کنید • بنظر می رسد که ما اینکار را قبلا انجام دادیم ــ یعنی وقتی که گفتیم اخلاق احکام ، تکنولوژی و این را بعنوان جهت ساز گرفتیم و

سپس اقتصاد ، سیاست ، فرهنگ را توابعش گرفتیم ــ بنظر می رسد از اخلاق هم اگر بخواهیم تعریف اسلامی بکنیم • یا باید بمعنای حب و پرستش بدانیم و یا بمعنای تعبد •

حجت الاسلام حسینی : خیر بمعنای پرستش است •

برادر معلمی : شاید تعبد هم خودش یک نحوه پرستش باشد • آنگاه اگر اخلاق پرستش شد احکام هم روابط پرستش را معین می کنند و یا بعبارتی که همینگونه که فرمودید آن پرستش خصوصیتش در این احکام است و آثارش هم در تکنولوژی منتقل می شود حال اگر این مطلب را در قدم بالاتر تعریف کرده باشیم دیگر سیاست در مرتبه پایین تری نمی تواند بمعنای ولایت و یا پرستش و یا حب باشد • حب اخلاق شده است • اینجا باید سیاست تابع اخلاق را تعریف کنیم ممکن است اینجا سیاست همان ابزار سیاسی و یا تشکیلات سیاسی معنا داشته باشد همینگونه که گاهی وقتی انسان از فرهنگ نام می برد مترادف آنچه در جامعه بدان فرهنگ می گویند یعنی اخلاق و رسوم و آداب مراد می شود در حالیکه ما به این فرهنگ نباید بگوئیم چگونه اخلاق و احکام و یا حتی تکنولوژی را بالا برده ایم ــ یعنی اینها جزء فرهنگ نیستند فرهنگ تابع اینها هست بنابراین از فرهنگ تعریف دیگری باید بدهیم • حال اگر که این تعریفها باشد اقتصاد ، سیاست ، فرهنگ را تابع اخلاق ، احکام تکنولوژی باید بدانیم • و تابعیّتش در تعریف معلوم باشد که آن شامل براین است و جهت به این می دهد مسئله دیگر هم اینکه ممکن است الان که ما اخلاق را بعنوان شدت جهت قرار دادیم احکام هم که •••

حجت الاسلام حسینی : یک سوالی همینجا از خدمتتان بکنیم اگر گفتیم منزلت پرستش در جهت • منزلت مثلاً مبلغ اصلی است یا مغیر اصلی ؟ متناظر به آنهم در مرتبه پائینتر هم سیاست را گفتیم و متناظرش در مکان که بخواهیم بگوئیم نظام ولایت ملت است • یکوقتی این

تناظر را حفظ می کنیم ــ یکموقع این تناظر را به هم می زنیم ــ و می گوئیم متناظر با اخلاق فرهنگ است و مثلا متناظر با فرهنگ هم خانواده است اگر اینگونه بگوئیم چه فرقی با هم دارد.

برادر معلمی : اینها یك قسمت دیگر از بحث است یعنی اول آن تعریفی را کنیم که می خواهیم بدهیم این چیزهایش را مشخص بکنیم که داریم جهت و یا زمان و مکان را تعریف می کنیم بعد ممکن است وقتی ما در جهت شدت و گستره و ساختار گستره را قرار دادیم و اخلاق و احکام و اینگونه تقسیمات را کردیم . در این قسمت دوم که بیائیم یك احتمال بدهیم اینکه اقتصاد را بیاوریم چونکه آنجا ولایت حکم جهت را پیدا کرده ، و در این قسمت هم حکم زمان را پیدا کرده که ولایت یعنی سیاست و در مکان هم ولایت دولت می شود . یکوقت هم ممکن است بگوئیم که آنچیزی که ما از حاکمیت ولایت می خواستیم آن حاکم شده است یعنی حاکمیت حب و پرستش در قسمت جهت حاکم شده است که اخلاق ، اول قرار گرفته است . در قسمت مکان و زمان ممکن است بخواهیم متناسب با خصلت زمانی و مکانی تقسیم بندی کنیم لزومی نداشته باشد که سیاست اول بیاید . البته با این معنای جدیدی که از سیاست است (یعنی به معنای ابزاری) پرستش بمعنای مطلقش اخلاق می شود و تعهد بمعنای مطلقش احکام می شود .

برادر جاجرمی : یعنی نقش اختیار را در شاملترین مرتبه اش ما در اخلاق می گوئیم بعد در سیاست که دوباره می خواهیم در موضع نظام اجتماعی طرحش بکنیم اینجا صرف آن تعریفی که در اخلاق دادیم نباید بیاید ــ حال می شود به قید تعریف اجتماعی آن را تعریف بکنیم .

حجت الاسلام حسینی : مثلا اگر ابزارهای ولایت را بسازد فرضاً باید فکر و فرهنگ در آن باشد . ما می گوئیم ابزارهای ولایت همیشه از ارتکازات تبعیت می کند

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

بسمه تعالی

جلسه ۷۰ ـ الگو

برادر رجاجرمی : درجلسه ای که درخدمت آقای معلمی وپیروزمند داشتیم قرارشد درمورد عناوینی که درجدول وضعیت داریم یعنی اخلاق ، احکام، تکنولوژی ، سیاست ، فرهنگ اقتصاد ، دولت ، جمع وخانواده ، تعاریفی اجمالی ارائه دهیم وسپس به سراغ جدول اشکال رفته وتقسیم بندیهای مربوط بآن رامطرح کنیم .

اولین چیزی که ازاخلاق ، احکام وتکنولوژی بذهن رسید اینست که اگراز بالا حرکت کنیم ، نهایتاً جهت کلی رانسبت بین طلب انسان ونظام مشیت مشخص میکند که میتوانیم قضیه را از آن بالا یکطرفه کنیم . بعبارت دیگر ازهمین پائین هم که حرکت کنیم ، نهایتاً دست روی هرچیزی گذاشته و" برای " آن راسئوال کنیم وجهت آن رادرجدول جهت بخواهیم مشخص نمائیم ، نهایت " برای "ای که ذکرمیشود اینست که یک نسبتی باانسان پیدامیکند ، اگربپرسند این ضبط صوت برای چیست ؟ میگوئید برای آن کار، حال آن کار برای چیست ؟ برای فلان چیز و اگراین سلسله ادامه پیداکند ، نهایتاً به آنجایی که انسان چیزی راطلب کرده وتصرف کرده و خواسته تغییرکیفیتی بوجود آورد ، برمیگردد که دیگرنهایتاً آنجا " برای" نمیتوان گفت یعنی جایی که به اختیارانسان منسوب میشود دیگرحالتی است که درخود انسان پیداشده ویک نوع حالت روحی خاص است یااین راچیزی میداند که اینگونه خلق شده است . یعنی نسبت بآن دیگر نمیتوان " برای " ذکرکرد . پس نهایتاً به یک چنین جایی میرسیم که میتوانیم " برای" ها رادر عالی ترین مرتبه اش درآنجاختم کنیم .

بنابراین ازهردوطرف که میآئیم شاید بتوان اینگونه ملاحظه نمود که آن چیزی که " برای " سوم (برای برای برای) رامعرفی میکند ، نهایتاً باید چیزی باشد که منسوب به انسان باشد .

حال چه این یك اخلاق انسانی باشد ویاحالتی انسانی ،" برای "دوم باید نحوه ای " برای "باشد که شدت طلب یاشدت روحی انسان اگربخواهد اثری بکند ، باید ازاین کانال عبورکند تابروز پیدا کند ومیتوان اسم آن را " ارتباط انسانی باجهان " گذاشت یعنی بایستی یك نحوه ارتباط انسان باجهان راد نبال کنیم تا " برای دوم " راپیدا کنیم " برای اول " را میتوان ارتباطات جهان نامید که نتیجه بروز ارتباطاتی است که بین انسان وجهان حاصل میشود ، این سه مرتبه رامیتوان اخلاق احکام وتکنولوژی نامید ولی محتوایی که برای آن قائل میشویم بصورت فوق است که ابتداء یك نحوه حالت انسانی رامنشاء همه ء" برای" هابدانیم بعد این دریك رابطه میخواهد خودش را بارز کند وآن ربطی است که بین انسان ویك شیئی ای که بعداً انسان آنرا بوجود میآورد وآن شیئ چیزی ازخودش دارد ، که انسان باآن میتواند ربط برقرارکند ، لذا این سه مرتبه شاید بتوانند تحت عنوان اخلاق ، احکام وتکنولوژی ، مفهوم جهت راتبیین کنند ،

حجت الاسلام حسینی : آیانظرجناب آقای معلمی هم همین است ؟

برادرجاجرمی : بله ، ایشان هم همین رافرمودند ، وقتی ازپائین بیائیم، مشخص است که دست روی هرچیزی که بگذاریم، یك " برای" نهایی پیدا میکند که آن برای منسوب به خود انسان میشود ، یعنی اگر پرسیده شود " چرا اینکارراکردی ؟ " جواب اینست که برای فلان امر" حال ممکن است دراینجاده تا " برای" هم ذکرشود ولی نهایتاً به خود انسان برمی‌گردد که مثلاً برای حصول بهجت یاآرامش یارشد یاچیز دیگری که مربوط به اختیار است میباشد ، یعنی اگراختیار رابه یك معناقدرت الطلب بگیریم که فرضاً دریك معنایی درذات خودش یك وجدان خلاقی باید احساس شود که بعدآن رابه حرکتی واداردکه بتواند این خلاقش راپرکند ویا هرتعبیردیگری که شود وبواسطه آن به یك نحوه این طلب برطرف وارضاء میشود نهایتاً هرطورکه اختیارتوصیف شود ، به اختیارانسان بازگشت میکند ودیگر درآنجا نمیتوان پرسید که چرا اینگونه اختیارکرده ای ؟

حجت الاسلام حسینی : حال آیا این جدول ، فرمول کلی چیست ؟ یعنی آیا سه تا عواملی که درمورد سه تا " برای" مطرح شد آیا همان گستره ، ساختاروشدت است یا چیزد یگری است ؟

برادرجاجرمی : بصورت کلی شاید گستره ، ساختاروشدت همان مطلبی باشد که درآخر جلسه قبل هم نتیجه گرفتیم که مثلاً منزلت کیف منزلت وآثارمنزلت باشد ودرهرحال نباید تفاوت زیادی با گستره جهت ، ساختارجهت وشدت جهت داشته باشد . بنابراین اگرمفهوم کلی مورد نظرمان باشد باید قاعدتاً درهیم حدی که صحبت شده کافی باشد . بااین تفاوت که فرق مسائله ساختارجهت و گستره جهت را هم اجمالاً بااین بحث میتوانیم ملاحظه کنیم که یک موقع ارتباط انسان وامکان یاجهان راملاحظه می کنیم ویک موقع است که بروز این ارتباطات راملاحظه میکنائیم .

بنابراین دربحث اخلاق ، احکام وتکنولوژی اجمالاً شاید بتوانیم ازاین بحث بگذریم وبه تعریف سیاست ، فرهنگ اقتصاد ، دولت ، جمع وخانواده بپردازیم .

حجت الاسلام حسینی : چیزی که بهرحال هنوز مشخص نشده وازآن عبورشده مسائله طبقه بندی اخلاق است که ظاهراً منتفی شده است .

برادرجاجرمی : مابه طبقه بندی اخلاق هم که برسیم ، یک کاری که باید انجام دهیم اینست که از عناوینی که مادرجدول وضعیت داریم، باید اجمالاً تعریفی داشته باشیم ، یعنی مابایدبتوانیم تفاوت سیاست ، فرهنگ واخلاق رااجمالاً ملاحظه کنیم، همینطورتفاوت اخلاق ، احکام و تکنولوژی رابایداجمالاً بتوانیم ملاحظه نمائیم . بنابراین میتوان به ادامه مطلب پرداخت واگربعداً چیزجدیدی بذهن رسید ، آن اجمال راتکمیل نمود .

حجت الاسلام حسینی: درمورد سیاست ، فرهنگ واقتصاد ، یک صحبت این بود که آیا متناظر بااختیارباشدت (که درباره جهت گفته میشود) درشکل مکان که میرسد آیاباید بگوئیم دولت

یا رلا یت و د رود ه زمانی باید بگوئیم سیاست ود رود ه جهت که میرسیم بگوئیم اخلاق یا اینکه باید فرق بگذ اریم ؟ مثلاً بگوئیم (اگراین سه راد ریك مربع زیرهم بنویسیم بصورت متناظرخط را روی قطرمربع بکشیم وبگوئیم) د رجهت اخلاق مقد م است , د رزمان فرهنگ مقد م است (یعنی بگوئیم مولد سیاست ارتکازات است یعنی پذ یرفته شد ه هاست که نظام توزیع اختیارات رامید هد و ولیی رابرسه کار میگمارد , اگرولی برسرکار پذ یرش نداشته باشد , ولو یك ولیی مثل مولی الموحد ین علی بن ابیطالب باشد وقتی پذ یرش نباشد , سیاست , سیاست باطل میشود , د رتبد یل وتغییرهم بگوئیم فرهنگ مقد م است (البته د رجامعه)) ود رمرحله مکان که برسد بگوئیم خانواد ه مولد است ؟ این یك تقسیم ه (ع)

تقسیم د یگرایستست که متناظرها رابگوئیم اصل هستند اگرمتناظرها اصل باشد , یعنی حکومت (به یك معنا) شرایط بود ه ود ولت اصل است (سوسیالیستها میگویند د ولت اصل است , جمع اصل است ولذا فرد منحل د ران است) د راینجا شما میگوئید هویت خانواد ه منحل است ونسبت تاثیرش تبعی است (کلمه سوسیالیسم یعنی جامعه گرا , جمع گرا) نهایت شمایك طور د یگری لیبرال را میگوئید شما میگوئید , ما " جهت گرا " هستیم وجهت تعلق به د نیا یا خد است واین ظاهرمیشود ه

حال اگر کسی بگوید د رامرجهت ماربط یکطرفه ازبالا به پائین را تمام کرد ه ایم یعنی اول بگوئیم مشیت الله تبارك وتعالی مطرح است وآنراحاکم بد انیم میتوانیم بگوئیم که بعد ازآن " شاء" ولا ت تکوینی وسپس " شاء" تکوینی یك اختیارموضوعیت د ارد ه

د رمرحله زمان آیا ازکد ام طرف باید تقسیم کنیم ؟ آیا ازبیرون به د رون ؟ ازبیرون کائنات به د رون کائنات ؟ مثلاً بگوئیم هرمرتبه ای رتبه اش بیرون رتبه سایرین است فرضاً رتبه ولی الله اعظم بیرون از رتبه سایرین (مولی علیه) است وسلطنت ایشان نافذ است تابعد ازآن به انسان برسد که انسان بیرون ازطبیعت است واختیار او امری استکه رتبتاً حاکم براشیاء است وحکومت از بیرون به

درون تا آخر ادامه داده . این یك معناست که در آن معنای شرایط فقط عوض شده است یعنی آنها شرایط مادی را ذکر کرده و میگویند اصل است و بجا معه که میرسند خود را جامعه گرا مینامند ، شما فرمودید شرایط حکومت بر رابطه یا کیفیت مطرح است که هر کیفیتی محکوم محکوم کیفیت ما فوقش و حاکم بر کیفیت ما دونش است .

اگر بصورت فوق بگوئیم به تبع کان سیاست اصل میشود یعنی اختیار در همه مراتب اصل میشود و در مرتبه زمانی هم در تبدیل اختیار اصل میشود و همینطور در ترتیب دولت اصل میشود .

یك حالت هم اینست که بگوئیم نسبتی است بین درون و بیرون . یعنی چیزی که در جهت ثابت شده در آن دولت است ، نه جمع و نه خانواده و شامل همه اینها هم میشود . هم خانواده میتواند جهت داشته باشد ، هم جمع می تواند جهت داشته باشد و هم دولت . از آنطرف که میآئیم حکومت با جهت کلی است و ازاینطرف (طرف مکان) که میآئیم خانواده اصل است در حقیقت اگر میگوئید اخلاق نسبت به جهت سازی و اموری که جهت ساز هستند مولد است ازاینطرف هم خانواده را بگوئید تا نسبتی باشد بین بیرون و درون (در مدل شما) . مدلتان آخرین عضوش عوض اقتصاد ، خانواده است . پس باید یك نسبتی باشد بین خانواده (که کوچکترین عضو است) و بین بزرگترین آن که اصل جهت است .

آنوقت در اینجا دیگر اصالت شیی نیست بدلیل اینکه جهت که یك امر بیرونی است (برای سوم) ، معبود که امر سوم است ، جهت را مشخص کرده و مرتبه نازلش در مکان ازکوچکترین واحد گرفتیم و نسبت بین اینها را هم زمان بگیریم و بگوئیم فرهنگ هم برای رتبه دومش است

یك فرض دیگر اینست که اصلاً معنای درون و بیرون یا شیی و شرایط منحل در تعلق هست اگر چنین باشد اصلا در هر منزلتی باید تعلق را پیدا کرد . خانواده به کجا تعلق دارد ؟

مولد چیست ؟مولد شدنی است در این ساختار تعلق ۰از این موضع بجای اینکه بگوئیم بیرون حاکم است باید بگوئیم درون متعلق به بیرون است ۰ در اینجا هم باز دولت اصل میشود ولی نه بمعنای اینکه بخواهد حاکم باشد بلکه خانواده (در سلسله اموری که بهم متعلقند) به دولت تعلق دارد منتهی بالواسطه ۰ یعنی خانواده متعلق به تعلق جمع است و جمع متعلق است به تعلق دولت ۰

حالا اول یک بحث است در معنای این سه به نحو اجمال و یک بحث است در اینکه این معنا تبیین نمی شود مگر اینکه جایگاه هر یک از این سه نسبت بهم مشخص شود ۰الان بهتر است تعریف اجمالی فرهنگ , اقتصاد و سیاست را تمام کنیم و بعداً به تبیین آن بپردازیم ۰

آیا غرض از سیاست ابزار اداره است ؟ ابزار اداره یعنی چه ؟ ابزار اداره یعنی روش مدیریت ؟ چیزی که یک بحث فرهنگی است و صحیح است آن را فرهنگ اداره بگوئیم یا فرهنگ سیاست ؟ یا اینکه ابزار بمعنای وجود عینی ادارات و وجود عینی انسانی (افرادی که آن سازمان را در عینیت تشکیل میدهند) است ؟ یا اینکه بمعنای امکانات رسانه های گروهی و غیره است ؟

ظاهراً رسانه های گروهی را نمی توان به این عنوان مطرح نمود چرا که آنها عبارتند از اقتصاد سیاست در منزله نازله , هر چند که نسبت تاثیرش هم خیلی زیاد باشد اگر وسیله ارتباط نباشد و ارتباط مادی ولی ومولی علیه قطع باشد و خبر به مردم نرسد و رسانه های خبری در کار نباشد مثلا دستورات امام خمینی به مردم نمی رسد و در اینصورت بعد از یک مدت زیادی که رابطه مادی بین امام و مردم قطع شود و نه سخنرانی , نه بیائید و امر دیگری پخش نشود همینطور در مورد ائمه جماعت آنها هم اگر نتوانند دستورات خود را بمردم برسانند , بهمین نحوه تصمیمات مجلس هم نتواند بمردم برساند ۰ اگر این فرض را تا آنجا ادامه دهیم که حتی قلم و کاغذ و تلویزیون , بلند گو , سخنرانی , خطابه و غیره ای هم در کار نباشد و خلاصه اگر

رابطه سیاسی در شکل مادی اش حذف شود آیا چگونه ممکن است که مولی علیه سرپرستی بشود ؟

اگر پدر هیچگونه حرفی در مورد تربیت و پرورش فرزندش نزند یعنی در عین حال که حرفهای دیگر میزند (هر چند که این حرفها هم به نسبت از آثار پرورشی بر خوردار است) سعی کند که حرفهایی که در آن پرورش هست را نزند ، در اینصورت رابطه پرورشی قطع است ولو اینکه پدر دولت داشته باشد که فرزندان خوب شوند و یا فرزندان دولت داشته باشند که پدر سرپرست باشد .

پس بحث ابزار مادی و عینی در مرحله گستره مادی جریان ولایت طرح میشود نه در خود بحث سیاست . بنابراین در مسئله تبدیل هر چند ابزار ارتباط تبدیل میشود و گستره آن گسترده تر میشود ولکن خود سیاست را نشان نمیدهد . خصوصیتی که سیاست را از اقتصاد جدا کند ، نشان نمیدهد بلکه گستره ای را نشان میدهد که احیانا در خود اقتصاد هم ما بآن خواهیم پرداخت ، گستره مقدورات مادی اداره و سیاست را نشان میدهد .

آیا سیاست را بمعنای حب گرفته و بگوئیم تعلق افراد و عناصر به یکدیگر است ؟ یعنی اینطور بگوئیم که سیاست محبت طرفینی بر محور اخلاق خاص (در جهت خاص) است ؟ یعنی ولی مولی علیه را دولت میدارد بر چه محوری ؟ بر محور پرستش و اخلاقی که قبلا گفتیم . ولی همه آنهایی را که تحت سرپرستی اش هستند را دوست میدارد که بطرف خدا حرکت کنند و مولی علیه هم خدای متعال را دوست میدارد و ولی را واسطه اطاعت امر خدا میداند . بنابراین مطلب ، سیاست عبارت میشود از ساختار نظام حب اجتماعی بر محور پرستشی خاص .

بر این اساس میتوان اینطور گفت که در زمانی که دوره خان و خوانین و فئودال و غیره و ذالك بوده ، رعایا در عین حالی که دل پری هم از خان داشته اند اما خان را وسیله رسیدن به لذاتشان میدانسته اند هر چند خیلی که (اگر دنیارا پرستش میکردند) . یعنی در فرض

دنیا چنین می گفتند که " اگر خان نباشد ، هرج و مرج میشود و کارها نمی چرخد و در نتیجه همین گندم بخور و نمیر هم گیرمان نمی آید " یعنی لذت اکل و شرب ، لذت امر زناشویی ، لذت هویت بودن خودشان در برابر اقوام دیگر و هویات مادیشان را بواسطه خان میدانستند . یعنی در عین حالی که از خان گله شدیدی داشتند ، در همان حال یک نحوه محبتی هم در آن جامعه وجود داشته است و اینگونه نبوده که نفرت در درجه ای باشد که طغیان عمومی را به نحوه ای نتیجه دهد ، که هیچکس حرف خان را گوش ندهد بلکه اگر نفرتی هم بوده است در مقابل آن نفرت ، در بعضی از جوانب ، حب هم بوده است .

عین همین در دستگاه الهی نیز ، یک چنین حبی مطرح است که بر محور پرستش خداست مثلا مردم از شاه مظالم زیادی میدیدند ولی چون تصور عدم وجود شاه را مساوی هرج و مرج میدانستند و لازمه آن را این میدانستند که هیچکس دیگر مالک چیزی نباشد . لذا بدلیل عشق ورزیدن به اینکه آن تمنیات مادی انجام بگیرد ، اگر ازده جهت به شاه اشکال داشتند ازده جهت دیگر محبت داشتند و این حب منشاء بقاء آن نظام اجتماعی میشده است .

اگر سیاست ساختار حب باشد آیا با اخلاق که در بخش جهت مطرح شد چه فرقی دارد ؟ در بخش جهت هم گفته بودیم که یک اخلاق است که یک ساختاری دارد که حالا ما اگر بخواهیم فرهنگ ، سیاست و اقتصاد را هم توی همان تقسیم بندی طرح کنیم باید هم " اخلاق سیاسی " و هم " ساختار اخلاق سیاسی " و هم گستره ساختار مطرح شود .

حال اگر سیاست را بمعنای ساختار حب بدانیم و بگوئیم " فرهنگ سیاست " را به فرهنگ آیا درست میشود ؟ یعنی اگر اینطور بگوئیم که هر سه امر زمانی (فرهنگ ، سیاست و اقتصاد) بمعنای سه تا تبدیل ، باید رتبه هایش به " پذیرش " برگردد ، آیا بدین معنا نیست که اقتصاد

سیاست و فرهنگ هر سه ، به فرهنگ تبدیل شده اند ؟

اگر گفتیم " پذیرش روابط سیاسی خاص " و آن را بعنوان معنای " سیاست " عنوان کردیم و در فرهنگ هم " پذیرش روابط ادراکی خاص " و در اقتصاد هم " پذیرش روابط اقتصادی خاص " را عنوان کردیم در اینجا نظام مدیریت پذیرفته میشود که ساختار حب حال اگر گفتیم "پذیرش" آیا در اینجا معنای ادراکی میدهد ؟

برادر سلیمی : آیا میتوان آن را جریان روابط سیاسی نامید ؟

حجت الاسلام حسینی : جریان آن در زمان یا مکان ؟ حد اقل می توان " جریان روابط سیاسی " را بعنوان یك احتمال مطرح کرد . حال آیا جریان حب در روابط سیاسی خاص است ؟

آیا در قسمت دوم که گفته بودیم بعد از اخلاق ، ساختار حب است ، آیا آنجا حالت عام بود که باید ساختار پرستش فرهنگی ، ساختار پرستش سیاسی و ساختار پرستش اقتصادی را شامل شود یا اینکه آن باید از یك سنخ دیگر باشد و این از یك سنخ دیگر ؟ در آنجا مورد اخلاق ـ (شدت ، ساختار ، گستره) آنچه یقینی است اینست که این سه تا باید قابل ضرب در ۶ ـ خصلت دیگر (خانواده جمع ، دولت ، فرهنگ ، اقتصاد و سیاست) باشد . و قابل ضرب بودن غیر از اینست که ذاتاً مباین باشند . چه عیبی دارد که در اینجا سیاست کلی ای باشد که بتوان در آن تقسیمات اخلاق (هم شدت هم ساختار شدت و هم گستره شدت) را دید . یعنی سیاست در اخلاق که میرسد " نظام حب اجتماعی " و " ساختار حب اجتماعی " شود . و سیاست در ساختار که میرسد ، " ساختار مدیریت " (در رابطه با سرپرستی) شود ؟ در گستره هم که میرسد طبیعتاً باید " مقدورات سیاسی " شود .

بعبارت دیگر عیبی ندارد که هر سه تای بالایی را در خود سیاست ببینیم و نباید حتماً غیر از آنها باشد بلکه باید یك مفهومی را بگوئیم که قابل ضرب در همه آنها باشد .

اگر گفتیم " ولایت " و سرپرستی یک جوهره ای دارد که همان شدت است ، میشود ساختار حب یا جریان حب در نظام ولایت ، یک ساختار دارد که نظام توزیع اختیارات را ذکر می کند و این غیر از حب است چرا که حب تعلق به یکدیگر است ولی ساختار نحوه تنظیمات و نحوه توزیع این حب است ، گستره آن هم دامنه تاثیرش بر خارج از مولی علیه (که مثلا اشیاء مادی اند) میباشد .

به فرهنگ هم که میرسیم اینطور بگوئیم که ادراک است و ادراکات هم یک جا نمایه حب دارد که حب به یک معارف خاصی و شدت به آنها و بعبارتی پرستش در ظهور یک کیفی است که معنی ولایتی را در حبش می توان دید و می توانند با هم ادغام شوند . در عین حال وقتی ما به الاختلاف آن را هم می خواهیم بگوئیم به ادراک و پذیرش ادراکات توجه می کنیم . میگوئیم مثلا ادراک نظام ارزشی ادراک از ارزش ، پذیرش ارزش .

پس برای ذات خود فرهنگ میتوان معنای " ادراکی " را ذکر نمود . معنای " پذیرش " را هم میتوان برای آن ذکر نمود . حال اگر پذیرش ادراکات را فرهنگ بگذاریم ، آیا مطلب را حل میکند ؟ اگر فرهنگ پذیرش ادراکات باشد آیا " شدت " آن چه میشود ؟ این شدت را باید اینجا نشان داد . تاثیراتش ظاهرا واضح است که یک پذیرشهایی است که شما یک کالاها و یک لذتهایی را می پذیرید و می پسندید و یک چیزهایی را هم نمی پذیرید . حال اگر یک ساختار و یک منطقی را هم بپذیرید ، یک معارفی را هم بپذیرید ، آن چیزی که جوهره این پذیرش هم هست خلق خاصی و تعلق خاصی است ، آنوقت اگر در اینجا هم باز حب و تعلق و پرستش گفتیم فرقش با سیاست چیست ؟ آیا صحیح است که بگوئیم فقط موضوعش عوض شده است ؟ یعنی اینطور بگوئیم که موضوع در اولی شخص ولی و شخص مولی علیه است یعنی اولی عناصر بود اما در دومی اولی عناصر نیست بلکه اولی مدرکات است . نه مدرکاتی که موضوعش شخص باشد بلکه مدرکاتی

که موضوعش نفس درک است . حقانیت نبوت یک حرف است و حقانیت اینکه نبی اکرم (ص) ، نبی است حرف دیگری است . وقتی مشخص به شخص خاص میشود ، حالت ادراکی دیگر به شکل یک مفهوم و یک درک نظری قلبی یا حسی ندارد بلکه متعین در فرد خاص و هویت خاص میشود که بآن سیاست میگوئیم . همان را وقتی به لحاظ خود آن شخص نظر نمی کنید و حق میدانید این مطلب را ـ ولو این مطلب معنای حقانیتش برگردد و فقط آن یک شخص را نشان دهد . ولی بعنوان موضوع فرهنگی از آن دفاع میکنید و نه بمعنای شخص .

پس نسبت به پذیرفته شده های ادراکی هم حب هست و تعلق نسبت بآن وجود دارد . مثلا وقتی میگوئید معارف حقه (معرفتهایی که حق است) حال آیا در چنین صورتی میتوان گفت که پذیرشهایی و تعلقهایی که موضوع آن نفس درک قرار میگیرد ، دیگر پذیرشهای سیاسی ـ نیست (هر چند موضوع در مرتبه ثانی اش سیاست باشد) ؟ مثلا شما مطالبی را حق میدانید . در بین مطالبی که حق میدانید نظام ولایتی را هم حق میدانید و در بین نظام ولایتی که حق میدانید اشخاصی را هم به بحاظ حقانیت نه به لحاظ شخص ، از حقانیت آنها دفاع می کنید یعنی از یک درکی که نسبت به شخصی بنام وجود مبارک علی بن ابیطالب (ع) جایی دارد ، ـ دفاع می کنید . دفاع شما از حقانیت حضرت علی (ع) ، بدان معنا نیست که حب شما را به شخص ایشان وقتی که دیگر عنایت به حقانیت و عدم حقانیت ندارید برساند . وقتی متوسل به حضرت علی (ع) میشوید و میگوئید یا علی (ع) و یا نماز توسل به حضرت علی (ع) را میخوانید و آرزو می کنید که کاش بودید و فرمانبرداری میکردید و به او میگوئید من غلام غلام تو هستم ، در اینجا التفات به مباحثی که اثبات شأن حضرت را در مقابل مخالف بکند و در معرفت ایشان بحث کند و غیره ندارید و اصلا ممکن است هیچیک از آن دلایل هم در آن ساعت یادتان نباشد بلکه شما منقلبید و دارید گریه می کنید و یا مبتهجید و لذا ممکن است اگر کسی در همین حال از

شما سئوال کند که آیا فلان آیه که در شأن حضرت وارد شده چیست ، بگوئید یادم نیست اما در عین حال اگر بگویند چرا اگر یادت نیست سینه میزنی و برای علی (ع) گریه می کنی ؟ ـ میگوئید ، مگر باید وقت سینه زدن آدم یادش به آیات باشد ؟ در هر حال اینها یک بحث دیگری است البته حین بحث از حقانیت یک مطالبی که در مورد نظام عالم و نظام ولایت و معرفت ولیی که در این نظام ولایت جایگاه دارد ، هم ممکن است که منقلب شوید ولی موضوع سخنتان مطالب معرفتی است .

حال اگر بگوئیم نظام معارف در جامعه پذیرفته میشود همانگونه که اشخاص پذیرفته میشوند ، همانگونه که اشیاء پذیرفته میشوند ، اگر نظام معارفی پذیرفته شود ، معنای پذیرش و ارتکاز آن ، غیر از معنای پذیرش شخص است هر سه اینها پذیرش و حب وتعلق هست ولی موضوعات که از اشخاص عوض شده و به ادراکات رسیده و از ادراکات به اشیاء میرسد لغت پذیرش را دیگر در سه تای آنها نوعاً بکار نمی گیرند . هر چند که حقیقتش اینست که سه تا پذیرش است ، همانگونه که سه تا حب و سه تا تعلق است که موضوعاتش مختلف است . آیا میتوان اینگونه گفت ؟

برادر جاجرمی : بهر حال ما در اینجا باید اوصافی را پیدا کنیم که بنام اوصاف زمانی محور تغییر باشند .

حجت الاسلام حسینی : اول باید تمام شود که آیا عینی ندارد که اخلاق ، احکام و تکنولوژی در هر سه باشد یا دارد ؟ یعنی اینطور شود که در یک رده سه ضربدر سه شده و را تحویل دهد .

برادر جاجرمی : اخلاق ، احکام و تکنولوژی باید در فرهنگ ، اقتصاد و تکنولوژی ضرب شوند . یعنی از بالا باید ضرب شوند . یعنی ما باید اخلاق سیاسی ، اخلاق فرهنگی و

و اخلاق اقتصادی هر سه را داشته باشیم . یعنی باید سه تا وصف داشته باشیم که بتوانند در مرتبه سرعت ، شتاب و نوخ شتاب ، در تغییر اخلاق نقش داشته باشند . بعبارت دیگر اگر اوصاف زمانی را بعنوان اوصافی که می توانند محور تغییر اخلاق ، احکام و تکنولوژی در خانواده جمع و دولت باشند بدانیم و از طریق سه وصف زمانی در آنها تغییر صورت میگیرد .

حجت الاسلام حسینی اگر عیبی نداشته باشد معنایش اینست که بحدها در طبقه بندی هم که میآئیم ، نباید عیبی داشته باشد که سیاست اول قرار گرفته ، فرهنگ دوم و اقتصاد سوم یعنی هر چند در آنجا اخلاق را اول گذشته ایم ، ولی ضریبهای آن اخلاق و ولایت را عیبی ندارد که پائین بگذاریم .

برادر پیروزمند : مباحث قبلی به نظر میآید که قبل از اینکه اوصاف زمانی و مکانی جامعه را بخواهیم قرار بدهیم ، نسبتهای اینها با هم معین شده و اصلی و فرعی بودن نسبت به تاثیر هر یك از اوصاف زمانی و مکانی نسبت بهمدیگر از اول معین شده و دیگر هیچ بحثی نیست که الان بخواهیم بآن بپردازیم . یعنی قبلا که می گفتیم سرعت ، شتاب و نوخ شتاب اوصاف زمانی است و کیفیت ، اثر و بردار اوصاف مکانی است ، همانجا می گفتیم نسبت تاثیر آنها ۲، ۲ و ۳ است و معین هم کردیم که فرضاً سرعت ، ۱، شتاب ۲ و نوخ شتاب ۳ است . در چنین صورتی وقتی اقتصاد ، فرهنگ و سیاست را جای آنها گذاشتیم ، طبعاً آنکه جای نوخ شتاب قرار گرفته ولایت بوده و تاثیرش هم ۳ است .

پس با توجه به اوصافی که قبلا نسبت به زمان و مکان گفته ایم متوجه میشویم که اصلی و فرعی این سه چگونه است که مثلا سیاست تاثیر بیشتری داده یعنی سیاست و دولت هم ۳ میشود ، و از آنطرف هم اگر در مباحثی که در جهت داشتیم توجه کنیم همینطور است ، یعنی چون ما حکومت را به جهت دادیم ، در خود اوصاف جهتی هم نقش جهتی یکی از آنها بیشتر

است و این اولویت باز در مراتب پائین تر سرایت میکند ولذا به نظر میآید که تقدم و تاخر هریك از این اوصاف روشن است .

نسبت به تعریف دیالکتیك از این اوصاف هم باید بگوئه ای باشد که ما یك جوهره ای را برای فرهنگ ، اقتصاد و سیاست معرفی کنیم که زیر هرکدام از اوصاف جهتی که قرار میگیرند یك شکل شدت بخودش بگیرد ، یك شکل ساختار و یك شکل گستره ، ما باید یك تعریف عام و مشترکی برای این سه بدهیم که این مفهوم عام وقتی زیر وصف شدتی جهت قرار میگیرد ، شکل شدتی و مفهوم شدتی بخودش بگیرد ووقتی زیر ساختار قرار میگیرد ، شکل ساختاری بخود بگیرد و وقتی هم که زیر گستره قرار میگیرد ، شکل گستره ای پیدا کند .

برای اینکه این تعبیر روشن تر شود ، وقتی ما میخواهیم در جامعه شدت ، ساختار وگستره را مطرح کنیم ، به این معناست که حالات انسانی معرف شدت اند ارتباط انسان با بیرون از خودش ، نحوه ارتباط انسان با کیفیات دیگر (اعم از انسانی و امکانی) معرف ساختار است و گستره همینطور آن ارتباطی که خود کیفیات جدای از انسان با همدیگر دارند بعبارت دیگر کیفیات در بیرون خودشان ارتباطی با همدیگر دارند . این ارتباط خاص آنها ، ارتباط خاصی را با انسان اقتضاء میکند . یعنی چون آنها اینگونه هستند ، انسان هم اینگونه با آنها ارتباط پیدا میکند . به علت این ارتباطات بیرونی اگر انسان در این شرایط قرار بگیرد ارتباط اینها با انسان هم اینگونه میشود . پس ارتباطات ساختار میشود ارتباطات انسان با امکان و شدت هم وضعیت خود انسان میشود .

حال اگر این دو تا حرف را با همدیگر جمع کنیم ، به نظر میآید که وقتی اوصاف زمانی بخواهند زیر شدت قرار بگیرد ، (در جامعه باید سه تا مفهوم انسانی بخودش بگیرد و وقتی که تحت ساختار جهت قرار میگیرد باید ساختار ارتباطی را در سه بخش فرهنگ ، اقتصاد و سیاست نشان

دهد و وقتی هم که در گستره قرار میگیرد باید یك ارتباطات امکانی را معرفی کند .

با روشن شدن مطلب فوق مشخص میشود که دیگر لازم نیست در سه رتبه شدت ، ساختار و گستره که فرهنگ و سیاست را معرفی می کنیم ، در همه اش انسان یا پذیرش انسان حضور داشته باشد بلکه وقتی که ما میگوئیم ارتباطات امکانات با هم اینگونه است ، خوب اینگونه است و کاری به پذیرش من ندارد چه من بپذیرم یا نپذیرم اینگونه است .

حجت الاسلام حسینی : اگر ارتباط بین امکانات اینگونه است ، آیا مبدل آن چیست ؟ یعنی در زمان باید تغییر کند .

برادر پیروزمند : اگر مبدل بمعنی مغیر است ، این بر می گردد به انسان . یعنی چون در جهت به انسان بر می گردد ، در زمان هم مبدل و مغیر بودن انسان حفظ میشود منتهی وقتی داریم در نفس سیاست ، فرهنگ و اقتصاد در بخش خاصی مثل گستره توجه می کنیم با توجه به اینکه گستره مبین ارتباط امکانات است ، دیگر آن فرهنگ و سیاست و اقتصادی که تحت ساختار قرار میگیرد نیست .

حجت الاسلام حسینی : یعنی از موضع جهت ، ساختار و گستره ، خود اقتصاد را کانه تقسیم می کنید شدتش را به انسان ساختارش را به ابزار و تاثیراتش را به خود ماده مید میدهد که فرضا یك جاذبه یا یك نظام یا یك تاثیرات خاصی را مشخص میکند .

برادر پیروزمند : ما باید جوهره اصلی که ما برای اقتصاد فرهنگ و سیاست می پذیریم معرفی کنیم و در این معرفی میدانیم که باید چگونه باشد .

حجت الاسلام حسینی : حال جهت تبیین ما به الاختلاف اینها ، اگر در سیاست بگوئید موضوعش نظام حبی است که حب انسانی گفته میشود چطور است ؟

برادر پیروزمند : در اینصورت ممکن است در سیاست تحت شدت قرار بگیرد . یعنی اگر بجای شدت روحیات انسانی ، و بجای ساختار ارتباط انسانی با بیرون و بجای گستره ارتباط امکانات بگذاریم ، وقتی میگوئیم تعلقات روحی انسان شاید در سیاستی که تحت شدت قرار میگیرد جای بگیرد ـ مثلا اگر اخلاق باشد میشود اخلاق سیاسی .

برادر انارکی : یعنی در واقع سه تا سیاست داریم یک سیاست تحت اخلاق داریم ، یک سیاست تحت احکام و یک سیاست تحت تکنولوژی ، آن سیاستی که تحت اخلاق است می‌شود " ساختار حب " .

برادر پیروزمند : مفهوم دیگری که ممکن است جهت مخلوط نشدن مفهوم پرسش بما کمک کند اینست که چنانچه امر ثابت را جهت و جهت را هم پرسش قرار دهیم سه تا وصفی که برای جهت عنوان

می‌کنیم شاید بهتر است بروز پرستش در انسان را بعنوان شدت یا اخلاق ، بروز پرستش در ارتباط انسان وجهان را بعنوان احکام وبروز پرستش در ارتباط خود جهان را بعنوان تکنولوژی مطرح کنیم .

حجت الاسلام حسینی : اگر اوصاف راجداگانه مطرح کنیم ، باید ازمجموعه آنها خود سیاست مشخص شود . یعنی اگرماگفتیم " ساختارحب " (حبی که موضوعش انسان است) آیاجایش کجاست ؟

برادر پیروزمند : این راشاید بتوان بعنوان " اخلاق سیاسی " مطرح نمود .

حجت الاسلام حسینی : بعبارت دیگرمیتوان آنرا نظام حب در انسان نامید . پس مابایداوصاف متعدد سیاست را (نه ازموضع زمان ومکان کردن) بنویسیم وسپس برای معرفی سیاست آنهاراجمع بندی کنیم در اینصورت دیگرلزوماً جامعه ای درنظرداریم که مکان آن مد نظر باشد .

حال اگرنظام حب (که موضوعش انسان باشد) بگوئیم، همان " اخلاق سیاسی میشود ، ولی اگر" سیاست سیاسی " راخواستیم چطور؟

برادرجاجرمی : آیادراینجاتفاوت اخلاق باسیاست چیست ؟

حجت الاسلام حسینی : اخلاق مطلق پرستش است بدون قید خصوصیت ، شدت پرستش است ولی موضوعش خدای متعال است حال برمحور پرستش خدای متعال شمایک نظام حبی دارید که خلیفه الله و نمایندهٔ خدا راد وست میدارید ، مثلاً نسبت به امام خمینی حب دارید واو را نائب خلیفه الله میدانید وهمین دوستی علت اطاعت میباشد . امام خمینی هم برمحورپرستش خدا دولت دارد که بتواند بشماکمک کند وشمارادر رشدتان سرپرستی کند . پس حبی که بین والی ومولی علیه است وعلت ارتباطشان میشود باید شدت پیداکند (چراکه حب هم شدت وضعف دارد مثلاً یک موقع است که هم امام خمینی شماراکم دوست میدارد وهم شماامام خمینی را کم دوست دارید ولی یک موقع است که هم امام خمینی شمارابیشتردوست دارند وهم شماایشان رابیشتردوست دارید ، هم او در سرپرستی بیشترمیل دارید که شماراه طرف بهشت ببرد وهم شمابیشتر دوست دارید که ازایشان اطاعت

کنید) واین شدنی است که در نظام مدیریت آمده است .

حال ببینیم که آیا سیاست سیاست چه میشود ؟ اگرگفتیم که یک نظام توزیع حبی داریم (منظور احکام سیاست است) اینجا مثلاً نظام مدیریتی میشود که حق وباطل راوحقوق سیاسی رامعین میکند ، در قسمت قبل حب بود ولی اینجا توزیع حب است که مرزحب رامعین میکند . حال سیاست سیاست را چه بگوئیم ؟ اگرمابتوانیم هرسه خانه ای که در زیر سه سیاست در جدول وجود دارد راپرکنیم قطعاً باید تعریف سیاست مشخص شده باشد به همین ترتیب اگربتوانیم ۹ خانه ای که زیرمجموعه سه فرهنگ واقتصاد است راپرکنیم، مابه الاختلاف آنها هم باید واضح شده باشد .

برادر پیروزمند : هرکدام ازاوصاف جهتی به سه وصف زمانی وهرکدام از اوصاف زمانی به سه وصف مکانی تبدیل میشوند یعنی تحت سیاست خانواده ودولت وجمع میآید لذا دیگراخلاق سیاسی خانواده و دولت وجمع رادارایم دراینصورت سیاست سیاست یعنی چه ؟

حجت الاسلام حسینی : هرگاه سیاست رابجای جامعه قرارد هیم، تقسیمات آن چه هستند ؟ دراینجاهم مجبورهستید اخلاق وسیاست وتکنولوژی رابنویسید چراکه فرض این است که آن سه تا در سیاست ضرب میشود ، یعنی اگرموضوع تقسیم ما سیاست باشد وله جامعه چه میکنید ؟

برادر پیروز مند : ما باید فعلاً تقسیمات جامعه رامتوجه شویم تابعد به سیاست برسیم .

حجت الاسلام حسینی : برعکس، اگرماالان سیاست رابالای جدول گذاشته ویکبارهم فرهنگ و سیاست رابالا گذاشته وتقسیم کنیم ، باید حتماً موضوع مبین شده باشد .

برادر انارکی : شماسیاست واقتصاد وفرهنگ رابالا نگذارید بلکه همان جامعه رابالا بگذارید دراینصورت تقسیمات زمانی سیاست وفرهنگ واقتصاد میشود .

حجت الاسلام حسینی : مامیخواهیم سیاست راتعریف کنیم .

برادر انارکی : سه وصف زمانی باید درآن سه وصف جهتی ضرب شوند ، یعنی سیاست و

اقتصاد وفرهنگ یکبارباید دراخلاق ضرب شود ، یکبار دراحکام ویکبارهم در تکنولوژی ، وقتی که ضرب کنیم، ضرب سیاست دراخلاق میشود نظام حب ، ۰

برادرچاجرمی : اینکه فرمودید ماسیاست یااقتصاد یافرهنگ را بعنوان یك موضوع بالای جدول بگذاریم، براساس آنچه قبلا گفته ایم وآنچه آقای انارکی فرمودند شاید لازم نباشد (س : یعنی خارج ازموضوع میشود ؟) چراکه ماموضوع رادرضرب همین جدول میتوانیم بفهمیم، یعنی مثلاً میتوانیم مفهوم اخلاق سیاسی رابفهمیم ۰

حجت الاسلام حسینی : آیاچگونه بفهمیم ؟ ماهم دلمان میخواهد این رابدانیم ولکن بذهنمان میرسد که اگراحتمالاتی که بذهن میآید طرح کنیم ودچاراشتباه نشویم وبرای هریك از احتمالات جا معین کنیم ، بعدازآن میتوانیم یك جمع بندی کرد ، ویك تخمینی برای هریك ازموضوعات داشته باشیم ۰ مثلاً یکی ازاحتمالات اینست که آیاحب درتکنولوژی میآید یانه ؟ حال اگرمعنای نظام توزیع اختیارات رابگونه ای آوردیدکه احکام سیاسی اینجابود ، آیانظام مدیریت بعداً بایك روش خاصی اداره نمی‌کند ؟ افراد راتقسیم کرده واختیارات هم بآنهاداده ، ولی هرکدام ازاختیاراتشان رایك نحوه اعمال میکنند حال آیااعمالشان میآید اینجایانه ؟

برادرانارکی : ظاهراً به نظرمیرسد که همین اعمال یافرماندهی‌ای که درتکنولوژی مطرح است باید درقسمت سوم بیاید ۰

حجت الاسلام حسینی : باصطلاح نرم افزاری که برای اداره است غیراز سخت افزار است سخت افزار عبارتست از تانك و زره پوش وبیل وتراکتور وکارخانه وغیره ولی روشی که روش رفتار مدیر را تنظیم میکندکه ازاین اختیارات وحقوقی که داده اند ، میتواند استفاده کند ، اگراین روش نباشد ، ولو اختیارهم داده باشند ، نمیتواند برنامه ریزی کند ، نمیتواند اعمال کند ، نمیتواند مدیریتش راجاری کند آیامیتوان چنین گفت ؟

برادر پیروزمند : برطبق بیان شما دومی عبارتست از حقوقی که مولی علیه دارند ولی سومی میشود روش توزیع اختیارات ؟

حجت الاسلام حسینی : تنظیمات اداری میشود باروش توزیع اختیارات ؟

برادر پیروزمند : مدیریت کاری جز توزیع اختیارات نمیکند وروش مدیریت هم میگوید که او به چه کسی چقدر کاربدهد ، یعنی روش توزیع اختیارات میشود روش مدیریت .

برادر جاجرمی : روش مدیریت اینست که یک جا تمرکزی اداره شود یا غیرتمرکزی ؟

حجت الاسلام حسینی : اگرنظام حقوق یا نظام مدیریت یا نظام توزیع اختیارات رابنویسیم در اینجا حقانیت اختیاروحد ومرز اختیاررامعین میکند ولکن بجریان درآوردن اختیاری را که به او داده اند اینست که برنامه می‌ریزد ، فرمان میدهد ، اداره میکند ، درست است که این امر در چارچوبه میزان اختیار است ، ولی بهرحال داردیک تنظیمات اجرائی میکند که دیگر اسم این رانمیتوان نظام توزیع اختیارات گذاشت ، مثلاً دریک اداره اختیار پنج نفر را برای ساختن میکروفون بشما واگذار کرده اند دراینجا شما یگرامروز یک برنامه دارید ویک سری رفتاررامیخواهید وفردا فاز دوم برنامه تان است که یک سری رفتار دیگری رامی‌طلبد ودرامروز وفردا به حدود اختیاراتتان تمسک میکنید یعنی حدود اختیارات نسبت به مراحلی که شما درآن هستید وفرمان به انجام کارهایی میدهید کانه یک بستر وسیعتری راداردودرهرمرحله نکیه تان به اینست که این نحوه تنظیم واین نحوه فرمان دادن درحدود اختیارات شما هست . یعنی کیفیت رفتار شما هرروز که عوض میشود ، درمحدوده اختیارات است . البته میتوان آنرا اینگونه هم معنا نمود که " مولی علیه امروز حد اختیارش نیست که فقط این رفتار راانجام دهد " ولی میتوان آن راازنظام توزیع اختیارات هم تغییرنمود ولکن در نظام توزیع اختیاراتی که سازمان مدیریت راد رست میکنند وده اینکه برنامه ریزی راازموضع مولی علیه نگاه کنیم چراکه ازموضع مولی علیه نگاه کنیم، روز دوم، سوم، چهارم، ... وهم وغیره همه اش محدود

نحوه رفتارش به توزیع اختیارات است ، اما اگر از موضع ولی نگاه کنیم که سازمان را دارد تقسیم کار میکند و پرسیده شود که چرا چنین کاری کردید ؟ جواب میدهد که برای اینکه این غرض را از من انتظار داشتند و این حد هم اختیار دارم .

حالا اگر بگوئیم تنظیمات اجرائی و اینجا بگوئیم تنظیمات سازمانی آنوقت اینجا تنظیمات سازمانی است البته میتوان بآن نظام حقوق هم گفت ، بشرطی که بتوانید اثبات کنید که این نظام سازمانتان مربوط به احکام است و نه اینکه بگوئید خصوصیات کلی اش در احکام گفته شده است که مثلاً شخص ولی باید مجتهد باشد ، قاضی باید مجتهد باشد و غیره که یك چنین کلیاتی در گزینش عنوان شود بلکه سازمان اداره و تشکیلاتش گفته شده باشد ، مثلاً در خطبه مبارك نهج البلاغه هست که طبقات مردم هفت دسته اند .

برادر پیروزمند : اگر یك مفهومی از سیاست در ذهن نداشته باشیم چگونه میتوانیم آن را بکار بگیریم ؟

حجت الاسلام حسینی : برای اینکه ما بتوانیم احتمالات را جمع آوری کنیم ، گفتیم که میتوانیم اینگونه تقسیم کنیم ، بعد وقتی که به یك نتیجه ای رسیدیم آنرا به اینجا منتقل کنیم یعنی این کاری را که در حرف زدن انجام میدهیم همین کار را در چارت یکمقدار مشخص تر کنیم .

برادر پیروزمند : اگر براساس چارت قبلی بخواهیم یکی از موضوعات چارت جامعه را تقسیم کنیم وضعیت بقیه مهره ها چه میشود ؟

حجت الاسلام حسینی : این موضوع را بالا میگذاریم برای اینکه دو تا مهره دیگر را هم بتوانیم جا دهیم یعنی بجای اینکه یك چارت ۲۷ تایی بگذاریم ، کادر بخش مکانی اش را حذف می کنیم و یك بخش زمانی وجهتی تنها را برای هریك معین می کنیم ، تا نتیجتاً ۹ تا خانه بدست آید .

برادر حسینیان : آیا میتوان جهت سیاست را در سیاست اخلاق و زمان سیاست را در سیاست

احکام ومکان سیاست راد رسیاست تکنیك بگذاریم ؟

حجت الاسلام حسینی : د راینجا باز شما چند تا چیز د ارید برای ساختارهم د رسیاست سه تا چیز میتوانید بنویسید میتوانید برای خود ساختارهم سه تا مطلب بنویسید .

برادر راد ارکی : آیا آن سه تا مطلب بصورت خانواده وجمع ود ولت است ؟که مثلاً د رقسمت اول خانواده ، جمع ود ولت شود ود رقسمت دوم بجای خانواده چه باید بگذاریم ؟ عین همانجایی که معنای سیاست د رقسمت اخلاق " نظام حب " ومعنای سیاست د راحکام" نظام مدیریت " شد ، آیا معنای خانواده د رسیاست اخلاق معنای خانواده د رسیاست احکام چه میشود ؟

حال اگر معنای فرهنگ واقتصاد را هم مثل سیاست بدست آوریم، رده زمانی جدول پر میشود (چگونه ؟) به این ترتیب که باید دید که مثل سیاست معنای فرهنگ د راخلاق ، احکام و تکنولوژی چه میشود ؟

حجت الاسلام حسینی : آن جدولی که ماکشیدیم برای اینست که احتمالات وتخمینهای خود راجمع بندی کنیم وبه برای اینکه جا معه راتبیین کنیم . لذا وقتی شماجدول جامعه رامطرح میکنید هرخانه اش راهم خود تان باید تبیین کنید .بعبارت دیگرحرف ما اینست که اگر تخمین راد رمورد یك موضوع مشخص کرده واختلافش راباد وتا تخمین راجع به د وموضوع د یگر ملاحظه کنیم ، قاعدتاً آن موضوع اول رابالاجمال هم که شده ، تعریف میکند .

برادر رجاجرمی : د رهمین جدول هم چنین امکانی وجود دارد ، مثلاً میتوان اخلاق سیاسی را با اخلاق فرهنگی مقایسه کرد .

حجت الاسلام حسینی : اگرسه خانه مکانی نظام حب سیاست خانواده ، نظام حب سیاست جمع ونظام حب سیاست د ولت ، بنویسیم، د راینصورت اولی د رخانواده مطرح میشود ود یگرکاری با خود سیاست ندارد .

برادرجاجرمی : میتوان مکان رادریك مرتبه مد نظرقراردادودرمرتبه بعدی آن رانشان داد و فعلاً بگوئیم که فرق نظام حب درسیاست با نظام حب درفرهنگ و نظام حب دراقتصاد چیست ؟

برادرانارکی : اگرجامعه راتقسیم کنیم، درون خود جامعه مشخص میشود که چه اوصافی دارد چه زمان ومکانی دارد وبه اینکه ۹ تاتعریف راجع به جامعه درجاهای مختلف بدست آید .

حجت الاسلام حسینی : اگرباشدکه درون آن پیداشود ، بیرون و ربط آن هم مشخص گردد خوب جامعه هم باید مشخص شده باشد ، جامعه که نمیتواند غایب باشد .

برادرانارکی : مثلاً مشخص میشود که سیاست درجاهای مختلف که برود مثلا اگر در اخلاق احکام یاتکنولوژی برود چه معنایی پیدامیکند ؟ درون جامعه راکه ماایندونه پیدامی کنیم ولی اینکه جامعه درجاهای مختلف ودرخانه های مختلف که قرار بگیرد ودرچیزهای مختلف که ضرب شود معنایش چه میشود ، ازاین درنمی آید ، اگرهم بگوئید وقتی که بیرون وربط آنرا هم پیداکنیم درمیآید خوب اگر راجع به سیاست هم بخواهیم چنین کنیم ، خیلی طول میکشد .

حجت الاسلام حسینی : بایدآن راخلاصه کنیم وایطوربگوئیم که بجای سه تا ۲۷ تا ، سه ، ۹ تا مطرح کنیم وبعد بیرون ودرونش راهم درجدول بیاوریم وباز هم تقسیمات راخرد ترکرده وجدول راکوچك کنیم . درهرحال برای اینکه شمااحتمالا تتان راجابد هید ونسبت آنهارابهم بسنجید چکارمی کنید ؟ حتی اگربگوئید نسبت با نها حرف زده وهرآنچه که بذهن میرسد رابدون ملاحظه نسبتشان قرارد هیم ، باز هم موافقم .

برادر پیروزمند : دراینجاظاهراً داریم ازتقسیم موضوعات استفاده میکنیم منتهی حاج آقا میخواهند ازهمین جدول درمقایسه احتمالات کمك بگیرند ولذا معلوم است که آن شکل راپیدا نمی کند . یعنی وقتی سیاست را بالا میگذارند وبعد میخواهند احتمالات مختلف راراجع بآن مطرح کنند ، این غیراز آن شکلی است که بیائیم برای سیاست اوصاف جهتی وغیره مطرح کنیم .

حجت الاسلام حسینی : ما میگوئیم برای پیدا کردن احتمال راجح هم، خود مطلق اگر معجزه ای دارد که میتواند عینیت را تغییر دهد ، باید بتواند احتمالات و تخمینهای ذهنی را هم هماهنگ کند والا اگر در این حد هم نتواند تخمینهای ذهنی را هماهنگ کند چگونه میتواند با آن آثار عینی را هماهنگ نمود ؟

برادر رجاجرمی : این احتمالاتی که میفرمائید جدا از اینکه روی چارت برود ، میتوانیم آنها را کنار هم بنویسیم ومفهوم مشترکی که حضرتعالی مورد نظرتان است را از آن بدست آوریم .

حجت الاسلام حسینی : آیا در کنار هم که می نویسید میخواهید آنها را با هم مقایسه هم نکنید یا نه ؟

برادر رجاجرمی : مقایسه هم میشوند .

حجت الاسلام حسینی : مقایسه آنها با جدول صورت میگیرد یا تخمین است ؟

برادر رجاجرمی : در همین جدول مشخص میشود ولی جدولی که قبلاً بحث میکردیم .

حجت الاسلام حسینی : اگر اینگونه است ، مطلب تمام است .

برادر رجاجرمی : اگر ما اخلاق را بعنوان شدت پرستش تعریف کنیم، مشخص میشود که موقعی که این شدت ، در سیاست ، فرهنگ واقتصاد میآید ، سه تا مفهوم شدت را باید در سه نسبت ملاحظه کنیم که در وحدت ترکیبی جامعه سه وصف نوع شتابی شتابی وسرعتی را بدهند ، یعنی تفاوت مفهوم شدت در ضربی که در مفهوم سیاست ، اقتصاد وفرهنگ میشود را با ملاحظه همین سه تا میتوان بدست آورد ، برای ملاحظه احکام در فرهنگ ، اقتصاد وسیاست باز دوباره باید سه مفهوم اجمالی از اقتصاد وسیاست وفرهنگ داشته باشیم که وقتی در احکام ضرب میشوند تغایرشان ملاحظه گردد ، بهمین نحوه وقتی تکنولوژی در این سه ضرب میشود ، مفاهیم این ضربها را باید بدانیم، بنابراین از اول هم اینطور نبود که بیائیم اول جامعه را به اینصورت تقسیم کرده واول ۹ تا خانه آن را بدست آورده وسپس مفهوم جامعه را بدست آوریم بلکه ما از اول یک مفهومی از جامعه داشتیم وبعد آن را به یک اوصاف جهتی، زمانی و

مکانی تقسیم کرد یم وسپس جامعه رااجمالاً بعنوان یك نحوه وحد ت ترکیبی که بین انسان وامکـــــا ن ملاحظه میشود تعریف کرد یم واین مفهوم اجمالی راهم ازتعریف تقسیمات جهت وز مان ومکان بد ســت نیاورد یم بلکه اجمالاً یك چیزی د اشتیم، بنهمین معنا باید اجمالاً از سیاست وفرهنگ واقتصاد هـــم مستقل ازاین جد ول یك ادراکی د اشته باشیم وبعد درتبیین اینکه سیاست د رجاهای مختلف کـــــه می‌گرد د معانی‌اش چه میشود ، ازجد ول استفاد ه می‌کنیم، معنای روشنترشد ن سیاست غیرا زاینست که مابرای همان اجمال هم آن را د رجد ول برد م مشخص‌کنیم • اگرمااجمالاً از اقتصاد ، فرهنگ وسیاست تعریف نداشته باشیم ، نمیتوانیم ضربهای آنرا انجام د هیم •

برادر پیروزمند : ازآنطرف هم این‌اشکال وارد میشود که برای اینکه شمایك مفهوم اجما لی ارائه د هید وآنرا د رهمه مواضع جریان د هید ، د رجاهایی گیر میکنید ومبهم میشود •

برادرجاجرمی : اگراین حرف د رست باشد قبل ازتقسیمات جامعه هم باید جهت مشخص‌کرد ن تفاوت جامعه باتاریخ ، انسان و با اشیاء یك جد ول می‌نوشتیم ومفهوم اجمالی جامعه راازآن‌جد و ل بد ست میآورد یم وبعد به تقسیمات آن میپرد اختیم وحال آنکه چنین کاری نکرد یم، اگربنا باشد که برای مشخص شد ن مفهوم اجمالی هم جد ول احتیاج د اشته باشیم د راینصورت حرکت ممتنع میشود •

برادر پیروزمند : میفرمایند براساس احتمالات مختلفی که راجع به مفهوم اجمالی مطرح میشود ، جد ول د رست کنیم •

برادرجاجرمی : احتمالاتی که میفرمائید د رضرب اوصاف مختلف (نسبت به یك مفهوم) د رمـد ل بد ست میآید یعنی تبیین آن مفهوم رانتیجه میدهد وبه اینکه خود آن مفهوم اجمالی رابخواهیم از جد ول بگیریم، جد ول باید ملاحظه تبیین ادراکات مارانتیجه بد هد •

حجت‌الاسلام حسینی : یعنی منطقتان هماهنگ با نظام شناختتان نیست (بنابراین قول) شناخت قوه ای است که کارکرد ه واحتمالاتی راتحویل میدهد بعد د ر تبیین آنها شما ازمنطق کمـــك

میگیرید .

برادر سلیمی : میگویید اگر ما یک فرمول کلی داریم، که یک جهت ، یک زمان و یک مکان را معرفی میکند ، اگر جهت را اصل بگیریم وقتی که در زمان میخواهیم تقسیم کنیم چنانچه چارتی که شما هم میفرمائید بکشیم، باید در آن همان جهت را اصل کرده و جهت را در زمان ضرب کنیم لذا اگر سیاست را هم آن بالا گذاشتیم باید توجه داشته باشیم که اخلاق و احکام و تکنولوژی که جهت ساز بودند را ضرب کنیم و به اینکه خود سیاست را مستقل از آنها تقسیم کنیم والا سیاست یک چارت جداگانه میشود همینطور فرهنگ و اقتصاد و چارت دیگر میشوند که هیچ ربطی هم به یکدیگر ندارند ولی اگر جامعه را تقسیم کنیم و در رده اول اخلاق ، احکام و تکنولوژی را قرار دهیم قطعاً سیاستی که تحت شمول هریک از آنها قرار میگیرد خصوصیت خاصی دارد یعنی اخلاق مقید به سیاست میشود و گفته میشود اخلاق سیاسی چرا که اخلاق جهت است ولذا احاکم برمعنایی که تحت آن است میباشد .

برادر رازانی : آیا نمیتوان بجای اخلاق سیاست " نظام حب " بجای احکام سیاست "نظام مدیریت " و بجای تکنولوژی سیاست چیز دیگری قرار داد هم و به این ترتیب جایگاه فرهنگ و اقتصاد و سیاست را نسبت بهم مشخص کنیم ؟

برادر سلیمی : بعبارت دیگر میتوان سه وصف دیگر برای سیاست عنوان نمود .

حجت الاسلام حسینی : سه وصف آن خانواده ، جمع و دولت هستند .

برادر رجاجرمی : اگر منظور شما اینست که برای خود سیاست بعنوان یک موضوع سه تا جهت عنوان کنیم(مثل جامعه که سه تا جهت اخلاق ، احکام و تکنولوژی را برای آن مطرح کردیم) همینطور سه وصف زمانی و مکانی برای آن عنوان کنیم، روشن است که این امر به تسلسل کشیده میشود چرا که اوصاف زمانی سیاست را هم که میخواهیم مشخص کنیم برای اینکه مفهوم دقیقش روشن شود ، باید آنها را بالای جدول قرار دهیم و دوباره سه تا جهت برای اوصاف زمانی سیاست بدست آوریم و این کار راه بجایی ندارد و ما

اگرمورد نظرشما اینست که ما احتمالات راکه الان مطرح می‌کنیم، یعنی همین ضربهایی که در این جدول وجود دارد راکنارهم بگذاریم، چنین‌کاری امکان پذیرنیست وهمان مطلبی است که آقای انارکی هم میفرمایند .

حجت الاسلام حسینی : ... اگرشما توانستید بخشهای مختلف راعلی‌حده مطرح کنید، دیگر طبیعتاً نسبت بین آنهارامیتوانید ملاحظه کنید که این مختص این بخش است ونمیتواند در بخش دیگری برود، یعنی‌مامثلاً یك تخمینی نسبت به خانه "۳/۳/۳" می‌زنیم ویك احتمالی هم برای خانه "۳/۳/۲" میدهیم همینطوراحتمالی نسبت به خانه ۳/۳/۱ داده میشود، آنوقت این سه تا را که شما اول کارخرد کردید وبعد هم خانه های ۳/۳/۳ و ۳/۳/۲ و ۳/۳/۱ رامعین نمودید وبعد سومی راهم مال هرسه خانه، معین کردید، بعدش که میخواهید فرهنگ رابگوئید وقتی به فرهنگ میرسید دیگر دز هنتان اشتباه نمیشود که آیافرهنگ دراخلاق است یافرهنگ دراحکام یا تکنولوژی چراکه قبلا آنهاراگفته اید .

برادرحاجرمی : درمجموع ۲۷ احتمال راجع به فرهنگ واقتصاد وسیاست درضرب آنهادراخلاق احکام‌وتکنولوژی وخانواده، دولت وجمع بدست میآید، یعنی درواقع همان‌جدول جامعه رامیتوانیم برای خانه هایش مفهوم بنویسیم .

حجت الاسلام حسینی : بهراندازه که بتوانید برای این خانه هامفهوم بنویسید به همان‌اندازه احتمالات مشخص ترومبین ترمیشود، البته اگرمی‌توانستیم برای‌هرمفهوم درون، بیرون ربط که نمیتوانیم باید به همان نسبتی که میتوانیم انجام دهیم، مثلاً الان بیرون رادراینجاذکرنمی‌کنیم که آیانسبت به سیاست، بیرون واقعاً فرهنگ، اقتصاد وسیاست است یااینکه بیرونش چیزهای دیگرهستند ؟

برادرحسینیان : آیامیخواهیم اینهاراهرکدام ضربدرجهت کنیم ؟

حجت الاسلام حسینی : میخواهیم ببینیم که ادراك اجمالی اینها چیست ؟ مثلاً میدانیم سیاست

یعنی اداره ولی نمیدانیم که اداره بمعنای نظام اداره است ، بمعنای تنظیمات اداره است ؟ بمعنای حب درونی است و درهرحال باید روشن شود که جوهره این اداره چیست وساختارش کدام است . برای اینکارآنرا بالا می نویسیم وسعی می کنیم که شدت ، ساختارو گستره آنرا بدست آوریم همچنانکه درتقسیمات بعدی آنرا سعی می کنیم بدست آوریم .

براد رپیروزمند : سه وصف جهت بترتیب معرف شدت ، ساختاروگستره هستند ولی سیاستی که تحت اخلاق قرارمیگیرد باید مفهوم شدت بدهد سیاستی که تحت احکام قرارمیگیرد معنای ساختار دهد وسیاستی که تحت تکنولوژی قرارمیگیرد معنای گستره بدهد .

براد رسلیمی : سیاستی که زیربخش اخلاق قرارمیگیرد خودش شدت سیاست درحب است و سیاستی که در بخش احکام است ، ساختارسیاسی است .

حجت الاسلام حسینی : اگرچنین چیزی باشد آیابرای خود سیاست هم زمان مطرح است یا اینکه نیست ؟ مثلا آیامیتوان برای آن نرخ شتاب وشتاب وسرعت عنوان کرد یانه ؟

براد رسلیمی : سیاست خودش یك وصف زمانی است .

حجت الاسلام حسینی : آیاوصف مرکب است یاغیرمرکب ؟ اگرسیاست نرخ شتاب ساز است آیا خودش امرمرکب ومتغیراست ؟ وبعبارت دیگرد ارای خصوصیات ترکیب هست یانه ؟

براد رپیروز مند : تغییراتش درمراحل وضعیت مطرح است ولی درجدول وضعیت ملاحظه زمان ومراحل نمیشود بلکه اوصاف جهت ساز، مکان ساز وزمان ساز مطرح اند ، حال اگرد روضعیتهای مختلف این راپیداکنیم، طبعاً جریان فرهنگ ، اقتصاد وسیاست رامیتوانیم ملاحظه کنیم، یعنی اگر جدول مراحل بعدازاین جدول است .

حجت الاسلام حسینی : اگرکسی بگوید همان عناوین قبلی راد رخود سیاست ضرب کنید ویگوئید سیاست سیاست ، فرهنگ سیاست واقتصاد سیاست ، چگونه است ؟ (س : چرا اینکارراکنیم ؟)

برای اینکه اوصاف زمانی سابق راد رسیاست ضرب کنیم یعنی همان معنای نوخ شتاب ، شتاب وسرعت راد رخود ش ضرب کنیم .

برادر پیروز مند : آیاد رچارت وضعیت ؟

حجت الاسلام حسینی : نه د رچارت شناسایی وضف ، اوصاف هم خود ش یك وصفی دارد و تغییراتی دارد .

برادر پیروزمند : قرارشد که اوصاف زمانی راد رجدول مکانی بشناسیم .

حجت الاسلام حسینی : بهرحال آیابرای اوصاف مکان قائلید یا نه ؟ آیابرای نفس وصف مکان قائلید ؟ آیاخصلتهارا مرکب ومتغیرمیدانید یا نه ؟ اگرتغییرمی کنند حتماً ترکیب هم دارند ودرایصورت آیامیتوان درجدا قل آنهارا زمانی ومکانی کرد یا نه ؟

برادر حسینیان : مثلاً مکان سیاست میشود خانواده سیاسی ؟

حجت الاسلام حسینی : باید مولد نفس سیاست باشند ، یعنی باید یك اوصاف نفسانی را ذکر کنید .

برادرحسینیان : پس اوصاف رانمیتوان درابنها ضرب نمود .

حجت الاسلام حسینی : آنکه یك بحث علیحده است آن بحث جامعه است ونه بحث وصف .

برادرحسینیان : ولی سرعت ، شتاب ونوخ شتاب را اقتصاد ، فرهنگ وسیاست نامیدند .

حجت الاسلام حسینی : متناظرآن باید ذکرشود ، جای اینهاباید یك چیزی آنجاذکرشود ، آنوقت اگربخواهیم بگوئیم نوخ شتاب سیاست ودراحتمالات ، ۹ احتمال برای آن مطرح کردیم قاعدتاً باید بتوانیم ۹ مرتبه تغایرش رابااین ذکرکنیم ، یعنی اگر۹ بار اختلاف یك چیز رابا چیز دیگر توانستید ذکرکنید ، به نظرمیآید که به نسبت میتوانید اختلافش رابصورت تبیینی بیان کنید یعنی اختلافات ازاجمالی ترینش که اداره ، معرفت (ادراك) وتاثیرمادی است ، این اجمالی ترین را هرقدر

بتوانید بیشتروصف کنید ، مبین ترمیشود ، وهرچند هم که بتوانید اوصافتان را منظم تربنویسید ، قدرت تعریفتان بالا ترمیرود .

برادرسلیمی : ممکن است برعکس آن هم به نظربیاید .

حجت الاسلام حسینی : برعکس آن چنین است که " هرقدر اوصاف شیی را حذف کنیم روشنتر میشود " یعنی " هرقدر از مابه الاختلاف بطرف مابه الاشتراک برویم ، مابه الاختلاف بیشتر تبیین میشود " واین غلط است .

برادرسلیمی : ازمابه الاختلاف بطرف مابه الاشتراک نمیرویم بلکه تامابه الاشتراکهارا پیدا کنیم نمیتوانیم مابه الاختلافهارا هم خوب تبیین کنیم .

حجت الاسلام حسینی : مابه الاشتراکهاراکه پیدا کرده ایم وعبارتند ازاخلاق ، احکام ، تکنولوژی ونیز فرهنگ ، اقتصاد وسیاست .

برادرسلیمی : حال شما میفرمائید برای اینکه مفهوم خود سیاست مشخص شود ، باید ۹ تاتقسیم مطرح کنیم درحالیکه خود مفهوم اجمالی که ازسیاست داریم آن تقسیمات ۹ گانه رامشخص کند .

حجت الاسلام حسینی : آیا نسبتش به این ۹ تا مبین خودش است یا اینکه خودش بخودی خود مبین است ؟

برادرجاجرمی : آن نسبت رابه اجمال میتوانیم مطرح کنیم ، مثلاً میتوان گفت وقتی اداره را درخانواده ، اخلاق ، تکنولوژی وغیره می کنیم بچه معناست وایندها همه رامیتوانیم بعنوان احتمالات مختلف راجع به رفتن یك مفهوم درمواضع مختلف طرح کنیم .

حجت الاسلام حسینی : به خانواده وغیره که ببرید ، معنایش اینست که دیگراین باید مبین شده باشد تابه خانواده ببرید اگرسیاست رادراین ۲۷ خانه که دارید (یعنی شدت ، ساختار ، گستره ، نوع شتاب ، شتاب ، سرعت ، ترکیب ترکیب ترکیب ، ترکیب ترکیب وترکیب) بتوانید ضرب

کنید و ۲۷ اختلاف ذکرنمائید باید به تبع آن قویاً بتوانید اختلاف هریك رابابقیه عنوان کنید ، اما اگر نتوانید اینگونه عمل کنید باید مولد مکانی اوصاف راحذف کنید ولا اقل اوصاف زمانی را میآورید ، اگر این دسته از اوصاف راهم نتوانید بدهید ، بهرمیزانی که نتوانید اختلافاتش رابگوئید ، باید بپذیرید که مفهوم شما مجمل باشد .

برادر جاجرمی : یعنی نسبت به اشیاء که میخواهیم دسته بندی کنیم ، جای اشیاء را نمیدانیم .

حجت الاسلام حسینی : یعنی تعاریفی که میدهید ، دیگرتعاریفتان باصطلاح جامع و مانع است .

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته